

«کاری قابل ستایش»
- ریچارد داوکینز

دیوید مایلز

سر آغاز
دروین ساگان

جهان بیخدا

پاسخ انسان اندیشمند به
بنیادگرایی دین دار

استدلال بر
پاد
خواست خدا

بهمن یار

به همه آزاداندیشان، گذشته و اکنون، کسانی که آزادی در اندیشه مایه جدایی آنها
از آری گفتن و همراهی با جامعه‌شان گشته، ولی کسانی که بی‌باکی و پایداریشان در
روش‌های دانشیک، جامعه را از دورانی سیاه آزاد ساخت.

برگردان این کتاب به ایرانیان آزاده‌ای که می‌دانند همه دشواری‌های همبودگاه
کنونی ما تنها دین است، پیشکش می‌شود.

این کتاب بدون هر گونه پروانه‌ای به فارسی برگردان شده است.

آگاه باشید

این کتاب برای ترسایان نوشته شده، برای این که خواننده ایرانی زبان پندار آسانی از کتاب داشته باشند واژه‌های آشنای اسلامی جایگزین شده‌اند. مانند، برخاستن از مرگ با معاد یا مسیح دوباره زنده شده با توبه کرده. همچنین چند بار **Christian god** (خدای ترسایی) تنها به خدا برگردان شده است، ولی در کتاب نیز بیشتر واژه‌ی خدا به تنهایی به کار گرفته شده است. هر جا متن کتاب را دست‌کاری شده اصل آن در پا نویس آورده شده است. باز هم بدانید که خواندن این کتاب برای مسلمان‌ها نیز راهکارهای شایسته‌ای می‌دهد. زیرا همان گونه که خواهید دید همه‌ی استدلال‌های امروزی مسلمان‌های همان استدلال‌های تا سده ۱۳ میلادی مسیحیان است. دانسته و برای این که خواننده خسته نشود واژه‌های ایرانی و تازی گاه به گاه به جای هم به کار گرفته شده است.

جنگ‌های زرگری که ادیان ابراهیمی برای بیشتر نمودن پیروان خویش به راه انداخته‌اند، ترفند رنگ و رویی رفته‌ای است. در واقع این دین‌ها دشمن انسان و دانش او بوده و با سر و صدا تنها خویش را درست دانسته و مانده را نادرست می‌نامند، آن‌ها دوستان بند کیف انسان‌ها هستند. سرانجام این دین‌ها همگی در برابر دانش و بیخدایی فرو خواهند ریخت ولی پیش از آن باید بدانیم همه‌ی آن‌ها دشمنی یگانه در برابر دانش و آزادی اندیشه هستند.

هم چنین اسلام برای این که بردگان بیشتری برای خویش دست و پا کند برگشت از مرگ را روحی و جسمی می‌داند، تا تازیان و پیروان آنان خوشی جنسی را به همین گونه که در اینجا دارند، آنجا هم داشته باشند. ولی ترسایان آن را روحی می‌دانند. در آغاز برگردان "souls" را کافران و انسان‌ها نوشته بودیم، جاهایی از برگردان را دوباره روح نوشتیم.

ما (من و دوستانم) گمان کردیم بهتر است واژه «بیخدا» به هم چسبیده باشد چون خودش یک دستگاه سوای و شناخته شده اندیشه می‌باشد. آهنگ ما، ساختن واژه نبود بلکه ارج گذاشتن به دستگاه بود. امیدواریم مردم آن را بپذیرند.

همه جا scientific (علمی) به دانشیک برگردان شده است، هرچند خواندن آن دشوار است ولی چاره‌ای نداریم بایستی آموخته شویم. نه من و نه هیچ کس دیگر نمی‌تواند و نباید از این گونه دشواری‌ها، پوزش بخواهد. ما این واژه را از آقای مزدک بامداد که اگر در اینترنت جستجو نماید بی‌گمان پیدایش خواهید نمود، گرفتیم. وی انسان بسیار بزرگوار و دانشمندی است. اگر از جایی باید آغاز کنید و بکشید واژه‌ها را پارسی بگویید یا بخوانید، چرا از یک کتاب نباشد؟

بی‌گمان از سی سال پیش، قرون وسطی در ایران آغاز گردیده است و اربابان مسجد نیز می‌دانند دانش انسانی دشمن بزرگی برای کلیسا و مسجد و کنیسه است و در کوشش برای برنامه‌ریزی دانش انسانی (علوم انسانی) هستند. برگردان این کتاب و هر چه دیگر در توان ما باشد برای بی‌بار نمودن برنامه‌های این اندیشه شوم بازرگانان مسجدی است.

باری، با گفتگوهای که با کسانی در اینترنت داشتم دریافتم شماری از فرهیختگان دین‌دار از دست دین اسلام تنگ آمده ولی به جای برگشت به راهی خردمندانه برای اندیشه درست درباره دین و خدا، به سوی دین ترسایی گرایش پیدا نموده‌اند. از یک سو برای این که دانشمندان بزرگ کنونی در کشورهای که نشان ترسایی خورده‌اند زندگی می‌کنند و از سوی دیگر برای این که بازرگانان مسجد، سستی را ارث برده‌اند، چهارصد سالی می‌شود که غیر از تکلم کاری نکرده‌اند، هیچ جستاری نویی در فلسفه دیده نمی‌شود، پس شگفت‌انگیز نیست که این انسان‌های تشنه‌ی یافتن پاسخ، به سوی ترسایی گرایش پیدا کنند. پس، از سوی دیگر این کتاب پیش‌پاسخی برای این کسان است تا شاید چشم باز کنند. زیرا ترسایی شدن اینان از چاه درآمدن و به چاله افتادن می‌باشد.

جای شگفتی دارد که مردم ایران فرگشت را دلیل چندان نیرومندی برای آفریده شدن و نبودن خدا نمی‌گیرند و نمی‌بینند. به گمان من آن‌ها به سختی از نفس افتاده‌اند و دیگر بودن و نبودن خدا هم چندان کمکی به آن‌ها نمی‌کند. ولی بگوییم، این و هزارها

مانند این گوشزدی به ایرانی‌های آن سوی آب‌ها است که هیچ کس، در اینجا هم سر خم نکرده است. دست کم سوسوهایی، که نشان از آتش‌های بزرگی است، پیداست. آیه‌های کتاب‌های مقدس آورده شده در کتاب جهان بیخدا، یک راست از کتاب مقدس فارسی به نشانی www.txt.ir برداشته شده و نوشته شده است.

اگر جاهایی آواهای واژه بیگانه آورده شده مانند تئوری، بی‌گمان برابر آن در پارسی بوده، ولی گاهی چون واژه‌ی بیگانه بسیار بکار گرفته شده، گاهی دیده شده هرچه باشد بهتر از تازی است و گاهی گزاره را بسیار سخت می‌کرده است، بنابراین از برگردان آن چشم پوشی شده است.

نویسنده (آقای مایلز) پافشاری خویش را بر واژه‌ها، با کج کردن آن‌ها نمایش داده، ما نیز آن‌ها را کج کرده‌ایم ولی در پارسی به خوبی نوشته‌های لاتین پیدا نیست. همچنین نشان بازگو یعنی «» برای کنایه‌ها بکار برده شده که کوشش شده همان گونه آورده شود. البته جاهایی و گه گاهی نیز جناب مایلز این قانون‌ها را خود نیز ارج نگذاشته است و جا بجا نوشته یا در نشانه‌ی بازگو پافشاری خویش رانشان داده و هنگام کج نوشتن کنایه زده است.

نگرهای شما روی چشم من جا دارد و شنوای آن هستم با نامه برقی می‌توانید با من نامه نگاری نمایید.

بهمن یار

زمستان ۱۳۸۹

ایران

bahmanyar68@yahoo.com

این کتاب در بهار ۱۳۹۱ بازخوانی و نادرستی‌های آن کمابیش درست شد.

فهرست

۱	سرآغاز: استیگماتا با کاغذ
۷	دیباچه
۹	پیش‌گفتار: آیا این کتابی زیان آور است؟
۱۸	۱- گفتگو با یک بیخدا
۶۸	۲- خاستگاه جهان هستی: طبیعی یا فراطبیعی
۸۷	۳- خدای نارسایی‌ها: آیا جهان گواهی بر طراحی است؟
۹۴	۴- «معجزه» نظم سیاره‌ای
۱۱۷	۵- «معجزه» زندگی در زمین
۱۶۰	۶- آیا تورات مطابق دانش نوین است؟
۱۸۷	۷- «معجزه» بینش درونی دین داران
۲۰۵	۸- افسانه جهنم
۲۳۲	۹- بنیادگرایی ترسایی و «خطر» تصویرهای شهوت‌انگیز اینترنت
۲۵۱	۱۰- آیا به راستی امریکا بر پایه‌های ترسایی بنیان نهاده شده است؟
۲۵۶	۱۱- «طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی
۳۲۰	اندیشه‌ی پایانی
۳۲۱	یادداشت‌ها بخش
۳۲۷	کتابشناسی
۳۳۱	درباره نویسنده

سر آغاز :

استیگماتا^۱ با کاغذ

دورین ساگان

شستم با کاغذ برید، درحالی که فرنودهای نادرست این چاپ، جهان بیخدا را می‌خواندم، اندیشیدم این یک نشانه است - شاید نه به چشمگیری برخورد یک تکانه نورانی به جای حساس بدن در هنگامه دشوار عشق بازی پیش از ازدواج، با این حال نشانه بود.

آفرینش‌گرایان^۲ خنده‌دار هستند. آن‌ها دلشان می‌خواهد به طور جدی هم چون دانشمندان دیده شوند و نوشته‌های خود یا هوادارشان را به عنوان دانش در آموزشگاه‌ها به خورد کودکان ما می‌دهند. ولی دیدگاه آنان دانشیک نیست. به جای آن که به روش دانشمندان بکوشند تا دریابند چه رخ داده، در نخستین برخورد با چیستان کوچکی، شانه‌ها را بالا انداخته و می‌گویند این کار دور از دسترس دانش است. درست مانند اینکه کسی نداند چگونه یک تردستی انجام می‌شود و گمان کند همه مانند او نمی‌دانند. ما می‌توانیم کوشش برای بدست آوردن دانش را، با این جمله که چون خدا- در دیدگاه آنان مانند فرمانروای خود کامه ۲۰۰۰ ساله‌ی خاورمیانه‌ای که به تندی خشمگین شده و هرکس از او پیروی نکند را به زندان جاودان دوزخ می‌اندازد- آن کار را انجام داده، رها کنیم. همین که باخدایان (برای اینکه مانند دانشمندان به نگر برسند) پدیده‌ای را به هیولای پرنده اسپاگتی(۱)، یا چیز همانند آن پیوند دادند، و دست از کنکاش می‌کشند. نیازی نیست گفته شود، گفتن اینکه چیزی فراتر از دسترس دانش است نه با سرشت خواسته کارآفرینی و نیروی ابتکار امریکایی و بهر حال نه ریخت و گونه‌ای از دانش می‌باشد. دانش در کرانه‌ی خواسته‌های ساختگی محدود باز نخواهد ایستاد. به پیش خواهد رفت. دانش، اگر واژه‌ی

1 -

زخمهایی که در اثر به صلیب کشیدن ایجاد می‌شود و مقدس است

2. Creationists

جهان بی خدا

مناسب دینی را وام بگیرم، پایدار است. «دانش» آفرینش و طراحی هوشمندانه، پایدار نیستند. آن‌ها در دستمال کاغذی دور انداخته می‌شوند.

دانش، در نگاه دیوید بوم^۱ فیزیک دان کوانتوم، پیدا نمودن راستی، *په ما آن را دوست داشته یا دوست نداشته باشیم*، هست. گویا شماری از بنیادگراها با راستی احساس راحتی نمی‌کنند - تا آن اندازه که خویش را پنهان کرده، گمان می‌برند دانشمندند، وانگهی (هم چنانکه دیوید مایلز در این کتاب نشان داده) آن‌ها واقعیت را اختراع کرده و خویش را رد می‌کنند تا به نتیجه تعصب آمیز خویش برسند.

به سختی می‌توان توان بنیادگراها دینی را دست کم گرفت. این گفته تنها محدود به بنیادگرایی ترسایی نیست. همان گونه که از سوی نمونه‌های تروریست‌های انتحاری اسلامی کنونی در کوشش برای درو کردن پاداش ۷۲ حوری سیه چشم بدون قاعدگی، بدون ادرار، بدون پشگل، که هر یک بسی خوشگل‌تر از هر تکه‌ی سکسی زمینی هستند، نشان داده می‌شود؛ ناهمسانی باور، نیروی آن را کم نمی‌کند. نه اگر آنچه که ما آرزو داریم یا می‌ترسیم درست دریابید. خدایی که فرمان می‌دهد دوستش بدارید (آیا این همانند عشقی راستین است؟) و تهدید می‌کند اگر وی را باور نکنید (هیچ مهم نیست چه اندازه کار خوب کرده باشید) در دوزخ برای ابد شکنجه خواهید شد، ممکن است یک تاکتیک بسیار وحشت آور کارآمد آرمانی فراتر از نسل‌ها^۲ باشد. ولی با این حال راستین نمی‌شود. هم چنان که مایلز در این کتاب با روشنی و متنی روان نشان داده - که می‌بایستی در آموزشگاه‌ها تدریس شود - پایه گذاران ایالات متحده بنیادگرا دینی نبوده‌اند. هرآینه، واژه‌ی «زیر سایه خدا» و واژه‌های «به خدا باور داریم» شعار روی پول‌های ایالات متحده تنها در دهه‌ی ۱۹۵۰ از سنگینی ترس جنگ سرد، افزون گشته است.

بنیادگرایی - خواه مسیحی، مسلمان یا از خاستگاه گوناگون دیگر - ساختاری همانند اندیشه نیاکان انسان را دارد. بهر رو این موضوع یکسره طبیعی است. هنگام خطر، ما به شیوه‌های پیشین، که کمک کرده تا زنده بمانیم - نه دربند ننگ شناخت شناسی آن باشید نه از

1. David Bohm

2. transgenerational

جستجویی مردانه برای شناخت راستی، دست بکشید، برمی گردیم. حقیقت می تواند شما را آزاد نماید ولی جامعه نیازمند فرمانبری، طبقه ها و همبستگی است- پس چرخ گردون، به ویژه در هنگام سختی، با دروغ های ساده آسان تر از راستی های دشوار، می چرخد. هنگام کاوش در خاستگاه انسان و هستی آن ها، پاسخ دین ها که خواست خدا بوده، همانند نتیجه گیری افسر پلیس بزه کاری درباره ی متهم، شواهد نو که هیچ، حتا بدون بررسی گواه های کهنه، می باشد. هنگامی که به واریسی آموزه های آفرینش و طراحی هوشمند با این روش- همچون گمانی پیچیده در پژوهشی نادرست- می پردازید، آشکارا در همه تکه های کوچک خودش تابش فرابنفش را به روشنی می بینید. بدان گونه که مایلز نشان داده است. تصویر زیبایی نیست.

این ها همگی شرم آور است، چون به غیر از خود دانش هیچ نیروی به راستی پاکی، نیست. واژه دین «religion» از واژه ی لاتین *religare* یعنی پیوند دوباره^۱، آمده است. جالب اینجاست چنین پیوند دوباره ی بی دردسر و ژرفی به جای گمان پردازی دینی با پشتیبانی دانش رخ می دهد. برای نمونه، هنگامی که نیکولاس کوپرنیک^۲ با روشن اندیشی زمین را در کانون سامانه ی خورشیدی ندانست، بخشی از فرآیندی را فراهم نمود و گذرنامه ی جهان و شهروندی کهکشانش را به ما داد- گذرنامه ای که با تصویر برداری زمین از فضا، رفتن انسان به ماه، فرستادن دستگاہ به ناهید و بهرام، مهر خورده است. فریدیش فولر^۳، شیمی دان موادی در ادرار یافت که وابسته به مواد بیرون از بدن بوده و پندار ساخته شدن زندگی از مواد ویژه و ابزار جادویی را بی رنگ ساخت. ولی آشکار نمودن سرشت پیش پا افتاده زندگی از سوی وی، به آماده شدن سکو برای درک نقش DNA برای شناسایی زندگی چون پدیده ی پیچیده شیمیایی کمک نمود. پیوستگی ما به جهان ممکن است نقطه اتکایی برای دور شدن از دین ها باشد ولی هم چنین می تواند سکوی برای نوسازی مینوی به

1. re-linking

2. Nicolaus Copernicus

3. Friedrich Wohler

جهان بی خدا

شمار آید. ما می‌توانیم با واقعیت روبرو شده و قدردان آن باشیم؛ کار آسان و آرامش داشته باشیم.

پس، بنابراین، پیدا کردن هیدروژن، کربن، و عناصر شیمیایی دیگر در پیرامون ستاره‌ها از سوی اختریف‌یک‌دان‌ها، روشن می‌سازد مواد سازنده‌ی زندگی در سراسر گیتی وجود داشته و چه بسا در فضای خارجی نیز موجود باشد که به ما بیش از آنچه تاکنون یاد گرفته‌ایم، یاد بدهد. به سخن دیگر، هر دانش به واقعیت پیوسته‌ای، هنگام بجا برای برگشت به همبندی و عامیانه بودن ما است.

دانشمند مونتانایی^۱ اریک^۲ د اشنایدر^۳ و من نه تنها در این باره‌ی که «ستاره‌های بدن ما همه جا یافت می‌شود، بلکه حتا درباره‌ی یافتن شدن فرآیند زندگی هم چون یک سامانه انرژی پیچیده، کشمکش داشتیم. «من تنها از احساسات پرشده‌ام،» آلابامایی خوش برخورد، تالوه بانکهد^۳ خوشمزگی می‌کرد. بنابراین ما: ازنگر دانش، انسان‌ها و همه‌ی گونه‌های زنده، بخشی از گروه سامانه‌های پیچیده سه بعدی که بطور طبیعی در جریان مواد در چرخه‌ی انرژی هستند، هستیم. این سامانه‌های پیچیده، دربرگیرنده‌ی، سلول‌های همرفتی، سامانه‌های توفان‌های چرخشی (مانند گردبادها)، و واکنش‌های شیمیایی کاتالیزوهای خودکار هم چون زمان‌سنج‌های شیمیایی می‌شود^(۲). همه‌ی این سامانه‌ها، هم چنین زندگی و حیات، نه تنها از قانون دوم ترمودینامیک پیروی می‌کند بلکه با کارآمدی انرژی را پراکنده می‌سازند- بسیار تندتر، بسیار پایدارتر یا هر دو- تا این که جهان بدون زندگی باشد. این عملکرد طبیعی آن است. سامانه‌های پیچیده در طبیعت برپا می‌شوند «تا» انرژی را پراکنده یا بی‌نظمی بوجود آورند. بدین سان، ما ادعا می‌کنیم آماج زندگی فیزیکی همچون فرآیندی - برای پراکنده سازی انرژی بسیار کارآمدتر از طبیعت بی‌جان- برپا شده است. بدور از شکستن قانون دوم (آن چنان که آفرینش‌گراها به اشتباه ادعا می‌کنند)، زندگی یکی از گونه‌های کارآمد آن است.

یکی از ایالت‌های امریکا
1. Montana
2. Eric D. Schneider
3. Socialite Tallulah Bankhead

عملکرد قابل اندازه گیری زندگی با ماهواره‌های آب و هوا روشن گشت. این کارکرد طبیعی کاهش شیب طول موج‌های بلند میان خورشید و زمین، که پیامد آن پراکندگی انرژی بنابر قانون دوم است. افزون بر این، فرگشت زمانی زندگی، کتره‌ای نبوده و سوی‌هایی را نشان می‌دهد: بدینگونه پس از آغاز زندگی، افزایشی در گونه‌ها زندگی و شمار گونه‌ها، افزایشی در میزان انرژی انبار شده از سوی جانداران زنده و گسترش کنش‌های آن، افزایش در گستردگی پهنه پوشیده شده از زندگی، افزایشی در کارآمدی بکارگیری انرژی، افزایشی در گونه‌های سلول‌ها، افزایشی در کل هوشمندی و حساسیت و افزایشی در شمار عناصر شیمیایی بکار گرفته شده، چه در ساختار چه در پیرامون، با سوخت و ساز موجودات زنده، بوده است. این افزایش‌های فرگشتی، با آن که وابسته به زادآوری ژنی و گزینش طبیعی می‌باشد، نشان دهنده‌ی بالیدن بسیار بزرگ، فرزندی بر پایه‌های قانون دوم زیست کره آبی رنگ بوده و هنگامی که از آسمان به آن نگاه می‌کنیم، بسیار جلب توجه می‌کند. فرگشت (و در این جا دین‌ها در نقد خود بر داروینسیم نوین حق دارند) بیخود و کتره‌ای نبود و سو دارد. بهر رو، این سو خواست خدا نبوده: بلکه یک جهت طبیعی پراکنده شدن، بطور طبیعی پیچیده و سامانه‌ها نامنظم ساز^۱ است. و باز هم کوچکی یا پستی ما در برابر جهان، زمان مناسبی برای بالا بردن یا گسترش درک ما می‌باشد. ما بخشی از یک سامانه کیهانی مصرف انرژی هستیم.

به نگر نمی‌رسد نیروهای گریز از مرکز دانشیک کوپرنیکی دین را رد نمایند ولی به نگر می‌رسد گونه‌ای از خدای غیر شخصی مورد گفتگو انشتین و اسپینوزا را ایجاب می‌کند - یک خدا، «خدایی» که دربرگیرنده همه طبیعت بوده و بی‌گمان بسیار بزرگ و در کنار کوچکی ما و همه‌ی اندیشه انسان است. همان گونه که دانشمند ژنتیک ج ب اس هالدن^۲ بسیار بخوبی گفته، «کیهان تنها چیزشگفت آوری نیست که ما می‌پنداریم، بسیارشگفت آورتر از توان اندیشه ماست.» دانش، دین و فلسفه برای پیشنهادفروتنی متناسب با نادانی ما، گردهم آمدند. انشتین گفته، «دو چیز کرانه ندارد، هستی و بی‌خردی انسان.»

1. Entropy-fomenting systems
2. J. B. S. Haldane

خدای اسپینوزا، وجودی است با پیوستگی اندکی به طبیعت، ایزدی که در زمان دستکاری نکرده و بنابراین در آفرینش با مداخله‌های یزدانی معجزه و فضولی نمی‌کند. خدای غیر شخصی و به جاودانگی قوانین طبیعی می‌باشد. خدایی که همه‌ی ذوق خود را برای کیفر دادن و خشم دشواری‌های مدیریتی توده‌های بزرگ مستبد استیرویدی را در آسمان از دست داده، با دانش، با طبیعت و با حریم روشن اندیشی سازگار است تا بانادانی ما همراه شود. خدای اسپینوزا خدایی شدنی است. بهر رو، اسپینوزا هوادار آزادی قلم و آزادی پرستش (گفته می‌شود *نوشتار الهی-سیاسی* وی، بر بنیان گذاران ایالات متحده، تاثیر داشته است) به آزادی اراده باور نداشته است. او می‌اندیشید خدا، توهم است، پیامد نادانی ما درباره چگونگی عالی‌تر کارها است - چیزی که با قوانین جاودانه طبیعت، خارج از زمان، چیزی که برای دخالت الهیون روشن نیست، توضیح داده می‌شود. وی از جهان جبرگرا مورد پشتیبانی انیشتین، برنامه خویش به ماکس بورن، آنجایی که می‌نویسد «خدا تاس نمی‌ریزد» پشتیبانی می‌نماید. آزادی برای اسپینوزا بیشتر، گسترش دانش است تا توان برگزیدن. هم چنانکه مایلز روشن ساخته برپاکندگان کشورش بنیادگرانبوده بلکه دئیست‌ها^۱ بوده‌اند: تا جاییکه خدایشان، همراه بادانش و طبیعت بوده، نه اینکه نیرویی فراطبیعی با رشکی بدون لگام و کنشی فراتر از طبیعت، خشم دیوانه وار، و اتمام حجت‌های پس از زندگی، باشد. استدلال‌های برای بیخدایی همان استدلال‌های یکتاپرستی است تنها ناهمسانی نبود یک خداست. پاسخ پرآوازه‌ی الکساندر هامیلتون^۲ به گفته کمابیش پوچ بن فرانکلین^۳ درباره‌ی در دسترس قرار گرفتن پیمانی اساسی در هنگام عبادت را به یاد می‌آورد که، «نه؛ ما هیچ نیازی به کمک بیگانه نداریم.»

یادداشت افزون گشته

به گونه شگفت‌انگیزی کمابیش بریدگی انگشت من بهبود یافت، فرآیندی طبیعی که یک شوخی را به یاد من آورد. مرد دین‌دار دعاخوانی چون برای دیداری دیر کرده بود، با

1. Deists
2. Alexander Hamilton
3. Ben Franklin

استیگماتا با کاغذ

صدای بلندی گفت: «یا مسیح اگر تنها برای من جای پارکی پیدا کنی به خدا سوگند می‌خورم که برای مانده‌ی عمرم زن و ویسکی را کنار بگذارم»، چون جای پارکی پیدا نمود، و در آن پیچید و گفت: «بی‌خیال، من خودم یکی پیدا کردم.»

برای به پایان رساندن، با درخواست آقای مایلز برای نوشتن سرآغاز برای این کتاب خوب، من بسیار خوشحال شدم. مایلز با منطقی بی‌کم و کاست، دلاوری اندیشه و کاردانی روشن راه گذاشتن از تعصب دینی و رسیدن به دیدگاهی قابل باورتر - و سرانجام دلنشین - از خود ما و جهان را نشان داده است.

پیشگفتار

اکنون دو سال از هنگامی که من نوشتن نخستین دست نوشته جهان بیخدا را به پایان رساندم، می‌گذرد. از هنگام چاپ کتاب در آوریل ۲۰۰۴، با شگفتی فروش آن افزایش داشته است. میان ۴۰۰ فرنام در بیخدایی فروخته شده در آمازون دات کام، به تندی جهان بیخدا پرفروش‌ترین کتاب آن‌ها شد، حتا هنگامی که ترسایان قدیمی کتاب‌های بیخدایی را در رده بندی فروش وارد نکردند. در میان ۳ میلیون کتاب چاپ شده در جهان انگلیسی زبان، فروش جهان بیخدا در میان رده بالا یک دهم از یک درصد، ادامه دارد. هرآینه، یک کتاب از هر هزار کتاب (در هر زمینه‌ای) فروشی بیش از جهان بیخدا در آمازون داشته است. کامیابی تجاری این کتاب مرا به طور کامل شوکه نمود.

پیش از چاپ، من هر کسی را که با خوش بینی گمان می‌برد چه بسا این کتاب فروشی بیش از انگلستان دو دست به شماری از گروه‌های با دلبستگی‌های ویژه داشته باشد - و آشکارا درست هم بود- ریشخند می‌کردم. من این کتاب را برای پول ننوشتم، بلکه برای خواسته طولانی زندگیم و دلبستگی به جستار و گفتگوهای آن، نوشتم. اطمینان بسیار کم من به سود دهی تجاری کتاب چنان بود که گمان کردم حتا فروش دست نوشته آن به یک بنگاه چاپ در خیابان مدیسن، نیز بیهوده است. به جای آن، من کتاب را به طور الکترونیکی برای اکس لبریس، که بخشی از آن دارایی و در کنترل راندم‌هاوس بود که از سوی شمار محدودی از مطبوعات می‌گشت و بیشتر فرنام‌های پوشیده را چاپ می‌کرد، فرستادم.

از این رو من خوشحال و سربلندم که بنگاه چاپ اودیسه، اکنون برای گسترش چشمگیر دسترسی به کتاب جهان بیخدا، از بازار الکترونیک به کتاب فروشی‌های آجری و سیمانی، قدم پیش گذاشته است. ویرایشگر مالکیت‌های بنگاه اودیسه نیک دانتون براون، سوزن مرا در انبار کاه آمازون پیدا نمود و بر پایه دیدگاه شما، می‌بایستی ستایش شود- یا دشنامش دهید- برای به وجود آوردن امکان چاپ کتاب از سوی بنگاه اودیسه که اکنون در دست شماست.

نبودن اطمینان به فروش داشتن کتاب، برخاسته از نبودن اطمینان به خودم درباره خمیره و پیوستگی استدلال‌های کتاب نبود. بیشتر، من دریافتم که واقعیت‌های بی‌چون و چرای بیخدایی از سوی اقلیت کوچکی از مردم پذیرفته شده است. سرشماری‌های دیدگاه‌های همگانی، پیوسته نشان می‌داد از هر بیست نفر امریکایی، نوزده نفر به گونه‌ای خدا باور دارند. من گمان کردم، چشم داشت برای فروش پر شتاب کتابی که بیخدایی را گسترش می‌دهد، غیر واقعی است. پس در حالی که به طور غیرمنطقی بازار کتاب را افزون بر آورد نمی‌کردم، به طور چشمگیری توان نهفته بازار را کم بر آورد نمودم.

خواه کتابی به خوبی به فروش برود یا نرود، البته بی‌گمان خوبی آن را نشان نمی‌دهد. بسیاری از کتاب‌های والا به ویژه هنگامی که به پژوهشگران و دانشگاهیان وابسته هستند؛ و شماری از پرفروش‌ترین‌ها بیشتر زمان‌ها تنها به خاطر پر رنگ شدن آنی هیجان رسانه‌ای روی موضوع ویژه‌ای، بزه‌کاری ترسناک یا رسوایی افراد نامدار است. اگر ما بر اساس شمار فروش کتاب اعتبار آن را بسنجیم، کتاب‌های تایید کننده‌ی دین آشکارا بر کتاب‌های بیخدایی پیروز می‌شوند. هیچ شکلی در این باره نیست. رهبران دینی بارها خاطر نشان کرده‌اند پرفروش‌ترین کتاب در همه‌ی زمان‌ها تنها کتاب مقدس می‌باشد. یک بار برتراند راسل اظهار داشت «این موضوع که دیدگاهی به گستردگی پذیرفته شده دلیل یاوه نبودن آن نیست؛ هرآینه با نگر به نادانی بخش بزرگی از انسان‌ها باور کردنی است که باوری گسترده شده بی‌خردانه باشد تا اینکه منطقی باشد.»

با یادآوری بجا و پذیرش پند خردمندانه راسل، بر بی‌خردی دیدگاه‌های مردم پسند، به هر حال دوست دارم بگویم از همه کسانی که پیشواز چاپ نخست جهان بیخدا رفتند و کسانی که با دیدگاه‌های مثبت خود، دادن اطلاعات شفاهی و پیوند به تارنماهای آزاد اندیش مردم پسند، به فروش آن کمک کردند، قدردانی می‌کنم. امیدوارم این به روز رسانی و گسترده‌تر شدن چاپ با کامیابی شماری از نکته‌های برجسته که در چاپ آغازین کتاب جا افتاده یا در چاپ نو کتاب که از نوشته نخستین برخاسته، خود را نشان دهد.

دیباچه:

آیا این کتاب زیان آور است؟

یک بار وینستون چرچیل اظهار داشته «همه آزادی سخن گفتن را دوست دارند. به سختی روزی سپری می‌شود بدون این که برتری‌های آن ستوده نشود. ولی در باور شماری از مردم، آزادی سخن گفتن یعنی آن‌ها هرچه دلشان خواست بگویند و اگر هرکس دیگری چیزی باز گفت، آن را هتک حرمت به شمار می‌آورند.»

بیشتر مردم به چشم کتابی زیان آور به این کتاب نگاه خواهند کرد. این کتاب یک‌راست به اصل موضوع پرداخته، پنهانی‌ترین و ژرف‌ترین باور بیشتر مردم، باورهایشان به خدا، کتاب مقدس و زندگی پس از مرگ را رد می‌کند. گفتارهای فرزنانگان پیشین به ما هشدار می‌دهند «اگر می‌خواهید دوستان خویش را نگه دارید، هرگز از سیاست و دین نباید سخن بگویید.» ما دوستان را می‌رنجانیم. ما از کسی که بگوید کفشت واکس می‌خواهد یا پیراهنت چروک است بسیار کمتر از کسی که بگوید، ارجمندترین باورت دست آخر دروغ است، ناراحت می‌شویم. خواه منتقد ما درست بگوید یا نادرست، به سادگی ما نمی‌خواهیم چیزی در این به اره بشنویم. برای نگه داشتن باورهای کنونی خویش، با نیرنگ دلیل تراشی می‌کنیم. نمی‌خواهیم دور از منطقه امن آشنا، سرگردان شویم.

بیشتر مردم به طور درونی، درباره‌ی همراهی درست دانش و کتاب مقدس با یک‌دیگر، دچار دودلی هستند. رهبران دینی ادعا دارند کتاب مقدس و دانش به طور کامل با یکدیگر هماهنگ هستند. تنها گاهی، دانسته، برای نشان دادن ناجوری یافته‌های آزمایشگاهی خویش با آن «راستی» که در جهان خدا گفته شده، کوششی متمرکز انجام می‌دهند. پیامدش پایدار شدن باورهای دینی در اندیشه کودکان، پیش از آن که توانایی موشکافی درست باورهای مینوی پدر و مادرشان را داشته باشند، می‌باشد. کودکان باورمندان در سراسر زندگی خویش می‌گردند. زمانی، در بزرگسالی، چیزی در رد

آیا این کتاب زیان آور است؟

باورهای دینی که ما آن را در زمان تاتی کردن خویش آموخته‌ایم، روی دهد، ما آن را یک «ناهماهنگی شناختی» دیده و می‌ترسیم چیز بدی ناخواسته برای ما رخ دهد. در ارزیابی پایانی، دین دارها کافران را هم چون افراد بدون ندای درونی، با هیچ معیاری برای انجام کنش‌های اخلاقی به شمار می‌آورند.

برای میلیون‌ها نفر که منظم به کلیسا می‌روند «رفتار اخلاقی» و «رفتار مسیحی» هم چم بوده و می‌توانند به جای هم به کار گرفته شوند. با این تعریف «کنش مسیحی» یک «کنش اخلاقی» است. هم چنین یک «کنش غیر اخلاقی» بایستی «غیر مسیحی» باشد. بهر رو، با این تعریف‌ها یک دشواری منطقی پدیدار می‌شود که چنین است، هنگامی که نامسیحیان تنها چون باوری ناهمسان دینی دارند با مسیحیت «راستین» سنجیده می‌شوند- خواه یهودی، مسلمان، هندو یا بی‌خدایان- همچون تبه کاران - یا دست کم، کمتر اخلاقی - دیده می‌شوند. زیرا اگر باورهای شما مطلق، به طور راستین مثبت باشد، و «از سوی خدا آمده باشد»، پس هر کس با شما هماهنگ نیست، مطلق، به طور راستین منفی و ابزاری شیطان لعنت شده است. چنین «اندیشه‌ای» به تعصب دینی و پیش داوری- و جهاد- می‌انجامد. بنابراین، چه بسا ما دوباره می‌بایستی پیش از شناساندن این دستگاه اخلاقی تعصب آمیز و تبعیض آمیز- دستگاه اخلاقی که بی‌گمان نوید پاداش آسمانی برای کیش و باورهای درست دینی، به جای رفتار واقعی اخلاقی با دیگران در جهان واقعی، می‌دهد- اندیشه کنیم.

برای نمونه، به طور نظری، مردی می‌تواند صدها انسان بی‌گناه را بکشد، به پنجاه تا بانک دستبرد بزند، آب آشامیدنی منطقه‌ای را زهر آلود کند یا حتا جنگی را آغاز کند. ولی همین مرد اگر در واپسین دم زندگی خویش، از گناهانش پشیمان شده و «خدا را با قلب خویش بپذیرد» به آسمان‌ها برده می‌شود و برای ابد پاداش می‌گیرد. در سوی دیگر، بانویی می‌تواند سراسر زندگی خود را وقف کارهای خیریه و با مهربانی به کودکان محروم و معلول سراسر جهان کمک نماید. ولی بنا بر آموزه‌های مسیحیت اگر وی از تایید وجود نیرویی فرا طبیعی خودداری نماید به سیاه چال جهنم برده شده و برای همیشه خواهد سوخت.

جهان بیخدا

پس، مسیحیت اخلاق را نخست به فراخور باورهای دینی افراد (که کسی دیگری را در نگر نمی‌گیرد) به جای آن که اخلاق را رفتار کردن دیگرخواه تعریف کند. مارتین لوتر کینگ کوچک^۱، به ما آموخت که درباره افراد بر پایه ویژگی‌های شخصیت آن‌ها داوری کنیم. ولی بسیاری از مسیحیان بنیادگرا درباره افراد بر پایه شخصیت آن‌ها داوری نکرده بلکه بر پایه رنگ باورهای دینی درباره‌ی آنان داوری می‌کنند. اگر دیدگاه‌های شما درباره دین با دیدگاه‌های بنیادگراها هماهنگ نباشد، به این دلیل شخصیت شما را کم توان اعلام می‌کنند. گذشته از این، بنیادگراها به راستی باور دارند به خاطر «شخصیت غیر مسیحی، کم توان» شما امکان بیشتری (در سنجش با بنیادگراها) برای انجام کنش‌های غیراخلاقی دارید. به دیگر سخن، مسیحیان «راستین» بی‌گمان اخلاقی‌تر از غیر مسیحیان هستند. تعصب‌های دینی از این دست، با ادعا این که مردمی با دودمان افریقایی امریکایی یا چینی توانایی انجام کنش‌های غیر اخلاقی بیشتری دارند، به گونه‌ی یکسان اهانت‌آمیز است. بنابراین، در حالی که مسیحیان بنیادگرا خود را چون سرچشمه پارسایی و عشق نشان می‌دهند، به جایش آموزه‌های زیان‌آور (و غیراخلاقی) بر ضد افراد با دیدگاه‌های و زمینه‌های ناهمسان، آموزش می‌دهند.

ملاهای با سیاست فعال سخنران در تلویزیون، مانند جری فال ول و پت روبرتسون، رفتار اخلاقی را پشتیبانی و هواداری بسیار محافظه کار جناح راست افراطی هنگام رای گیری، تعریف می‌کنند. برای این که فردی «اخلاقی» باشید، می‌بایستی با حقوق هم‌جنس‌گراها مخالفت کنید، مخالف کنش‌های مثبت باشید، مخالف کنترل جنگ افزار، مخالف پژوهش‌های سلول‌های بنیادی، مخالف کمک پزشکی به خودکشی، مخالف شدید سقط جنین، از سازمان ملل متحد بیزار باشید، به بیل کلینتون، هیلاری کلینتون و جیمی کارتر دشنام دهد و باور داشته باشد که در خانواده مرد سرور زن است. اگر از این باورهای مقدس منحرف شوید برای ابد در آتش جهنم خواهید سوخت. به طور شخصی، برای من کاوش این که چگونه می‌توان از این گونه خطابه‌های الهام شده سیاسی درس راستین

1. Martin Luther King, Jr.

آیا این کتاب زیان آور است؟

اخلاق گرفت، دشوار است. تنها پیامی که بیشتر کودکان فرا می‌گیرند، نا بردباری و بیزاری از مردم با دیدگاه‌های دینی دیگر است.

در همین زمان در ۲۰۰۶ که من این واژه‌ها را در رایانه‌ام می‌نویسم، ما رییس جمهوری محافظه کار باورمند به کتاب مقدس در کاخ سفید، یک مجلس سنای محافظه کار، یک مجلس نمایندگان محافظه کار، و هفت نفر از نه نفر داوران دیوان عالی ایالات متحده بدست رییس‌ان محافظه کار برگزیده شده‌اند (افزون بر این گزینش‌های زود هنگام دادگاه عالی)، داریم. هرآینه، فاکس نیوز، ام اس ان بی سی و سی ان ان در اخباری پوششی خود محافظه کار هستند یا بزودی به سوی محافظه کاری خواهند رفت. رادیو امواج هوایی، یکسره زیر تسلط، نواهای نخراشیده، غیرقابل تحمل، سخنان ریاکارانه‌ی جناح راست، که گروهی را نشان می‌دهد که روش آن‌ها برای خاموش کردن گفتگوی نفر روبرو داد و فریاد است و خویش را در ردای دینی پنهان کرده، میهن پرستی بی‌زحمت و رفتاری پر از خودستایی در به اراهی تقوی خویش دارند. با وجود این، همین محافظه کاران، خویش را صادقانه همچون اقلیتی فروتن و مورد آزار که هیچ گاه زمان مناسبی برای بیان دیدگاه‌های فروتنانه خویش نیافته‌اند، می‌دانند، چون به طور خیالی همه چیز را زیر کنترل لیبرال‌ها و بیخدایان می‌دانند.

می‌گذارم شما درباره این که چه کسی زمان بیشتری برای فرستادن برنامه روی آنتن دارد، داوری کنید: کسی که به خدا باور دارد، یا کسی که پذیرفته بیخدا است. در حالی که امواج رادیو و تلویزیون و رسانه‌های چاپی هر روز با داستان‌هایی از باورهای دینی پر شده، شماری از رسانه‌ها به معنای واقعی برای دهه‌ها حتا با یک شخص سخن گو که به روشنی بیخدا باشد برای دیدگاهی ناهمسان، هیچ گفتگویی نداشته‌اند. رسانه‌های خبری هنگام پوشش خبرهای دینی، ترسان از رنجاندن شنوندگان خویش هرگونه ادعای بی‌طرفی را رها می‌کنند. جامعه مسیحیان محافظه کار هیچ گونه بیانی به غیر از باورها خویش را تحمل نمی‌کند.

بیل بنت، نویسنده محافظه کار کتاب *فضیلت و کتاب فضیلت کورکان*، همواره با خشم و نفرت با کسی که دیدگاهی سیاسی یا دینی ناهمسان با وی داشته باشد، برخورد می‌کند.

جهان بیخدا

چه بسا ترشروی بر رخسار بنت پس از فضیلت همه این سالها سیگار کشیدن و فضیلت باخت های بزرگ در قمارخانه های لاس وگاس، ثابت شده است.

نماد برنامه رادیویی، راش لیمباغ، هنگامی که درخواست بیشتر شدن زمان زندان برای قاچاقچیان مواد داشت، خودش هرروز مواد مخدر غیرقانونی برای کشتن دوازده اسب آبی افریقایی خریداری می نمود.

بیل او ریللی از خانواده های محافظه کار سنتی، هرکس را با اخلاق میانه رو جنسی که با اخلاق مسیحیت سنتی ناهمسان باشد، سنگ دلانه زخم زبان می زند. ولی او ریللی (و همسرش) نمی دانند بانوی تهیه کننده ی برنامه های تلویزیونش، به طور اخلاقی ضبط هایی از صداهای افراد پرآوازه که به سوی وی گرایش های شهوانی و ناخواسته جنسی نشان می دهند، خواستار سکس تلفنی هستند، درباره سکس سه نفره و ویراتور کنجکاو هستند، و سرانجام در گوش وی از پشت تلفن استمنا می کنند، را نگه می داشت.

در پایان سال ۲۰۰۳، مفسر جناح راست، آنا کولتر کتابی با فرنام *پیمان شکنی* چاپ نمود، و آشکارا همه ی اندیشمندان لیبرال را به تبه کاری متهم نمود، ولی پیمان شکنی (چون همه ی لیبرال ها گناهکار پنداشته شده بودند) خود یک بزه کاری بزرگ به شمار می رود. کتاب زهر آگین پر از نفرت کولتر به طور کلی، نمونه ای روشن از دیدگاه حق دانستن اخلاق مسیحیت است. اگر شما نگرش های آن ها را در سیاست و دین بپذیرید، شما یک امریکایی میهن پرست هستید و بی گمان به بهشت خواهید رفت. اگر شما در دین و سیاست با آن ها هماهنگ نباشید شما خواه میهن و سرانجام به جهنم خواهید رفت.

من خودم به طور کلی چند برجسب «سخنگوی شیطان» و «داخل آدم نیست» یک «احمق» یک «کله پوک» و چیزی که دوستش دارم «مرد میان سالی رقت انگیز، شرمسار از بی کاری دراز مدت در زندگی، و فرومانده حسی و هوشی در آغاز نوجوانی» داشته ام. اووه، یک بار منتقد من نوشت، نمونه روابط عمومی متضاد با دلیل کارنگی نخستین کتابش درباره ی بیخدایی می بایستی چگونه دوستان خود را از دست داده و مردم را بیگانه کنیم نام داشته باشد. چه بسا وی درست گفته باشد، چون بیشتر منتقدان من یورش به شخص - و

آیا این کتاب زیان آور است؟

پندار این که اخلاق درستی ندارم - را به جای نشان دادن واقعیت و اشتباه‌های منطقی نوشته‌های من بکار می‌گیرند.

نیویورک تایمز (در ۱۵ آگوست ۲۰۰۳) نتایج نگر سنجی را چاپ نمود، در آن نشان داده شده بود «که از ۴۰ تا ۵۸ درصد امریکایی باور به خدا را لزوم اخلاقی بودن می‌دانند.» در برابر آن، تنها ۱۳ درصد اروپائی‌ها با دیدگاه امریکایی‌ها سازگار هستند. این نگر سنجی هم چنین آشکار ساخت «امریکایی‌ها سه برابر بیشتر از فرگشت (۲۸ درصد) به زاده شدن مسیح از مادری باکره (۸۳ درصد) باور دارند.»

بنابراین با نگرش به این‌ها، به طور طبیعی مرا، یک بیخدا را، به سوی پرسش مناسب برد: این کتاب برای چه کسانی است؟ آیا من می‌کوشم رهروانی مانند جری فال ول، پت ربرتسون، بیل بنت، راش لیمباغ، بیل او ریللی و آنا کولتر را دگرگون سازم؟ آیا کتاب می‌کوشد بیخدایان خارج از جناح راست را به نمایش دادن در رادیو توانا سازد؟ نه، این آماج کتاب نیست. حتا، در دیدگاه من، نمی‌توان کسانی که خود را از بزرگان اخلاق دانسته چون خود را وابسته به دینی «راستین» می‌دانند، دگرگون ساخت. گوش‌ها، چشم‌ها و اندیشه آن‌ها برای ابد بسته است. هیچ اندازه‌ای از دانش و منطق، نمی‌تواند فرقی برای آن‌ها داشته باشد. آن‌ها در قلب خویش می‌پندارند، خدا هوادار آنان می‌باشد، و اگر کسی با آنان سازگار نباشد شیطانی است.

به جای آن، این کتاب برای ۴۰ درصد از امریکایی‌هایی، که بر طبق نگر سنجی نیویورک تایمز، باور دارند در همه دین‌ها - و بی‌دین‌ها- افراد خوب (و مردم بد) پیدا می‌شوند، نوشته شده است. این کتاب برای روشن‌اندیشانی که از یادگیری -در واقع کسانی که آرزومند و شیفته یادگیری هستند- درباره بسیاری از درگیری‌های و ناهمسانی‌ها میان کتاب مقدس مسیحیان، نمی‌ترسند، می‌باشد.

بسیاری از کتاب‌هایی که پیش از این درباره‌ی دانش و دین چاپ شده است؛ ولی بیشتر آن‌ها به روشی نوشته شده که کسی را نرنجانند و بسیاری از گمان‌های نادرست درباره این که دانش و کتاب مقدس در صلح و هماهنگی کامل با یکدیگر هستند. این راهی برای فروش شمار بسیاری از یک کتاب است؛ با نگفتن سخن‌های تهاجمی و ویژه، همه را

جهان بیخدا

خشنود سازیم. این را سیاستمداران نیز بکار می‌گیرند: برنده شدن رای مردم با پرهیز از گفتن چیزهای خشن. حتا کتاب‌های پژوهشی خالص که یک‌راست استدلال به اصطلاح دانش آفرینش را رد می‌کنند، سرانجام بز دلانه تنها کتاب پیدایش آفرینش را نقد نموده، بدون این که برای نشان دادن دین همچون یک کل-هر یک از دین‌ها- یک سراب غیردانشیک است.

ولی این کتاب از جستارهای سخت، پرهیز ندارد. در این کتاب اطلاعاتی که نتوانید در کتابخانه محلی پیدا کنید، نیست. ولی در کتابخانه محلی، این اطلاعات پراکنده است، خوشایند، پوشیده، پنهان شده، و تنها برای سیراب کردن کافی برای تضمین این که بیشتر خواندگانی قدردان باشند که چیزی را که می‌خوانند تضاد نداشته و همان است که دین مسیحی خودشان می‌گویند. این کتاب همه قطعات را برای شما کنار هم گذاشته و با روشنی به دقت می‌گوید چرا، در دیدگاه من، همه‌ی دانش و منطق با هم روشن می‌کنند که چرا ما در جهانی بدون خدا زندگی می‌کنیم.

پژوهشی در نیچر (۲۳ جولای ۱۹۹۸) چاپ شد آشکار ساخت در اعضای با اعتبار آکادمی ملی دانش، تنها ۷ درصد از دانشمندان پیشتاز به خدای شخصی (در هر صورتی) باور دارند و شمار کمتری به نظریه «دانش آفرینش» یا «طراحی هوشمند» باور دارند. بزرگ‌ترین کامیابی دین، به هر رو فریب دادن رسانه‌های خبری و مردم عامه به این باور که کشمکش سراسری و در حال رشد میان دانشمندان در مورد نقش خدا در طبیعت وجود دارد، می‌باشد. همان گونه که خواهیم دید، هیچ کشمکش دانشیک درباره این گزاره ساختگی وجود ندارد. کشمکش به طور کلی سیاسی و اجتماعی است.

بیشتر بخش‌های این کتاب مستقل و به خود بسنده هستند. بسیاری از مردمی که کتاب خوان هستند- و گروه بسیار حساسی نیز هستند- کمی احساس گناه می‌کنند اگر به طور ناسامان از بخشی به بخش دیگر بروند. هنگامی که این کتاب را می‌خوانید از این پس و پیش رفتن در بخش‌ها، زیانی نمی‌بینید. اگر بخشی برای شما دلنشین تر بود، پس نخست آن را هر جا بود، بخوانید. ولی زمانی که شما بخشی را برای خواندن برگزیدید، من پیشنهاد

آیا این کتاب زیان آور است؟

می‌کنم آن را از آغاز بخوانید چون در بیشتر آن‌ها یک پیشرفت منطقی از اندیشه و گسترش آن در سراسر یک بخش است.

بخش ۱، «گفتگو با یک بیخدا» پرسش و پاسخ بامزه هست، در گفتگویی عامیانه، کمابیش همه‌ی چهره‌های بیخدایی نشان داده می‌شود. این بخش در واقع برگردان سه گفتگوی جداگانه با حذف زوائد بوده است. از این رو، گفتگوهای پخش شده بودند، من پاسخ‌های کوتاه و سراسری داده‌ام. همه‌ی چهره‌های بی‌خدایی دارای پاسخ‌های کوتاه نیستند. بنابراین مانده کتاب گفتگوی پرمغزی بیش از آن که در بخش ۱ هست، وجود دارد. بخش ۲، «خاستگاه جهان: طبیعی یا فراطبیعی؟» به دلیل سرشت جستار پیچیده‌ترین بخش این کتاب است. اگر شما بتوانید جستار را در این بخش پیگیری کنید- که مطمئن هستم می‌توانید- بقیه کتاب آسان است، بهر حال برای سود و لذت بردن از بخش‌های پس از آن، نیازی نیست بخش ۲ خوانده شود که باید سراسر است، دلنشین و آشکار است.

پیش از این که آغاز کنیم، می‌خواهم نگرهای کوتاهی در نوشتن داده باشم. مورتیمر آدلر، سردبیر پیشین در فرهنگ جامع بریتانیکا، که سال‌های پیش چنین گفته است «نوشتن می‌بایستی روشن باشد بدون این که ناپسند باشد، می‌باید عالی باشد بدون این که تار باشد.» در میانه دهه‌ی ۱۹۷۰، من جزو‌ای چاپ نمودم که پاسخ خواننده‌ای را دریافت داشتم. مدعی با آشنا بودن با دستور نوشته خوب آدلر، نوشته بود «برخلاف دستور مورتیمر آدلر که پیشنهاد کرده، آقای مایلز، نوشته شما ناپسند بود بدون این که روشن باشد و تار بود بدون این که عالی باشد.» من شرمسارم برای پذیرش این که منتقد من داوری درستی درباره‌ی مقاله بد من داشت. از آن هنگام، دریافتم روشن نوشتن -بالاتر از دیگر عامل‌ها- بسیار چشمگیر است. چه بسا شما با نگر من هم داستان نباشید، ولی شما، به عنوان خواننده، نباید در این باره سردرگم باشید.

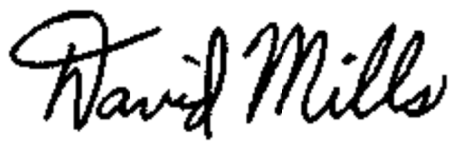
پند بسیار پر ارزش دیگری از سوی توماس جفرسون بدست ما رسید. جفرسون در نامه‌ای به جان آدامز نوشته، «از طولانی بودن نامه پوزش می‌خواهم، ولی زمان برای کوتاه نمودن آن را ندارم.» نگر جفرسون این است یک نویسنده استاد کم‌ترین شمار واژه‌ها را برای فرستادن پیامش بکار می‌گیرد. اگر من بتوانم با گزاره ۱۲ واژه‌ای اندیشه‌های خودم را

جهان ببخدا

به درستی به شما بگویم، پس من زمان شما را به هدر می‌دهم - و اندیشه خود را آبکی می‌کنم - اگر ۱۳ واژه یا ۳۰ واژه را بکار بگیرم. کوتاه نویسی، زمان و نیروی خواننده را کمتر می‌گیرد ولی، همان گونه که جفرسون گفته است، زمان و نیروی بیشتری از نویسنده می‌گیرد. در نوشتن این کتاب، من زمان مورد نیاز را برای کوتاه نمودن هر گزاره به کم‌ترین طول گذشته‌ام.

من در اینجا رازی را با شما در میان می‌گذارم که از سوی نویسندگان و چاپخانه‌ها به سختی پاسداری می‌شود. بیشتر کتاب‌ها دست بالا دو یا سه اندیشه‌ی با معنی را در بردارند. بهر رو، نویسندگان و چاپخانه‌ها با زرنگی با تکرار دو یا سه اندیشه پایه‌ای در سراسر کل کتاب، کتاب‌های بسیار پر حجمی به شما می‌فروشند. نویسندگان گاهی چنان می‌نویسند که انگار برای هر واژه‌ای یک پنی دریافت می‌کنند. با این حال بی‌گمان، آن‌ها چندان چیزی نمی‌گویند. پس از خواندن این کتاب، شاید شما با هیچ یک از واژه‌های آن را نپذیرید. شاید شما با پاره‌ای از موضوع برنجید. ولی شما باور نخواهید کرد که این کتاب سخنان کمی می‌گوید.

هر زمان شما آموزشگاه را به پایان برید، بی‌درنگ همیشه، آنچه در باره تاریخ، زبان، ریاضی و دانش را فرا گرفته‌اید، از یاد می‌برید. ولی در مورد جستارهای درونی - مانند فلسفه و دین - شما برای همیشه آن را به یاد خواهید داشت. این کتاب می‌کوشد شما را از خواست‌ها و مفاهیم مقدس گذشته آزاد سازد.



هانتیگتون، ویرجینای غربی، ژوئن ۲۰۰۶

گفتگو با یک بیخدا

«من هرگز کم‌ترین دلیلی برای آموزه‌ی بهشت و جهنم، زندگی آن جهانی برای افراد، یا خدای شخصی از سوی دانش ندیده‌ام.»
- توماس ادیسون (۱۸۴۷-۱۹۳۱)، در یک مجله کلمبیایی.

«به سادگی با خرد خودم به خدا باور ندارم، به هیچ رو»
- چارلی چاپلین (۱۸۸۹-۱۹۷۷)، بازیگر و بازیگر نمایش‌های خنده دار

«نه در زندگی خصوصی نه در نوشته‌هایم، هرگز رازی از یک هستی نگفته‌ام که به آن به کلی باور نداشته باشم.»
- زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) در نامه به چارلز سینگر

پرسشگر: شما آشکارا خویش را یک «بیخدا» می‌نامید. به درستی این به چه چمی
است؟

مایلز: به طور کلی، یک بیخدا کسی هست که پنداره خدا را رد می‌نماید. واژه‌ی
بیخدا "atheist" از واژه‌ی یونانی *iheos* به چم خدا یا خدایان، گرفته شده است. برای

جهان بیخدا

نمونه واژه‌ی الهیات به «بررسی خدا» گفته می‌شود. هنگامی که پیشوند منفی *a* به *theos* افزون می‌شود، واژه بدست آمده بیخدا است و به سادگی یعنی «بدون خدا» همانند زادآوری غیر جنسی^۱، که زادآوری بدون عمل جنسی معنی می‌دهد.

پرسشگر: ولی آیا واژه‌ی «بیخدا» به چم‌های بسیار بیشتری نیست؟ شما به زندگی پس از مرگ باور ندارید؟ دارید؟

مایلز: نه، باور ندارم. هم چنین به گمان من شما به طور کامل درست می‌گویید و واژه بیخدا می‌تواند حتا رد نمودن همه‌ی وجودها و پدیده‌های فراطبیعی که به طور عادی با پندار خدا پیوند دارد، گسترده‌تر شود. برای نمونه، به بهشت، جهنم، شیطان، فرشته، معجزه، روح‌القدس، معاد باور ندارد. اسقف فالتون شین^۲، یک بار ندانسته تعریف درستی از بیخدا بدست داده است، «کسی که هیچ چیز حس نکردنی را تایید نمی‌کند.»

پرسشگر: پس هنگامی شما بمیرید، تکلیف مردن شما مانند تکلیف مردن یک سگ است؟

مایلز: این به سختی توصیف دلنشین و جالبی از موضوع است؛ ولی بله، این چیزی است که من باور دارم.

پرسشگر: ناهمسازی میان بیخدا و ندانم‌گرا^۳ چیست؟

مایلز: واژه‌های بیخدا و ندانم‌گرا خاستگاه‌هایی سراسر سوایی دارند، ولی در پاسخ واقعی بسیار نزدیک هستند. از لحاظ اجتماعی ندانم‌گرا پذیرفته شده‌تر از بیخدا، است. در

1. Asexual reproduction
2. Bishop Fulton Sheen
3. Agnostic

گفتگو با یک بیخدا

حالی که دو مکتب فلسفی به گستردگی با یکدیگر همپوشانی دارند، در نگر من، بیخدایی در سنجش با ندانم‌گرا که در اکنون می‌تواند صدها چیز ناهمسان معنی بدهد، موقعیت ویژه و چارچوب سخت‌تری، دارد.

پرسشگر: من مطمئن هستم شما با نگر سنجی‌های همگانی که آشکار می‌سازد پیوسته از ۹۴ تا ۹۶ درصد از امریکایی‌ها به خدا باور دارند، آشنا هستید. آیا همه به غیر شما اشتباه می‌کنند؟

مایلز: نه، اگر جمعیت کنونی ایالات متحده کمابیش ۲۸۰ میلیون نفر جمعیت داشته باشد، و اگر بگذارید بگویم، ۵ درصد بیخدا هستند، تنها ۱۴ میلیون بیخدا تنها در ایالات متحده زندگی می‌کنند. بهر رو، دوست داشته باشید یا نداشته باشید، شمار بسیاری از ما بیخدایان در این جا زندگی می‌کنند. بهر حال بیشتر بیخدایان در سنجش با آخوندها، گرایش کمی به گفتگو درباره باورهایشان دارند. از این رو، شمار بیخدایان کم برآورد می‌شود. هنگامی که مردم به من می‌گویند تنها بیخدایی هستم که آن‌ها تا کنون ملاقات کرده‌اند، کمی می‌ترسم. سخن پوچی است، البته - آن‌ها با صدها بیخدا دیدار کرده‌اند. ولی شمار کمی از بیخدایان حتا سخن می‌گویند، تا به شماره درآیند.

پرسشگر: آیا این نگرش به شرمسار بودن بیخدایان از دیدگاه‌های خودشان اشاره دارد؟

مایلز: نه، به هیچ رو. گفته‌ای قدیمی هست که می‌گوید «اگر می‌خواهی دوستانت را از دست ندهی، هرگز از سیاست و دین سخن نگو.» بیخدایان می‌دانند موقعیت فلسفی آنان از سوی مردم بسیاری بد فهمیده می‌شود. بیشتر بیخدایان دلیلی برای این که دانسته دوستان را از خویش بیزار سازند و خویش را ناخواسته از حقوق اجتماعی بی‌بهره کنند، نمی‌بینند. اگر شماری از بیخدایان از سخن گفتن واهمه دارند، بیشتر به، متعصب‌های

جهان بیدار

دینی که دشمن آن‌ها هستند، پیوند داشته و کاری به شرمسار بودن از بیداری خودشان ندارد.

پرسشگر: با نگاه کردن به این همه شگفتی در سراسر جهان چگونه می‌توانید بگویید شاید خدایی نیست؟ تا جایی که کتاب مقدس می‌گوید، «تنها احمق در قلب خود می‌گوید 'خدا نیست.'»

مایلز: هرگاه کسی آیه‌ای از کتاب مقدس برای من بخواند همواره آیه‌ی دیگری برای او تلاوت می‌کنم، متا^۱ ۵:۲۲ «ولی هر کسی بگوید 'تو احمقی' می‌باید چشم به راه آتش جهنم باشد.»

پرسشگر: و ترسایان چه فکری خواهند نمود اگر شما، یک بیدار کتاب مقدس را بخوانید؟

مایلز: آن‌ها آماده نیستند. ترسایان گمان می‌برند، من و دیگر بیداریان، هیچ چیزی درباره کتاب مقدس و تاریخ آن نمی‌دانیم. هنگامی که شما چنین پاسخی می‌دهید، آن‌ها شگفت زده می‌شوند. من در یک گفتگو در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ بوم و بانویی در میان شنوندگان به پا خاست و آیه را بازگو نمود «تنها احمق در دل خود می‌گوید 'خدا نیست.'» هنگامی که من آیه متی ۵:۲۲ را که تهدید به لعنت جاویدان برای احمق نامیدن دیگری نموده است، تلاوت کردم، وی پاسخ داد «حتا شیطان نیز می‌تواند کتاب مقدس را قرائت کند و من فکر کنم تو شیطان هستی.» واقعیت این است که

«درست بخوانید، کتاب مقدس را، چون همواره کتاب

نیرومندی برای درک کردن بخدایی است.»

1. Matthew

گفتگو با یک بیخدا

بیشتر ترسایان کمابیش در باره کتاب مقدس که هر یکشنبه با سر بلندی آن را به کلیسا می‌برند چندان نمی‌دانند. من خوشحال و مطمئن هستم می‌توانم آزمایش استاندارد اطلاعات درباره کتاب مقدس با هر کسی که منظم به کلیسا می‌رود و چه بسا دلخواهانه بامداد یکشنبه آینده از روی نیمکت کلیسا گلچین شود، بدهم.

پرسشگر: ولی بگذارید به پرسش بنیادی خودم برگردم، چرا به خدا باور ندارید؟

«من خودم، باور ندارم شخصی به نام مسیح هرگز وجود

داشته است؛ ولی چون مردم به خرافات کرایش

دارند بهتر است با آن‌ها رو در رو شویم.»

مایلز: کلرنس درو^۱، وکیل مدافع پرآوازه، یک بار گفته، «به خدا باور ندارم، چون به مامان، غاز^۲ باور ندارم.» تا کمابیش ده سال پیش، دیدگاه من چنین بود، برای این که کسی شایستگی بیخدا بودن «رسمی» را بدست آورد،

-ناپلئون بناپارت (۱۸۲۱-۱۷۶۹)

می‌بایستی با شور بسیار خویش را با بسیاری از استدلال‌های رد و پذیرش وجود خدا آشنا سازد.

در واقع، من خودم سه کتاب کامل را فدای بررسی دقیق این استدلال‌ها با جزئیات بسیار کاملی نموده‌ام. اکنون باور دارم جایگاه فلسفی قابل پذیرش والا آن، گمان به خدا را چون جستار آشکارا خنده‌داری، چنان که درو کنایه زده است، دور می‌اندازد. ترسایان بی‌درنگ خدایان یونانی را همچون گمانی برخاسته از تخیل‌های شدید، نادیده گرفتند، پس دیدگاه من به خدا همان دیدگاهی ترسایان به خدایان یونانی است. به یاد آورید هنگامی که رومی‌ها، ترسایان را به قفس شیرها پرتاب می‌کردند، فریاد می‌کشیدند، «نابود

1. Clarence Darrow

2. Mother Goose

مجموعه اشعار کودکانه ؛

جهان بیخدا

باد این بیخدایان» چون ترسایان خدایان محلی رومی‌ها را نپذیرفته بودند. ولی برای پاسخ سر راست به پرسش شما، من بیخدا هستم، چون گواه دیگری بودن خدا را بیشتر از وجود خدایان یونانی یا رومی پشتیبانی نمی‌کند. هیچ گونه گواهی برای بودن خدا - بدان گونه که در دین‌ها گفته شده - وجود ندارد.

پرسشگر: ولی آیا می‌توانید اثبات نمایید خدا نیست؟

مایلز: کمابیش اثبات داستان بودن مواردی از کتاب پیدایش^۱ آدم و حوا یا توفان جهانگیر نوح، آسان است. آسان است دروغ بودن این‌ها ثابت شود، زیرا ناهمسان با پندار خدا، جستارهای آفرینش یا سیل نوح، به طور دانشیک قابل آزمایش هست. دانش می‌تواند خاستگاه انسان و تاریخ زمین شناسی را واریسی کند. در این باره، دانش بی‌گمان اثبات می‌کند که کتاب آفرینش آخر افسانه بافی^۲ است. من گرایش به این که گواه مطلق برای نبودن خدا ارائه می‌کنم، ندارم، من ادعا می‌کنم که کتاب مقدس «سخن خدا نیست» چون دانش نشان داده بسیاری از آن دروغ است.

باز هم، دلیلی برای باور به خدا در سنجش با خدایان رومی یا یونانی وجود ندارد. آیا من می‌توانم به طور مطلق ثابت کنم زئوس وجود ندارد؟ نه. آیا به زئوس باور دارم؟ نه. یادآوری کنم قانون منطق می‌گوید بار اثبات در جایگاه مثبت می‌افتد: یعنی کسی که می‌گوید خدایی هست. بیخدایان ناچار نیستند چیزی را رد کنند یا اثبات کنند. وگرنه - مگر این که شما باوری را بگویید که درباره‌ی همه موجودات بدون هیچ گمانی درست باشد - شما با «منطق» تاب دار خویش ناچار می‌شوید فیل صورتی رنگ یک مایلی در کره پلوتون را باور کنید، چون، اکنون ما هنوز پلوتون را کاوش نکرده‌ایم که نبودن چنین فیلی را نشان دهیم. پندار خدا تنها کمی منطقی‌تر از فیل یک مایلی در پلوتون یا خدایان

1. Genesis
2. Mythology

از کتاب‌های تورات

گفتگو با یک بیخدا

یونانی به نگر می‌رسد چون مغز ما را برای پذیرفتن خدا با تکرار والدین و تبلیغات اجتماعی شستشو شده است.

پرسشگر: ولی چرا بسیاری از مردم به خدا باور دارند؟

مایلز: دوباره، به دلیل این که هنگامی که آن‌ها بچه بوده‌اند یاد گرفته‌اند به خدا باور داشته باشند و برای این که کمابیش هر کسی را نیز می‌شناسند به خدا باور دارد. ما باید بپذیریم همه‌ی کودکان بیخدا به دنیا می‌آیند. هیچ نوزادی با باورهای دینی به دنیا نمی‌آید. عیسویون^۱ می‌گفته‌اند، «بچه را تا ۵ ساله نشده به ما بدهید و او در سراسر زندگی‌اش مال ماست.» به همین گونه برتراند راسل گفته «دین یک انسان، کمابیش بدون استثنا، دین جامعه او است.» شمار کمی از بزرگ سالان - و به معنای واقعی کلمه هیچ کودکی - تا آن اندازه خرد مستقل دارد تا بتواند دیدگاه چیره اکثریت جامعه را چون سخنانی سراسر پیاوه، رد نماید. بی‌گمان من باور دارم دمکراسی بهترین گونه کشورداری بوده که تا کنون درست شده، ولی در جستارهای دین یا فلسفه و حتا دانش، راستی یا حقیقت با ابزارهای دموکراسی تشخیص داده نمی‌شود.

پرسشگر: چگونه جهان می‌تواند خلق شده باشد، بدون این که خدایی بوده باشد؟

«نمی‌توانم به خدا باور داشته باشم، هنگامی که هیچ کواه
دانشک برای بودن یک وجود والا و خالق نیست.»

- جودی فوستر، بازیگر و کارگردان
در گفتگو با کالگوری سان

مایلز: به‌کارگیری بی‌پروای واژه
«آفریده شده» را کنار بگذارید- این
زنجیره استدلال به نام استدلال جهان
شناسی آکویناس شناخته می‌شود.
توماس آکویناس که در قرن ۱۳
میلادی زندگی می‌نمود، گفت هر

1. The Jesuits

جهان بیخدا

(۱۰ جولای ۱۹۹۷)

چیزی برای بودن، نیاز به علت دارد.

آکویناس باور داشت اگر ما در زمان و زنجیره علت‌ها به عقب برگردیم، ما سرانجام به علت خود جهان خواهیم رسید. آکویناس استدلال نمود، این «علت نخست^۱» چیزی به غیر خود خدا نمی‌تواند باشد.

بهر رو، این به اصطلاح استدلال علت نخست، استدلالی تک‌کاره را نشان می‌دهد. برای این که اگر «هر چیزی نیاز به علتی برای توجیه دلیل وجود داشتن خودش دارد» پس ما بی‌برو و برگردد با این پرسش روبرو شویم، چه چیزی خدا را خلق کرده است؟ اگر خدا همیشه بوده، و بنابراین نیازی به توضیح علت برای وجود ندارد، پس مقدمه نخست^۲ از استدلال جهان‌شناسی - که هر چیزی نیاز به علت دارد - دارای اشتباه است: چیزی وجود دارد که علت ندارد. اگر هر چیزی به غیر از خدا نیاز به علت دارد، پس استدلال «علت نخست»، استدلالی تک‌کاره^۳ می‌شود [یعنی، ناسازگار^۴ بوده و به طور ناروایی بکار گرفته شده] و این چنین ناروا است.

اگر ما گمان کنیم خدا همیشه بوده - و بدین رو نیازمند دلیل وجودی نیست - پس ما می‌توانیم گمان کنیم ماده - انرژی که جهان ما از آن ساخته شده، همیشه بوده‌اند و نیاز به علت وجودی ندارند. بسیاری از مردم، دربرگیرنده‌ی شماری از بیخدایان و ندانم‌گراها، بیگ‌بنگ را با نادرستی، همچون انفجار پدیدار شدن ماده انرژی از هیچ [بدون وجود چیزی] پیش از آغاز جهان و گسترش کنونی، تفسیر می‌کنند. این باور پدیدار شدن چیزی از هیچ چیز، نه تنها نادرست است بلکه آشکارا قانون بقای ماده و انرژی را زیر پا می‌گذارد.

1. First Cause علت‌العلل نیز نامیده شده که آشناتر به نظر می‌رسد ؛
2. original premise
3. ad hoc
4. inconsistent

گفتگو با یک بیخدا

به تازگی من مقاله دانشیک درباره این همین پرسش نوشته‌ام. جستار پیچیده و فنی است. ولی اجازه دهید آن را این گونه کوتاه کنم، استدلال «علت نخست» از نگر منطق مصادره به مطلوب^۱ و از نگر دانش ورشکسته است، همچنین نمی‌تواند نشان دهد وجود کدام خدا بنا است با این استدلال ثابت شود! به سخن دیگر، زئوس یا الله به همان اندازه یهوه^۲ یا مسیح ادعای ثابت شدن با این استدلال را دارند. افزون بر این یافته‌های نوین در تئوری کوانتوم، همچنین پژوهش‌های انجام شده بدست استفان هاوکینز و همکارانش، روشن می‌سازد که ماده به خودی خود در نتیجه تنها انرژی نوسان خلأ^۳ در فضای تهی، توان پدیدار شدن را داشته و پدیدار می‌شود. [بخش‌های ۲ و ۱۱ را برای شرح کلی بیشتر به بنید].

پرسشگر: پس چگونه زیبایی و به سامان بودن طبیعت را توضیح می‌دهید؟

مایلز: درجه‌ای از نظم و زیبایی در طبیعت وجود دارد. ولی سالیانه طبیعت با بلاهای طبیعی مانند: زمین لرزه، توفان‌های دریایی، گردبادها، سیل، رعد و برق، آتش‌سوزی، خشکسالی، و همه‌گیری بیماری‌ها میلیون‌ها زن، مرد و کودک، به درستی بی‌گناه را قربانی می‌کند. سرطان، بیشتر یک بی‌نظمی طبیعی است که رخ داده بسیاری را بیمار نمود و گونه‌های بی‌شماری از جانوران و گیاهان را نابهنگام از میان می‌برد. آیا می‌دانید درختان نیز هم چنین دچار سرطان می‌شوند؟ پس در حالی که طبیعت گاه گاهی زیبا و هدفمند است، تازه بیشتر زمان‌ها بدسگال و آشوب زده است. در برابر هر نوزادی که به طور شگفت‌انگیزی در بخش مامایی به دنیا می‌آید، در ته راهرو بخش سرطان، انسان پیر تنهایی است که دارد به سختی جان می‌دهد.

ترسایان استاد گلچین کردن نگرها - یا «کامیابی‌ها را شمردند و از ناکامی‌ها چشم پوشی کردند» هستند. ترسایان در جهان هر چیزی را دلنشین و به سامان دیدند، آن را

1. Begs the question
2. Jehovah
3. Vacuum fluctuation energy

جهان بیخدا

چون گواهی برای بودن خدا می‌گیرند. ولی اگر در طبیعت چیز بی‌ریخت یا نابسامانی یافتند هرگز آن را هم چون فرمودی بر نبود خدا بکار نمی‌گیرند. بنابراین، هر برآیند الهیاتی بر پایه این گونه بررسی‌های برگزیده شده، بدون معنی می‌باشد. افزون بر این، دانش روشنگری‌های پرمایه‌ی قانع‌کننده‌ای برای آن بخش از طبیعت که سازماندهی راستینی مانند بدن انسان را نشان می‌دهد، دارد [بخش ۵ را ببینید]. چیز دشواری در دریافت یا پذیرفتن فرگشت بیولوژیک^۱ نیست. مومنان، فرگشت را بیهوده می‌بینند چون اطلاعات خویش درباره‌ی آن را تنها از میان کاریکاتوری بی‌معنی و کم‌خردانه، پای منبرهای فرسوده، که از سوی ملاحا، بد ارائه شده، بدست آورده‌اند. برای نمونه بیشتر ترسایان [در واقع] هنوز باور دارند تئوری فرگشت یاد می‌دهد انسان از میمون‌ها به وجود آمده است.

پرسشگر: آیا گمان نمی‌کنید که دین به مردم آرامش می‌دهد؟

مایلز: گاه‌گاهی آرامش می‌دهد. ولی دین، بیشتر مایه‌ی حس بد گناه‌کاری و دلواپسی است. شما یک فضول چشم‌چران بالای سر خویش دارید که پیوسته همه‌ی کارهای شما را تماشا کرده و همه‌ی اندیشه‌های خصوصی شما را بررسی می‌کند. اگر خدا «گناهی» در زندگی شما ببیند، آن گاه شما را با سوختن در شکنجه گاهی آتشین برای جاوید، می‌ترساند. چنین باوری به سختی به انسان آرامش می‌دهد.

افزون بر این، مومنان به اشتباه گناه خود و دلواپسی خویش را چون گواهی برای بودن خدا می‌بینند. آن‌ها به آهستگی یاد می‌گیرند خدا را با این احساسات باور کنند، روح‌القدس «آن‌ها را با گناهانشان محکوم می‌کند» که کوششی برای دادن انگیزه توبه به آن‌هاست. به همین گونه، هنگامی که رهرو دین، آن جور که شما می‌گویید، با باورهایش احساس آرامش می‌نماید - مانند هنگامی که وی می‌پندارد روزی با مادر دوست داشتنی مرده‌اش روبرو خواهد شد - پس وی احساسات درونی خویش را چون - آوردن آرامش

1. Biological evolution

گفتگو با یک بیخدا

از سوی روح‌القدس - می‌بیند^۱. پس به عنوان پیامد باورهای دینی خودش، چشم پوشی از این که، خواه فرد آرامش یابد یا سراسیمه شود، همواره این احساسات را هم چون گواه واقعی روح‌القدس می‌بیند. من این زمینه‌ی روان‌شناسی را «هیپنوتیزم الهی^۲» در کتابی به همین نام که در دهه ۱۹۷۰ چاپ کرده‌ام، نامیده‌ام.

پرسشگر: اگر شما به خدا یا معاد باور ندارید، پس زندگی چه معنایی می‌دهد؟

مایلز: به گمان من اگر تنها از یک معنا برای زندگی سخن بگویم، درست نیست. از دیدگاه بیولوژیکی ناب، تولید مثل و بقا، به نگر تنها آماج زندگی هستند. ولی می‌پندارم پرسش شما در پی پاسخی ژرف‌تر باشد. تنها پاسخ راستین به پرسش معنای زندگی از ۵۰۰ نفر انسان به ۵۰۰ معنای ناهمسان از زندگی خواهد رسید. چیزی که برای من بسیار معنادار و خشنود کننده است چه بسا برای شما یک خواسته‌ی کم ارزش باشد. همین گونه، چیزی که برای زندگی شما بسیار ارجمند است شاید اشک مرا درآورد. بهر رو، به طور کلی، می‌شود گفت، بیشتر مردم، هم چنین خودم، بستگی‌های خانوادگی در میان نموده‌های پرمعنای زندگی است. ولی من به نگر کسانی دیگری که با دیدگاه من همراه نبوده و باور دارند که تندیس‌های باشکوه تراشیده شده یا مسابقه اتومبیل رانی معنا بیشتر دارد، ارج می‌گذارم. جستجوی برای یافتن معنای یگانه در زندگی، چون می‌پندارد همه انسان‌ها ارزش‌های یکسانی دارند، نادرست است. در جهان واقعی، هر فردی با دیگران ناهمسان است و حق درستی برای ناهمسان بودن دارد.

پرسشگر: چگونه به این اتهام که می‌گوید بیخدایی فلسفه‌ای سراسر منفی است، پاسخ می‌دهید؟ ما می‌دانیم شما با چه می‌جنگید ولی نمی‌دانیم برای چه می‌جنگید. آیا تنها کوشش می‌کنید نمایش دیگری را خراب کنید بدون آن که جایگزینی پیشنهاد کنید؟

حالت سبکی روحی پس از روضه خوانی و گریه بر امامی را نیز باید با همین دیدگاه بررسی نمود. - 1
2. Holy Hypnosis

جهان بیخدا

مایلز: نه من همیشه بیخدایی را چون فلسفه‌ی بسیار مثبت در نگر گرفته‌ام که چنین فلسفه‌ای بار بسیار سنگین، ناچاری خشنود ساختن خدایی که وجود ندارد را از میان

«من بخدا، ستم، همین. من باور دارم چیزی برای اینکما بدانیم، نیست بلکه می‌باید به یکدیگر کمک کنیم و هر چه از دستان برمی‌آید برای یکدیگر انجام دهیم.»

کاترین هپبرون (۲۰۰۳-۱۹۰۹) بازیگر در
خانم‌ها
مجله خانگی (اکتبر ۱۹۹۱)

برده و بدین گونه یک انسان، بالاترین آزادی را برای برگزیدن آماج‌ها و خواسته‌های زندگی مورد خشنودی خویش را بدست می‌آورد. بیخدایی هیچ آیین مذهبی خشکی ندارد. شما درست می‌گویید. ولی به همین رو بسیار دلنشین است. بیخدایی هم چم با آزادی است و آزادی اندیشه از دیدگاه من بسیار مثبت و پسندیده است.

پرسشگر: خوب بگذارید برای یک آن گمان کنیم باورهای شما درست است: خدایی نیست، بهشتی نیست، و جهنمی نیست. اگر شما در این باره راست بگویید، چیزی بدست نخواهید آورد. ولی اگر نگر شما نادرست باشد، شما همه چیز را سراسر از دست خواهید داد. به سخن دیگر، اگر فردی به خدا باور داشته باشد، هم چیز را بدست آورده و چیزی را از دست نمی‌دهد. اگر باور وی درست باشد به بهشت می‌رود. اگر هم باورش درباره بودن خدا درست نباشد، دست کم به امید رفتن به بهشت بوده حتا اگر سرانجام در کنار شما خاک شود.

مایلز: این استدلال، چون نخست از سوی به بلز پاسکال فیلسوف فرانسوی سده ۱۷ هم، استدلال شد، به نام قمار پاسکال^۱ نامیده شد. در این استدلال چندین مغالطه هست.

1. Pascal's Wager

گفتگو با یک بیخدا

ولی آشکارترین این مغالطه‌ها این است می‌توان این استدلال را برای هر دینی - نه تنها ترسایی- بکار گرفت. از این رو، می‌توانم بگویم، با گرویدن به اسلام ما همه چیز بدست می‌آوریم و چیزی از دست نمی‌دهیم، پس ما باید همه مسلمان شویم. یا به همین گونه، با هندو شدن، ما همه چیز را بدست می‌آوریم و چیزی را از دست نمی‌دهیم، پس باید هندو شویم. ترسایان هرگز نباید از این اندیشه رها شوند که به اندازه من، یک بیخدا، که در خطر رفتن به جهنم ترسایان هستم، در خطر رفتن به جهنم مسلمانان هستند.

همچنین استدلال قمار پاسکال، در مقدمه خود، با گرویدن به دین، شخص همه چیز بدست آورده و چیزی را از دست نمی‌دهد، کاستی دارد. هرآینه، چه دوست بداریم چه نداشته باشیم، زندگی زمینی ما تنها گونه زندگی است که ما آن را خواهیم آزمود. پس اگر ما این یکی زندگی را، برای چاپلوسی درگاه خدایی که نیست فدا کنیم، آنگاه همه چیز را از دست داده‌ایم.

پرسشگر: آیا می‌توانیم هر دو هم داستان باشیم، عیسا مسیح، چه شما او را چون خدا یا مردی ببینید، وی شخصی ستودنی بوده است؟

«کتاب مقدس پر از چیزهای دلنشین است. چامه‌های
باشکوه دارد؛ و افسانه‌های هوشمندانه؛ و تاریخ خون
آشامی؛ و نکته‌های اخلاقی خوب؛ و کنجی از زشتی؛ و بالاتر
از هزار تا دروغ.»

برده و بدین گونه یک انسان، بالاترین
آزادی را برای برگزیدن آماج‌ها و
خواست‌های زندگی مورد خشنودی
خویش را بدست می‌آورد. بیخدایی هیچ
آیین مذهبی خشکی ندارد. شما درست
می‌گویید. ولی به همین رو بسیار
دلنشین است. بیخدایی هم چم با آزادی

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰)

در نامه‌ای از زمین

جهان ببخدا

است و آزادی اندیشه از دیدگاه من بسیار مثبت و پسندیده است. چنین آموزشی پسندیده نیست بلکه بیزار کننده نیز هست و، در نگاه من، نباید به کودکان نارس آموخته شود، می‌دانیم که بچه‌ها با سخنان ترسناک، آشفته شده و می‌ترسند. پدر و مادرها بسیار آرزومند هستند تا به کودکانشان نماز کوچک خوشحالی را بیاموزند «... اگر بنا است پیش از بیدار شدنم بهمیرم، من با التماس از خدا می‌خواهم تا روح مرا با خود ببرد.» چه اندازه می‌توانید غیرانسانی باشید!

میان گونه مردم پسند «پرمهر» عیسا که از سوی کلیسا به نمایش گذاشته می‌شود و آن چه در واقع در کتاب عهد جدید گفته می‌شود، ناهمسانی هست. شگفت‌انگیز نیست اگر پیروانش متعصب هستند. آن‌ها تنها سخنی از عیسا که گفته، هرکسی با باورهای دینی ایشان هم داستان نباشد، سزاوار جاویدان سوختن است، را پیروی می‌کنند. کتاب مقدس -هم عهد جدید و هم عهد قدیم- پر از نمونه‌هایی است که در آن خدا، با حلول در صورت‌های گوناگونی به مردم و ارتش‌ها دستور کشته شدن و آدمکشی را داده است.

دلیل دیگری که من عیسا را سزاوار ستایش نمی‌بینم این است که وی به قول معروف نیروهای فراطبیعی خویش را با سبک‌سری، بیهوده بر باد داده است. به جای این که با نیرویش درمان برای بیماری قلبی و سرطان بیابد، آن‌را برای دشنام دادن به درخت انجیر بکار گرفته است! به جای پایان دادن به دشواری‌های زادن و مرگ و میر نوزادان، خوک‌ها را با شیطان پر می‌کند. به جای این که گرسنگی و بی‌سوادی را ریشه کن کند، جام شرابی را به طور جادوئی پدیدار می‌کند. باه، چه هدر دادن نیرویی از سوی قادر متعال!

پرسشگر: هرچند شما می‌گویید وی خدا نیست، ولی آیا می‌پذیرید عیسا مسیح، یک مرد، روی زمین بوده است؟

در اسلام نیز هنگامی که امامی مورچه‌ای را از مرگ نجات داده و به خانه‌اش می‌رساند یا ضامن آهویی می‌شود، - 1 در حالی که صدها نفر دیگر محکوم مرگ شده‌اند، چنین جستاری را می‌توان دید

گفتگو با یک بیخدا

مایلز: بیشتر نه. هرآینه، اگر وی بوده است، بی گمان کمابیش بی سواد بوده، چون هیچ نوشته‌ای - دست کم تا جایی که ما می‌دانیم - از خود بجا نگذاشته است. در زمانی که گمان می‌رود وی می‌زیسته، بهر رو، بیشتر مردم بی سواد بوده‌اند، من هم از او در این باره خرده نمی‌گیرم. من هم اگر در آن زمان بودم، بی سواد بودم. ولی داشتن گمان به خدایی بی سواد، شگفت آور است.

پرسشگر: آیا هیچ پژوهش‌گر تاریخی نبوده تا به عیسا اشاره کند؟ با آن که شما به طور کامل کتاب مقدس را رد می‌کنید، چگونه این واقعیت که نویسندگان و تاریخ نگاران در آن زمان - همه هم غیر ترسایی - که زندگی عیسا را با موشکافی نوشته‌اند، را شرح می‌دهید؟

مایلز: درباره اشاره کردن چندین پژوهشگر تاریخ به عیسا درست می‌گویید. برای نمونه، جوزفس، تاقیوس، لوسین، سوتونیس، پلنی و جوستین مارتیر¹ همه در نوشته‌های تاریخی خویش به «عیسا» یا «عیسا مسیح» اشاره کرده‌اند. ولی کاستی بزرگی در این استدلال هست: هیچ یک از این پژوهشگران نویسنده تا ده‌ها سال پس از، به قول معروف به صلیب کشیده شدن عیسا به دنیا نیامده بودند. بدین گونه، هیچ کدام از این نویسندگان بی‌گمان نمی‌توانسته داده‌های دست یک از زندگی عیسا داشته باشد. اشاره‌های تاریخی آن‌ها به عیسا، گواهی پدیدار شدن افسانه عیسا در زمان خود آن‌ها را، پدیدار می‌کند. ولی آیا همه‌اش همین است. افزون بر این، بسیاری از پژوهشگران که به عیسا اشاره نموده‌اند، دهه‌ها پس از زندگی وی، بوده‌اند، ریزه‌کاری‌های زندگی عیسا و افسانه‌های بی‌شمار در باره «معجزه‌ها» سراسر سوای از عیسا است. داستان‌های تردستی‌های رازآلودی که در جهان باستان پنخس بوده و در کتاب‌های مقدس دین‌های گوناگون جا گرفته است. زودباوری از این دست، به طور طبیعی، زمین حاصلخیزی برای پذیرش و رشد دین‌هایی مانند دین ترسایی (مسیحیت) فراهم می‌آورد.

1. Josephus, Tacitus, Lucian, Seutonius, Pliny, and Justin Martyr

پرسشگر: درباره نویسندگان پژوهشگری که هم زمان با عیسا بوده‌اند، چه؟

مایلز: حتا یک تک اشاره به «عیسا» یا «عیسا مسیح» از سوی پژوهشگران زنده در سال‌هایی که گمان می‌رود عیسا روی زمین بوده، نیست. برای من، این واقعیت به خوبی آشکار می‌باشد، چون آن سال‌ها یکی از دوره‌هایی باستانی بوده که به خوبی بررسی شده است. چگونه معجزه‌های عیسا توجه صدها نویسنده و بایگان هم زمانش را به سوی خود نکشیده است؟

«نکرپشین من درباره نادستی رستگاری مسیحی و خاستگاه
انسان از کتاب مقدس در طول سال‌ها مالیدگی من بود،
روشن‌تر و نیرومندتر شده و من دلیلی برای اینکه کمان کنم
هرگز نخواهم آن را در کون کنم، نمی‌بینم.»

چرا هیچ سند تاریخی از هیردویس، به قول معروف، قاتل بی‌گناهان [دزدی سر راست از کتاب خروج] یا از ادعاهای متا که در پی مرگ عیسا، پیکرهای زنده نزدیک گورستان در خیابان‌های اورشلیم بالا و پایین می‌رفتند، نیست. آیا در آن روزگار این «واقعیت‌ها» تا آن اندازه پیش پا افتاده بودند که تاریخ‌نگاران به آن‌ها اشاره نمی‌کرده‌اند. برای کوتاه نمودن دیدگاه من درباره عیسا «تاریخی» من پیش‌تر چامه‌ای سروده‌ام:

ابراهام لینکلن (۱۸۶۵-۱۸۰۹)

به داوران ج. اس. ویکفیلد در پی مرگ ویلی

لینکلن در ۱۸۶۲

گفتگو با یک بیخدا

امروز کسانی می‌گویند عیسا مرد،
و آرام به کلی مرده.
ولی کسی که سخن می‌گوید بی‌گمان دروغ می‌گوید.
به جایش، هرآینه راستی چنین است،
آن عیسا مسیح، که خونس هدر رفت،
کسی نبوده، دوباره می‌گوییم!
چون چگونه کسی می‌تواند کشته شود،
که هرگز نبوده است؟

پرسشگر: [آه می‌کشد]. . . در این باره، گمان کنم شما واقع بین نیستید. من مطمئن هستم شما می‌دانید جورج واشنگتن نخستین رییس‌جمهور ایالات متحده است. شما باور دارید وی بوده است. اگرچه شما اطلاعات دست یکی از این «واقعیت» ندارید. بدون چون و چرا سخنان دیگران را درباره زندگی وی، می‌پذیرید؛ در حالی که شما سخنان دیگران درباره عیسا را بی‌درنگ رد می‌کنید. شما غرض‌ورزی خود را درباره دین آشکار ساختید!

مایلز: نه به هیچ رو. ناهمسانی‌هایی در این میان هست. زندگی جورج واشنگتن از سوی مردم بشمارای بی‌طرفی که در زمان زنده بودن وی می‌زیسته‌اند، گواهی شده است. پس بی‌گمان با مورد عیسا که از سوی هیچ‌یک از پژوهشگران زمان وی گواه نشده، یک جور نیست. همچنین، واشنگتن خودش برای ما دارایی از نوشته‌های خویش به جا گذاشته ولی عیسا حتی یک نقطه نیز به جا نگذاشته است.

ولی یک ناهمسانی سوم نیز هست، برای من، بسیار چشمگیر است: اگرچه واشنگتن زندگی نامتعارف پر رویدادی و پربراری داشته، ولی هیچ ادعایی تاریخی که بگوید قانون‌های فیزیک را سر و ته کرده، وجود ندارد. برای نمونه، هیچ کس ادعای نکرده واشنگتن مرده، زنده کرده یا روی آب راه رفته است. کارل ساگان گفته، «ادعاهای

جهان بیخدا

شگفت‌آور، نیاز به مدارک شگفت‌آور هم دارد.» پس در حالی که گفته‌های کسی در این باره که جورج واشنگتن در ویرجینیا به دنیا آمده را می‌پذیرم، ادعاهای کس دیگری به این که واشنگتن از بانوی باکره زایده شده، را نخواهم پذیرفت. هرچه ادعا غیر متعارف‌تر، باید گواهی نیز سنگین‌تر و غیرقابل انکارتر باشد. چون هیچ یک از هم دوره‌های عیسا حتا رنج اشاره کردن به نام وی را در نوشته‌های خویش به خود نداده‌اند، پس تراز گواهی مورد نیاز بر مستند ساختن «معجزه‌های» وی شوربختانه بسنده نیست. به طور کلی چیزی وجود نداشته است.

سرانجام، می‌خواهم شرط بندم بسیاری از «واقعیت‌هایی» که درباره جورج واشنگتن می‌دانیم - یا می‌پنداریم، می‌دانیم - همانند اسطوره‌ها است. داستان درخت گیلان و «نمی‌توانم دروغ بگویم» و پرتاب یک دلار نقره از عرض رودخانه‌ی پوتوماک^۱ به همان واقعیت لعنت نمودن درخت انجیر از سوی عیسا هست.

پرسشگر: پس چگونه سنگ جلوی آرامگاه عیسا چرخیده و دور شده است؟ آیا به نیروی فراطبیعی، به ویژه با نگهبان‌های رومی آماده برای بی‌بار نمودن کوشش‌های این چنینی، نیاز نبوده است؟

مایلز: بی‌گمان این استدلال از سوی مدافعان ترسایی بسیار ستوده شده و برای بسیاری از بنیادگرایان ساده لوح شگفت‌آور بوده است. کاستی آشکار این استدلال، آغاز شدن با این پیش‌پندار است که ۹۹ درصد کتاب مقدس راست است. بنابراین، «اثبات»^۱ درصد مانده به طور منطقی چندان سخت نیست. اگر شما بپندارید (۱) عیسا بوده، (۲) وی در سرزمین قضایی رومی‌ها زندگی می‌کرده، (۳) به صلیب کشیده شده، (۴) پیکر وی در آرامگاهی گذاشته شده، (۵) سنگ بزرگی جلوی ورودی گذاشته شده، (۶) نگهبان‌های رومی بیرون از آرامگاه نگهبان بوده‌اند، (۷) سنگ از جای خود جا بجا شده و (۸) پیکر عیسا در روز سوم ناپدید شده است، پس، چه بسا، شدنی است که شخصی

1. Potomac River رودخانه‌ای در ایالات متحده

گفتگو با یک بیخدا

سناریوی را که در آن نیرویی فراطبیعی در کار است - هر چند، شاید صدها روشنگری دیگر نیز در این باره درست باشد - بسازد. ولی پذیرش کورکورانه بر پایه باور دین که این هشت «واقعیت» کتاب مقدس درست هست، از پیش درست دانستن بدون چون و چرا هر گونه کتابی که جای شک دارد، است. هواداران مسیحیت آن اندازه گستاخی هستند که می گویند «مدرک رستاخیز عیسا به طور منطقی نتیجه گیری شده نه از روی کتاب مقدس!»

برای مقایسه، بگذارید بگویم من به چهار جادوگر بد باور دارم: جادوگر ۱، جادوگر ۲، جادوگر ۳ و جادوگر چهار. نمی دانم کدامیک از این جادوگرها، باغ سبزی‌های در حال خشکیدن مرا جادو نموده است. پری افسون کننده‌ای، خبر می دهد هنگامی که جادو انجام شده، جادوگرهای ۱، ۲ و ۴ در شهر نبوده‌اند. بنابراین من ادعا می کنم «دلیلی هست که جادوگر ۳ باغ سبزی‌های مرا جادو کرده است.»

خوب، هیچ کس در روی زمین نیست که باور کند با چنین منطقی بشود چیزی را ثابت نمود، مگر خرد درست را کنار گذاشته باشم. من برای این که ثابت کنم جادوگر ۳ باغ مرا جادو نموده، دلیلی ندارم چون همه‌ی مقدمه‌های استدلال من خیالی است. با وجود این، همانند این «منطق» پوچ را مدافعان ترسایی به طور روزمره بکار گرفته، از روی سادگی از سوی میلیون‌ها پذیرفته می‌شود، کسانی که با این اندیشه که اصول دین آن‌ها «ثابت شده» که سراسر منطقی هست، در آرامش به سر می‌برند.

پرسشگر: چند دقیقه پیش، از کارل ساگان سخن گفتید. وی به زندگی هوشمند در جای دیگری در جهان هستی باور دارد. آیا بیخدایان چنین احتمالی را درست می‌دانند؟ آیا شما خودتان به یوفو^۱ (UFO) باور دارید؟

مایلز: بله و خیر. در اندیشه من بی‌گمان زندگی - و چه بسا زندگی هوشمند - به خوبی در سراسر هستی یافت می‌شود. ولی نه، من گمان نمی‌کنم کشتی فضایی بیگانه‌ای

چیزهای پرنده که گفته می‌شود سرچشمه‌ی زمینی ندارد. 1.

جهان بیخدا

از زمین دیدار کرده باشد. داستان‌های بشقاب‌های پرنده سراسر یاره است، چون کشتی فضایی که می‌باید مسافت‌های بسیار بزرگ میان ستاره‌ای را بپیماید، نمی‌تواند به طور فیزیکی به شکل بشقاب کوچک تختی ساخته شود. افزون بر این، ماژول ماه نورد نیز به هیچ رو هم مانند بشقاب پرنده نبود، چون طراحی برای فرود آمدن در خارج از زمین نیز اجازه‌ی چنین پیکربندی را نمی‌داد. در حالی که خود من به اشیای ناشناخته پرنده (UFO) باور ندارم، بیخدا ناگزیر با باور به بودن بشقاب پرنده‌ها ناسازگار نیست، چون بازدیدکننده‌های بیگانه به قول معروف موجودات بسیار پیشرفته‌ای هستند، به جای داشتن خدایانی فراطبیعی که قوانین فیزیک را زیر پا می‌گذارند، آن‌ها را بسیار بهتر بکار گرفته‌اند. کارل ساگان خودش یک بیخدا سرسخت است.

پرسشگر: ولی آیا گمان نمی‌کنید برای این که مردم خرسند باشند نیاز دارند به چیزی، خواه یوفو (UFO) یا خدا یا هر چیز دیگری، باور داشته باشند؟

مایلز: من گمان کنم مردم به طور کلی برای داشتن دل خوشی، دست بالا، نیازمند به دل بستگی و سرگرمی بیرون از خوشان هستند. ولی دلیلی برای این که دل بستگی بیرونی در دست دین‌های کلاه‌بردار باشد، نیست.

«من به خدا بودن مسیح باور نداشته و بسیاری از ادعاهای دیگر

در کیش ارتدوکس را نمی‌توانم بپذیرم.»

ویلیام هاوارد تفت (۱۹۳۰-۱۸۵۷)

در نامه‌ای به دانشگاه ییل

شاید فردی هر آینه به طور خلاقانه به سوی میلیون‌ها کنش گوناگون، سرگرمی، روابط، هنر و دانش - که هر کدام ممکن است فرد ویژه‌ای به طور کاملی خشنود و شاد کند- کشیده شود. رهبران دینی با هوشمندی می‌کوشند نیروهای تازه را با

گفتگو با یک بیخدا

روضه خوانی به این که شما برای خشنودی به دین نیاز دارید، به سوی خود بکشند. بدون عیسا یا الله یا بودا، شما بی چون و چرا به سوی زندگی پربلا و بدبختی خواهید رفت. تبلیغات چی ها، برای فروش فرآورده های خویش از کنش روانی یکسانی بهره می گیرند: آن ها شما وادار به پذیرش (۱) شما راحت نیستید، دشواری دارید، (۲) برای این که «دشواری» شما زدوده شود، نیاز به فرآورده های آنان دارید، (۳) دیگران، فرآورده ای رقیب شما را با نا امیدی رها می کنند.

به وارونه، اگر شما به راستی باور داشته باشید برای شادی خویش نیاز به دین ویژه ای - یا بستنی شکلاتی یا ماشین ورزشی یا همدمی کسی را - سپس شما آشکارا یک پیشگویی خود تلقینی^۱ می آفرینید، تا هنگامی که به اصطلاح «نیاز» شما باقی باشد، خود را بدبخت حس کرده می کنید. همچنان که اریک هوفر^۲ گفته، «آماج جنبش های دینی، پدیدار نمودن یک بیماری در جامعه و سپس ارائه دین همچون دارویی برای آن است.» برای همین تبلیغات دینی - یعنی «بی دینی، ناشادی» - بیشتر ترسایان می پندارند، کافران دارای زندگی بی معنی و پوچ بوده و در افسردگی غلت می خورند. در واقع، کمابیش همه بیخدایانی که می شناسم، مردان و زنان بسیار خوش بین و کوشایی بوده که از زندگی لذت کامل می برند، بخشی برای این که آن ها از قل و زنجیر حس گناهکاری بیمارگونه دینی، دور گردنشان آزاد شده اند. در سوی دیگر، من دسته دسته ترسایانی را می شناسم زندگی های بسیار بی بار داشته، برای «معجزه ای» که هرگز رخ نخواهد داد پیوسته دعا می خوانند، یا به شیوهی ترحم انگیزی چشم به راه آمدن دوباره عیسا که بارها به عقب افتاده، هستند.

پرسشگر: در ۱۹۶۳ مادلین مورای اوهریر^۳ دادگاه عالی ایالات متحده را قانع ساخت که خواندن نماز را از آموزشگاه های دولتی^۴ امریکا بردارند. مطمئن هستم با تصمیم

1. Self-fulfilling prophecy
2. Eric Hoffer
3. Madalyn Murray O'Hair
4. Public schools

جهان بیخدا

دادگاه هم رای هستید. ولی آیا گمان می‌کنید عادلانه بود در جامعه‌ای دموکراتیک فرصتی از پیشینه‌ی جامعه که می‌خواست در آموزشگاه‌ها نماز بخواند از سوی اقلیتی کوچک ناسازگار از دست رفت؟

مایلز: تا هنگامی که آزمون جبر در آموزشگاه‌های دولتی باشد، دانش آموزان بسیاری، دعا خواهند خواند. تصمیم ۱۹۶۳ نماز اجباری که در آن دانش‌آموزان با پیشینه‌های گوناگون دینی، از ترس اخراج، ناچار به زمزمه دعاهایی ویژه باورهای دینی محل آموزشگاه، بودند، را ممنوع نمود. هیچ قانونی در هیچ ایالتی برای قدغن نمودن نماز داوطلبانه در آموزشگاه‌های دولتی، نیست. همچنین به یادآورید که عیسا به فریسیان برای نماز خواندن جلو مردم هشدار داد، چون چنین نمازهایی بیشتر، کنش‌های بدون راستی، ریاکارانه برای نمایش است.

پرسشگر: به خاطر کوشش وی در تصمیم دادگاه عالی وی «منفورترین زن در امریکا» نامیده شده است. آیا هرگز با وی دیدار کرده‌اید؟

مایلز: بله سه بار. ما گاه گاهی به یکدیگر نامه می‌نویسیم و در طول این سال‌ها پنج، شش بار با تلفن با یکدیگر گفتگو کرده‌ایم. همچنین عکس ما بر رویه جلد کتاب نخستم، هیپنوتیزم آسمانی انداخته شده است.

پرسشگر: شما از وی چه برداشتی داشتید؟

مایلز: مردم دوست ندارند این را بشنوند، ولی وی زن باهوش و دارای شایستگی‌های شگفت‌آوری است. او آشکارا در دیدگاه خویش پایدار مانده، و اگر گمان ببرد دیدگاه شما درباره جستاری اشتباه است، یا کاری را اشتباه انجام می‌دهید، در درست کردن شما

در پیش دیگران نیز درنگ نمی‌کند. ارزیابی خود من با وجود تصویر غول ماندی که از وی هست چنین بود، او بیشتر مهربان و بودن با وی دل‌پذیر بود. حتا شماری از بیخدایان می‌گویند وی دیوار سختی به دور شخصیت خود کشیده بود. به یاد بیاورید که در طول زندگی اش صدها بار، هرآینه، به مرگ تهدید شد، دست آخر هم از سوی دزدی، ربوده شد و با خونسردی کشته شد. همه جنبش‌ها -دینی، ضد دینی، سیاسی نظامی، یا هر جنبش دیگر- به دست مردان یا زنانی با شخصیت افراطی یا دیدگاه‌های افراطی هدایت می‌شود. این دلیل رهبر بودن آنان است. همچنین دلیل این که چرا کاندید دمکراتیک در سنجش با همگان، آزادی‌خواه‌تر بوده، در حالی که کاندید جمهوری خواه در سنجش با رای دهندگان محافظه‌کارتر هستند.

«در تجربه یک ساله من در ریاست جمهوری پیچ اثر ناخوشایندی دیگری ندیدم مگر اظهار نبرداری دینی که در میان بسیاری از شهروندان ما هست. من آن را هم چون خطری برای هرگونه آزادی که برای آن خودستایی کرده و آن را کرامی می‌داریم، نگاه می‌کنم.»

وارن جی هاردینگ (۱۹۲۳-۱۸۶۵)
سخنرانی ریاست جمهوری (۲۴ مارچ ۱۹۲۲)

پرسشگر: آیا پسر مادلین توبه نکرد؟

مایلز: بیل مورای^۱ [پسر مادلین مورای او هیر] دچار سندروم استکهلم^۲ گردید، بیماری روانی که گروهان به تروریست‌های رباینده خویش دلبستگی عاطفی و احساسی پیدا می‌کند، که در مورد بیل، مردی ترسای دیوسیرتی بود که وی در سراسر زندگی اش دید. بیل نیز مانند مادلین، تهدیدهای بسیاری از سراسر ایالات متحده دریافت نمود. سرانجام

1. Bill Murray
2. Stockholm Syndrome

جهان بیخدا

وی زیر سنگینی این بار، الکلی و معتاد و سپس یک فراری بدنام شد. پس از متارکه و جدایی از خانواده‌اش، به یکباره اعلام نمود یک مبلغ ترسایى گردش‌گرا^۱ شده است [این چنین بود].

من نمی‌گویم بیل مورای در برگشت به مسیحیت دورویی کرده است. ولی وی در گردش خویش در کشور، اظهارات نادرستی، به درستی درباره گذشته‌ی خانواده‌اش می‌گفت. به دلیل گذشته نادر، هنگام چرخ خوردن بشقاب صدقه، بهتر از بیشتر سخنران‌ها می‌دانست چگونه انگشت بر نقطه حساس ترسایان بنیادگرا بگذارد. دین بسیار

سودآورتر از بیخدایی بوده و بیل مورای

این نکته را بهتر از هرکس دیگر می‌داند.

من به شما اطمینان می‌دهم کودکان دیگر

مادلین، جان و رابین که من پیش از قتل

غم انگیزشان، آن‌ها را دیدم، بیخدایان

نیرومندی بودند.

«خاطره در دوازدهم، تمام از کدر نمودن روح جوانی

با خرافات مسیحیت بازمی‌دارد.»

الیزابت کدی استن تون (۱۹۰۲-۱۸۱۵)

رهبر فمینیست، در کتاب هشت سال و بیشتر

پرسشگر: شما فرزندی دختر دارید.

آیا شما وی را به سوی بیخدایی خواهید

راند؟

مایلز: البته که نه. ولی اگر ناگزیر باشم، چنین خواهم کرد: به شدت پافشاری خواهم نمود که هفته‌ای چند بار، چه بخواند یا نخواند، به کلیسا برود. ناچارش خواهم نمود دست کم روزی دو ساعت کتاب مقدس را بخواند و از وی خواهم خواست هر شب برای یک ساعت نیز نماز بخواند. پیوسته به یاد وی خواهم آورد اگر از عیسا پیروی نکند در جهنم خواهد سوخت. و وی را به طور کامل از قرار گذاشتن و آرایش کردن تا ۲۱

1. Traveling Christian evangelist

گفتگو با یک بیخدا

سالگی باز می‌دارم. با به کار گیری چنین شیوه تربیتی ترسایی، بی‌گمان دخترم را به دوست داشتن بیخدایی هدایت خواهم نمود.

پرسشگر: روشن است که شوخی می‌کنید. ولی اگر دخترتان بخواهد به کلیسا برود، آیا نخواهید کوشید دلسردش کنید؟

مایلز: نه. خوشحال خواهم شد وی را به کلیسا ببرم، یا اگر دوست داشته باشد خودم با وی در کلیسا بمانم. ولی با دورویی وانمود نخواهم نمود که به دین باور دارم. و گاه گاهی اندیشه‌های خویش را درباره این که کلید شناخت جهان و انسان‌هاست، عرفان نیست بلکه دانش است، را بازگو خواهم نمود. البته می‌دانم، با وجود گرایش به این که، دخترم هر راهی را برگزید، به وی یاری رسانم، با این حال بسیاری از ترسایان مرا پدری «ناشایست» برای نشان دادن درست اندیشه‌های گوناگون می‌دانند. دین‌داران، نه بیخدایان، کودکان را با فشاری روزمره به پذیرش باوری سازمان یافته، وادار می‌سازند. آن‌ها هستند که کودکان را برای کج روی از آرمان‌های دینی کیفر می‌کنند.

پرسشگر: احساس عشق، همان احساسی که به سوی خانواده خویش دارید، با هیچ آزمایش دانشیک یا آزمایشگاهی، دیده یا شناسایی نمی‌شود. ولی می‌دانید بی‌گمان این احساس‌ها هستند. از آنجایی که خدا گفته عشق بورز، چرا شما بودن «غیرقابل اثبات» عشق به خانواده را می‌پذیرید، ولی عشق خدا را نمی‌پذیرید؟

مایلز: عشق شخص به سوی خانواده‌اش کارکردی حیاتی و شگفت آور، روان انسان است. اگر چون و چرا می‌کنید، خدا، مانند عشق به خانواده، کارکردی در روان شناسی انسان هست، من با شما هم رای هستم: بی‌شک خدا در چارچوب روان شناسی میلیون‌ها انسان «هست». ولی در باورهای دین‌های پر هوادار خدا همچنین بیرون از و بدون وابستگی به روان شناسی انسان، هست. اگر فردا همه‌ی انسان‌های روی زمین بمیرند،

جهان بیخدا

کلیسای دیدار باور دارد، خدا همچنان به فرماندهی جهان پس از ما ادامه خواهد داد. در برابر آن، عشق من به خانواده‌ام، تا هنگامی که زنده هستم، «هست» و کارکردی قابل شناخت دارد. این گفته که چنین عشق نا وابسته به مغز ماست، مانند این است که گفته شود گوارش بدون وابستگی به شکم‌های ما وجود دارد. آرزومندی انسان به عشق شکست محدودیت مرگ، بدون شک نخستین دلیلی برای اختراع افسانه‌های معاد و باور سریع آن است.

کتاب مقدس به راستی می‌گوید «خدا محبت است» (۱ یوحنا ۸:۴). همچنین می‌گوید «محبت حسد نمی‌برد» (۱ قرنتیان ۱۳:۴). سپس ما می‌شنویم که «من، خدای تو می‌باشم، خدایی حسود هستم» (کتاب خروج ۲۰:۵). هنگامی «خدا محبت است» که میلیون‌ها انسان کافر را در جهنم شکنجه نکند یا به بنی اسرائیل دستور ندهد «باکره‌ها را برای خودتان بردار» اما همه‌ی مردان، زنان و کودکان پسر بی‌گناه را قتل عام کن در ضبط سرزمین موعود (شماره‌های ۱۳:۱۸).

پرسشگر: به این اتهام که بیخدایی تنها یک دین دیگر است چگونه پاسخ می‌دهید؟

مایلز: به نگر من هر چیزی برازنده نام دین باشد می‌بایستی باوری به خدا یا خدایان و شماری از باورهای فراطبیعی داشته باشد. وگرنه، «دین» را از بیخدایی نمی‌توان باز شناخت. بیخدایی آنجا که باور به خدا و نیروهای فراطبیعی را رد می‌کند، رو در روی دین می‌ایستد. بھر رو، اگر «دین» را ریختی از ساختار فلسفی تعریف کنید، آنگاه می‌توان بیخدایی را دین نامید. ولی چنین تعریف فراگیر نبوده و تعریف‌های سست به تندی بی‌معنا شده و به سردرگمی می‌انجامد. برای نمونه، با چنین تعریف سستی، کسی چون من، یک بیخدای کامل را می‌توان یک پارسای متدین نامید. از سوی دیگر، من با این جستار که یک ترسایی دین‌دار با یک بیخدای کامل در مسائل روانی اشتراک‌های بیشتری دارند تا کسی که نه بیخدا است و نه متدین، هم رای هستم. از این رو، من همیشه

گفتگو با یک بیخدا

کوشش ترسایان برای زدن انگ «دین» به بیخدایی را چون نیرنگ دیده‌ام. گویا ترسایان می‌خواهند بگویند، «تو، بیخدا، هم اندازه ما بی‌منطق هستی!»

پرسشگر: آیا این درست نیست که شماری از بیخدایان پرآوازه در بستر مرگ به دین پیشین خویش برگشته‌اند؟

«دوست دارم باور کنم دوباره زنده خواهیم بود، اندیشه، احساس، بخشی از من ادامه خواهد داشت، پس از اینکه مردم، ولی به همان اندازه که می‌خواهم باور کنم و با وجود فرسنگ سنتی باستانی و جهانی که از معاد پستیانی می‌کند، غیر از اندیشه‌های پیوسته نامیدن آن، چیزی دیگری به فکر نمی‌رسد.»

مایلز: نه. داستان‌های ساختگی بسیاری از سوی ملایان نادرست تلویزیونی، پیوسته گفته می‌شود. ولی هیچ یک از آن‌ها بنیان درستی ندارد. بگذارید من نمونه‌ی روشنی از این که چنین توبه‌های افسانه‌ای، یاوه است، بگویم. توماس پین^۱، کسی که نقش بزرگی در استقلال امریکا داشت، در نوشته مشهور خود به نام *دوره‌ی فرد^۲*، به ترسایی می‌تازد. با وجود این که وی یک امریکایی دلاور بود، انجمن ترسایی آن زمان برای اندیشه‌های پاد دینی‌اش، از وی بیزار بودند. پس از مرگ پین، فرقه‌ای از پروتستان‌ها^۳، شایعه به راه راه انداخت که پین در بستر مرگش ناگهان به راه راست برگشته و همه‌ی نوشته‌های پاد دینی خودش را رد نموده است.

این افسانه‌ی ساختگی از برگشت به دین پیشین درباره پین، به سادگی کوششی از سوی فرقه‌ای از پروتستان‌ها برای بازسازی مردم از خواندن نوشته‌های پرنفوذ وی بود.

1. Thomas Paine
2. The Age of Reason
3. Puritans

جهان بیخدا

اگر بین، خودش دوره‌ی فرر را رد نموده است پس ما هم باید همین کار را بکنیم، داستان جلو رفت. بهر رو واقعیت این است که بین هنگامی دوره‌ی فرر را نوشت که چشم به راه گیوتین بود! وی ناروا زندانی شده بود و باور داشت که سرش قطع خواهد شد. در هنگامی که بین می‌پنداشت واپسین روزهای زندگی‌اش است، دوره‌ی فرر را نوشت. پس، با نزدیک شدن مرگ، بین خواسته یک گواهی بر ناباوری خویش، و نه برای دین داری خویش به جا بگذارد. خوشبختانه، پس از مدتی بین از زندان آزاد شد. ولی پروتستان‌های بی‌شرم، چنین داستانی که بین از مرگ می‌ترسیده، در آستانه مرگش باورهای پاد دینی خودش را رد نموده است را سال‌ها پس از آن، پخش می‌کنند.

برای بسیاری از مسیحیان به هیچ رو باور کردنی نیست که شخصی آموزه‌های الهی آنان را با دلیل نپذیرد. ترسایان می‌پندارند در ژرفای بیخداها و ندانم‌گراها باوری از خدا و معاد -باوری اساسی که گمان می‌رود در هنگامه‌های خطرناک و در زمان نزدیک شدن مرگ نمایان می‌شود- وجود دارد. «هیچ بیخدایی در سنگرها نیست.» ولی کسانی با باور راستین به معاد تنها کسانی هستند که به راستی در هنگامه‌های خطرناک به دین روی می‌آورند. بنا بر تعریف، بیخدایان خارج از این دسته قرار می‌گیرند. در بررسی‌های خود من، بیخدایان کسانی نیستند که به شدت از مرگ می‌ترسند، بلکه باورمندان هستند، زیرا به درستی نمی‌دانند به جهنم یا به بهشت می‌روند. پیوسته از بیخدایانی که در ارتش هستند ایمیل دریافت می‌دارم، بسیاری از آن‌ها در جنگ مستقیم در افغانستان یا عراق هستند.

پرسشگر: شما از مرگ می‌ترسید؟

مایلز: من از مرگ می‌ترسم چون دوست دارم زندگی کنم. دوست ندارم زندگی من به آخر برسد. از مرگ می‌ترسم، زیرا نمی‌خواهم همسرم بیوه و دخترم بی‌پدر شود. و بی‌گمان دوست ندارم مرگ رنج آور سخت یا دردناکی داشته باشم. ولی از مرگ برای این نمی‌ترسم که در یک گونه از جهنم کباب شوم. چون خیال‌های پوچ است.

گفتگو با یک بیخدا

پرسشگر: بی گمان شما می‌اندیشید که همه دین‌ها ساخته دست انسان‌ها است. ولی هیچ توضیحی از این که چرا مردم چیزی را دانسته ساخته و پخش می‌کنند، با این که می‌دانند دروغ است. دارید؟

مایلز: من نمی‌پندارم که انسان‌های باستان ناگهان روزی تصمیم گرفتند که دینی را برپا کنند. این چیزی نیست که رخ داده باشد. انسان نخستین بسیار کم درباره خویش و پیرامون خودش می‌دانست. وی نمی‌دانست چرا باران می‌بارد، چرا محصولاتش از میان می‌رود، چرا کودکانش بیمار شده و می‌میرند، چرا فصل‌ها دگرگون می‌شود. پس اندیشه‌ی بودن خدایی فرا انسانی مسئول این عناصر گوناگون باشد، باورکردنی به نگر می‌رسید.

افزون بر این، گمان کنم شاید مراسم و پیروی دینی برای این ارزش یافت که مردمان در پی تشویق خدایان به رفتاری دوستانه بودند. برای نمونه شاید، شخصی گمان کرده باشد، اگر از خوشی جنسی پرهیز نماید و از خدای سیب زمینی بخواهد زمینش را پر بار نماید، شاید این چشم‌پوشی از خوشی جنسی خدای سیب‌زمینی را برای واکنشی همچون پاداش دادن جبرانی، برانگیزد. به سخنی دیگر، انسان نخستین با کنترل کردن بخش کوچک از زندگی خصوصی‌اش، با دعا و درخواست از خدایان، امیدوار بود کنترل بخش بزرگ‌تری، مانند سامان‌دهی آب و هوا یا بهبود بیماری‌ها، را غیرمستقیم بدست آورد. ویژگی‌های این مراسم‌ها و خود قربانی کردن‌ها^۱ در فرهنگ‌های گوناگون آغازین، بسیار ناهمسان بود. ولی همه این دین‌ها در یک چیز مشترک بودند: کسی می‌بایستی در پیش خدا رنج برد تا خدا "گناه" را بخشیده و به مردمان برکت دهد. بنابراین، تا درجه چشمگیری دین‌ها گونه‌ای خودآزاری^۲ هستند: پیش از این که کسی بدون گناه در زندگی خوش باشد، می‌بایستی کسی رنج کشد.

1. Self-sacrifices
2. Masochism

جهان بیخدا

پرسشگر: آیا باور دارید دین‌ها رفتار اخلاقی را تشویق می‌کنند؟

مایلز: اگر شما از دین ترسایی سخن می‌گویید، ایالات متحده بدون چون و چرا بزرگ‌ترین ملت دلبسته به دین در کره زمین می‌باشد. همچنین ایالات متحده از بالاترین نرخ تبه‌کاری جهان، در رنج است. در برابر آن، ملت‌های سکولارتر اروپایی - جاهایی که کمتر از ۱۰ درصد مردم گرایش به رفتن به کلیسا به طور منظم را دارند - نرخ تبه‌کاری بخش بسیار کوچکی از نرخ تبه‌کاری در ایالات متحده است. سرانه هم‌کاری همکاری

در نیکوکاری همچنین در کشورهای سکولار اروپایی بسیار بالاتر از آن در امریکای مسیحی می‌باشد. پس به نگر می‌رسد میان هواداری ملتی از دین و رفتار اخلاقی آن‌ها همبستگی وارونه‌ای هست. اگر ده فرمان^۱ را به دقت واریسی نمایید، شگفت‌زده می‌شوید چون در خواهید یافت تنها سه فرمان از ده فرمان

«چیزی که شمارا درباره‌ی ده فرمان خوشحال می‌کند، واقعاً این است که آن‌ها تا بیشتر نیستند.»

ا.ج. ال. منکن (۱۹۵۶-۱۸۸۰)

منتقد و ویرایشگر

از برخورد غیراخلاقی با دیگران، برای نمونه کشتن، دزدی و گواهی دروغ دادن، جلوگیری می‌کند. بیشتر این فرمان‌ها، تنها روش‌هایی از مراسم دینی پذیرفته شده چون، ارج گذاشتن به روز شنبه، غدقن بودن تصویرهای حکاکی و حجاری شده، نپرستیدن خدایان دیگر، بر زبان نراندن بیهوده نام خدا، را تعیین می‌کند.

اگر دین‌ها بکوشند رفتار اخلاقی را گسترش دهند، من آن‌ها را با همه‌ی هستی‌ام درجایی که آن‌ها یاری می‌کنم. ولی کمابیش همیشه، به جای این که اخلاق را رفتار منصفانه و مهربان شخص در برابر دیگران تعریف کنند، آن را پیروی شخص از دین «درست» تعریف می‌کنند. افزون بر این، بنیادگرایان پروتستان غیر ترسایان را بی‌چون و

1. Ten Commandments

گفتگو با یک بیخدا

چرا از نگر اخلاقی زبردست ترسایان می‌دانند. چنین «اندیشه‌ای» ناچار به تعصب، پیش داوری و جهاد^۱ می‌انجامد.

تاریخ خون ریزی‌های مسیحیت، هر شخص واقع بینی را به این برآیند که دین‌ها به طور کلی - و ترسایی به ویژه - ننگ اخلاقی، انسان‌ها هستند، راهنمایی می‌کند. جنگ‌های صلیبی، تفتیش عقاید، سوزاندن جادوگران، شکنجه‌ی کافران همه به نام خدا انجام گرفته است. در حالی که منصفانه نیست که مسئولیت ترسایی را بگیریم، با این وجود به طور تاریخی، شمار مردم کشته شده به نام دین، بسیار بیشتر از کشته شدگان به هر دلیلی که با بیخدایی پیوند پیدا می‌کند، می‌باشد. برای ۱۵۰۰ سال، کلیسای ترسایی با ساماندهی دخمه‌های شکنجه را در سراسر اروپا اداره می‌کرد. بدون استثنای، شکنجه چون قانون بود. در کنار کتاب مقدس، پر ارزش‌ترین و گرامی‌ترین کتاب در سرتاسر تاریخ ترسایی کتاب *Malleus Maleficarum* [چکش جادوگران] بوده که راهنمای گام به گام شکنجه نمودن زنان جادوگر و جادوگران بود. هر سال، کلیسای ترسایی ده‌ها هزار نفر از مردم حتماً کودکان دو ساله را تا آستانه‌ی مرگ شکنجه می‌نمود. تنها شرط، دعا خواندن به ابزار شکنجه پیش از این که بکار گرفته شوند از سوی روحانی بود. بیشتر امریکایی‌ها گمان می‌کنند سوزاندن جادوگران تنها در دوره‌ای کوتاه هنگام مستعمره سازی نیواینگلند بوده است. ولی هرآینه، سوزاندن جادوگران هنگام مستعمره نمودن امریکا پس از ۱۵۰۰ سال حکومت ترس و وحشت در سراسر اروپا، پایان یافت.

امروزه، روی هم رفته ترسایان هر هفته یا کمابیش هر هفته به کلیسا رفته - دست چند دوست ترسایی را فشرده و به یکدیگر می‌گویند، «اجرکم عندالله^۲» - به روضه و چند نوحه‌ی آرام بخش گوش می‌دهند - سپس با «آرامش خدایی^۳» در دل به خانه باز می‌گردند. چون اکنون کلیسای ترسایی به روشی متمدن رفتار کرده، مایه این احساس دروغین می‌شود که دین همیشه نیروی آرام بخش برای خوبی کردن بوده است. این چنین نبوده است. در کنار نابودی یکسره‌ی جادوگران، کلیسا در سراسر تاریخش برای

1. Holy War
2. God bless you
3. peace of God

«به نگر من توحید بزرگ ترین بدعتی است که برای انسان
رخ داده است. هیچ گونه خوبی در یهود، اسلام و مسیحیت
نمی بینم - انسان خوب، چرا، ولی هر دینی بر پایه یک
خدای یکتا، دیوانه، بکینه باشد، به خوبی برای نمونه کتشیوس که
دین نبوده بلکه سامانی اخلاقی، آموزشی می باشد،

نیست.»

گور ویدال نویسنده
در کتاب در خانه (۱۹۸۸)

جلوگیری از پیشرفت دانش، با بی رحمی
جنگیده - هنوز نیز در حال جنگ -
است. فراموش نکنید، گاليله^۱ برای
ساختن تلسکوپ و پیدا کردن ماه های
هرمز^۲ نزدیک بود کشته شود. افزون
بر این، برای قرن ها کلیسا با نامیدن
«هتک حرمت جایگاه خدا» کالبد
شکافی بدن انسان را قدغن کرده بود.
در نتیجه از پژوهش های پزشکی برای
کمابیش هزار سال جلوگیری شد. بی
خود نیست که رشد پایدار و نفوذ
ترسایبی در دوره ای رخ داده که تاریخ
نگاران از آن به نام سده های تاریک نام
برده اند.

به راستی می ترسم، اگر ما آغاز به آموزش دانش راستین در آموزشگاه های غم گرفته
دولتی نکنیم، در خواهیم یافت امریکا در سده ۲۱ از فضای اندیشه ای چون سده های
تاریک رنج می برد. ما گرایش داریم که باور کنیم، هنگامی که دانش به دست مردم افتاد و
تکنولوژی پیشرفت نمود، این پیروزی «برجا می ماند» و آینده تنها بر روی پیروزی های
گذشته برپا می شود.

ولی تاریخ با تندی بر پاد چنین دیدگاه خوش بینانه دلیل می آورد. برای نمونه،
یونانیان و مصریان باستان کشف های شگفت آوری دانشیک داشته و جزئیات واکاوی های
دانش را به دقت نوشته که بعدها بدست کلیسا نابود شد و برای سده ها پوشیده ماند.
انبوهی از متعصب های دینی دانسته بزرگ ترین کتابخانه جهان باستان را در اسکندریه

1. Galileo
2. Jupiter مشتری، برجیس

گفتگو با یک بیخدا

مصر به آتش کشیدند. و تا هنگام رنسانس که پژوهشگران اروپایی از بندهای دینی آزاد شدند، تازه توانستن بنیادهای دانش را از نو، پس از ۱۵۰۰ سال دوباره کشف نمایند. هزار و پانصد سال پیشرفت از سوی کلیسا، خفه شد. اگر شکنجه و فشار دین بر دانش وجود نداشت، چه بسا انسان در ۶۵۰ پس از میلاد در ماه فرود آمده بود. شاید سرطان در ۸۰۰ پس از میلاد برای همیشه ریشه کن شده و بیماری‌های قلبی اکنون ناشناخته بود. ولی دانش گذشته یونان و مصر از سوی ترسای در بند نگه داشته شد.

به طور تاریخی کلیسا با کینه‌توزی بر پاد هرگونه پیشرفت دانش جنگیده است. ولی پس از نكوهش‌های عقیم بسیار، بزودی کلیسا از جایگاه پیشین چرخیده و کشف نوین را «هدیه خدا به انسان» دانسته است. سلسله مراتب روحانیت کلیسای کاتولیک حتا در برابر نوآوری چاپ نیز ایستاد، چون کتاب مقدس به آسانی به طور انبوه چاپ شده و در

دست کسانی و چه بسا «کلام خدا» را بد

تفسیر یا از آن انتقاد کنند، جا می‌گرفت.

پیش از صنعت چاپ، کتاب مقدس تنها از

سوی روحانیان کاتولیک خوانده و تفسیر می‌شد.

سوی روحانیان کاتولیک خوانده و تفسیر می‌شد.

کلیسا با خشونت نوآوری در پزشکی، آنتی‌بیوتیک، هوش بری، جراحی، تزریق خون، تنظیم خانواده، پیوند اعضا، لقاح مصنوعی و بیشتر گونه‌های کاهش درد، را نكوهش می‌کرد. می‌پندارد، این ابزارهای دانش، در طبیعت دخالت نموده و

بنابراین بر خلاف خواست خدا است. کلیسا، اکنون روبروی پژوهش سلول‌های بنیادی،

فناوری همانندسازی و مهندسی ژنتیک ایستاده است. ولی هنگامی که آزمایشگاه‌های

همانندسازی منبع بی‌کرانی از بافت‌های قابل پیوند برای کودکان در حال مرگ فراهم

آورد، و هنگامی که مهندسی ژنتیک، همه گونه‌های سرطان را خوب نمود، رهبران

در کتاب چرا مسیحی نیستیم

جهان بیخدا

روحانی بار دیگر با فراموشی جایگاهی که در آغاز گرفته‌اند، به این پیروزی‌ها، مانند گواهی برای عشق خدا به انسان، درود می‌فرستند. امروزه، دانش چیره است، ولی در سراسر تاریخ نوشته شده، دین، پژوهش‌های دانشیک را خفه نموده و بیشتر زمان‌ها، آن‌هایی را که هوادار روش‌های دانشیک بوده‌اند شکنجه یا اعدام کرده است.

مگر این که به طور کارآمدی، سیستم آموزشی خویش را بهبود بخشیم، دور از باور نیست که نادانی یک بار دیگر چنان همه گیر شود که بنیادگرای فرا محافظه‌کار مهار دولت ما را بدست آورده و کتاب سوزی و جادوگر سوزی‌ها را دوباره برپا کنند. آنگاه پانصد سال گفتگوی داغ در انجمن‌های دانش ممکن است درباره گرد یا هموار بودن زمین باشد. این سناریوی هراس آور چه بسا باورکردنی نباشد، ولی چندان هم بی‌راه نیست.

پرسشگر: آیا تاکنون کسی شما را برای دیدگاه خودتان به دین، تهدید نموده است؟

مایلز: تنها پلیس محلی.

پرسشگر: آیا جدی می‌گویید؟

مایلز: بله. پیش‌تر در سال‌های پایانی دهه ی ۱۹۷۰، من تظاهرات اعتراض آمیزی را بر ضد یک شفادهنده‌ی دغل‌باز که سالی یک بار این جهاد شفا دهی را در شهر برپا می‌کرد، سازماندهی نمودم. در حالی که من از حقوق قانونی وی برای پخش باورهای دینی خودش آگاه بودم، حس می‌کردم می‌بایستی به انجمن محلی هشدار داد شود. این "مرد خدا" هر بار به بیماران دیابت می‌گفت که انسولین‌ها را دور اندازند و به سرطانی‌ها دستور می‌داد شیمی درمانی را رها نموده و چشم به راه معجزه خدا باشند. چندین ماه پیش از برنامه‌ی بازدید شفادهنده از شهر ما، کودکی در یکی از بیمارستان‌های محلی با سوراخ بزرگی در دهلیزهای قلب خویش به دنیا آمد. به طور

گفتگو با یک بیخدا

عادی، این کمبود مادرزادی به آسانی درمان پذیر بوده و بچه را به زندگی سالمی برمی گرداند. ولی مادر نوزاد، جراحی وی را نپذیرفت و به جای آن چشم به راه بازدید شفا دهنده ماند. بدبختانه کودک از پیامد چشم به راه معجزه بودن برای این کمبود مادرزادی، درگذشت. چون هیچ یک از رساناهای خبری محلی این رخداد غم انگیز را گزارش نکرد، تصمیم گرفت خودم با ساماندهی اعتراضی بر پاد گردهمایی معجزه شفا دهنده که پس از آن برگزار می شد، پیش گام شوم.

همراه با تنی چند از دوستان هم اندیشه، شماری پلاکارد که به انجمن می گفت «بخشش پول برای پژوهش های پزشکی، نه کلاه برداری دینی» فراهم نمودم. ما با امید به این که کمک دهنده های مالی از پر کردن خزانه شفا دهنده، پشیمان شوند، می خواستیم که این شعارها را به نزدیک محل گردهمایی ببریم. و پیوسته از هزاران نفر درخواست ۱۰۰ دلار برای هر شب برای یک نفر می نمود تا «به خدا نشان دهیم چه اندازه به او ایمان داریم.»

بهر رو من درباره تظاهرات اعتراض آمیز از دو خطر نهفته می ترسیدم. نخست، پیروان این شفا دهنده ی گردشگر از بهترین اندیشمندان دنیا که نبودند. و چون ممکن بود آنها با من و دوستانم که با آرامش در حال بردن شعارها به نزدیک محل گردهمایی بودیم، برخورد فیزیکی داشته باشند، نگران بودم. دو، می خواستم بیشترین احتیاط درباره این که اعتراض ما به طور فنی هیچ قانونی را زیر پا نمی گذارد، مانند تجاوز به زمین مردم، بند آمدن راه ساختمان های همگانی، که پلیس در آن صورت می توانست تظاهرات ما را از هم بپاشد، داشته باشم.

به خاطر این دل نگرانی، من یک کار احمقانه باور نکردنی نمودم: من برای بدست آوردن اطلاعات و درخواست حفاظت پلیس برای تهدید نهفته از سوی متعصبین دینی در هنگام رژه ی اعتراض آمیز خودمان، از مقام مجری قانون، به پاسگاه پلیس محلی رفتم. با نخستین افسر پلیسی که گفتگو نمودم، از من پرسید، «آیا اعتراض شما بر له یا علیه اوست؟» [یعنی شفا دهنده]. هنگامی که پاسخ مرا «بر علیه او»، شنید، وی گفت خودش

جهان بیخدا

می خواسته در گردهمایی معجزه باشد و همچنان که از کنار تظاهرات ما می گذاشت بی میل نبود تفی به صورت من بیندازد.

من اندیشیدم شاید بهتر باشد با کس دیگری سخن بگویم. افسر پلیس دیگری به من گفت اگر در هنگام اعتراض هرگونه رویدادی پیش آید، مرا بازداشت خواهد نمود. گفتم که گرایشی به برخورد فیزیکی ندارم و هیچ گاه در سراسر زندگی خود دعوا نکرده‌ام. پلیس به من گفت، برای وی مهم نیست چه کسی دعوا را آغاز نموده است. اگر کسی از پیروان شفادهنده، می‌کوشید با خشونت جلو ما را بگیرد، چون ما در کار خدا مداخله نموده بودیم، پلیس خوشحال می‌شد که مرا بازداشت نماید. گفت خودش «خوشحال خواهد شد تن لشم را گوشه زندان پرت کند».

با بیزاری به خانه برگشتم و به امید این که با آدم منطقی‌تر از آن‌هایی که رو در رو برخورددم، گفتگو کنم، به پاسگاه تلفن زدم. سرانجام به یک گروهبان پلیس ارتباط داده شد و وی گفت، «لعنت به تو. رفیق، هیچ پلیسی نمی‌خواهد از یک بیخدای لعنت شده حفاظت کند. امیدوارم یکی بزنه حسابی لت و پارت کنه.» در آن روز من با هفت یا هشت نفر از اعضای پلیس رو در رو یا تلفنی گفتگو نمود، هیچ یک کمکی نکردند و بیشتر آن‌ها سر راست یا سربسته، اگر ما اعتراض سراسر قانونی خود را انجام می‌دادیم، تهدید به انتقام کردند. این بدون شک، بزرگ‌ترین چالش خردمندانه «حرفه‌ای» بود که تا کنون برای من رخ داده است.

پرسشگر: آیا شما به اعتراض خویش ادامه دادید؟

مایلز: بله و هیچ گونه رخداد بدی پیش نیامد. و حتا پلیس نیز هیچ واکنشی نشان نداد. با ارزش‌تر از همه، ما پوشش تلویزیونی چشمگیری داشتیم و موقعیت خود را آشکار نمودیم که شفادهنده با ریاکاری فریب آمیز از مردم پول می‌گیرد و بهداشت همگانی با پندهای پزشکی الکی وی، دچار مخاطره شده است. ولی مطمئن هستم، به هر حال وی مالی از راه انفاق جمع نمود.

گفتگو با یک بیخدا

از شما می‌خواهم بامداد این یکشنبه، کمابیش چهار ساعت برای تماشای مالاها و شفادهندگان تلویزیون تماشا کنید. سپس از خویش بپرسید: آیا یک خدای قادر متعال چنین افرادی را هم چون سخنگوی خویش برمی‌گزیند؟

پرسشگر: [با خنده] آیا بیخدایی در زندگی اجتماعی شما کارساز بوده است؟

مایلز: نه به طور ویژه. اگر چه درباره دین و بیخدایی بسیار نوشته‌ام، کمابیش هیچ‌گاه چنین جستاری را در گفتگوها پیش نمی‌کشم، مگر این که درباره باورها، پرسشی ویژه‌ای از من پرسیده شود. بهر حال، من احساس می‌کنم، درک کاملی از چگونگی حس یک سیاه پوست یا اسپانیول یا هم جنس‌باز بودن در امریکا، را دارم. گاهی شما باید با مردم متعصب ساده‌اندیش کسانی که شما را درست درک نکرده و باور دارند شما بی

اخلاق هستید، روبرو شوید چون یک جوری شما در اقلیت هستید. غم انگیز است که گاهی من در گفتگوهای پرسش و پاسخ رادیویی با پرسشگران تلفنی، پرسش تلفنی پرسیده شده، بارها ناچار شده‌ام پاسخی این چنینی بدهم، «نه، چنین قتلی به باور من درست نیست.»

«کتاب خوب- یکی از بهترین دروغ‌هایی که تاکنون ساخته شده است.»

اشلی موناتاگو (۱۹۰۵-۱۹۹۹)

انسان شناس انگلیسی

پرفسور دانش در هاروارد و پرستون

پرسشگر: پس شما بیخدایان چگونه اخلاق را تعریف می‌کنید؟ چون به خدا باور ندارید، آیا به خوب و بد باور دارید؟

مایلز: بله که داریم. من شرط می‌بندم اگر شما در کنار من فرا محافظه‌کارترین^۱ آخوند شهر را بیاورید، من و او چه بسا ۹۵ درصد زمان‌ها در مورد «بد یا «خوب» بودن

1. Ultra-conservative preacher

جهان بیخدا

رفتاری، هم رای باشیم. به نگر من اصطلاح «خوب» و «بد» از سوی بکارگیرنده بیشتر زمان‌ها با روشنی سزاوار و با تعریفی خالی از تعصب بکارگرفته نمی‌شود. من، خودم گرایش دارم برچسب «با ملاحظه^۱» حقوق دیگران و «بدون ملاحظه^۲» حقوق دیگران را به رفتارها، بزنم. من احساس می‌کنم، به جای تار بودن، گرایش به روشنی دارد. اگر کنشی دانسته و بدون نیاز، حقوق کس دیگری را زیر پا بگذارد، آنگاه من این کنش را نادرست ارزیابی کرده و از انجام آن پرهیز می‌کنم. کشتن، دزدی، زد و خورد فیزیکی - کمابیش همه تبه کاری‌ها- در این دسته جا می‌گیرد. وکیل‌ها این کنش‌ها را *malum in se* [یعنی، بد به خودی خود] می‌نامند. باز هم، یک کشیش باپیست^۳ و من، بر سر این که چه رفتاری شایستگی نامیده شدن *malum in se* را دارد، کمی، یا شاید هیچ، اختلافی نداریم.

به هر رو، بی‌گمان با روحانیون بر سر بد بودن رفتارهای ناروا از نگر قانون *malum prohibitum* [یعنی نادرست برای این که اجازه انجام ندارد]، کشمکش خواهم داشت. نمونه‌ای از رفتار ناروای قانونی، ندانسته رها نمودن ماشین در جا پارک پس از ۵:۳۰ در حالی که می‌بایستی ساعت پنج آنجا خالی شود، می‌باشد. در اینجا این کنش شما به خودی خود پلید یا به طور حتم زیان رسان نیز نیست، بلکه با نادانی قانونی را زیر پا گذشته‌اید. کشمکش‌های اخلاقی میان بیخدایان و ترسایان، کم و بیش همواره در گرداگرد رفتارهای ناروای قانونی - بیشتر رفتارهای جنسی - می‌چرخد. بیخدا می‌گوید که دو نفر بالغ و راضی که ازدواج نکرده‌اند، اگر بجا و درست از آبستنی و بیماری جلوگیری کنند، می‌توانند با هم کنش جنسی داشته‌اند بدون این که کنش «ناروایی» یا «غیراخلاقی» انجام داده باشند. بهر رو، ترسایان، این دیدار جنسی را بی‌چون و چرا برچسب «بد» می‌زنند چون از سوی خدا، اجازه داده نشده است.

استمناء نمونه دیگری است. اگر پسر نوجوانی درباره‌ی دختر هم کلا سی خویش به طور خصوصی و بدون آسیب‌رسانی خیال‌بافی کند، یک بیخدا شاید بگوید «خوش باش».

-
1. Considerate
 2. Inconsiderate
 3. Baptist minister

در برابر این، ترسایان چنین کنشی را چون کنشی «بد» در نگر گرفته، چون گمان می‌رود، مسیح هیچ‌گاه استمناء نکرده و چنین رفتار «ناشایستی» را قدغن کرده است. کوتاه سخن آن که، من یک رفتار را هنگامی که به درستی به کسی آسیب برساند، «بد» می‌دانم، نه این که چون «از سوی پروردگار خداوند تو گفته شده است.» سرانجام، چون بیخدا هستم، درباره‌ی «ارزش خانوادگی» از سوی ترسایانی که زندگی و رفتار خودشان رسوایی‌آور است، مورد انتقاد هستم. هیچ

«کتاب عهد عتیق مسؤل بیشتر، پنداری ندانم کرایایی ماو
نباوری ما- هر چه دوست دارید بنامید- در بخش باهر
کتاب دیگری که تاکنون نوشته شده است، می‌باشد.»

۱.۱. میلان (۱۹۵۶-۱۸۸۲)

نویسنده‌ی وینه در رنج

گاه سر دخترم داد زده‌ام، حتا یک سیگار نیز نکشیده‌ام، هرگز چک بی‌محل نکشیده‌ام، با شتاب غیر مجاز رانندگی نکرده‌ام، هرگز دعوا نکرده‌ام، و هیچ‌گاه به مامور مالیات دروغ نگفته‌ام. به غیر از این واقعیت کوچولو، بیخدایی من، زندگی یک «ترسایی» مومن را دارم. [مایلز می‌خندد]

پرسشگر: آیا این واقعیت که همه ما برای نمونه کشتن انسان را «بد» می‌دانیم، اشاره نمی‌کند که همه‌ی ما دارای یک وجدان مشترک خدایی هستیم؟

مایلز: این استدلال [الهام کلیو استپل لوئیس^۱] را بارها شنیده‌ام، ولی استدلال به جای این که برپای خود باشد، به طور کلی گزاره‌ی شرح دهنده است. قتل، بر پایه تعریف، کشتن ناروای کسی است. البته هرکسی می‌داند کشتن ناروای انسانی بد است. به سادگی می‌پذیریم که کشتن ناروای، نارواست. ولی چه چیزی ناروایی یک کشتن را روشن

1. C. S. Lewis-inspired

جهان بیخدا

می‌سازد؟ در اینجا با شک سختی روبرو می‌شویم. آیا بچه انداختن قتل یا یک روند پیشگیرانه‌ی پزشکی است؟ آیا مرگ‌گزینی بیمار، قتل یا راهی انسانی و پرمهر برای پایان دادن به رنجی بی‌هوده است؟ آیا کیفر اعدام، قتلی دولتی یا اجرای عدالت می‌باشد؟ مانند بسیاری از امریکایی‌ها، من نیز هوادار، بچه انداختن، مرگ‌گزینی بیمار و برپاد کیفر اعدام هستم، ولی چنین دیدگاهی از سوی شمار کمی از ترسایان پذیرفته می‌شود. پس این «وجدان مشترک» کجاست؟ تنها در بازی واژه است.

پرسشگر: ولی آیا گمان نمی‌کنید گونه‌ای از داوری پایانی برای افراد انسانی نیاز باشد؟ کسانی در این جهان بدی می‌کنند و کیفر نمی‌شوند، و خوب‌ها نیز همیشه پاداش نمی‌گیرند. آیا نیاز به گونه‌ای زندگی پس از مرگ برای کاهش این بیدادگری نیست: جایی که سرانجام، خوب پاداش گیرد و بدی کیفر شود؟

مایلز: بی‌گمان دیدگاه شما در این باره که در جهان بیداد هست، درست است. ولی به جای این که چنین باوری از بودن خدا پشتیبانی کند، برپاد آن استدلال می‌آورد. هیچ دلیلی برای این باور که نا‌دادگری که ما هر روز در زندگی می‌بینیم، نمونه از آن چه که کل هستی با آن کار می‌کند، نیست.

برای نمونه، بپندارید پیکی یک صندوق بزرگ پرتقال در خانه شما می‌آورد. صندوق را باز می‌کنید و می‌بینید همه‌ی پرتقال‌های رو خراب شده است. آیا شما نتیجه می‌گیرید مانده پرتقال‌ها در زیر تا ته جعبه، خوب هستند؟ نه. شما نتیجه می‌گیرید کل جعبه آورده شده، مانند پرتقال‌های در رو چیده شده است. همین گونه، بیدادگری که ما در جهان خویش درک می‌کنیم به جای این که دادگری چشم به راه «دادگری فراتر از دید» باشد، گواهی است بر این که در جهان بیدادگری هستیم.

گفتگو با یک بیخدا

پرسشگر: چگونه رخدادهایی که در کتاب مقدس غیب‌گویی شده و رخ داده است را توضیح می‌دهید؟

مایلز: باز همان روشی که درباره رخ دادن همیشگی مطالب ستون طالع بینی روزنامه شما و سوگند میلیون‌های امریکایی درباره پیشگویی‌های شبکه‌ی دوستان روانی^۱، روشنگری می‌شود. در همه‌ی این نمونه‌ها، پیشگویی‌ها به طور باور نکردنی تار است، چنان که هیچ معنی ویژه‌ای نمی‌دهند. برتراند راسل^۲ گفته «کتاب مقدس به بسیاری چیزها شناخته می‌شود ولی داشتن متن روشن، در میان آن‌ها نیست.»

در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۷۰، هنگامی که من یک فرد متدین بودم به طور کامل باور داشتم که بازگشت دوباره مسیح بسیار نزدیک است. من همه‌ی کتاب‌های روز قیامت هال لیندسی^۳ درباره پایان دنیا بر پایه غیب‌گویی‌های کتاب‌های عهد قدیم و جدید بود، را خواندم. سال‌ها پس از آن که من تاریخ کلیسا را بررسی نمودم و دریافتم نسل‌های بی شماری از مردم، برای ۲۰۰۰ سال باور داشته‌اند که بازگشت دوباره مسیح بسیار نزدیک است، چون کتاب مقدس رخدادهای نسل آن‌ها را نیز غیب‌گویی نموده بود. من همیشه دوست دارم بگویم، کسانی که کتاب مقدس را نوشته‌اند، یک سازمان غیر پیامبری داشته‌اند.

پرسشگر: پس شما به خدا باور داشته‌اید؟

مایلز: من «هدایت شده»^۴ بودم و در نه سالگی غسل تعمید داده شدم. برای ۱۵ سال نخست زندگی، من به طور منظم به کلیسا و کلاس‌های یکشنبه^۵ می‌رفتم و یک فرد با ایمان نمونه در کیش باپیست بودم. سپس در نخستین سال‌های دبیرستان، به دوستانی

1. Psychic Friends' Network

2. Bertrand Russell

3. Hal Lindsey

4. saved

5 - کلاس‌هایی برای آموزش مسیحیت یا یهودیت به کودکان که در روزهای یکشنبه برپا می‌شود.

جهان بیخدا

نزدیک شدم کسانی که درباره «رابطه‌شان با خدا» بسیار گیرا و پرشور بودند. بزودی تب تند هواداری^۱ از آن‌ها در من خاموش شد. من خودم یک مست تعصب دینی گشتم، در پیرامون دبیرستان می‌گشتم و جزوه‌ای با نام *«باید بکنم تا هدایت شویم»*^۲، را پخش می‌نمودم. من برای هر ره گم کرده‌ای^۳ که گوش می‌داد انجیل تلاوت می‌کردم و هنگامی که کسی مرا «ملای پرشور ترسایی»^۴ می‌خواند، چون آن برجسب را نشان پرافتخاری می‌دانستم، خرسندی ژرفی حس می‌کردم.

پرسشگر: پس چه رخدادی شما را بر ضد خدا برانگیخت؟

مایلز: شگفت آور است چون شمار بسیاری از مردم گمان می‌کنند بیخدایان، بدون چون و چرا در زندگی خویش آسیب‌های بزرگ روانی داشته و برای آن از خدا روگردان شده‌اند. در واقع، من به طور استثنایی کودکی شاد و به طور چشمگیری، با سپاس از پدر و مادری بزرگواری و خانواده شگفت انگیز خودم، در بزرگسالی زندگی آرام بخش و سبک باری داشته‌ام. شاید سخت‌ترین دشواری من، در کودکی در دبستان، بیماری لوزه‌ها بوده است. همه‌اش همین بود. گمان کنم پرسش واقعی شما چنین باشد «چرا یک بیخدا شدم؟»

پرسشگر: بله.

مایلز: باز هم، من به روزهای دبیرستان که چون یک انسان هدایت شده ترسایی بودم، اشاره می‌کنم. هرگاه کسی را در خواندن انجیل شریک می‌کردم یا کتاب‌های مقدس را برای دانش‌آموزی «هدایت نشده» می‌خواندم، دختر یا پسر دانش‌آموز مؤدبانه گوش

-
1. Enthusiasm
 2. What Must I Do to Be Saved?
 3. Lost soul
 4. Jesus freak

گفتگو با یک بیخدا

می‌داد و سخن کوتاهی می‌گفت. ولی گاه گاهی، با کسی روبرو می‌شدم که دلیل درست بودن دینم را می‌خواست. من به ویژه دوستی خودم به نام داگ^۱، که به طور ارثی یهودی ولی در عمل یک شک‌گرای دینی بود، به یاد می‌آورم. خوب، داگ این جوری نبود که همه گفته‌های مرا درباره‌ی عیسا یا معجزه مسیح موعود بپذیرد. داگ گفته بود با خوشحالی ترسایی خواهد شد اگر درستی کیش ترسایی را به او ثابت کنم. به وی گفتم عیسا خودش در قلبم گواهی کرده که واقعی است، ولی داگ سندی با سرشت دانش بالاتری می‌خواست.

خوب، برای این که به خدا بهتر خدمت نموده و گواه کارآمدتری برای دیگران باشم، آغاز به پژوهش در شبهه زدایی ترسایی^۲ نمودم. شبهه زدایی شاخه‌ای از الهیات بوده و می‌کوشد به جای تنها به‌کارگیری باورهای بی‌چون و چرای دین، با دانش یا منطق از کتاب مقدس پدافند نماید. ولی هرچه بیشتر درباره «دانش» آفرینش و «منطق» ترسایی می‌آموختم، بیشتر از خواب بیدار می‌شدم. نخست، شبهه زدایی ترسایی، بسیار کارساز و فیلسوفانه به نگر من می‌رسید. زبانی که از سوی نویسندگان شبه زدای ترسایی بکار گرفته می‌شد، دانسته نا روشن و پر از واژه‌های فنی برای خردمندان نشان دادن، آن بود. ولی بزودی دریافتم، همه استدلال‌های خداشناسی بزرگ آن‌ها به، «ما می‌دانیم کتاب آسمانی درست است، چون کتاب آسمانی است»، می‌رسید. به سخن دیگر، با وجود وانمود کردن و پافشاری ترسایان به رویارویی، به طور دقیق، هیچ چیزی در منطق یا دانش برای تایید باورهای تعصب آمیز ترسایی وجود ندارد. ولی ترسایی از سوی مردم برای دلیل‌های احساسی پذیرفته شده: چون مسیحیان «روح‌القدس را در قلب خویش حس می‌کنند.»

پس از پی بردن به این رازها، بهر رو من ناگهان بیخدا نشدم. من هنوز می‌پنداشتم، ترسایی به جای داشتن پشتیبانی دانش،

«من به تازگی همه خرافات بزرگ جهانی را آزمایش

1. Doug
2. Christian apologetics

بی‌گمان با اعتماد پذیرفته شده است. بنابراین نبود گواه و سند برای پشتیبانی ترسایی کمی بر باورهای من کارگر افتاد. چیزی که سرانجام مرا به بینخدایی کشاند پی بردن به این بود که دانش نه تنها نمی‌تواند. آموزه‌های ترسایی را پشتیبانی کند بلکه گواه و سندهای بسیار نیرومند بر ضد کتاب مقدس فراهم می‌آورد. توفان

نموده‌ام، و آینده روشنی در خرافات ویژه خودمان
(میست) پیدا نکردم. همی آن با مانند هم هستند، بر پایه
«روغ و افسانه ساخته شده‌اند.»

توماس جفرسون (۱۸۲۶-۱۷۴۳)
در نامه‌ای به دکتر وودز

نوح و سن زمین، هم مانند بسیار دیگری از داستان‌های کتاب‌های عهد جدید و عهد قدیم، به طور اثبات پذیری دروغ بود.

پرسشگر: پس چه توضیحی برای کفن مسیح^۱ دارید؟

مایلز: شما نمونه خوبی از این که چگونه باورها و اعتقادات دینی به کلی خرد منتقد شبهه زده‌های ترسایی و «دانشمندان» آفرینش گرا را فلج می‌کند، گفتید. پیش‌تر در ۱۹۸۸، کفن در سه آزمایشگاه سوا از هم با روش تاریخ نگاری رادیو کربن^۲، آزمایش گردید. هر سه آزمایشگاه، به طور مستقل گزارش دادند، تاریخ کفن به سده‌های میانی برمی‌گردد. این چارچوب زمانی پرتوسنجی شده برای تاریخ بافته شدن کفن، به دقت با نخستین ارجاع تاریخی به کفن، که همچنین در سده‌های میانی پدیدار شده بود، به دقت هم زمان بود. بنابراین فرد منطقی می‌باید نتیجه‌گیری کند تاریخ بافته شدن کفن، زمان عیسا نبوده بلکه سده‌های میانی بوده است.

ولی خیر، پدافند کنندگان ترسایی، همه خرد خویش را برای شوق نشان دادن کفن همچون گواهی به ربودن عیسا، کنار گذاشتند. برای نمونه، گروهی از "دانشمندان"

1. Shroud of Turin
2. Radiocarbon

گفتگو با یک بیخدا

آفرینش گرا^۱، در کلرادو اسپرینگز، کلرادو، ادعا کردند همه‌ی آزمایش‌های انجام گرفته بر کفن نادرست است، چون مانی کفن در نزدیکی آتش بوده است! گفتند، بی‌گمان آتش ساختار اتمی، اتم‌های کفن را بهم زده، این چنین نتیجه آزمایش‌ها نادرست است. توجه کنید، هرگاه آزمون‌های دانش ناهمسان با باورهای دینی "دانشمندان" آفرینش گرا باشد، آن‌ها نتیجه نمی‌گیرند باورهای دینی آن‌ها نادرست است. همیشه این آزمون‌های دانش است که نادرست دانسته می‌شود. با وجود خودپسندی خنده‌دار «دانشمندان» آفرینش گرا، آن‌ها به طور ریشه‌ای بسیار دین‌دار هستند، بنابراین هرگونه دانشی که «مایه رنجش روح القدس شود» را کورکورانه رد می‌کنند.

پس در اینجا ما به راستی باهوشیم، افراد یاد گرفته خویش را گول بزنند که آتشی معمولی خانگی، می‌تواند انرژی بسنده برای واکنش هسته‌ای - واکنشی مورد نیاز برای واژگونی نتیجه روش تاریخ گذاری پرتوسنجی - در کفن، فراهم کند! هر «دانشمندی» اگر به طور جدی چنین طرح دلچک بازی مسخره‌ای را داشته باشد، می‌بایستی از هر جایگاهی دانشگاهی که هست، اخراج گردد، چون وی آشکارا همه‌ی بی‌طرفی دانش را کنار گذاشته و بنده‌ی زیردست تعصب دین و احساس‌ها می‌باشد.

ترسایان گاهی می‌کوشند از باورهای خویش با «توسل به مرجع»، با این ادعا که «همواره مردم با هوش بالا خدا باور هستند»، پدافند نمایند. ولی مردم بسیار باهوش، مانند بیشتر ما، بارها با احساسات خویش، هواداری‌های خود، سنت‌های خانوادگی، به ویژه در حوزه پیوستگی‌های دینی، راهنمایی می‌شوند. دودلی پیرامون کفن مسیح، نمونه‌ای بزرگ از مردم باهوشی می‌باشد که در به‌کارگیری هوش خویش شکست خورده و به «دریافت ژرف درونی^۲» تکیه کرده‌اند.

از دیگر نمونه‌های از این دست، پیدا شدن به قول معروف کشتی نوح^۳ در بالای کوه آرارات^۴ در شرق ترکیه^۵، هست. تکه چوب‌هایی که پنداشته شد از کشتی نوح

-
1. Creation "scientists"
 2. gut feelings
 3. Noah's Ark
 4. Mount Ararat
 5. Turkey

جهان ببخدا

شکسته در آزمایشگاه‌های گوناگون در گوشه و کنار جهان، مانند دانشگاه کالیفرنیا^۱ در لوس آنجلس، ریورساید^۲ و لاجولا^۳، آزمایش گردید. ثابت گردید چوب‌ها کمی بیش از ۱۲۰۰ سال - یا ۳۵۰۰ سال کوچک‌تر از این که بخشی از کشتی نوح را بسازد - سن دارد. با این حال هنوز بسیاری از آفرینش‌گراها باور دارند «تنها با چشم دل» کشتی نوح در کوه آرارات به گل نشسته است. باز هم، بیشتر زمان‌ها، احساسات، حتا در میان ترسایان با هوش بالا، منطق و گزارش‌های آزمایشگاهی را دور می‌زند.

پرسشگر: ولی آیا دانش‌گه گاه اندیشه‌هایی که پیش‌تر برچسب نادرست زده بود، به درست دگرگون نمی‌کند؟

«در سرزمین دانش، همه‌ی کوشش‌ها برای پیدا کردن وجود فراطبیعی یا مضمومی متافیزیکی، همچون خدا، زندگی جاوید، بی‌نیامت، و غیره شکست خورده شد. چنین کوشش‌هایی شکست خورده و اگر با با انصاف باشیم، بایستی اعتراف کنیم که در جهان دانش، خدا نیست، چیزی جاوید نیست، هیچ روح و روانی، همچون گونه‌ای ناهمسان از بدن نیست.»

مایلز: بسیار کم. چیزی که بیشتر رخ می‌دهد، نادرست نشان داده شدن اندیشه‌هایی است که از سوی مردم بسیاری درست دیده می‌شده است.

پرسشگر: آیا کریسمس را جشن می‌گیرید؟

چارلز پروتئوس استین میتز (۱۹۲۳-)

(۱۸۴۵)

در روزنامه آزاده امریکایی (جولای ۱۹۴۱)

1. University of California
2. Riverside
3. La Jolla

گفتگو با یک بیخدا

مایلز: بیخدایان انقلاب زمستانی را به عنوان کوتاه‌ترین روز سال - ۲۵ دسامبر بر پایه سالنامه میلادی - که از روزگار باستان شناخته می‌شود، را جشن می‌گیرند. مردم باستان، دریافته بودند که دیگر «در پایان کناره» بوده و از آن پس روزها بلندتر و بلندتر شده و محصولاتشان دوباره بار می‌دهد.

در روزهای نخستین پیدایش دین ترسایی، باورمندان کوشش نمودند، مقام‌های حکومت را وادار کنند برای یادبود تولد مسیح روزی را، تعطیل کنند. ولی مقام‌های دولتی نپذیرفتند. بنابراین ترسایان تصمیم گرفتند «چون نمی‌توانیم از پس آن‌ها را برآیم، با آن‌ها رفیق می‌شویم». پس از آن تولد مسیح در یک روز تعطیل از پیش برپا شده، ۲۵ دسامبر انقلاب زمستانی، جشن گرفته شد. سپس پاپ گریگوری سیزدهم^۱ در سالنامه میلادی دست کاری نموده؛ بنابراین سالنامه‌ای که امروزه بکار می‌گیریم - سالنامه گریگوری - انقلاب زمستانی را به دلیل‌های ستاره‌شناسی، چند روز جلوتر در ۲۱ دسامبر کشیده شد، در حالی که کریسمس در همان روز ۲۵ دسامبر جشن گرفته می‌شود.

هر بار کریسمس در سخنرانی‌های کشیش‌ها می‌شنوم می‌گویند ما چگونه معنی ۲۵ دسامبر را فراموش کرده‌ایم. بله درست است، فراموش کرده‌ایم ۲۵ دسامبر هیچ پیوندی به تولد عیسا ندارد. جشنی برای انقلاب زمستانی بوده است. عید پاک نیز دزدی یک روز تعطیل، اعتدال بهاری، یا روزی که در آن زمان شب و روز برابر است، از کافران می‌باشد. حتا امروزه، تاریخ عید پارک هر سال با محاسبه نخستین یکشنبه پس از نخستین ماه کامل پس از ۲۱ مارس، اعتدال بهاری برقرار می‌شود.

برای دادن پاسخی کاربردی‌تر به شما، بهر حال خانواده من درختی برپا کرده و با خوشحالی به یکدیگر پیشکشی می‌دهند. ولی باز هم، این سنت‌ها از جشن‌های کافران گرفته شده، نه از تولد عیسا، مبادا کسی گمان ببرد من ریاکار هستم. مانند همه بچه‌های دیگر، دختر ما عاشق سر و صدا و نور هست و چشم به راه گرفتن پیشکش‌های بیشتری می‌باشد.

1. Pope Gregory XIII

جهان بیخدا

پرسشگر: یکی از نخستین قانون‌های فیزیک، این است که ماده و انرژی نمی‌تواند نابود شود. چون ما همه از ماده و انرژی ساخته شده‌ایم، آیا این اصل دانش به یک باور پذیرفتنی از زندگی جاوید نمی‌انجامد؟

مایلز: در یک محیط بسیار پیچیده، چرا، می‌شود- ولی نه با ذهنیت ترسایی که روح شما جاویدان در بهشت یا جهنم زندگی خواهد کرد. به طور کامل درست است، گفته شود پس ازم رگ شما، اتم‌های سازنده‌ی شما باقی مانده، و چه بسا روزی این اتم‌ها در گونه‌های دیگر زنده یا غیر زنده آمیخته شوند. در این صورت، شاید شما جاودانه زندگی کنید. ولی بیشتر مردم زمانی که گزاره «زندگی جاوید» را بکار می‌گیرند، بیشتر نگرشان «هوشیاری جاوید» می‌باشد که «خود^۱» یا «من^۲» یا «روح^۳» برای همیشه زنده و به بودن خویش آگاه است. باور متعالی این چینی از سوی قانون پایندگی انرژی و ماده پشتیبانی نمی‌شود.

دلیل این که چرا انسان و دیگر جانداران هوشیاری را تجربه می‌نمایند چنین است که آن‌ها اندام‌های حس کننده داشته و از همه ارزشمندتر، مغزهایی که این تکانه‌های عصبی دریافتی را پردازش می‌کند. هنگامی که جاننداری می‌میرد، سلول‌های اندام‌های حسی و مغز نیز هم چنین می‌میرند، به هر رو اتم‌های سازنده‌ی سلول‌های بدون دگرگونی ریشه‌ای باقی می‌مانند. اگر مغز و اندام‌های حسگر بمیرند و از کار کردن باز بمانند، از نقطه نگر دانش، دشوار است دیده شود چگونه "هوشیاری" با این بی‌جان می‌تواند برپا باشد.

یک نمونه خوب، رایانه هست که از شمار کمی از رویدادهای بیرونی آگاه می‌باشد، مانند کدام کلید را در روی تخته کلید فشار داده یا این که دگمه ماوس را می‌فشارید. رایانه به تندی بسیار می‌اندیشد ولی هنگامی که با انسان سنجیده می‌شود بسیار بدوی است. اکنون، اگر شما پتکی را بردارید و این رایانه را به هزاران تکه کوچک خورد کنید،

1 - self
2 - ego
3 - soul

گفتگو با یک بیخدا

هیچ یک از اتم‌های رایانه در زیر ضربه خورد کننده آسیبی نخواهند دید. ولی رایانه پس از آن رایانه دیگر کار نخواهد کرد و دیگر به تکانه‌های تخته کلید و کلیک‌های موس آگاه نیست.

نکته اینجاست که دگرگونی در ساختار، همیشه دگرگونی در کارکرد را به همراه دارد. اگر هوشیاری انسان کارکرد مغز و اندام‌های حسی او است، پس روشن است که مرگ مغز و اندام‌های حسی، پایانی بر هوشیاری می‌باشد. هنگامی که ما خواب می‌رویم هوشیاری ما کم می‌شود. هوشیاری خود را نیز پس از ضربه خوردن به سر از دست می‌دهیم. آیا به واقع پذیرفتن نبود هوشیاری پس از آن که بدن و مغز از میان رفت، این اندازه دشوار است.

«به عنوان یک تاریخ نگار، اعتراف می‌کنم برایم
نمایشی سرگرم کننده بود هنگامی که شنیدم سنت یهودی -
مسیحی همچون منع حقوق بشر امروزی ما، ستوده شده است
..... در واقع، ادیان بزرگ برای سهل انگاری درباره
حقوق بشر قابل ملاحظه هستند.»

آرتور شوازینگر کوچک

تاریخ نگار در سخنرانی دانشگاه براون

(۱۹۸۹)

افزون بر این، قانون پایدگی ماده -انرژی می‌گوید، انرژی -ماده نمی‌تواند به وجود آید و نه از میان برود. اگر زندگی پس از مرگ - یا "هوشیاری پس از مرگ" - به قول معروف با این قانون پشتیبانی شود پس هم چنین "هوشیاری پیش از لقاح" را پشتیبانی می‌کند، بنابراین قانون پایدگی ماده -انرژی از نابودی پس از مرگ جلوگیری می‌کند از آفرینش هوشیاری، در تولد و لقاح، نیز جلوگیری می‌کند. با این حال کسانی که باور دارند ۲۰ سال پس از مرگشان هوشیار هستند به همان گونه باور ندارند ۲۰ سال پیش از زاده شدن نیز

جهان بیخدا

هوشیار بوده‌اند. بنابراین آن‌ها قانون پابندی ماده -انرژی به طور غیر جامع^۱ بکار گرفته‌اند. باور به زندگی جاودان در قانون‌های دانش نبوده بلکه ریشه در آموزه‌های دین دارد.

اگر گمان کنیم قانون پابندی ماده -انرژی می‌تواند زندگی جاودان را ثابت نماید، آنگاه منطق ما را وادار می‌نماید گمان کنیم سوسک‌ها، موش‌ها و پشه‌ها نیز «وارث پادشاهی بهشت» خواهند بود، زیرا آن‌ها نیز مانند انسان از ماده -انرژی ساخته شده‌اند.

پرسشگر: آیا این که ملت‌های کمونیست گرایش به بیخدایی و ملت‌های سرمایه داری دلباخته‌ی آزادی گرایش به باورهای دینی دارند، شما را آزار می‌دهد؟

مایلز: بنیادگرای ترسایی در اردوهای تبلیغی اهریمنی خویش درباره این که همه‌ی کمونیست بیخدا هستند، کامیاب بوده‌اند. نخست، این پندار که فلسفه کمونیستی، به درستی فلسفه‌ی بیخدای راستین است را به چالش می‌کشم. به نگر من خدای قادر و دانای مطلق و حاضر در همه جا ترسایی با دولتی قادر و دانای مطلق حاضر در همه جا، جایگزین گردیده است. در سازمان کمونیست دولت دارای همه‌ی خرد، همه خوبی‌ها و همه نیرو می‌باشد. پس کمونیسم به همان اندازه دین درباره آرمان شهر خیالی غیر واقعی خویش و خواب و خیال‌های خوش دیوانه‌هاست.

بی‌گمان، شماری از دولت‌های کمونیستی، مانند استالینست‌های روسیه و مائویست‌های چینی، برای تجاوزهای وحشتناک به حقوق انسان‌ها، گناهکار هستند. بیخداهایی که تاکنون دیده‌ام هیچ‌کدام چنین سیاست‌های سرکوبگرانه را پشتیبانی نکرده‌اند! حتا رهبران کنونی چین و روسیه از کنش‌های بربری دولت‌های پیشین پدافند نمی‌کنند. ولی همواره زیر پا گذاشتن حقوق بشر، ریشه در باورهای دانشگاهی یا فلسفی درباره این که دین با قوانین فیزیک هم‌خوانی ندارد، نداشته، بلکه ریشه در رهبری جاه طلب سیاسی دیوانه‌ی قدرت دارد. بیخدایی به هر دوی آزادی دین و آزادی از دین،

1 - ad hoc

گفتگو با یک بیخدا

آنچنان که هر فردی برمی‌گزیند، باور دارد. اگر گمان شود بیخدایی پاسخگوی سرکوب سیاسی در چین می‌باشد، پس بی‌گمان ترسایی پاسخگوی بی‌رحمی تفتیش عقاید، جنگ‌های مقدس صلیبی و سوزاندن جادوگران هست. آیا به درستی منصفانه است که یک مکتب اندیشه برای انحراف و کاربرد بد از آموزش‌هایش، محکوم شود؟

بیشتر انتقادات در این باره که «کمونیست دین را قدغن می‌کند» از سوی محافظه کاران سیاسی ترسایی که هیچ‌گاه پا به کشوری کمونیستی نگذاشته‌اند، شنیده می‌شود. این ترسایان گول آخوندهای تلویزیونی بی‌شرم صدقه گیر، کسانی که همواره پنداشته می‌شود «برای فرستادن کتاب آسمانی به روسیه و چین» تلکه پول می‌کنند، را خورده‌اند. هر آینه به عنوان کسی که زمان کوتاهی در اوج جنگ سرد و حکومت نظامی استبدادی در لهستان زندگی کردم، من به شما با اطلاعات دست نخست می‌گویم هیچ گونه سرکوب دینی از هیچ گونه‌ای، در آن کشور نبود.

ماد زن من، هم اکنون نیز در لهستان به سر می‌برد، بانویی بسیار مذهبی بوده، و زمانی که در لهستان بودم با خوشحالی چندین بار همراه خانواده به کلیسا رفتم. هیچ‌گاه «پلیس مخفی» برای رفتن به کلیسا ما را تعقیب یا تهدید به تبعید به سیبری نکرد. پاپ جان پل دوم^۱، لهستانی تبار، اندوه خویش را از خالی شدن چشمگیر کلیسا پس از آزادی اروپای شرقی از زیر سلطه کمونیست، اظهار داشت، زیرا شاید دیگر کلیسا بیش از این همچون محل تجمع بر پاد دولت بکارگرفته نمی‌شود.

پرسشگر: بگذارید گمان کنیم در واقع شما اشتباه کرده‌اید. خدایی هست و شما در روز داوری پیش وی برده شدید. چه خواهید گفت؟

مایلز: چه بسا به این نکته اشاره کنم، در هنگام زنده بودن، من بسی بیش از بیشتر پیروانش کتاب مقدس خواندم. در سنجش با بیشتر ترسایان تاریخ کلیسا را بیشتر بررسی

1. Pope John Paul II

جهان بیخدا

نمودم، بیشتر خواندم و بیشتر درباره دین نوشتم. و من به وی باور هم نداشتیم! بنابراین
بایستی دو برابر پاداش بگیریم! [می خندد]

خاستگاه جهان هستی:

طبیعی یا فرا طبیعی؟

"خدا برای روشننگری درباره رازها اختراع شد. همواره خداسازی برای روشننگری درباره چیزهایی است که درباره آن ها آگاه نیستند. هنگامی که سرانجام انسان دریافت چگونه چیزها کار می کنند، قانون ها پدیدار شده و انسان را از خدا دور نمود؛ دیگر بیش از این نیازی به او نبود."

ریچارد فیمن (۱۹۱۸-۱۹۸۸)، برنده نوبل فیزیک

در ۱۹۱۹ دانشمند جوان اندیشمندی به نام ادوین پاول هابل^۱، به گروه بلندپرواز رصدخانه کوه ویلسون^۲ در کالیفرنیا^۳ پیوست. هابل، تلسکوپ ۱۰۰ اینچی آن جا را به سوی جاهای تاریک آسمان نشانه رفته، و بزودی رصدهای شگفت انگیز و بزرگی انجام داد. هابل در تصویرهای به دقت تهیه شده خویش از کهکشان‌های دوردست، در انتهای گستره تابشی، جابه‌جایی به سوی نور سرخ را تشخیص داد. افزون بر این، هابل دریافت در کهکشان‌های دورتر جابه‌جایی نور سرخ بیشتر پدیدار می‌شود. این دو رصد

1. Edwin Powell Hubble
2. Mount Wilson
3. California

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

ستاره‌ای، سپس با پژوهش‌های موشکافانه مستقل تایید شده، و به نام قانون هابل شناخته شد.

بهر حال، هیجان‌انگیزترین و دیرپاترین کار وی در ستاره‌شناسی، در روشننگری وی درباره جابه‌جایی رصد شده نور سرخ نهفته بود. هابل دلیل مشاهده جابه‌جایی رنگ سرخ (یعنی طول موج) را به سبب حرکت نسبی دور شدن کهکشان‌های دورست، از زمین داشت. چون هابل می‌دانست جابه‌جایی نور سرخ در گستره تابشی^۱ کهکشان متناسب با دوری آن‌ها از زمین می‌باشد، نتیجه گرفت که کهکشان‌های دورتر در جنبش خویش پرشتاب‌تر هستند. با چشم پوشی از این که ابزار نوری هابل به کجای آسمان نشانه رفته باشد، هابل دریافت که همه کهکشان‌ها از زمین و از یکدیگر دور می‌شوند. با برداشتن یک گام منطقی دیگر، هابل دریافت اگر کهکشان‌ها در حال دور شدن باشند - یعنی اگر دیروز از امروز به زمین و یکدیگر نزدیکتر بوده‌اند - پس زمانی بسیار دور، در گذشته، همه ماده کیهان می‌بایستی در جایی کوچکی نزدیک هم، با چگالی بسیار بزرگ، به یکدیگر فشرده بوده باشند. پس، گسترده شدن مشاهده شده کیهان، می‌بایستی در نتیجه گونه‌ای از نیروی آغازین دور کننده یا انفجاری باشد. این انفجار تئوریک کیهان، سبک‌سرا، مه‌بانگ (بیگ بنگ) نامیده شد.

گواه و مدرک کیهان‌شناسی برای پشتیبانی از مه‌بانگ محدود به رصدهای هابل از جابه‌جایی نور سرخ کهکشان‌ها و استنتاج‌های منطقی نمی‌شد. در ۱۹۶۵ آرنو پنزیاس^۲ و روبرت ویلسون^۳ که در آزمایشگاه تلفن بل کار می‌کردند ریزموج^۴ پس زمینه کم توانی را پیدا کردند که در همه سوی گیتی پخش می‌شد. سپس اثبات شد این پرتوهای ریزموج «بازمانده» مه‌بانگ - که گواه مستقل و نیرومندی برای اثبات انگاره ی جهان در حال گسترش را فراهم می‌کرد - هستند. در آغاز سال ۱۹۹۲ ماهواره جستجوگر پس زمینه ی گیتی^۵ COBE ناسا ناهماهنگی ناچیزی را در پرتوهای پس‌زمینه ثبت کرد. این

-
1. Spectrum
 2. Arno Penzias
 3. Robert Wilson
 4. Microwave
 5. Cosmic Background Explorer

جهان بیخدا

تغییرات ناچیز، که زمان درازی کیهان‌شناسان در پی آن بودند، برای این روشنگری که چرا ماده در گیتی برابر پخش نشده است، مورد نیاز بود. اگر مهبانگ انفجاری بی کم و کاست، همسنگ بوده، پس آن چنان که کیهان اکنون با نواحی پهناور به طور واقعی بدون ماده همراه با پهنه‌هایی با چگالی بالایی از ماده، به نمایش گذاشته است، را نمی‌تواند به نمایش بگذارد. بنابراین ماهواره COBE نه تنها گواه‌های بیشتری برای انگاره مهبانگ یا تئوری بیگ بنگ فراهم می‌ساخت بلکه به آراستگی با رصدهایی که از پخش ناهماهنگ ماده در سراسر جهان شناخته شده، چفت می‌شد.

حتا پیش از یافته‌های هابل، معادله‌های نوآورانه اینشتین در نسبیت عام یک جهان در حال پهن شدن را پیش بینی می‌کرد. به هر رو، به طور شگفت‌انگیزی، وی ضریبی به نام «ثابت کیهانی» برای از کار انداختن پهن شدن جهان، در معادله خویش جایگذاری کرد. اینشتین پس از آن، ثابت کیهانی خویش را «بزرگ‌ترین اشتباه در همه زندگی خود» نامید. برای خرد باورکردنی نیست که، افزون بر کمک‌های شگفت‌انگیزی که اینشتین به دانش نمود، می‌توانست گواه‌های تئوریک برای مهبانگ، پیش از هرگونه تجربه یا رصدی که گواهی برای مهبانگ باشد، فراهم نماید. شوربختانه، باورهای پر هوادار زمان وی که گیتی را کم و بیش ایستا می‌دانست، در وی کارگر شده بود. اینشتین مانند بسیاری از ما که دارای توانایی کمتری هستیم، به سختی اندیشه مستقل بیش از آن چیزی که در زمان خودش می‌گذاشت، نمایش می‌داد.

شماری از دانشمندان تاریخ گمان می‌کنند، حتا آیزاک نیوتن، که در قرن هفدهم می‌زیسته، می‌بایستی به نیاز تئوریکی جهانی در حال پهن شدن اندیشیده باشد. چون اگر بایستی قانون خود نیوتن درباره گرانش گیتی درست باشد، پس جهانی که پهن نمی‌شود و گیتی ثابت، بسیار پیش‌تر می‌بایستی در خودش فرو ریزد. سپس در دهه‌ی نخست سده ۲۱، ممکن است با اطمینان و روشن‌اندیشی به این نتیجه برسیم که مایه پهن‌شدگی کنونی گیتی، مهبانگ یا بیگ بنگ ۱۴ میلیارد سال پیش بوده است.

پیش از مهبانگ (بیگ بنگ)

اگر ما با گمان این که انگاره‌ی مهبانگ، دست‌کم بخشی از تاریخ راستین جهان ما را روشن می‌سازد، پیش برویم، کمابیش بی‌درنگ با پرسشی گیج‌کننده روبرو شویم. همه‌ی «پکیدن‌ها» و «انفجارها» که از زمین رصد می‌شود و در ژرفای فضا، پراکندگی شدید ماده فیزیکی را نشان می‌دهد. بمب‌ها، بخار آب یا گاز، آتشفشان‌ها، سوپر نوا^۱ همگی واکنش‌های انفجاری می‌سازند، که همه‌ی آن‌ها از مواد فیزیکی ساخته شده‌اند. پس اگر جهان، آن چنان که ما امروزه آن را می‌شناسیم، با یک پکیدن یا انفجار بسیار بزرگ آغاز شده، چگونه انفجار مواد فیزیکی درست شده است؟ یا آن چنان که مورتیمر آدلر^۲، فیلسوف امروزی دوست دارد پرسیده شود، «چرا چیزی هست به جای آن که هیچ چیزی نباشد؟»

با توجه به دشواری پرسش، دانشمندان اکنون دو راه در پیش گرفته‌اند: (۱) آن‌ها به کلی پرسش را نادیده می‌گیرند؛ یا (۲) می‌گویند چنین پرسش‌هایی بیرون از دسترس بررسی‌های دانشیک بوده و می‌باید به فیلسوفان و الهیون^۳ واگذار شود.

الهیون و فیلسوفان بسیار خوشحال می‌شوند که با چنین پرسش دشواری دست و پنجه نرم کنند. از زمان توماس آکویناس در سده ۱۳-و چه بسا بسیار پیش‌تر- بسیاری از اندیشمندان کلیسا توضیح علت نخست را برای پیدایش جهان هستی، پذیرفته بودند. همچنین بیشتر این الهیون خودشان به آفرینش خدایی، آفرینش آنی از *نهورئی*^۴ (یعنی، از هیچ چیز)، باور داشتند.

استدلال علت نخست به طور سنتی این گونه است: ما در جهان هستی قانون علت -معلول^۵ را می‌بینیم. هر چیزی برای هستی نیازمند علتی است. هر علتی، به نوبه، خودش معلولی است که درخواست علتی پیش از خود را دارد. پس اگر ما به گونه‌ی بی

1. Supernovae
2. Mortimer Adler
3. theologians
4. ex nihilo
5. Law of Cause-Effect

جهان بیخدا

کران در این زنجیره‌ی علت‌ها به پس برویم به علت نخست می‌رسیم، که به آن خدا نام می‌دهیم.

به طور تاریخی، فیلسوفان آزاد اندیش، استدلال علت نخست را با این پرسش، «علت خدا چیست؟»، به چالش می‌کشیدند. هنگامی که مردان کلیسا پاسخ می‌دادند «خداوند همیشه بوده است»، آزاداندیشان دو نکته را پیش می‌کشند: (۱) اگر می‌توانیم بپنداریم خدا همیشه بوده است، پس چرا گمان نکنیم ماده فیزیکی همیشه بوده است؟ و بالاتر از همه‌ی این‌ها، گمان به یک چیزی طبیعی بسیار آسان‌تر از گمان به یک زنجیره پیچیده از معجزه‌های آفرینش می‌باشد؛ (۲) این استدلال الهیون - خدا همیشه بوده است - با مقدمه‌های اصلی علت نخست - «قانون علت و معلول» که به گونه ثابت می‌تواند برای هر چیزی بکارگرفته شود - تناقض دارد. اگر هر چیزی به *تخیر* خدا در سایه «قانون علت - معلول» هست، پس استدلال علت نخست *برون عمومیت* شده و بنابراین به طور منطقی نارواست. به سخن دیگر، درست سر جای آغازین ایستاده‌ایم، هیچ پیشرفتی نه در استدلال منطقی و نه در پی بردن به علت جهان هستی، داشته‌ایم.

این استدلال‌های کهن، هم در پشتیبانی و هم بر پاد استدلال علت نخست، در سرشت خویش، وابسته به دانش نبوده، بلکه از پایه، فلسفی و الهیاتی هستند. برای همین، بسیاری از دانشمندان امروزی، همچنان که در بالا گفته شد، گرایش به درگیر شدن در چنین پژوهش غیر دانشی نداشته و با خوشحالی آن را به فیلسوفان و الهیون واگذار می‌کنند.

آماج من در این بخش نشان دادن این نکته است که دانشمندان امروزی، ناچار نیست تا پاسخ این گونه پرسش‌های کیهان شناسی را به دیگران واگذار کنند. دانش با قیاس از یک قانون فیزیکی کهن، با پیروزی می‌تواند عنصری از جهان هستی پیش از مهبانگ (بیگ بنگ) را روشن نماید. به دیگر سخن، آهنگ من رساندن این پیام است، پیدایش ماده پرسشی است که دانش بسیار پیش‌تر، پاسخ داده ولی برای دادن دیدگاهی از آن به خوانندگان عمومی، کامیاب نبوده است.

قوانین فیزیک

امروزه، آفرینش‌گراها در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خویش به «قوانین فیزیک» اشاره‌های بسیاری می‌کنند. آفرینش‌گرایان عاشق به‌کارگیری واژه‌های دانشمندان هستند و امیدوار هستند چنین واژگانی، برای آن‌ها پوشش با شکوه دانشگاهی بودن را بدهد. ولی هنگامی که به دقت کتاب‌ها و مقاله‌های «دانشیک» آن‌ها واری می‌شود، دو واقعیت روشن می‌شود (۱) آفرینش‌گراها، قانون‌های برپا شده‌ی در رشته‌های گوناگون دانش را، بد دریافته، بد بکار گرفته و دوباره نویسی می‌کنند؛ (۲) گویا، آفرینش‌گراها، در سطح بنیانی دیدگاه دانش نوین از اصطلاح «قانون فیزیک» را درست در نمی‌یابند. بنابراین، پیش از آن که جلوتر رویم، می‌بایستی روشن کنم، نگر دانش از «قانون فیزیکی» چه هست و چه نیست.

به سادگی چنین تعریف می‌شود، یک قانون فیزیکی یا دانشیک، یک روشنگری به زبان انسانی از چگونگی کار کردن جهان هستی می‌باشد. برای نمونه آیزاک نیوتن^۱، پس از بررسی پیکره‌های آسمانی، قانون خویش از گرانش جهان هستی را پیشنهاد داده، این قانون با دقت بسیار فراوان، مدارهای سیاره‌های همسایه را روشنگری و پیش‌گویی نموده است. گرگور مندل^۲، گونه‌های گوناگون گیاهان را پرورش داده و چارچوبی برای ارث‌بری ژنتیک فراهم نمود، چنان که با دقت برآیندهای تولیدمثل با آمیختگی نژادی^۳ را پیش‌بینی نمود. هر دو این قانون‌ها، قانون مندل و قانون نیوتن، از سوی دانشمندان پس از آن‌ها، کسانی که بررسی‌های تجربی آن‌ها دقیق‌تر و با داده‌های بیشتری همراه بود، پالایش گشته و گسترده‌تر شد. این نکته، که قانون‌های فیزیکی یا دانش، شناختی انسانی، بر پایه بررسی‌های انسانی بوده و بنابراین جستاری برای بازنگری‌های دوباره- یا حتی به کلی رد شدن - در آینده هست، در این جا ارزشمند است.

1. Isaac Newton
2. Gregor Mendel
3. crossbreeding

جهان بیخدا

آفرینش گراها، با چشم‌پوشی از این تعریف، بیشتر زمان‌ها ادعا می‌کنند که قانون‌های فیزیک - برای نمونه، قانون گرانش که علت افتادن چیزها به سوی زمین است یا قوانین شیمیایی که کنش‌های مولکولی را مهار می‌کند- رفتارهای جهان هستی را روشن می‌کنند. چنین ادعایی - یعنی، قوانین فیزیکی جهان هستی را کنترل می‌کنند- بازگو کننده‌ی دریافت نادرستی از دانش از سوی آفرینش‌گراها می‌باشد. فینرساید و هول‌ترا در کتاب خودشان، *مغالطه: استدلال‌های سافکتی*^۲، روشنگری و همانندی مناسبی از جستار فراهم نموده‌اند. بپندارید، گزارشگر روزنامه برای پوشش دادن به بازی فوتبال دبیرستان فرستاده شده است. گزارشگر درجای ویژه گزارشگران نشسته و نوشته‌ای روزنامه‌ای درباره‌ی بازی که وی تازه می‌بیند می‌نویسد. گمان به این که نوشته گزارشگر از برآیند بازی *علت* سرانجام بازی خواهد شد، بی‌خردانه است. به همین گونه، این گفته که قانون‌های فیزیک، که همانند بررسی‌های نوشته شده انسان‌ها است، علت پدیده‌های در حال بررسی می‌باشد، بی‌خردانه است.

آفرینش‌گراها، از پذیرش این که قوانین فیزیک سرچشمه‌ی انسانی دارند، بیزار هستند. آن‌ها باور دارند که قوانین فیزیکی بدون وابستگی به انسان بوده و بر پایه همین نیاز به یک «قانون‌گذار»^۳، یک نیروی خدایی که با این قوانین بر رفتار گیتی فرمانروایی می‌کند، هست. پس اگر قوانین فیزیک نوآوری انسان‌هاست، پس مفهوم «قانون‌گذار» خدایی غیر ضروری می‌شود، چون انسان خودش «قانون‌گذار» می‌شود.

1. Fearnside and Holther
2. Fallacy: The Counterfeit of Argument
3. Governs

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

بهر رو، شناختن این نکته که دانشمندان تنها «قانون گذار» هستند، به این چم نیست که رفتار جهان فیزیکی بر علت‌های پیشین نیست. هیچ دانشمند راستینی هرگز نمی‌گوید جهان هستی رفتاری سراسر خودسرانه و با چگونگی غیرقابل پیش بینی دارد. هرآینه، آماج درست دانش، پیدا کردن و پی بردن به سامانندی‌های و بستگی‌های علی کنشمند در سراسر جهان هستی می‌باشد.

ولی با این باور که، قانون‌های فیزیک، علت رفتارهای جهان هستی هستند، آفرینش‌گراها نیاز به پی‌گیری توضیح اصلی علت-معلول، را نادیده می‌گیرند. برای نمونه اگر بپرسم، چرا سنگی که به سوی آسمان پرتاب شود بزودی به سوی زمین برمی‌گردد، پاسخ «به دلیل قانون گرانش» بی‌معنی خواهد بود. «گرانش» یا «قانون گرانش» به سادگی نام یا شرحی است که به چنین پدیده‌ای داده‌ایم. دلیل راستین و اساسی این که چرا همه چیزها در جهان هستی یکدیگر را به سوی خود می‌کشند، تا به امروز، چیستانی گیج کننده است. درست است، انیشتین نشان داد که چیزهای سنگین فضا-زمان را کج می‌کنند و اثر گرانشی درست می‌کنند. ولی چرا چیزهای سنگین فضا-زمان را کج می‌کند؟ هنوز پاسخی برای چنین پرسشی نیست و به با گفتن «تنها نیروی گرانش است» به هیچ رو ما را به جایی نمی‌رساند. پس، یک قانون فیزیک، به جای توضیح علی از این که پیوسته چگونه جهان هستی کار می‌کند، شرحی انسان ساخت می‌باشد.

این به اصطلاح «قانون علت-معلول» که بیشتر زمان‌ها از سوی نویسندگان و سخنران‌های آفرینش‌گرا بکارگرفته می‌شود، به جای قانون برپاشده دانش‌های طبیعی، دستاویز فلسفی و الهیات می‌باشد. همچنین «قانون علت-معلول» هیچ گونه روشنگری برای دشواری‌ها و پرسش‌ها دانش بدست نمی‌دهد. برای نمونه، بپندارید ماشین من خراب شد، و من آن را برای درست شدن می‌بایستی تا تعمیرگاهی بکشم. هنگامی که از تعمیرکار بپرسم چرا ماشین من کار نمی‌کند. اگر تعمیرکار بگوید، «باز هم تنها به دلیل قانون علت-معلول است.» بی‌گمان حس می‌کنم وی مرا دست به سر کرده و «روشنگری» وی سراسر یاوه هست. چه بسا، روشنگری راستین دانش چنین باشد،

جهان بیخدا

شمعک‌ها متصل نبوده، پس سوخت نمی‌تواند آتش بگیرد، پس موتور نمی‌تواند میل لنگ را بچرخاند، محور چرخ پشت، متصل به میل لنگ، نمی‌تواند بچرخد، و چرخ‌ها، متصل به محور، هیچ نیرویی برای پیش بردن ماشین ندارند. بنابراین، یک روشنگری راستین دانشیک، روابط و واکنش‌های مکانیکی را به هم می‌آمیزد. هر استدلالی که اصطلاح «قانون علت-معلول» را کورکورانه بدون این که جاهای خالی را پرکند، بکار گیرد، استدلالی سراسر خالی از درون مایه‌های دانش می‌باشد.

پایستگی ماده-انرژی^۱

اکنون که ما این درباره که «قانون فیزیکی» چه هست و چه نیست گفتگو نمودیم، بگذارید دوباره آموزه خودم را بازگو نمایم: یک قانون برپا شده‌ی کهن فیزیک می‌تواند برای ساخت کیهان شناسی آغازینی پیش از مهبانگ (بیگ بنگ) بکارگرفته شود. این اصل از دانشی که درباره آن سخن می‌گویم، *قانون پایستگی ماده-انرژی* می‌باشد.

در سال‌های سده‌ی ۱۹ میلادی قانون پایستگی ماده-انرژی هنوز دو قانون سوا بود: قانون پایستگی ماده و قانون پایستگی انرژی. قانون پایستگی ماده می‌گفت جرم (ماده) نمی‌تواند ساخته شود یا نابود گردد ولی می‌تواند از یک گونه به گونه دیگر دگرگون شود. برای نمونه تکه‌ای زغال، جرم معینی -اندازه مشخصی از ماده‌ای که با آن ساخته شده- دارد. اگر این تکه زغال بسوزد به، گاز دی اکسید کربن، بخار آب، و خاکستر دگرگون می‌شود. ولی بر پایه قانون پایستگی ماده، ماده آمیزه شده از فرآورده فرعی - یعنی، اندازه کل ماده موجود پس از سوختن زغال- به طور کامل همان اندازه زغال اصلی است. ماده نمی‌تواند آفریده یا نابود گردد.

قانون پایستگی انرژی در کل همانند قانون پایستگی ماده بوده، ولی برای پیش چشم آوردن، سخت‌تر است. گونه‌های بسیاری از انرژی مانند: انرژی شیمیایی، انرژی الکتریکی، انرژی خورشیدی، گرما، انرژی جنبشی، انرژی امواج الکترومغناطیسی و

1. The Conservation of Mass-Energy

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

گونه‌های بسیار همپوشان از انرژی‌های قابل به کار گیری و غیرقابل به‌کارگیری هست. همانند قانون پیشین، قانون پایستگی انرژی می‌گوید، انرژی نمی‌تواند آفریده یا نابود گردد بلکه می‌تواند از گونه‌ای به گونه‌ی دیگر دگرگون شود. برای نمونه چه بسا واکنشی شیمیایی رخ دهد که نشان دهد انرژی در آن گم شده است. ولی با اندازه‌گیری دقیقی از گرمای (گونه‌ای از انرژی) بدست آمده، یا نور بدست آمده یا فرآورده فرعی الکتریکی (باز هم گونه‌ای از انرژی) نشان می‌دهد که، پس از واکنش شیمیایی اندازه کلی موجود انرژی به جا مانده دگرگون نشده است. انرژی هم، نمی‌تواند آفریده یا نابود گردد.

بهر رو، در دهه‌ی پایانی سده‌ی نوزدهم دانشمندی فرانسوی به نام آنتویو هنری بکرل^۱ در آزمایشگاه خویش بر روی اورانیوم بررسی می‌نمود. در نزدیکی این عنصر، ناگهان انرژی پدیدار می‌گشت، در حالی که اورانیوم به طور همانندی می‌پرید. بکرل پرتوافشانی طبیعی (یعنی، انرژی هسته‌ای) را پیدا نمود. در کمتر از دو دهه پس از کشف بکرل، آلبرت اینشتین ثابت نمود جرم ناپدید شده از عنصر پرتوافشان، در واقع ناپدید نشده و هم چنین انرژی پدید آمده از نیستی (یعنی، هیچ‌چیز) نبوده است. اینشتین نشان داد ماده و انرژی در واقعیت یکی بوده که از سوی طبیعت به دو راه ناهمسان نشان داده می‌شود. در فرمول بلندآوازه خودش $E=mc^2$ (یعنی، انرژی برابر ماده در دو برابر شتاب نور) وی دو قانون پایستگی را در اصلی فراگیر، با هم آمیخت: قانون پایستگی ماده-انرژی. این قانون فراگیرتر می‌گوید ماده می‌تواند به انرژی دگرگون شده (مانند مورد اورانیوم)، همچنین انرژی نیز می‌تواند به ماده دگرگون شود. شاید ماده گونه‌ی خودش را دگرگون سازد؛ همچنین انرژی گونه‌ی خویش را دگرگون می‌سازد. ولی هنگامی که همه عوامل در نگر گرفته شده و آمیخته می‌گردند: ماده-انرژی نمی‌تواند آفریده شده یا نابود گردد: جمع کل ماده-انرژی در جهان هستی همیشه ثابت می‌ماند. افزون بر این، همه چیزهای مادی-شما، من، زمین، ستارگان و کوچک‌ترین اتم‌ها- به معنای واقعی واژه از ماده-انرژی ساخته شده‌اند. هم چنین از زمانی که اینشتین

1. Antoine Henri Becquerel

جهان بیخدا

تئوری‌های خویش در ۹۰ سال پیش، پخش نمود، همه آزمایش‌های تجربی دقیق، به طور کامل قانون وی، پایداری ماده و انرژی، را تایید نموده‌اند. مگر این که در آینده گواهی که نشان دهد قانون وی نادرست است، پیدا شود، دانشمندان امروزی می‌بایستی روشنگری وی را از جهان هستی بپذیرند.

در بیست سال گذشته، اخترفیزیکدان‌ها و کیهان‌شناسان - به رهبری دکتر استیون هاوکینگ^۱ در دانشگاه کمبریج - درک ما از ماده-انرژی را گسترش داده و توضیح داده‌اند که در واقع ویژگی‌های شگفت‌آور ماده-انرژی چگونه چیستان خاستگاه جهان هستی را حل می‌کند. هاوکینگ و دیگران رخداد پدیده‌ای را به نام «نوسان خلاء»^۲ شرح داده‌اند که ماده در فضای به طور کامل تهی - یعنی در خلاء کامل - ایجاد می‌شود. دانشمندان دریافته‌اند تا در خلاء کامل، که در آن هیچ گونه از ماده-انرژی‌های شناخته شده‌ی متعارف نیستند، نوسان‌های تصادفی از الکترومغناطیس هست. هر آینه این نوسان‌های، نشانه‌ی گونه‌ای از انرژی که اکنون انرژی نوسان خلاء نامیده می‌شود بوده، و با هماهنگی کامل با قانون پایداری ماده انرژی، می‌تواند به ماده دگرگون شود. به سخن دیگر، «هیچ بودن» یک خلاء کامل در فضای تهی خود به خود و با هماهنگی کامل با قانون پراسن و سال انیشتین می‌تواند ماده بسازد و ماده می‌سازد.

برون یابی

اگر ماده-انرژی نمی‌تواند آفریده یا نابود شود، اگر جهان هستی از ماده-انرژی ساخته شده، پس چه بسا بتوان با قانون پایداری ماده-انرژی چنین نتیجه شگفت‌انگیزی گرفت: جهان هستی، با گونه‌های ناهمسان، و با چگالی‌های ناهمسان، همیشه بوده است. هیچ گاه نبوده که ماده-انرژی سازنده‌ی جهان ما نبوده باشد، حتی اگر گونه‌ای

1. Dr. Stephen Hawking
2. vacuum fluctuation

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

از نوسان خلاء در فضایی تهی یا نقطه‌ای با بی‌نهایت چگالی به طور نظری، شامل هیچ گونه‌ای به هیچ رو، که تکینگی^۱ نامیده شده، بوده باشد.

در مهبانگ (بیگ بنگ) جهان هستی بسیار چگال و بسیار داغ بود. خرده عناصری که اکنون عناصر شیمیایی را می‌سازند، در چنین شرایط دشواری توان بودن نداشته‌اند. چنین اندیشه‌ای هست که بی‌درنگ پس از مهبانگ، جهان تنها انرژی بود، سپس گسترش بیشتر گذاشت دمای کمتر شود و ماده چگال گردید. بهر رو، با چشم پوشی از گونه‌های ماده -انرژی جهان هستی- که جمع همه‌ی ماده- انرژی سازنده آن هست- نمی‌تواند بر پایه قانون پایستگی ماده-انرژی از نیستی، آنچنان که آفرینش‌گراها می‌گویند، هست شود. بر اساس این اصل به خوبی تجربه شده دانش، جهان ماده-انرژی ما هیچ گاه آفریده نشده است. پس، برای باور به این آفرینش‌گرایی «دانشمندان» باید قانون پایستگی ماده-انرژی نادیده گرفت یا آن را دور انداخت. اگر آفرینش‌گراها گواه‌های تجربی برای رد کردن قانون پایستگی ماده-انرژی دارند، بیاورند و چنین اطلاعاتی را با انجمن‌های همگانی دانش، تقسیم نمایند. وگرنه، آموزه‌ی بنیادی آفرینش‌گرایی -یعنی، آفریده شدن جهان از هیچ و نیستی از سوی خدا- می‌بایستی همچون آموزه‌ای الهیاتی نه دانشیک شناخته شود. بنابراین اصطلاح «دانش آفرینش» خود به خود متناقض است.

استدلال‌های مخالف

ولی درباره پرسش مورتیمر آدلر، «چرا چیزی هست به جای این که چیزی نباشد»، چه؟

من گرایش چندانی به نقد آدلر ندارم چون نوشته‌های وی راستایش کرده و همکاری وی در آموزش پرورش و فلسفه کنونی را ارج می‌گذارم. پس برای دفاع از آدلر، بگذارید اشاره کنم که وی همیشه گفته هم چون یک فیلسوف و نه دانشمند سخن

1. Singularity

جهان بیخدا

می‌گوید. بهر رو، پرسش آدلر- «چرا چیزی هست به جای این که چیزی نباشد»- از پیش می‌پندارد چیزی نباید باشد: یعنی، چگونگی «طبیعی» جهان هستی، نبودن هست. پس، این واقعیت که چیزی هست، از سوی آدلر هم چون معجزه‌ای که نیاز به روشنگری فراطبیعی دارد، دیده شده است. «رازآلود» به نگر رسیدن پرسش آدلر، در پاسخی فراطبیعی نهفته نیست بلکه در پیش‌انگاره یا پیش‌فرض در صورت‌بندی خود پرسش هست. پرسش آدلر مانند این است که از پیش انگاشته شود چمن می‌بایستی سرخ باشد، سپس ادعا شود بی‌گمان رنگ سبزش گواه رخ دادن معجزه‌ای الهی می‌باشد. بهر رو، از دیدگاه دانش پرسش چنین هست: چرا *نباید* چیزی باشد به جای آن که نباشد؟ کدام یک از قانون‌های دانش ادعا می‌کند که پندار چنین است که جهان هستی نباید باشد یا نبودن، چگونگی و حالت «طبیعی» جهان هستی می‌باشد؟ چنین قانونی نیست. وارونه‌ی آن، قانون پایستگی ماده-انرژی به نتیجه بسیار ناهمسان دیگری، یعنی این که ماده-انرژی سازنده جهان ما همیشه بوده است، هرچند آن گونه که امروزه آن را *می‌بینیم* آغازی در مهبانگ (بیگ بنگ) داشته است.

هم چنان که در اصطلاح استدلال علت نخست اشاره شد: برای این که چیزی تاثیری سببی بر جهان هستی یا درون آن داشته باشد می‌بایستی این علت سببی، خودش پیش از جهان هستی بوده باشد. به سخن دیگر، چیزی که نبوده باشد شاید نمی‌تواند هم چون هر گونه‌ی دیگری از عامل سببی، در درون جهان هستی یا بر روی آن کاری انجام دهد. بنابراین، سراسر آموزه‌ی علت و معلولی بر پیش‌پندار، یک هستی از پیش‌تر بوده استوار می‌باشد. ولی آفرینش‌گراها به جای این که بپذیرند اصل علت و معلول پیش‌پندار هستی را دارد، با یک «منطق» واپس مانده، باور دارند که بودن (جهان هستی) علت می‌خواهد - یعنی، جهان هستی از نیستی آفریده شده و نیاز به روشنگری فراطبیعی دارد. هیچ دانشمندی استدلال نمی‌کند که آفریده شدن جهان هستی از نیستی بدست خداوند، نیاز به روشنگری فراطبیعی *ندارد*. آفرینش‌گراها، به طور کامل پرسش‌های مناسب را گم می‌کنند که این‌ها هستند: (۱) چه گواهی‌هایی بر برخاستن جهان از *نیستی*، هست؟ (۲) چه گواهی بر بودن همیشگی ماده-انرژی سازنده جهان ما

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

هست؟ پاسخ: ما هیچ گواهی بر این که نشان دهد ماده-انرژی از نیستی برخاسته نداریم؛ ولی بررسی‌های تجربی به خوبی تایید شده نشان می‌دهد که ماده-انرژی نمی‌تواند از *نیستی* برآید. اگر ما با استواری به روش دانش باور داشته باشیم آن گاه تنها به یک نتیجه می‌رسیم: جهان ما، ماده-انرژی، در هر ریختی، همیشه بوده است.

تنها راهی که آفرینش‌گرایی می‌تواند هم چون یک روشنگری دانشیک شایستگی پیدا کند چنین است که آفرینش‌گراها بایستی جزئیات دقیق سازوکار یا ابزاری که از سوی خدا برای آفریدن هستی از نیستی بکارگرفته شده، را بگویند. نبود چنین روشنگری، آفرینش‌گرایی را از بودن در جرگه دانش باز داشته و آن را به باورهای تعصب آمیز دینی برگشت می‌دهد. هیاهوی راه انداختن که «آفرینش راز الهی است» یا پیامدی از «قانون علت-معلول»، به طور قطع روشنگری دانشیک نیست.

چه بسا فیزیک‌دان‌های نظری غرق شده در ریاضی، برای این که پیش از زمان پلانک-یا در نخستین میکروثانیه پس از مهبانگ-چون قوانین کنونی فیزیک درهم شکسته بوده، این نگر را رد نمایند. شماری شاید فراتر رفته استدلال کنند، چون فضا-زمان خودش پس از مهبانگ آغاز گردیده، ما با منطقی پوچ یا با پرسشی متناقض روبرو هستیم، هنگامی که می‌پرسیم: پیش از مهبانگ چه چیزی بوده یا چه رخ داده است؟

پاسخ خواهیم داد «فروپاشی قانون‌های فیزیکی» پیش از زمان پلانک درباره ناهماهنگی میان نسبیت عام و تئوری کوانتوم بوده و هیچ کدام قانون پایستگی ماده-انرژی را به چالش نکشیده و رد نمی‌کند. هر یک از قوانین نسبیت عام یا تئوری کوانتوم-یا هر دو- سرانجام در دم‌های آغازین جهان، نشان داده‌اند که «فروپاشیده‌اند» یا جایگزین شده بودند. ولی این واقعیت شایستگی پرسشی درباره ماده-انرژی را ندارد. در سراسر تاریخ دانش، هیچ آزمایشی در جهان واقعی انجام نشده-هم چنین هیچ تئوری جدی ارائه نشده- که درستی قانون پایستگی ماده-انرژی را در هر محیطی رد کرده یا درستی آن را تهدید نماید. افزون بر این، تحریف ثابت قانون پایستگی ماده-انرژی می‌تواند به کیهان‌شناسی دانشگاهی آشکارا نیرو دهد، چون پدیدار شدن ماده-انرژی از *نیستی* دیگر نیازی به روشنگری فراطبیعی ندارد.

جهان بیخدا

این پرسش که «چه چیزی پیش از مهبانگ (بیگ بنگ) بوده یا رخ داده است؟» از دیدگاه به اصطلاح فیزیک نظری تنها پرسشی متناقض است. چون برآمدن فضا-زمان - و بنابراین واژه‌های «پیش» و «پس»- آشکارا با بودن و گسترش ماده-انرژی پیوند ناگشودنی دارند. چگونه می‌توانید زمان را بدون بودن و جنبش ماده اندازه‌گیری کنید؟ ولی از نگر من، در گفتگوی کاربردی، کیهان‌شناسان نباید هنگامی که پرسیده می‌شود «پیش» از بیگ بنگ چه رخ داده یا بوده است را به شدت رد نمایند، چون پاسخ ندادن به چنین پرسشی، از نگر شخصی عادی مانند فرار از پرسش دیده می‌شود. «چون شما پاسخی ندارید، نمی‌گذارید پرسیده شود.» در حالی که نباید برای خشنودی فردی ناآگاه به فرآوری دانش‌های بیهوده پردازیم، هم چنین نمی‌توانیم چشم پوشی کنیم که حتا اجازه به پرسیدن این پرسش، که در «محدوده‌ی قدغن»، قانون‌های کنونی فیزیکی است، پاسخی بسیار مطمئن برای خاستگاه جهان بدون نیاز به نیروی فراطبیعی، فراهم می‌کند. اگر ما به طور واقعی از این پرسیدن که پیش از مهبانگ چه بوده یا رخ داده بازداشته شده‌ایم، پس این بازداري فیزیکی، می‌تواند باز هم از کیهان‌شناسی دانشگاهی، پشتیبانی نماید، چون حتا ضرورت بودن خدایی پیش از آغاز، آن چه آفرینش‌گرایی آرزو انجامش را دارد، نمی‌تواند در بررسی دانشیک در نگر گرفته شده، و بسیار کمتر از راه دانش اثبات پذیر است.

سدهای روانی

این سخن که عناصر بنیادی جهان هستی، همیشه بوده‌اند، برای بیشتر ما، اندیشه‌ای دشوار و ناپذیرفتنی می‌باشد. در کنش‌های روزمره ما، به نگر می‌رسد، همه‌ی چیزهای مادی آغاز و پایانی در بودنشان دارند. اتومبیل نویی که امروز می‌خریم، پیش از این که در کارخانه اتومبیل سازی طراحی و در پاییز گذشته ساخته شود، نبوده است. سبزی که امروز می‌خوریم، چند ماه پیش، پیش از فصل کاشت، نبوده است. به نگر می‌رسد، یک

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

موجود انسانی، در رحم مادرش ساخته می‌شود. رویان چون سلولی تک، ولی هنگام به دنیا آمدن، بدن نوزاد میلیاردها سلول دارد، که به نگر می‌رسد هر کدام بسیار برای آماج ویژه با دقت طراحی شده، هستی یافته‌اند.

پس، شگفت‌آور نیست که «خرد متعارف^۱» ما بگوید، جهان هستی نیز خودش آغازی داشته و می‌بایستی بدست خدا آفریده شده باشد. «خرد متعارف» ما با نگرستن به پدیده‌هایی که در پیرامون ما رخ می‌دهند، هنجار را چنین دانسته و هرآینه در روی زمین هرچه را هم که بررسی می‌کنیم، در یک نکته، با آمدن به هستی و سپس با ناپدید شدن همیشگی در نیستی، همانند هستند. با این حال، هنگام توجه به پیدایش جهان هستی، بگذارید دو اصل مناسب را به یادآوریم: ۱) بررسی ما از رخ داده‌های پیرامونی، یک داوری «خرد متعارف» ساخته شده در مغز خودمان را، برای کار گرفته شدن از سوی جهان هستی همچون یک کل، ضروری نمی‌سازد؛ ۲) بررسی دقیق از پدیده‌های رخ داده‌ی پیرامونی، نشان می‌دهد، آنچنان که «خرد متعارف» ما می‌گوید، به راستی خاستگاه چیزهای مادی، نیستی نیست.

دانش، در تعریف‌های ناهمسان خویش، با اندیشه‌های «خرد متعارف» ما هم رای نبوده و برای برپا سازی قانون‌های خودش، تنها بر اطلاعات تجربی استوار است. نتیجه‌ی تجربی را اگر تکرارپذیر بوده و به طور مستقل قابل تایید باشد، می‌باید بدون توجه به تئوری‌های دوست داشتنی «خرد متعارف»، و در مخالفت با آن، پذیرفت.

برای نمونه، بیندارید در میان دشت پهناوری، مردی ایستاده است. وی تفنگی را به طور کامل افقی، شش پا بالاتر از زمین، بدون زاویه به سوی پایین و بدون زاویه به بالا، در سطح چشم‌ها، به سوی پایان دشت نشانه رفته است. دردست دیگرش، هم چنین در سطح چشم‌ها، مرد یک توپ بولینگ پانزده پوندی را نگه داشته است. اکنون بیندارید به طور دقیق در یک دم، گلوله‌ای را به سوی پایان دشت آتش کرده و توپ بولینگ را یک راست به سوی زمین رها می‌کند. بر پایه داوری «خرد

1. common sense

جهان بیخدا

متعارف» انسان، که کدام یک نخست به زمین برخورد می‌کند: گلوله یا توپ بولینگ؟

آیا پیش بینی می‌کردید که توپ بولینگ پیش از گلوله به زمین برخورد می‌کند؟ بیشتر مردم شگفت‌زده خواهند شد که درمی‌یابند گالیله قرن‌ها پیش دریافت: همه‌ی چیزها با نرخ همسانی، بدون توجه به ناهمسانی وزن یا نیروی پیش‌ران آن‌ها در سطح افقی، به سوی زمین شتاب می‌گیرند. به سخن دیگر، اگر عامل‌های مداخله بیرونی نباشند، گلوله و توپ بولینگ در یک دم به زمین می‌رسند. خواه «خرد متعارف» ما با این نتیجه‌گیری هم‌رای باشد خواه نباشد، در توجه دانش‌قرار نمی‌گیرد. نتیجه تجربی می‌بایستی پذیرفته شود. همچنین، گرایش اندیشه‌دانشیک ناچارمان می‌سازد بپذیریم کیهان‌شناسی نشانگر قانون پایستگی ماده-انرژی می‌باشد، خواه ما با این نتیجه احساس آرامش داشته یا نداشته باشیم.

کمابیش همیشه، اگر «خرد متعارف» خویش را برای صورت‌بندی قانون‌های دانش به کار گیریم گمراه می‌شویم. بسیاری از اندیشه‌های پژوهشگران درباره‌ی مسطح بودن و بدون جنبش بودن زمین از همین خرد متعارف برخاسته بود. اگر تئوری‌های نسبیت عام و نسبیت ویژه اینشتین با خرد متعارف سنجیده شود، می‌تواند وی را به بیمارستان روانی بفرستد. می‌توانم پیرسم، خرد متعارف در کجای گسترش زمان اینشتین یا پیشنهاد کج شدن فضای تهی، می‌تواند جا بگیرد؟ کاربرد اندیشه‌های برخاسته از «خرد متعارف» در دانش بسیار اندک است.

افزون بر این، هم‌چنان که ما در سراسر این بخش گفتیم قانون پایستگی ماده - انرژی، با آزمایش‌های دقیق، از پدیده‌های رخ داده محلی یا جهانی، نشان داده که ماده یا انرژی از *نیستی* به وجود نمی‌آید. رک بگوییم، از نگر دانش درست نیست گفته شود شرکت موتور فورد اتومبیل می‌سازد، چون، روشن است، مواد اولیه به فرآیند فرآوری وارد می‌شود. می‌شود، به دقت بسیار بیشتری گفت، شرکت موتور فورد، اتومبیل‌ها را از *سرهم‌کردن* تکه‌های سازنده، می‌سازد، که خود این تکه‌ها از

خاستگاه جهان هستی؛ طبیعی یا فراطبیعی؟

مواد خام که از پیش در کره زمین بوده‌اند، ساخته شده است. بیشتر از آن، دانش به ما یاد می‌دهد عناصر رده بالاتری که اکنون بدن ما را ساخته‌اند، از هیدروژن بسیار کهنی که در واکنش‌های هسته‌ای درونی ستارگان بوده‌اند، ساخته شده است. به سخن کارل ساگان، من و شما از «مواد ستاده‌ای» ساخته شده‌ایم. با حسی نیرومند من و شما، همانند جهان ساخته شده از ماده-انرژی هرچند گونه‌های ناهمسان دیگر، همیشه بوده‌ایم.

چکیده

پس، درباره‌ی پیش از مهبانگ (بیگ بنگ) به کوتاهی چه می‌توانیم بگوییم؟ بر پایه‌ی قوانین کنونی فیزیک، ماده-انرژی، که گسترش کنونی خویش را از مهبانگ آغاز نموده، ماده-انرژی پیش از مهبانگ نیز بوده است. ماهواره جستجوگر پس زمینه‌ی گیتی COBE ناسا داده‌هایی را گردآوری نموده است که گرایش به پشتیبانی یک اصطلاح که «مدل تورمی»^۱ مهبانگ نامیده شده، دارد. همراه با نشانه‌های دیگر تئوریک، مدل تورمی نشان می‌دهد که چگالی-ماده جهان هستی -یعنی میزان ماده که در جهان هستی هست- برای سرانجام ایست دادن به پهن شدن کنونی جهان هستی، با کشش گرانش، بسنده می‌باشد. سپس جهان هستی به علت کشش گرانشی، در خودش فرو می‌ریزد. سرانجام همه‌ی ماده-انرژی وارونه‌ی مهبانگ، به طور پیوسته در یک جا گرد می‌آیند. دانشمندان چنین درهم رفتنی را *شدن بزرگ*^۲ نامیده‌اند. بسیاری از دانشمندان می‌پندارند، جهان هستی ماده انرژی در هنگام له شدگی بزرگ، با یک گونه دیگر بیگ بنگ دوباره برگشته و منفجر می‌شود. این تئوری-

1. Inflationary model

2. Big Crunch

جهان بیخدا

یعنی برگشت دوباره جهانی بسیار فشرده شده- به ویژه بر پایه دانش ما از سوپرنوا، که، در خودشان فروریخته سپس با «جهش به پس» به شدت منفجر می‌شوند، می‌باشد. اگرچه در این که، سوپرنوا معیار خوبی برای کل جهان باشد، شک هست. مدل‌های تئوریک کنونی می‌گویند، چه بسا جهان هستی پیوسته برای همیشه گسترده شده و هیچ گاه بسته نشود. دیدگاه خود من، اگر کمکی می‌کند، چنین هست، تا هنگامی که کیهان‌شناسان، توضیح قابل اطمینان تری از سرشت و کیفیت به اصطلاح «ماده تاریک^۱» و «انرژی تاریک^۲»- که چه بسا بیش از ۹۰ درصد همه‌ی ماده-انرژی جهان هستی را دارد- هیچ دانشمندی حق گستاخانه بالیدن به خویش را برای این که پاسخ «نهایی» این چیستان را می‌داند، ندارد. اکنون، شاید جهان هستی نخستین دوره گسترش خویش را می‌گذارند یا چه بسا میلیاردها بار گسترده شده و در خویش فرو ریخته است. در سرآغاز سده ۲۱ هنوز ما نمی‌دانیم. ولی بر پایه قوانین کنونی فیزیک، می‌توانیم نتیجه گیری کنیم، جهان هستی ماده-انرژی ما بی‌نهایت پیرتر از دوره گسترش کنونی، می‌باشد.

-
1. dark matter
 2. dark energy

خدای نبود دانایی^۱

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

«بی گمان نخستین نادانی که نخستین دین را اختراع کرد بایستی نخستین نادان

جهنمی باشد.»

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰)، دست‌نوشته وی برکنارهای روزنامه‌ی تواین

از جایی، از میان دود، شعبده باز بر روی سکوی تماشاخانه، پدیدار می‌شود. در میان تماشاگران کودکی از هیجان جیغ می‌کشد. شعبده باز بانویی داوطلب را آورده، سپس پیش چشم وحشت زده کودک، وی را دو نیمه می‌کند. پس از آن، طوطی کوچکی را از کلاه بیرون آورده و بر جعبه بزرگی که با پارچه پوشیده شده، می‌گذارد. به تندی، پرنده کوچک، ببر آدم خوار بزرگی می‌شود. عصای جادویی خودش را به چندین دوجین گل رز تبدیل می‌کند. کودک با زبانی بند آمده، گیج و شگفت زده است. شعبده باز! چه معجزه‌هایی می‌کرد، چه نیروهای فراطبیعی داشت.

1. God of the Gaps یا خدای حفره‌ها

جهان بیخدا

چشم‌بندی‌ها، زمانی که با چیره‌دستی انجام شود، چون معجزه و کنشی فراطبیعی پدیدار می‌شوند. کودک به این معجزه‌ها باور دارد، چون او نمی‌تواند همه آن‌چه را که در سکوی تماشاخانه (پشت آن جا) رخ داده را دیده و دریابد. کودک به درهای پنهان، میان‌برهای فریب‌دهنده یا آینه‌های یک سویه^۱، توجه ندارد. «معجزه» با شکست در درک چگونگی انجام چشم‌بندی‌ها، در مغز کودک ساخته می‌شود. شکاف‌هایی از درک علت-معلول چشم‌بندی‌ها در اندیشه او هست.

هنگامی که کودک باورمند به معجزه، زیر و بند فنی چگونگی چشم‌بندی‌ها انجام می‌شود را فرا می‌گیرد، به تندی اندیشه معجزه در او می‌میرد. و از چشم‌بندی‌های فنی ساده، دل‌زده می‌شود. دیگر جادو از میان رفته است. او شکاف در درک علت-معلولی پیشین را دوست داشت، چون این شکاف‌ها «معجزه‌هایی» که او بسیار دوست داشت را برایش می‌ساخت.

آفرینش‌گراها، بر پایه تعریف، به «معجزه‌ی آفرینش» باور دارند. آفرینش‌گراها با سند گرفتن از استدلال «علت نخست^۲» ادعا دارند تنها بودن ماده فیزیکی در مهبانگ، مداخله یک نیروی فراطبیعی را ثابت می‌کند. «ماده نمی‌تواند خودش را بیافریند» آفرینش‌گراها چنین می‌گویند. «پس جهان هستی می‌بایستی بدست نیروی فراطبیعی آفریده شده باشد، که با قوانین فیزیکی محدود نمی‌شود.»

در بخش پیشین، پیش فرض‌های نادرست، نادیده گرفته شده و غیر دقیق «دانشمدانه» نتیجه‌گیری‌های استدلال «علت نخست» را برشمردم. آسان‌ترین روشنگری درباره استدلال «علت نخست» مصادره به مطلوب^۳ (یعنی، اگر خدا جهان را آفریده است، پس خدا را چه کسی آفریده است؟ اگر خدا همیشه بوده است،

1. two-way mirror
2. "First Cause" argument
3. begs the question

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

پس چرا ماده-انرژی جهان هستی، نمی‌تواند همیشه بوده باشد؟) هست. روشنگری در این باره که به آن کمتر توجه شده چنین است استدلال «علت نخست» نشان دهنده‌ی نادانی به روش‌های دانشیک، که در اندیشه فلسفی الهیات چون جانشینی برای پژوهش‌های مستقل تجربی پیشنهاد شده، می‌باشد.

بهر رو، آفرینش‌گراها پس از شکست «علت نخست» باورهای خویش را رها نمی‌کنند. «گواه‌های» بیشتری از وجود فراطبیعی را به پیش می‌کشند. بر طبق نگر آفرینش‌گراها، جهان هستی با قوانین فیزیک-قوانینی که آن‌ها باور دارند از سوی خدای توانای معجزه‌گر برای هدف ویژه طراحی و پیاده‌سازی شده- هدایت می‌شود. آفرینش‌گراها ادعا می‌کنند قوانین فیزیکی یک زیرساخت سامانمند و به هنجار در جهان هستی را آشکار می‌کند. می‌گویند، جهان هستی مانند سازوکار پیچیده یک ساعت جیبی دقیق: همچنان که در ساخت ساعت نیاز به ساعت سازی کارآزموده برای طراحی و قابل اطمینان بودن آن هست، پس همان گونه پیچیدگی و پیش‌بینی پذیری جهان هستی، و همان گونه نیز با قوانین فیزیک آشکار شده، نیاز به «ساعت سازی خدا گونه» دارد. بدون شک، خودکاری خدایی بسیار عالی حرکت سیاره‌ها، نتیجه بخت و اقبال کور یا هرج و مرج بی‌خردانه ماده «بی شعور» نیست. گفته می‌شود، جهان هستی به طور کاملی سازمانمند شده و این نظم تنها از سوی خداست.

آیا آفرینش‌گراها درست می‌گویند؟ آیا جهان هستی ما شواهدی از طراحی و فرماندهی نیروی فراطبیعی نشان می‌دهد؟

پاسخ روشن به این پرسش نه می‌باشد، گیتی، هیچ گونه گواهی از طراحی معجزه‌آسا یا مدیریت فراطبیعی نشان نمی‌دهد. در بخش‌های جلوتر، ما بایستی دریابیم چرا آفرینش‌گراها همواره، معجزه‌هایی که رخ نداده را می‌بینند. ما باید دریابیم چگونه آفرینش‌گراها، هم چون کودک در نمایش شعبده بازی، با ندیدن و درنیافتن دانشیک رابطه‌ی علت - معلول، معجزه‌های خواسته خویش را می‌آفرینند.

یکی از با ارزش ترین ورزیدگی های شعبده بازها، توانایی منحرف نمودن توجه تماشاگران است. هنگامی که شعبده باز، چشمان تماشاگران را به سوی چراغ چشمک زن سرخ می کشد، پنهانی دستمالی را از آستین خودش بیرون می کشد. زمانی که زیبارویی با پاهای هوس انگیز و رخت شنا در حال خرامیدن است، شعبده باز خرگوشی را در کلاه خویش می گذارد. هیچ کس به این که چشم بندی چگونه انجام می گیرد توجه ندارد. تردست، توجه تماشاگران را به جای دیگری متمرکز نموده - و به نگر می رسد در روی سکوی نمایش «جادو» رخ داده است. اگر به گونه ی گزینشی به بررسی بخشی از رویدادها بپردازیم، معجزه ها فراوان می شوند.

آفرینش گراها نیز، مانند شعبده بازان، کوشش دارند، برای این که از روابط متقابل دانشیک علت - معلول، که «معجزات» را این جهانی می کنند، نا آگاه بمانیم، توجه ما را، به گول زنک های پر زرق و برق بکشانند. آفرینش گراها خودشان، به دلیل بدگمانی، کاربرد نادرست و ندانستن بسیاری از قانون های سخت دانش، جهانی را می بینند که تنها می تواند با معجزه کار کند، معجزه ها کمابیش در سه دسته بزرگ جا می گیرند: (۱) معجزه بسامانی پیکرهای آسمانی (که به منظم بودن سیاره ها و اجرام آسمانی اشاره می کند)؛ (۲) معجزه زندگی روی زمین (که درباره آناتومی پیچیده انسان و دیگر سامانه های بیولوژیکی سخن می گوید)؛ و (۳) معجزه بیش درونی متدین ها^۱ (که به رخدادهای بسیار نادر، بسیار مثبت در زندگی ایمان آوردندگان اشاره می کند).

1. Miracles of Christian Perception

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

زمینه‌ی تاریخی

به طور تاریخی، هرگاه انسان نخستین به علت نبود دانش، ناتوان از دریافتن رویداد مورد بررسی، می‌شد، «خدای نبود دانایی^۱» را برای پر نمودن جای خالی دانش خویش، می‌ساخت. دریانوردی که از ستاره‌شناسی چیزی نمی‌دانست، خورشید گرفت را نشانه‌ای از سوی خدا تفسیر می‌نمود. مادری، نا آگاه از بودن ویروس‌ها و میکرو ارگانیسم‌ها، بیماری دخترش را خشم خدا، یا شاید خشم اهریمن، می‌دانست. کشاورز سده چهاردهمی، نابودی حاصل زمین‌های خود را، از گناه خانواده و خودش می‌دانست. نا آگاه از فرگشت بیولوژیک، انسان قرون وسطی پیچیدگی پیکر خویش را نشانه‌ی آفرینش خدا می‌دانست. شکاف بزرگ‌تر در درک دانشیک، نیاز تاریخی بزرگ‌تر به یک معجزه‌گر «خداوند کمبود دانش» دارد.

چرا باران می‌بارد؟ چون خدا می‌خواهد.

چرا باد می‌آید؟ چون خدا فرمان می‌دهد.

چرا آسمان آبی است؟ چون خدا خواسته است.

چرا خورشید می‌تابد؟ چون خدا فرمان داده است.

همه‌ی این پرسش‌ها دارای

پاسخ‌های ارزشمند دانشیک هستند. ولی «سیستم دینی تراسالی انحراف از خرد درست می‌باشد.»

انسان پیش از رنسانس، در دوره‌ای

زندگی می‌کرد، که خرافات بر

خردورزی منطقی چیره بود زمانی که

اگر کسی توضیحی دانشیک می‌داد از

توماس پین - (۱۸۰۹ - ۱۷۳۰)

دلاور شورش امریکایی

1. "God of the Gaps"

کارگزاران دین، تا نزدیک مردن شکنجه می‌شد. گالیله به سختی از حکم اعدام صادر شده از سوی کلیسای کاتولیک برای رصد ماه‌هایی که به جای زمین که جای دنیا آمدن عیسا و مرکز گردش جهان پنداشته می‌شد، بر گرد هرمزد (مشرقی) می‌چرخیدند، رهایی یافت.

در سراسر تاریخ ثبت شده، خدا همچون نیرویی حاضر در همه جا، دست اندر کار کوچک‌ترین امور مربوط به انسان‌ها دیده شده است. بهر حال، در طول پنجاه سال گذشته، آفرینش‌گراها جایگاه تاریخی خویش درباره دست داشتن خدا در همه‌ی امور زمینی و آسمانی را واگذار کرده‌اند. خدا اکنون بیشتر تماشاگری منفعل، در سرپرستی بر طبیعت - بیشتر تماشاگر طبیعت خودگردان برای کنش‌های خویش - پنداشته می‌شود. برای نمونه، زمین‌لرزه و گردبادها اکنون بیشتر هم چون نابسامانی‌های طبیعی تا فراطبیعی دیده می‌شوند. چون مردم بی‌گناه بسیاری، شامل کودکان، به طور ترسناکی کشته می‌شوند، دیگر نامیدن این‌ها به نام «کنش خدا» زشت دانسته می‌شود. اگرچه حتا، آفرینش‌گراها باور دارند خدا نیروی جلوگیری از چنین رخ دادهای بدی را دارد، ولی خدا هرگز برای رویدادن چنین بدبختی‌های جان‌گذاری مورد نکوهش قرار نگرفته، یا مقصر شناخته نمی‌شود. چون گفته می‌شود: «خدا از راه‌های شگفت‌آوری کار می‌کند.»

نخست، شاید ما، آفرینش‌گراها را برای اینکه سرانجام رخ دادن رویدادهای طبیعی را پذیرفته‌اند، ستایش کنیم. بهر حال، تصادفی نیست که آفرینش‌گراها در هنگامه‌ی تاریخی که دانش خودش آغاز به روشنگری‌های سنجش‌پذیر و متمرکز از

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

همان رویدادها نمود، موضع خویش را اصلاح کردند. متأسفانه، این بازنگری در آموزه‌های آفرینش‌گرایی با پذیرش دانش نوپدید بکار نیفتاد بلکه کوششی بود برای وفق دادن بلاای طبیعی (الف) با خدایی «سراسر مهربانی و دوستدار» (ب) در درون جامعه‌ای و همبودگاهی که پیوسته آموزش می‌دید. با پذیرفتن پدیده‌های طبیعی، آفرینش‌گراها خداوند را از پاسخگویی مستقیم هرگونه بی‌نظمی یا بدبختی که طبیعت روی سر انسان می‌ریخت، تبرئه نمودند. گفته می‌شود: «خدا کار نادرستی نکرده است.¹ ولی در حالت دیگری، اگر طبیعت دلپذیر باشد- برای نمونه یک روز زیبای بهاری به جای زمین لرزه کشنده- همچون اعتباری برای خدا می‌باشد. در بررسی‌های تاریخی عمومی، دانش هر گامی به جلویی برداشته، دست خدا را از مداخله در پدیده‌های طبیعی کوتاه‌تر کرده است. هرچه نبود دانایی با درک دانشیک به آهستگی پر می‌شود، «خدای نبود دانایی» گودال‌های تاریک نبود دانش کمتری برای پنهان شدن، پیدا می‌کند.

همین گونه در اسلام و ایران نیز بدبختی‌ها، سرطان، خشکسالی نشانه گناه مردم دانسته می‌شود - 1

"معجزه" نظم در طبیعت^۱

"ادعاهای غیرعادی، نیاز به سندهای شگفت‌آور نیز دارد."
 کارل ساگان (۱۹۹۶-۱۹۳۴)، برنده ستاره‌شناس جایزه پولیتزر، در کتاب میلیاردها
 و میلیاردها: اندیشه‌هایی درباره زندگی و مرگ در پایان هزاره

هواداران دانش آفرینش و طراحی هوشمند، مرا به یاد اندیشمندان الهی خلاق یونان باستان می‌اندازند، کسانی که پندارهای روشن، آن‌ها را به باور خدایی که سیاره‌های را در مدار خودشان رهنمایی می‌کند، ناچار نمود. امروزه، هنوز مدافعان مسیحیت به سنت مقدس، نسبت دادن کنترل اجرام فضایی از سوی نیروهای فراطبیعی، ادامه می‌دهند. در این بخش دوست دارم خودمان سفری به گذشته در زمان داشته و بررسی موازی در «دانش» بکار رفته در یونان باستان و «ستاره‌شناسی» امروزی آخوندها داشته باشیم.

در یونان باستان، شکارچی کمان خویش را می‌کشید و تیری به سوی شکار می‌انداخت. تیر با شتاب و بدون مهر فاصله تا جانور نگون بخت را طی کرده، شام خانواده شکارچی را فراهم می‌کرد. تمدن یونان باستان در پژوهش چیزهای پرنده

1. Miracle of Planetary Clockwork

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

مانند یک تیر، بسیار سردرگم بود. آن‌ها در شگفت بودند، کدام خدا، تیر را در مسیر حرکت به سوی هدف نگه می‌دارد؟ بدون شک، کمان فشار آغازی برای تیر را فراهم می‌کرد، ولی چرا هنگامی که تیر از تماس فیزیکی کمان بیرون می‌رفت، بی‌درنگ به زمین نمی‌افتاد؟ آن‌ها می‌اندیشیدند، کدام خدا تیر را، دست کم به طور گذار بالا نگه می‌دارد؟ کدام هستی فراطبیعی مسئول حرکت رو به جلوی تیر هست؟

پاسخ درست به این چیستان یونانی سده‌ها پس از آن در قانون آشنای نخست نیوتن (که قانون اینرسی نیز نامیده می‌شود)، یافت شد. «یک چیز در جنبش گرایش به رفتن در خط مستقیم با شتابی ثابت دارد، مگر اینکه نیروی دیگر روی آن کنش انجام دهد.» نیوتن نشان داد، زمانی که تیر با کمان به حرکت درآمد، نیازی به هیچ یک از خدایان یونانی برای توضیح پیوسته بودن حرکت آن نیست. اینرسی تیر را در رفتن نگه می‌دارد، تا اینکه نیروی دیگری - مانند هدف مورد نظر یا کشش گرانش - تیر را از حرکت رو به جلو بازدارد.

قانون نخست حرکت نیوتن، در عمق فضا، جایی که نیروهای دیگر - یعنی گرانش، مقاومت هوا و باد، چیزی برای برخورد - به هیچ رو نیستند، بسیار بهتر نمایش داده می‌شود. در چنین محیط بدون آشوبی، پرتاب تیری از کمان (شاید به دست فضانوردی بیرون از کشتی فضایی خودش) بدون کم شدن شتاب یا تغییر خط سیر آن، برای ابد به حرکت خویش ادامه می‌دهد. اگر تیر، با شتاب ۱۰۰ مایل در ساعت از چله‌ی کمان رها شود، برای ابد (یا تا هنگامی که خود جهان بسته شود) با همان شتاب آغاز خواهد رفت. بهر حال هیچ نیروی جاودان برای پایدار نگه داشتن حرکت تیر نیاز نیست. اینرسی خود تیر این کار را انجام می‌دهد.

همین طور که این واژه‌ها را می‌خوانید، کشتی فضایی وویجر^۱ ۲ در فضای میان ستاره‌ای ۳۵۰۰۰ مایل در ساعت شتاب دارد. از قیف ته موتور فضای پیمای وویجر، دود و بخار با فشار به بیرون زبانه نمی‌کشد. وویجر «در خطی راست و با شتابی ثابت» پرتاب شده و برای ابد خواهد رفت. برای نگه داشتن خط سیر و شتاب رفتن آن هیچ نیروی پیش برنده‌ای نیاز نیست.

دانستن این که اینرسی خودش، نیرو نیست، اساسی هست؛ اینرسی نبود نیرو است، درست همان گونه که شماره‌ی صفر (۰) به جای بودن، نبودن چیزی را می‌رساند. نیوتن نیرو را هر چیزی که شتاب را بالا برده، یا کم کرده یا خط سیر حرکت چیزی را تغییر دهد، تعریف کرده است. پس اگر، چیزی «به خط مستقیم و با شتاب ثابت» حرکت نماید، طبق قانون نخست نیوتن هیچ نیرویی بر آن کنش ندارد. نظم یا ثابت بودن شتاب نیز، نبود نیروهای بیرونی را نشان می‌دهد.

مسخره نمودن باورهای باستان درباره‌ی اینکه خدایان یونانی تیر را در پرواز نگه می‌دارند، آسان است. ولی یونانی‌ها، ناهمسان با رومی‌ها و بیزانترین که تنها پیرو بودند، دست‌کم درباره‌ی این پرسش‌ها کنجکاو بوده و زمانی درازی را در رفتار طبیعت، فیلسوفانه به اندیشه پرداخته‌اند. نبود تجربه در دنیای واقعی و سراسر فلسفی بودن، نقص اصلی دانش یونان بود. همه‌ی تجربه‌ها «آزمایش‌های ذهنی^۲» بود، به جای «آزمایش در آزمایشگاه»، «آزمایش با تصویرهای ذهنی» بود. ولی آزمایش‌های ذهنی نیز بیشتر زمان‌ها آموزنده هستند، پس بگذارید که گذشته، به یونان باستان برگشته، و آزمایش ذهنی خودمان را انجام دهیم.

1. Voyager 2
2. thought experiment

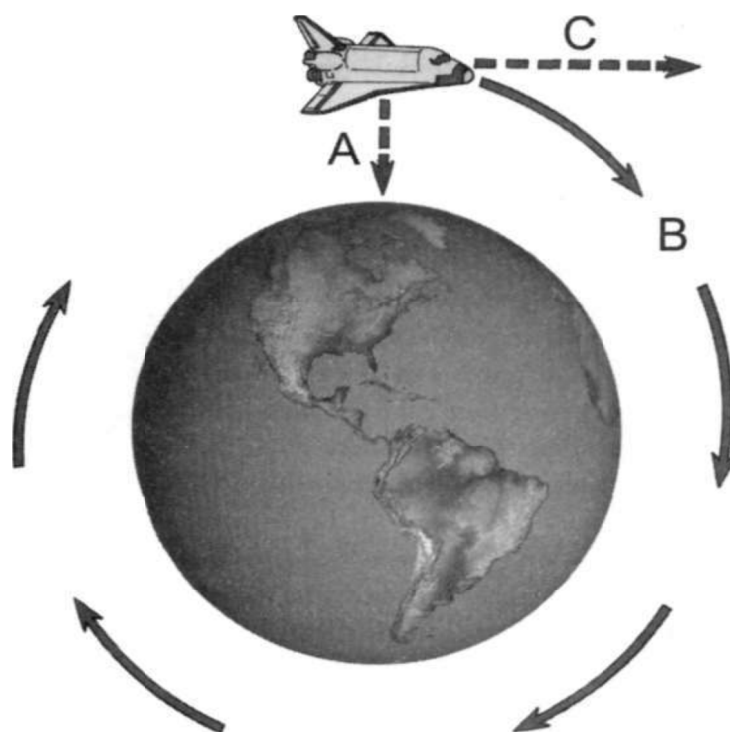
آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

زمانی که شکارچی یونانی تیری به جانوری می‌انداخت، تیر «به خط راست و با شتابی ثابت» به پیش نمی‌رفت. بلکه، بر تیر «نیروهای بیرونی کنش دارند» - گرانش زمین، که باعث می‌شود تیر به سوی پایین در یک قوس سهمی^۱ حرکت کند. ریخت این قوس با شتاب تیر تعیین می‌شود. تیری با شتاب کم قوس گردتری نسبت به تیری با شتاب بیشتر می‌سازد. یک تیر پر شتاب در سنجش با تیری کم شتاب، فاصله بیشتری از کمان می‌گیرد تا به زمین بخورد. تیر پر شتاب تر فاصله بیشتری از کمان تا برخوردش به زمین، می‌گیرد.

به عنوان بخشی از آزمایش ذهنی خودمان، گمان کنید، یک شکارچی ویژه‌ی نیرومند که کمان ویژه نیرومندی را بکار می‌گیرد، داریم. تیرها با شتاب ۱۷۵۰۰ مایل بر ساعت از این کمان پرتاب می‌شوند. پرسش: اگر شکارچی تیری با سرعت ۱۷۵۰۰ مایل به سوی افق پرتاب نماید، این تیر پیش از این که به زمین بخورد، چه اندازه پیش می‌رود؟

1. Parabolic arc

جهان بیخدا



هر جرمی در مدار- ماهواره در مدار زمین، ماهها در مدار سیارهها، سیارهها در مدار خورشید- در حالت سقوط آزاد هستند. زاویه قوس مدار (B) به سادگی یک مقایسه میان نیروی کشش گرانش (A) و اینرسی جرم در مدار (C) می باشد.

پاسخ این است، هیچ گاه تیر به زمین نخواهد خورد. چرا به زمین نمی خورد؟ چون زمین گرد است، و زمانی که تیر به سوی زمین قوس برمی دارد، زمین زیر تیر نیز قوس برمی دارد. به عبارت دیگر، قوس پرواز تیر منطبق بر قوس سطح زمین شده، بنابراین تیر در مدار کم ارتفاع از زمین قرار می گیرد. تیر پیوسته به سوی زمین کشیده می شود، در حالی که زمین پیوسته زیر تیر را خالی می کند.

چه بسا سناریو بالا خیالی (۱) به نگر برسد، ولی ما به دقت روشن ساختیم شاتل های فضایی (۲) چگونه خود را در مدار زمین نگه می دارد. پس از آن که به

1. Space Shuttle

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

بالای بخش بیشتر اتمسفر زمین رسید، شاتل پيشرانه‌ها را به پایان رسانده، و به گرد سیاره خویش را با شتاب ۱۷۵۰۰ مایل بر ساعت به حرکت می‌اندازد. سپس، شاتل و فضانوردان مسافر آن، در حالت سقوط آزاد، پیوسته به سوی زمین در حال افتادن هستند، هم چنانکه افق زمین در حال دور شدن از آن‌ها می‌باشد.

بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌های چاپی، هنگام گزارش درباره‌ی پرواز شاتل، به طور اشتباه اشاره می‌نمایند «فضانوردان در مداری بیرون از گرانش زمین در بی وزن سوار شاتل هستند.» برای این رسانه‌ها من این پرسش را پیش می‌کشم: اگر ماه ۲۳۹۰۰۰ مایل دورتر از زمین، با میدان گرانش زمین، در مدار نگه داشته شده، چگونه شاتل که در ارتفاع ۱۰۰ تا ۳۰۰ مایلی می‌چرخد، «بیرون از گرانش زمین» می‌باشد؟ پاسخ این است، شاتل فضایی و فضانوردان بیرون از میدان گرانش زمین نیستند. در واقع، اختلاف کوچکی میان کشش گرانش در ارتفاع ۲۰۰ مایلی و در سطح زمین هست. نیروی کشش، چنان که نیوتن محاسبه نموده، حاصل ضرب جرم‌ها (در اینجا زمین و شاتل) بخش بر مربع فاصله‌ای که آن‌ها را از هم جدا می‌کند، می‌باشد.

اگر می‌خواهید بدانید «بدون وزن بودن» چه حسی دارد، می‌بایستی خویش را در آسانسوری در حال سقوط آزاد در استوانه‌ی آسانسور تصور کنید. اگر روی ترازویی در آسانسور ایستاده باشید، به معنی واقعی، ترازو هیچ سنگینی را نشان نخواهد داد. در واقع، چه بسا خویش را همچون فضانوردان در مدار در هوای بالای ترازو شناور بیابید. اینشتین، خودش گفته که هر چیزی در حال سقوط آزاد، از تاثیر میدان گرانش آزاد بوده و در چنین حالتی بی وزن می‌گردد. پس اگر دوست دارید وزن همه‌ی زمین در مدار خورشید را بدانید، پاسخ درست، مانند دیگر چیزهای در مدار، در سقوط آزاد گرانشی القایی هستند، ۰ پوند، ۰ اونس می‌باشد.

به نمونه‌ی آشنای خودمان، شکارچی یونانی، بازگردیم: شک دارم، بسیاری از جانورانی را که شکارچی ردیابی می‌کرد، از ناچاری برای جاخالی دادن در سراسر

جهان بیخدا

روز، ناراحت بوده باشند. گمان کنم بسیار از جانورانی که وی آنها را تعقیب کرده، از اینکه می‌باید همه‌ی روز از جلوی تیرهای وی فرار کنند، دلخور باشند. بگذارید ببینیم، این جانوران ناراحت، رم کرده و شکارچی دردسرساز را بالای پرتگاه با شاخ بزنند. شکارچی از ۱۰۰۰ پای به پایین به سوی مرگ سقوط می‌کند. اکنون، گردهمایی از گروهی حکیم‌های الهیات یونانی در پایین پرتگاه باشد که به شدت شک دارند کدام خدا شکارچی را از بالا به پایین می‌آورد. بدون شک می‌دانیم، جانوران شکارچی را از بالای صخره انداخته‌اند. ولی تنها یک بیخدا می‌تواند گمان برد هیچ یک از خدایان یونانی دست اندر کار چرخیدن و پایین افتادن شکارچی نیستند. نمی‌تواند آن باشد- می‌تواند؟ همان گرانش بی‌پیرایه، بدون کمک نیروهای فراطبیعی، شکارچی را به کف پرتگاه می‌کوبد.

ولی برآیند این داستان چیست؟ و چگونه به آفرینش‌گرایان نوین و این گفته پراوازه «معجزه نظم سیاره‌ای» مربوط می‌شود؟

آفرینش‌گراها ادعا می‌کنند نظم و قابل پیش بینی بودن مدارهای سیاره‌ها، گواه بر دخالت نیروی فراطبیعی بر جهان هست. به سخن دیگر، آفرینش‌گراها، درست مخالف قانون نخست نیوتن، باور دارند، ثابت و منظم بودن حرکت، نه تنها گواه بر نیرویی بیرونی هست بلکه گواه بر نیرویی فراطبیعی بیرونی می‌باشد. این ادعای آفرینش‌گراها- یعنی نیروی معجزه‌گر راهبری سیارات- که درست در هر گام خود همانند باورهای یونان باستان درباره خدای پیش برنده تیر یا خدای هم یار سقوط به پایین دره هست، را به شما واگذار می‌کنم. اجازه دهید، این را که «منظم یا ثابت بودن یک حرکت نشانه‌ی نبودن یک نیروی بیرونی است» را به یاد آوریم. پس اگر برای روشن نمودن پیش رفتن پیوسته یک تیر شکارچی نیازی به خدایان نیست، همان گونه برای روشنگری درباره حرکت پیوسته اجرام فضایی، نیازی به خدایان

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

نیست. اگر برای توضیح به پایین افتادن شکارچی از بالای پرتگاه نیازی به خدایان نیست، پس همان گونه برای روشننگری درباره دیگر میدان‌های گرانشی نیز نیازی به خدایان نیست. برای اینکه، همان گونه که آیزاک نیوتن پیدا کرد، همان گرانشی که یک سیب (یا شکارچی) را به سوی زمین می‌کشد، درست همان است که ماه یا سیاره‌های دیگر را در مدار خودشان نگه می‌دارد. هیچ تفاوتی - تنها شاید برای کسانی که، به دلیل احساسات، دوست دارند منظره‌های معجزه‌آسا یا در آسمان شب شگون ببینند - نیست.

باورهای دینی متعصبان آفرینش‌گرا، به سرسختی با این گفته که حرکت سیاره‌ها به طور کامل یک پدیده طبیعی است، مخالف است. برای آن‌ها باور به «ناظمی الهی» در سنجش با روشننگری ریاضی مادی دانش، بسیار فریبنده‌تر و امیدبخش‌تر هست. اندکی از آفرینش‌گراها، شمار کمی از استدلال‌های مخالف، اگر هیچ نباشد، در باره‌ی نتیجه‌گیری این بخش دارند. این گروه به آسانی می‌پذیرند که اینرسی و گرانش نیروهای فراطبیعی نبوده و مسیر حرکت سیاره‌ها به سادگی، بستگی به برآیند اینرسی و گرانش دارد. به دیگر سخن، گروهی کوچکی از آفرینش‌گراها (دست کم در این نمونه) اصل دانش شناخته شده به نام تیغ اوکام^۱، که روشن می‌سازد، ساده‌ترین روشننگری بیشتر زمان‌ها، درست‌ترین است، را می‌پذیرند.

تیغ اوکام ناچار می‌نماید «هر گمان بدون ضرورتی را از روشننگری دانشییک خودمان، بیرون بریم.» برای نمونه، اگر حرکت سیاره‌ای به سادگی به طور کامل و قابل اثبات با گرانش و اینرسی، توضیح داده می‌شود، تیغ اوکام، ما را از ساختن خدای معجزه‌گر بسیار پیچیده، برای توضیح این حرکت، بازمی‌دارد. افزون شدن غیر ضروری نیروهای فراطبیعی به توضیح علت-معلولی خودمان، بزرگ شدنی است که

1. Ockham's Razor

جهان بیخدا

بایستی کوچک شود- همه‌ی بزرگ شدن آفرینش‌گرایی از همه جای دانش و گفتگوهای منطقی، می‌بایستی کنده شود.

گروه کوچکی از آفرینش‌گراها، آن گونه که اشاره شد، باور دارند اکنون خدا، با دستان خویش، زمین را گرد خورشید نمی‌چرخاند. ولی آن‌ها می‌گویند، خدا در آغاز، سیاره‌ها را در جای خود سامان‌دهی نموده و سپس گذاشته قانون‌های فیزیک، جهان هستی را بدون کمک بیشتر نیروهای فراطبیعی، رهبری نمایند. چنین فلسفه‌ای دئیسم^۱ (۳) نامیده می‌شود.

همه‌ی آفرینش‌گراها - هم بنیادگراها و هم دئیست‌ها- باور دارند تنها خدایی معجزه‌گر می‌توانسته منظومه‌ی خورشیدی را طراحی نموده و در مسیر مدار نخستین خودشان، آن‌ها را راه انداخته است. در واقع، اگر بخواهیم شاتل فضایی را نمونه بیاوریم، مسیر مدار کشتی فضایی بایستی بدست دانشمندان بسیار ورزیده، مهندسی شود. شاتل به طور ناگهانی در مدار درست قرار نمی‌گیرد. برای هر پروازی، طراحی هوشمندانه و نقشه‌کشی اندیشمندان است؛ هیچ چیزی به «بخت کور» واگذار نمی‌شود. اگر شاتل آهسته پرواز نماید، به زمین می‌افتد، اگر پرشتاب باشد، از مدار زمین فرار کرده، رها شده، و در فضای میان ستاره‌ای برای همیشه گم می‌شود. پس، دست‌یابی به مداری پایرجا، یک طراحی هوشمندانه و نقشه‌کشی آگاهانه در بخش دانشمندان ناسا^۲ را روشن می‌سازد.

پس چرا، منظومه‌ی خورشیدی خودش گواه روشنی، برای طراحی هوشمندانه نیست. مهم‌تر، همه‌ی این نه سیاره از مدارهای ثابتی پیروی می‌کنند. آیا این تصادفی خوش است. یک رویداد خوش باورنکردنی هست؟ احتمال اینکه (بدون اینکه با

دئیسم : الف : خدا آفریده و کنار رفته است. ب: باور به خدا بدون باور به دینی ویژه و یا پیامبری ویژه .
2. NASA

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

واژه‌ها بازی کنیم) تصادفی کور، یک سیاره - بسیار کمتر از ۹ تا- در مداری پابرجا بر گرد خورشید ما بسازد، نجومی نیست؟

برای پاسخ شایسته و راضی کننده به این پرسش‌ها، می‌بایستی درک روشنی از چگونگی برپا شدن منظومه‌ی خورشیدی خودمان داشته باشیم. منظومه‌ی خورشیدی ما، مانند صدها میلیارد منظومه‌ی دیگر، در آغاز، ابری نامنظم از گاز و غبار به نام سحابی^۱ (۴) بوده است. چون در منظومه‌ی خورشیدی خودمان عناصر سنگینی -مانند آهن، طلا و اورانیوم- داریم، می‌دانیم این سحابی اثر انفجار سوپرنوای^۲ پیش از آن بوده است. سوپرنوا، آخرین گام یک ستاره‌ی در حال مرگ، که سوخت هسته‌ای آن پایان یافته، می‌باشد. سوپرنوا، پس از آن که از سوخت تهی شد، در خودش فرو ریخته، سپس با انفجار نیرومند، غیرقابل تصویری، منفجر می‌شود. در طول انفجار، عناصر سنگین‌تر ساخته شده و به طور تصادفی در فضا ریخته شده و سحابی دیگر از گاز و غبار را می‌سازند. این واقعیت که منظومه خورشیدی، نمونه‌هایی از این عناصر سنگین را دارد، به معنای این هست که دست کم یک نسل از ستاره‌ها- شاید هم دو نسل- پیش از ساخته شدن منظومه خورشیدی ما در ۴/۵ میلیارد سال پیش، بوده‌اند.

پس از انفجار سوپرنوا، ابر باقی مانده از گاز و غبار، با همان کشش گرانشی ساده، آغاز به چگال شدن یا کشش همدیگر کرده‌اند. هم چنان که این گرد آمدن گرانشی رخ می‌داد، گاز و غبار آغاز به چرخش پیرشتابی به گرد مرکز مداری نمودند. همانند این اثر را می‌توان، هنگامی که توپی ظرف شویی آشپزخانه را بیرون می‌کشید، ببینید. به دلیل گرانش، آب به سوی مرکز ظرف شویی کشیده شده، ولی پیش از ناپدید شدن در فاضلاب به شدت چرخ می‌خورد.

1. nebula
2. supernova

در میان این ابر چرخان گاز و غبار، به طور تصادفی، در بخش‌هایی دور از هم، چگالی بالا و جاهایی با چگالی کم، به وجود آمد. نواحی چگالی بالا دارای میدان گرانشی نیرومند در سنجش با نواحی با چگالی کمتر بودند. این میدان گرانشی، بدین سان مواد بیشتری به سوی خود می‌کشید، که به نوبه خود، کشش گرانشی نیرومندتری می‌ساخت. در طول میلیون‌ها سال، نواحی آغازین با چگالی بالا، در جذب مواد بهتر بوده، در حالی که سرانجام، نواحی با چگالی پایین از سوی میدان گرانشی نیرومندتر نواحی با چگالی بالا بلعیده شدند. این کلوخه‌های انباشته شده مواد چگال، همان چیزی است که ما آن‌ها را هم چون سیارات می‌بینیم.

ریچارد فیمن (۱۹۸۸-۱۹۱۸) برنده جایزه نوبل فیزیک در کتاب نگران چه هستید مردم به چه می‌اندیشند؟

«در آن روزها، در کوره‌رایی پر سخنان، در معبد مرکزی نوپا برای کودکان یهودی برپا شد... کسی مهربانی ریاست برای این مرکز نوپا نماند نمود. بزرگ‌ترها، چون در آن زمان من به‌خدا می‌شناخته شده بودم، عصبی شدند. . . من می‌اندیشیدم طبیعت خود بسیار جالب است، و نمی‌خواستم آن را با داستان‌های معجزه‌گر پیچیده‌اش کنم. و سپس کم‌کم به بی‌باوری نسبت به همه‌ی ادیان رسیدم.»

مرکز این چرخ مداری در این سامانه دارای بیشترین مواد- پس، دارای میدان نیرومندتر گرانشی- در سنجش با سیاره‌های دیگر که به گرد آن می‌چرخند، هست. بیشتر سیاره‌های احتمالی سرانجام در برابر کشش نیرومند ناحیه مرکزی، از پا در آمده و خودشان بخشی از این هسته‌ی مرکزی می‌شوند. (در منظومه خورشیدی ما، خورشید ۹۹ درصد مواد منظومه را در خود دارد.) زمانی که هسته‌ی مرکزی سرانجام به اندازه‌ی بسنده، مواد گردآوری نمود، جرم در حال رشدش فشار و دمای

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

بسیار فراوان که برای آغاز گداخت هیدروژنی^۱ نیاز است را فراهم می‌آورد. این گداخت هسته‌ای اندازه باورنکردنی از انرژی به صورت گرما و نور آزاد می‌کند. یک ستاره -یا خورشید- چیزی که در میان منظومه سیاره‌ای به دنیا می‌آید، که سپس یک «منظومه خورشیدی» می‌شود.

موادی که «به آهستگی» گرد خورشید می‌چرخند، سرانجام به خورشید خورده و به چگالی آن می‌افزایند. موادی که «به تندی بسیار» به گرد خورشید می‌چرخند، از میدان گرانشی آن آزاد شده و منظومه را برای همیشه ترک می‌کنند. موادی با شتاب «میانگین» مداری ثابت ساخته که آفرینش‌گراها آن را چون معجزه می‌بینند. پس، به طور منطقی دیده می‌شود، آفرینش‌گراها «خدای نبود دانایی» را به جای «دلیل» این «معجزه» مداری می‌گذارند.

این «معجزه‌های» سیاره‌ای، مانند دیگر معجزه‌ها، درکی نادرست، برخاسته از شکاف در درک درست علت و معلول هست. در این مورد، شکاف در درک آفرینش‌گراها ریخت یک محاسبه آماری ناجور به خود می‌گیرد: آن‌ها گمان می‌کنند، تنها شمار کمی از ترکیب سرعت-مدار-فاصله-مدار^۲ می‌تواند مدار پابرجایی گرد خورشید بسازد. می‌گویند، بایستی نیروهای فراطبیعی مسئول بر پا ساختن این مدارهای دست‌نیافتنی از نظر آماری باشند.

این استدلال «معجزه-سیاره» به تندی به دو دسته سوا می‌شود: یک، محاسبه‌های ریاضی-نخست، انجام شده بدست کپلر^۳، در سال‌های آغازین سده‌ی ۱۶۰۰-روشن ساخت شمار ترکیب سرعت-مدار-فاصله-مدار، نه تنها کوچک نیست بلکه بی‌کران است. دوم، رصد با تلسکوپ، از آسمان شب، یعنی رصد مستقیم، با چشمان خود خودمان می‌گذارد ببینیم حرکت اجسام فضایی در تناقض آشکار با نگرهای

1. hydrogen fusion
2. orbital-speed-orbital-distance
3. Kepler

آفرینش‌گراها است. به عبارت دیگر، آن‌ها نمی‌توانند ادعا کنند، شمار ترکیب‌های سرعت-مدار-فاصله-مدار کم هست، زمانی که به طور مستقیم آسمان را رصد می‌کنیم، شمار این ترکیب، در سراسر جهان، صدها میلیون است.

جالب است اشاره شود، کپلر آدمی بسیار دین‌داری بوده، سال‌ها گرسنگی خورد تا تئوری خودش درباره‌ی «هندسه‌ی الهی^۱» که در آن سیاره‌ها در دایره‌های بسیار عالی، گرد خورشید می‌گردند، را ثابت کند. سرانجام، چون رصد حرکت سیاره‌ها متناقض با پیش‌بینی تئوری بود، کپلر ناچار به رها نمودن تئوری خویش گردید. سیصد سال پس از آن، هنوز آفرینش‌گراهای «نوین» مدعی هستند منظومه‌ی خورشیدی از هندسه‌ی الهی پیروی می‌کند.

در اینجا، به طور کوتاه، نمونه‌های دیگری از نادرستی‌های آفرینش‌گراها، در جستار ستاره‌شناسی، گفته می‌شود. این نمونه‌های کم، از کتاب‌ها، نوارهای صوتی و سخنرانی‌ها و از نامه‌نگاری‌ها و گفتگوهای خودم با آفرینش‌گراها در طی سال‌ها، گردآوری شده است. من نمی‌گویم همه‌ی آفرینش‌گراها این دیدگاه‌های نادرست که در پی می‌آید را دارند، ولی بسیاری از آن‌ها این نادرستی‌ها را در مقدمات^۲ استدلال‌های «اثبات-معجزه» به کار می‌گیرند. نیازی نیست گفته شود اگر مقدمات یک استدلال دارای کاستی باشد-برای نمونه در این جا، جهان هستی طراحی معجزه‌آسایی دارد-برآیند آن نیز دارای کاستی است.

باور آفرینش‌گرا: زمین و دیگر سیاره‌ها در مدار عالی گرد خورشید می‌چرخند.
واقعیت دانش: هیچ سیاره‌ای در مدار عالی نمی‌چرخد، مدارهای سیاره‌ها ریختی ناهمسان با یکدیگر داشته، و هیچ کدام حتا فاصله ثابتی از خورشید ندارند. همچنین، خورشید در مرکز مدار هیچ سیاره‌ای نیست.

1. Divine Geometry
2. premises

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

باور آفرینش‌گرا: زمین و سیاره‌های دیگر با شتاب ثابتی گرد خورشید می‌چرخند.

واقعیت دانش: هیچ سیاره‌ای با شتاب ثابت، گرد خورشید نچرخیده، همه سیاره‌ها، گاهی به طور چشمگیر، دارای شتاب‌های مختلفی، در مدار خودشان هنگام گشتن گرد خورشید، هستند.

باور آفرینش‌گرا: زمین و دیگر سیاره‌ها هر سال دوباره در مداری یکسان گرد خورشید می‌چرخند.

واقعیت دانش: هیچ سیاره‌ای در یک مدار، دو بار نمی‌چرخد.

باور آفرینش‌گرا: زمین به دقت بسیار در مداری که می‌تواند، نگاه‌دار زندگی باشد، جا گرفته است.

واقعیت دانش: زمین می‌تواند از زندگی پشتیبانی نماید (آن طور که از بررسی جهان درمی‌یابیم) از مداری کمابیش نیمه راه ناهید^۱ تا بهرام^۲ می‌تواند از زندگی پشتیبانی نماید.^(۵)

(به نگر می‌آید، خدا از بهترین فرصت برای نشان دادن معجزه‌ای راستین چشم پوشی کرده: می‌توانست حیات را در ناهید، جایی که دمای سطح آن اندازه هست که سرب را بگدازد، برپا سازد.)

چون حیات روی سطح زمین هست نشانه آن نیست که زمین در مدار مناسبی هست، بلکه، زندگی و حیات بر روی آن هست زیرا مدار زمین در منطقه بسیار پهناوری که کمربند زندگی^۳ شناخته می‌شود، جا گرفته است.^(۶) بهرام نیز در این کمربند هست و کمابیش به طور کامل یک زمانی، آن گونه که دانشمندان ناسا

1. Venus سیاره زهره
2. Mars سیاره مریخ
3. Zone of Habitability

جهان بیخدا

بررسی می‌کنند، از حیات پشتیبانی می‌کرده است. آیا خدا به همین گونه میکروارگانسیم‌های بهرام را آفریده است؟

آفرینش‌گراها مدعی هستند خدا زمین را در اصل هم چون گهواره آسوده‌ای^۱ برای انسان آفریده است. پس، با چه هدفی سیاره‌ها و ستارگان دیگر را آفریده است؟ گاهی آفرینش‌گراها، پاسخ می‌دهند، خدا آسمان‌ها را چون گواهی بر برتری خویش و فراهم کردن آسمانی زیبا در شب آفریده است. چنین استدلالی -که حتا پیش از این بسیار شک برانگیز بوده- زمانی که ملاحظه می‌کنیم همه این سیارات و ستاره‌های قابل دیدن با چشم غیر مسلح تنها در کهکشان راه شیری خودمان هست، خورد می‌شود. صدها میلیارد کهکشان چه سودی برای انسان دارد؟

باور آفرینش‌گرا: اگر یک سیاره از منظومه خورشیدی ما نابود شود، آن گاه همه‌ی این سامانه‌ی منظم فرو خواهد ریخت.

واقعیت دانش: قانون گرانش جهانی نیوتن، با «گم شدن یک سیاره» منظومه‌ی خورشیدی ما را تعطیل می‌کند، هم داستان نیست.

باور آفرینش‌گرا: دوره‌های منظم، قابل پیش‌بینی - مانند روز و شب و چهار فصل سال - بودن طراحی فراطبیعی را روشن می‌سازد.

واقعیت دانش: روز و شب از پی هم می‌آیند، زیرا زمین گرد خود می‌چرخد و به آهستگی، بر اثر کشیده شدن قاره‌ها توسط کشتند^۲ اقیانوس‌ها، شتابش کمتر می‌شود. میلیاردها سال پیش طول یک روز سیزده ساعت بوده است.

چون محور زمین کج است، فصل‌ها چرخ می‌زنند. کجی کنونی محور زمین ۲۳,۵ درجه بوده که زودگذر و دگرگون پذیر می‌باشد و سیاره ما را در چند هزاره دیگر به دوران یخبندان دیگری خواهد برد. فصل‌ها، آن گونه که اکنون آن‌ها را

1. home
2. tidal

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

می‌شناسیم، مانند آخرین دوران یخبندان که در ۱۱۵۰۰ سال پیش پایان یافت، غیر قابل شناسایی می‌شوند.

شگفتا، حتی میدان مغناطیسی زمین نیز جا بجا و قابل تغییر است. کف دریا زیر قطب شمال، تاریخ تغییرات میدان مغناطیسی زمین را در سنگ‌های آتشفشانی، نگه داشته است. این مدرک‌های زیر آبی روشن می‌کند چند هزار سال پیش قطب‌نماهای کنونی ما می‌بایستی به سوی جنوب نشانه می‌رفته‌اند.

میدان مغناطیسی سیاره ما- مانند دیگر ویژگی‌های آن- به طور پیوسته و به شدت در طول ۴/۵ میلیارد گذشته، دستخوش دگرگونی شده است. چیزی که در طول بودن انسان در زمین، پابرجا و جاودانه می‌نماید، در زمان زمین شناسی به زودی پایان یافته یا به چیزی به شدت ناهمسان دگرگون خواهد. ادعای آفرینش‌گراها درباره‌ی «نظم» طبیعت بیشتر زمان‌ها بر پایه‌ی بررسی در زمان کوتاه یا داده‌های ناقص می‌باشد.

باور آفرینش‌گرا: تئوری‌های دانشمندان درباره‌ی چگونگی ساخته شدن منظومه‌ی خورشید ما، گمانه‌زنی‌های کورکورانه یا به طور کامل غیرقابل آزمایش می‌باشد.

واقعیت دانش: اکنون، با به کارگیری تلسکوپ هابل و رصد از زمین، دانشمندان گواه تصویری از هر گام برپا شدن یک منظومه‌ی خورشیدی در دست دارند: (۱) تصویرهایی از سحابی گاز و غبار، (۲) تصویرهایی از چگال شدن سحابی به ستارگان هیدروژن سوزان، (۳) تصویرهایی از ستارگان احاطه شده با سامانه‌های سیاره‌ای مداری خودشان مانند منظومه‌ی ما، و (۴) تصویرهایی از انفجار سوپرنوا که منظومه خورشیدی را نابود نموده و مواد خام برای ساخته شدن منظومه‌های نو فراهم می‌نماید. تلسکوپ‌های نوین اجازه می‌دهند تماشاگران واقعی

1. hydrogen-burning stars

جهان بیخدا

به دنیا آمدن (و مرگ) منظومه‌های خورشیدی دیگر در راه شیری باشیم. افزون بر این، دانش، درک بسیار روشنی درباره چگونگی گسترش طبیعی منظومه‌ی خورشیدی، دارد. پس چرا ما باید مغرورانه گمان کنیم منظومه خورشیدی ما با یک شیوه معجزه آسا و به شدت ناهمسان، ساخته شده است.

چون من نوشته‌های انتقادی درباره آفرینش‌گرایی نوشته‌ام، در طول چند دهه گذشته، بازخوردهای فراوانی از انجمن‌های مسیحی داشته‌ام. یکی از عمومی‌ترین تکذیب‌هایی که رو می‌کردند، سخن پرآوازه‌ی آلبرت اینشتین بود: «خدا در کار و بار جهان هستی، تاس نمی‌ریزد.» آفرینش‌گراها این سخن را به این چم می‌گیرند: (۱) اینشتین به خدای تورات و انجیل باور دارد، (۲) اینشتین باور دارد جهان هستی منظم است، و (۳) وی باور دارد که مسئول این نظم خدا است.

اینشتین، این گزاره بسیار تکرار شده خویش درباره خدا را در ۱۹۲۶ در نامه‌ای به ماکس برن^۱، کسی که همراه با نلیز بور^۲ فیزیک‌دان دانمارکی پدر بررسی‌های مکانیک کوانتوم شدند، نوشت. بور ادعا می‌کرد، رفتار ذره‌های کوچک‌تر از اتم^۳ بیشتر زمان‌ها، آشوب زده و غیرقابل پیش‌بینی است. بور استدلال می‌نمود، پندار ما از ساختار، نظم و علت-معلول در تراز اتمی قابل به کارگیری نیست. اینشتین چنین دیدگاه دلبخواهانه‌ای از طبیعت را نپذیرفته، به جای آن می‌گفت، «خدا در کار و بار جهان هستی، تاس نمی‌ریزد.» کشمکش بور- اینشتین پیش از یک دهه ادامه یافت.

سرانجام بور و برن از این کشمکش پیروز بیرون آمدند، سندهای آن‌ها چربید. بی‌گمان اینشتین اشتباه کرده بود. پس، دست‌کم در سطح اتم، خدا در کار و بار جهان، تاس می‌ریخت. ذره‌های کوچک‌تر از اتم، در واقع، گاه گاهی با شیوه‌های

1. Max Born
2. Niels Bohr
3 subatomic particles

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

تصادفی غیرقابل پیش بینی - که به طور کامل داوری درست ما و همین طور از اینشتین را دور می‌انداخت - رفتار می‌کردند.

این پرسش که آیا اینشتین به خدا باور داشته است، بستگی به تعریف شما از «خدا» دارد. اگر تعریف شما از «خدا» - مانند آفرینش‌گراها باشد - به عنوان یک هستی فراطبیعی که جهان را آفریده، نمازخواندن شما را می‌شنود و تصمیم می‌گیرد شما را به جهنم یا بهشت برويد، پاسخ نه است. با تعریف سستی از خدا، اینشتین بیخدا بود: وی خودش گفته، «دروغ بود، البته، آنچه درباره باورهای سخت دینی من می‌خوانید، دروغ است، دروغی که به طور منظم تکرار می‌شود. من خدای شخصی ندارم و هیچ گاه این را رد نکرده، بلکه آشکارا گفته‌ام. اگر چیزی در من هست که بتوان آن را دین نامید، آن شگفتی بیکرانی برای آشکار شدن ساختار جهان، تا جایی که دانش ما توان آن را دارد، است.» (۷)

درباره زندگی پس از مرگ، اینشتین می‌گوید، «نمی‌توانم خدایی را تصور کنم، کسی که آفریده‌های خودش را پاداش می‌دهد یا کیفر می‌کند، اهدافش پس از اهداف خود ما الگو می‌گیرد - به سخن کوتاه، یک خدا، غیر از بی‌مایگی انسان، چیزی نیست. به همین گونه نمی‌توانم باور کنم افراد، پس از مرگ پیکر خویش، زنده بمانند، اگرچه افراد ترسو، از ترس یا خودپرستی خنده‌دار، به چنین اندیشه‌هایی پناه می‌برند.» (۸)

گفته اینشتین «خدا در کار و بار جهان هستی، تاس نمی‌ریزد.» اشاره به فلسفه پانتئیزم^۱ می‌باشد. به جای پذیرفتن خدایی شخصی، معجزه‌گر، پانتئیزم برتری قوانین فیزیک را می‌پذیرد. با چنین تفسیری، گفته اینشتین این گونه خوانده می‌شود، «قوانین فیزیک به طبیعت اجازه رفتار تصادفی یا آشوبگرانه را نمی‌دهد.» بهر حال،

1. Pantheism

پانتئیزم : الف، خدا برابر با طبیعت است ؛ ب، وحدت وجود

جهان بیخدا

همان گونه که اشاره شد، این «برگردان»، گزاره بدون راز و رمز انیشتین، هم چنان که نلیز بور و ماکس برن نشان دادند، نادرست بود.

دانشمند پرآوازه دیگری که از سوی آفرینش‌گراها، به عنوان مرجع به طور تکراری به کار گرفته می‌شود، کسی که بیشتر زمان‌ها به عنوان بزرگ‌ترین نابغه دانش از زمان انیشتین نامیده می‌شود، استیون هاوکینگ^۱ می‌باشد. در ۱۹۸۸ هاوکینگ، کتاب جالب، تاریخچه زمان^۲، را منتشر نمود. این کتاب ارزشمند پرفروش در باره‌ی تئوری‌های مردم‌پسند کنونی، شرح پیدایش جهان هستی ما، انفجار بزرگ روشنگری می‌کند. هاوکینگ، با اندیشه‌ای به طور کامل باز، هم چنین ادعای آفرینش‌گراها، در این باره که وجود نیروهای فراطبیعی، برای روشنگری درباره بودن جهان نیاز هست، را تحلیل نموده است. هاوکینگ نتیجه می‌گیرد، به چنین نیروهایی نیازی نبوده و جهان هستی به طور کامل به جای فراطبیعی، در کارکرد و پیدایش طبیعی می‌باشد.

به طور غیرقابل باوری، آفرینش‌گراها - و حتا در پهنه‌ی بسیار گسترده‌تر، رساناهای خبری - چون وی واژه «خدا» را در سراسر کتابش، هنگامی که استدلال‌های آفرینش‌گراها را نقد می‌کند، بکار گرفته، کتاب هاوکینگ را چون تایید آفرینش‌گرایی، نشان داده‌اند. به این ارزش ندهید که، آموزه‌ی^۳ هاوکینگ در سراسر کتاب، به روشنی آفرینش‌گرایی را رد می‌کند. ارزش ندارد که هاوکینگ به روشنی (به معنای واقعی واژه) بیخدا است. بی‌خیال باشید که، هاوکینگ از زنش، جین، کمابیش به این دلیل که خانم آفرینش‌گرا شد، جدا گردید. چون، هاوکینگ واژه «خدا» را در کتابش به کار گرفته، پس او نیز آفرینش‌گرا می‌باشد.

1. Stephen Hawking
2. A Brief History of Time
3. thesis

مجله خبری ۲۰/۲۰ یک تبلیغات شدید، درجه‌بندی بالا به طور ویژه جار زد، که کتاب نو منتشر (یعنی هاوکینگ) پایه دانشیک برای ایمان دینی، فراهم می‌نماید. دعاخوان‌های رادیو و تلویزیون بیشتر زمان‌ها از هاوکینگ برای اثبات این که خدا جهان را آفریده، نام می‌برند. این جعل زشت- و بیشتر زمان‌ها عمدی- از *تاریخچه زمان* بازتاب سیمای بسیار آشفته و غمگینی از جامعه امریکایی است: دانش بی‌سواد، چنان گسترده شده، و باورهای تعصب‌آمیز دینی چنان محکم ریشه دوانده، که لژیون^۱ نمی‌تواند یک کتاب دانش خوب نوشته شده را بدون هذیان‌گویی در باره‌ی هستی فراطبیعی، در هر برگش بخواند.

دو واقعیت، گواه‌های بسیار سنگینی درباره اینکه منظومه‌ی خورشیدی ما به طور کامل بدست ابزارهای طبیعی ساخته شده، فراهم می‌کند. اگر هر چیز دیگری که ما درباره آن در این بخش گفتگو کردیم را فراموش نموده‌اید، این دو واقعیت را به یاد آورید: (۱) همه سیاه‌های منظومه خورشید ما در یک جهت گرد خورشید می‌چرخند؛ و (۲) همه سیاره‌ها در صفحه‌ای یکسان، که هم چنین منطبق بر صفحه‌ی استوای خورشید است می‌چرخند. (۹)

چرا این واقعیت‌های کم رنگ می‌باید برای من بسیار متقاعدکننده باشد؟ زیرا اگر پیش‌بینی کنیم، منظومه خورشیدی ما به صورت طبیعی ساخته شده، واقعیت‌هایی است که می‌بایستی انتظار آن را داشته باشیم. نمونه‌ای پیشین درباره آبی که از ظرف شویی مکیده می‌شد، را به یاد آورید: هم چنان که آب به سوی مرکز کشیده می‌شود، به طور طبیعی به یک جهت چرخ می‌زند. حتی یک قطره آب نیز ناهمسان نمی‌چرخد. به همین گونه، همه‌ی سیاره‌هایی که تازه ساخته می‌شوند، همان طور که با میدان گرانشی بزرگ هسته مرکزی کشیده می‌شوند، به طور طبیعی

1. legions

جهان بیخدا

در یک جهت، آغاز به چرخش می‌نمایند. واقعیت چرخیدن سیاره‌ها در یک جهت، در یک صفحه- و در خط استوای خورشید- یک گواه نیرومند، متقاعد کننده درباره ساخته شدن طبیعی سیاره‌ها می‌باشد.

در برابر این، آفرینندهی معجزه‌گر می‌تواند در جهت‌های و شیب‌های مداری بی شماری، سیاره‌ها را بچرخاند. در حالی که، آفریدگار مدار برخی سیاره‌ها را از غرب به شرق تعیین می‌نمود، مدار شماری از سیاره‌ها را از شرق به غرب تعیین می‌کرد. هم چنین سیاره‌های دیگر با مدارها قطبی که از شمال به جنوب خورشید می‌چرخیدند. آفریدگار می‌توانست مدارهایی با نیمساز ۴۵ درجه میل، یا هر ترکیبی میان آن‌ها را برپا نماید. کمابیش آرایه بی کرانی از مسیرهای مداری در دسترس پروردگار بود. پس، چرا آفریدگار در برگزیدن مدارهای سیاره‌ای این چنین غیر خلاقانه بوده است؟ چرا آفریدگار معجزه‌ی طراحی مدارها را چنان پوشانده که مانند تقلیدی مسخره از مدارهای رخ داده‌ی طبیعی، شده است؟

بدون در نگر گرفتن نیروی فراطبیعی، بگذارید گمان کنیم، در این دم، قوانین فیزیک برای توضیح برپا شدن و کار کردن جهان هستی و منظومه خورشیدی ما، بسنده هستند. پرسش: بگذارید بپنداریم، هرچند کیهان، به جای معجزه‌آسا بودن، به طور کامل طبیعی رفتار می‌کند، آیا آفریدگار نمی‌تواند قوانینی که خودش برای فرمانروایی بر جهان نوآوری نموده، را به کار بگیرد؟

در آغاز این پرسش، کاملاً معقول دیده شده، راهکاری برای آشتی دوباره دانش و آفرینش‌گرایی پیشنهاد می‌داد. ولی همین مطرح شدن این پرسش، خودش شکست کاملی برای آفرینش‌گرایی می‌باشد. چرا؟ چون اگر یکی بگوید، هیچ گواهی بر تایید معجزه‌آسا بودن کیهان نیست، پس می‌توان گفت، هیچ گواهی و سندی، آفرینش‌گرایی را تایید نمی‌کند. بگذارید به یاد بیاوریم که استدلال آفرینش‌گرایی

آیا جهان نشانه‌ای از طراحی دارد؟

چنین بود که جهان هستی نشان دهنده‌ی نیروی فراطبیعی می‌باشد. بنابراین اگر تایید شود چنین گواهی نیست، آفرینش‌گرایی هیچ منطقی نخواهد داشت. اگر قوانین فیزیک به تنهایی کار را انجام می‌دهند و همه‌ی کنش‌های درون جهان هستی ما را سامان می‌دهند، پس برای معجزه‌گر، کاری باقی نمی‌ماند. تیغ اوکام درخواست دارد این نیروی بدون کارایی را، از روشنگری‌های دانشییک خودمان، پاک کنیم.

برای دیدار پایانی به یونان باستان برمی‌گردیم: گمان کنیم، سرانجام مردم تایید کردند، هیچ یک از خدایان یونانی تیر را به جلو نبرده، و هیچ کدام شکارچی را به ته پرتگاه نمی‌زند. به عبارت دیگر، مردم تایید کردند، قوانین فیزیک رفتار طبیعت را به طور کامل شرح می‌دهد. بهر حال، به فرض، مردم اکنون به جای ادعای مستقیم، برای نوآوری‌های معجزه‌آسا از سوی خدایان یونانی، پافشاری نمایند که خدایان آن‌ها به سادگی قوانین طبیعت را به کار می‌گیرند: خدایان یونان اینرسی را (برای ادامه داشتن حرکت تیر) به کار گرفته و نیروی گرانش را (برای انداختن شکارچی روی زمین) به کار می‌گیرند.

پس از تایید بسنده بودن قوانین فیزیک برای روشنگری درباره رفتار طبیعت، چه بسا شگفت‌زده شویم، چرا مردم چنین متعصبانه درباره بودن خدایان، پافشاری می‌کنند. چه گواهی برای اثبات بودن خدا، مانده است؟ هیچ. شاید سرگردان بمانیم، چه گیره‌ی روانی یا احساسی به خدایان، می‌تواند داوری دانشییک مردم را تار نماید؟ افزون بر این، آفرینش‌گرایی نوین، کار چندانی با دانش نکرده و هر کاری کرده به وسیله روان و احساسات انسان کرده است.

«معجزه‌ی» حیات روی زمین

«امروزه تئوری فرگشت، واقعیتی پذیرفته شده برای هر کسی، مگر گروه کوچکی از بنیادگراها می‌باشد، کسانی که رد آن‌ها بر پایه دلیل نبوده بلکه بر پایه آموزه‌ها بنیادی دین می‌باشد.»

جمیز واتسون، برنده‌ی جایزه نوبل بیولوژیک و همکار در پیدا کردن ساختار

DNA

«همچنین، برای نویسندگان نوین، فرگشت بیش از این دیگر تئوری نیست. بلکه به همان اندازه گشتن زمین به گرد خورشید، واقعیت است.»
ارنست مایر (۱۹۰۴-۲۰۰۵)، آموزگار دانش در هاروارد، در کتاب رسانای کارا (ژانویه ۲۰۰۰- دسامبر ۱۹۹۹)

«کدام یک: انسان کثر روی خداست، یا خدا کثر روی انسان است.»
فردیک نیچه (۱۹۰۰-۱۸۴۴) در کتاب سایه روشنی از خدایان^۱

آفرینش گراها، بر پایه ایمان دینی باور دارند، بودن هستی در روی زمین-هم چنین زیبایی و پیچیدگی این هستی- گواه بدون چون و چرای از طراحی آگاهانه و با

1. Twilight of the Idols

هدف بدست آفریدگار می‌باشد. با توجه به تئوری دانشی فرگشت^۱، آفرینش‌گراها دو جور جایگاه سرسختانه یا متضاد می‌گیرند:

دیدگاه آفرینش‌گرایی #۱: فرگشت سراسر افسانه است. جانداران تا اندازه کمی می‌توانند با پیرامون خودشان سازگار گشته، ولی هرگز فراتر از «گونه^۲» خویش نمی‌توانند باشند. میلیون‌ها سنگواره که گمان می‌شود اسناد فرآیند فرگشت‌های در اندازه‌های گسترده هست یا تقلبی بوده یا دانشمندان با فریبکاری ارائه نموده‌اند. دسته‌های نیرنگ بازی در میان دانشمندان - که از آغاز شیطان‌الفا کرده- برای پوشاندن حقیقت آفرینش با گسترش دروغ فرگشت، هست.

دیدگاه آفرینش‌گرایی #۲: فرگشت با اندازه‌ی گسترده در بسیاری از گونه‌های رخ داده است. ولی نیازی به کشمکش میان تورات و انجیل با تئوری فرگشت نیست.

بیاید با دقت و با اندیشه‌ای روشن هر دو دیدگاه آفرینش‌گرایی درباره فرگشت را بررسی کنیم. نخست خواهیم پرسید، «آیا فرگشت داستان است؟» سپس، در بخش ۶، درباره پرسش، «آیا می‌توان کتاب پیدایش تورات را با دانش نوین منطبق ساخت؟» گفتگو می‌کنیم.

آیا فرگشت داستان است؟

پدر من بیشتر زمان‌ها قمار می‌کرد، با امیدی مخالف همه‌ی احتمالات، می‌خواست ۶ تاس از ۴۰ عدد را همسان ساخته و یک میلیونر نمونه شود. شگفت زده نمی‌شوید که بدانید هیچ گاه خزانه^۳ را نبرد. هرگز نزدیک هم نشد. کمابیش در نیمی از موارد،

1. Evolution
2. Kind
3. Jackpot

بابایم تنها یک تاس از ۶ عدد برنده را آورده بود. گاهی دو تا از آن‌ها را - و، تنها یک بار ۳ عدد را آورده بود. هفته‌های بسیاری، هیچ گاه تاس درستی نتوانست بریزد. تجربه شخصی به ما می‌گوید بردن لاتاری‌ها کمابیش نشدنی است، چون احتمالات، میلیون‌ها به یک، بر ضد ماست.

دلیل اینکه چرا بردن خزانه، تا این اندازه نشدنیست، چنین است، شما می‌بایستی همه عددها را جور کنید. نمی‌توانید جور شده‌ها را از یک بازی ورق^۱ به دیگری یا از مسابقه این هفته به هفته دیگر «ببرید». بابا یک بار شوخی می‌کرد اگر می‌توانست تنها پله‌ای^۲ ۶ عدد برنده را بیاورد، به طور حتم برنده خزانه می‌شد.

فرض کنیم، این آرزوی بازی «جا بجایی» جور شده‌های بابا، حقیقت پیدا کند. بگویم، این هفته تنها یک تاس را جور بیاورد، هفته دیگر، یک تاس دیگر و در کل دو تاس را جور آورده باشد. یک ماه پس از این، با همان کارت دو عدد دیگر، در مجموع چهار تا را جور کند. به زودی در طی چند ماه دست بالا، بابا به طور پله‌ای می‌تواند شش عدد را جور کرده و خزانه را ببرد. و همین طور هر کس دیگری نیز می‌تواند.

آفرینش‌گراها، به طور کامل و به سادگی تئوری فرگشت را همچون «قمار هستی» - قمار تصادفی بیولوژیکی که در آن بختی کور و پیرامونی بی‌خرد به قول معروف ارگانسیم‌های پیشرفته‌ای را تولید می‌کند، تصویر می‌کنند. در قمار می‌دانیم، احتمالات بر ضد ما هستند. می‌دانیم نمی‌شود برنده شد. پس، آفرینش‌گراها می‌خواهند ما باور کنیم، احتمالات درست به همان صورت بر ضد فرگشت،

1. lottery card
2. accumulate

میلیون‌ها به یک، جمع شده‌اند. بر طبق آموزه‌های آفرینش‌گرایی، باور به فرگشت، باور به رویدادی نشدنی می‌باشد.

بیشتر زمان‌ها آفرینش‌گراها، چشم‌های انسان را چون گواه طراحی خدا، ارائه می‌دهند. (به درستی) به ما گفته می‌شود، چشمان انسان در سنجش با بیشتر دوربین‌های دیجیتالی نوین بسیار پیشرفته و پیچیده است. با کارکشتگی پرسیده می‌شود، «اگر دوربین به طراح نیاز دارد، چگونه چشمان انسان که بسیار پیچیده‌تر هست، می‌تواند با رویدادهای تصادفی ساخته شود؟»

پاسخ چنین است، چشم انسان با «رویدادهای تصادفی» ساخته نشده است. هیچ بیولوژیست فرگشتی نیز، چنین ادعایی نکرده است. آفرینش‌گرایی با کنار نشستن و شکست دادن فرگشتی دروغین - یعنی ادعای خنده‌دار، خود-سند^۱ در باره فرگشت که هیچ دانشمندی از آغاز چنین ادعایی نداشته، احساس پیروزی می‌کنند. آسان است استدلالی که برای خراب کردن ساخته شده، را واژگون نمود.

ساخته شدن چشم با «رویدادهای تصادفی» از احتمال بردن خزانه هم کمتر است. ولی آیا این مقایسه دقیقی است؟ آیا فرگشت، به جور شدن تاس‌های لاتاری بیشتر نزدیک است، یا به جمع شدن پله‌ای آن‌ها در یک دوره گسترده، مانند آرزوهای بابام، همانند است؟

فرگشت، بنا به تعریف، سازگاری آهسته‌ی کارکردهای اساسی می‌باشد. فرگشت تنها سه اصل برای کامیابی دارد: (۱) زمان، (۲) گوناگونی ژنتیک در میان نسل و، (۳) سازوکاری برای نگه داشتن دگرگونی‌های سودمند. چنین سازوکاری گزینش طبیعی یا پلکانی^۲ نام داشته و نخست چارلز داروین^۳ در ۱۸۵۹ آن را ارائه نمود.

1. self-evidently

2. natural, or cumulative selection یا انتخاب طبیعی

3. Charles Darwin

نخست بگذارید، درک بد آفرینش‌گراها را از «تئوری فرگشت» درست کنیم. آفرینش‌گراها می‌خواهند شما باور کنید فرگشت، «تئوری» نامیده می‌شود، یعنی دانشمندان از واقعیت داشتن آن مطمئن نیستند. چنین درک نادرستی از اصطلاح «تئوری»، بازتاب ناآشنا بودن کامل آفرینش‌گراها با انجمن‌های دانش است.

دانشمندان اصطلاح «تئوری» را به معنای «روشنگری و توضیح» به کار می‌گیرند. ما تئوری سلول داریم، که درباره‌ی ساختار و کارکرد سلول زنده روشنگری می‌کند. و هیچ دانشمندی نیز در بودن سلول شک ندارد. تئوری اتمی داریم، رفتار اتم‌ها را روشن می‌سازد. ولی دانشمندان درباره بودن اتم شک ندارند. تئوری جاذبه داریم، درباره کشش اجرام فضایی روشنگری می‌نماید. ولی دانشمندی نیست که درباره واقعی بودن گرانش، شک داشته باشد. بنابراین، تئوری فرگشت، شرح فرگشت - زیرمجموعه‌ها و فرآیندهایش - است. همان‌گونه که خواهیم دید، دانش، فرگشت را همانند سلول‌ها یا اتم‌ها یا گرانش، ثابت شده می‌داند. و سند فرگشت به همان سختی است.

پس، گواه فرگشت چیست؟ و آفرینش‌گراها درباره آن چه دارند بگویند؟

بسیاری از مردم گمان می‌کنند، فرگشت چیزی است که میلیون‌ها سال پیش رخ داده است. «فرگشت»، موزه‌های خاک گرفته پر از کهنه استخوان‌های داغان شده از جانورانی که سال‌ها پیش از میان رفته‌اند، را به اندیشه آن‌ها می‌آورد. ولی تئوری فرگشت برای تایید، نیازی به جستجوی گذشته بسیار دور دارد. ما اکنون نیز می‌بینیم که سازوکار آن، در حال کار کردن است، به طور دقیق، پیش چشم ما، ویژگی‌های جانوری و گیاهی نو پیدا می‌شود.

برای نمونه، کشاورزان در جنگی بی‌پایان، با فرگشت شتابان آفت‌ها، که محصولات را از میان می‌برند، می‌جنگند. برای جنگ با هجوم آفت، کشاورزان در زمین‌های کشاورزی، پیوسته حشره‌کش‌ها را به کار می‌گیرند. بیشتر آفت‌ها با

حشره‌کش‌ها، کشته شده، و نسل دیگری از خودشان به وجود نمی‌آورند. ولی چون دگرگونی ژنتیک در میان حشرات بسیار فراوان است، شمار کمی جان بدر برده و نسل دیگری را به وجود می‌آورند. نوادگان، ایمنی در برابر حشره‌کش‌ها را از پدر و مادر به ارث خواهند برد.

اگر کشاورز دوباره همان حشره‌کش را در زمین کشاورزی خویش به کار گیرد، آفت‌های بیشتری در بار دوم در سنجش با بار نخست سم پاشی زنده خواهند ماند. در ادامه، این شمار افزایش یافته از زنده ماندگان نسلی بزرگ‌تری از خودشان را تولید خواهند کرد، که درست به همان شیوه به حشره‌کش کشاورز ایمنی دارند. بزودی کارایی حشره‌کش برای حفاظت از محصولات کشاورز کم یا هیچ می‌شود. کشاورز بایستی به زهر دیگری رو کند چون فرگشت حشرات، حشره‌کش وی را بی سود ساخته است.

در زمانی که از کج گویی و تبلیغات آفرینش‌گراها دور هستیم، درک و پذیرش تئوری فرگشت با گزینش طبیعی آسان است. به دلیل‌های بسیاری، تئوری فرگشتی، نمونه‌ای از توضیح واضح است. افزون بر این، گسترش شتابان حشرات، فرضی ذهنی نیست. واقعیت است. در جهان واقعی، کشاورزان، تنها به همین دلیل به طور مرتب حشره‌کش‌های خویش را عوض می‌کنند. شرکت‌های فروشنده حشره‌کش، بیشتر زمان‌ها بایستی، برای حفظ تعادل در برابر فرگشت حشرات باید محصولات خویش را دوباره فرمول بندی نمایند.

هرچند، فرگشت خبر بدی برای کشاورزان هست، ولی بگذارید برای یک دم از دیدگاه حشرات آن را ببینیم. فرض کنید شما دهمین نسل از ملخی که در زمین یک کشاورز زندگی می‌کند، هستید. کمابیش به طور کامل در برابر گونه‌ی زهر کشاورز، ایمنی دارید. نه درباره فرگشت تازه گونه‌ی خود، نه درباره آفت کشی تازه که برای جد شما روی داده است، می‌دانید، شگفت زده برای شیمی پیچیده بدن خویش

که برای پایداری در برابر حشره‌کش بسیار مناسب است، هستید. عدم احتمال اینکه «رویدادی تصادفی» شیمی بدن شما را چنین کارآمد و دقیق ساخته را برآورد می‌کنید. سپس نتیجه می‌گیرید تنها توضیح برای حالت بسیار پیشرفته شما، بودن آفریدگاری فراطبیعی می‌باشد. ملخ‌های دیگری که برای شرح ایمنی شما در برابر حشره‌کش تئوری‌های فرگشتی ارائه داده‌اند، را خوار شمرده و مسخره می‌نمایید. چه بسا، کتاب مقدس را تلاوت کنید که می‌گوید، «احمق در دل خود می‌گوید، خدایی نیست.»^۱

هرگاه ما، مانند ملخ نمونه‌ی بالا، به شکافی در درک رویدادها برمی‌خوریم، «خدای نبود دانایی» را برای پر کردن نادانی، می‌آفرینیم.

شتاب فرگشت‌های امروزی، بیشتر زمان‌ها ترسناک است. بسیاری از داروهای آنتی‌بیوتیکی‌های ما در برابر بیماری‌ها، در برابر میکروارگانیسم‌های پیشرفته، ناکارآمد هستند. هرگاه روی بطری دارو می‌خوانید «دوره‌ی درمان را کامل کنید» هشدار از خطر واقعی فرگشت باکتری‌ها به شما داده می‌شود. اگر پیش از کشته شدن همه‌ی باکتری‌ها دارو را کنار بگذارید، پروانه‌ی تولیدمثل به باکتری‌های باقی مانده، ارگانیسم‌های بسیار پایدار، داده‌اید. هنگامی که این ارگانیسم‌های بسیار پایدارتر، آغاز به تکثیر شدن نمودن، چه بسا بیمارتر از همیشه بشوید. پزشکان، به دلیل فرگشت باکتری‌ها، گاهی به عفونت‌هایی برخورد می‌کنند که در واقع از گسترش بسیار در طراحی آنتی‌بیوتیک‌ها، برای کشتن باکتری‌ها است. درمان در این موارد، به سادگی کنار گذاشته شدن آنتی‌بیوتیک می‌باشد.

گرایش ما، سوا و بی ربط دیدن فرگشت باکتری‌ها به کشمکش آفرینش‌گرایی و فرگشت می‌باشد. باری حتی امروزه، بخش بسیار گسترده زندگی در زمین کوچک‌تر از آن است که بدون میکروسکوپ دیده شود. باکتری‌ها برای سه میلیارد سال

مزامیر ۱۴:۱ - ۱-

ریخت و زیست گونه (زی نمود) چیره^۱ در زمین بوده‌اند. و دوست داشته باشید یا نداشته باشید، بسیاری از نیاکان مستقیم خودتان، یک کلنی ساده‌ی از باکتری‌ها بوده است.

بیاید نگاهی عملی به نمونه‌ی پرشتاب از فرگشت امروزی داشته باشیم. در آغاز سده‌ی ۱۸۰۰، خزهِی با رنگ روشن بسیاری از درختان در حومه‌ی شهرهای انگلیس را پوشانده بود. بید فلفلی^۲ حشره‌ای با رنگ روشن است به طوری که دیده نشود با این خزهِ جفت می‌شود. شکارچی‌ها در تشخیص بید فلفلی از زمینه‌ای جایی که نشسته بود دشواری بسیاری داشتند، بنابراین بید به آسانی نجات پیدا کرده و تولید مثل می‌کرد.

سپس انقلاب صنعتی^۳ به حومه‌ی شهرهای انگلیس رسید. کارخانه زغال سنگ سوز، خزهِها را با دود سیاه نمودند. بیدهای فلفلی روشن به روشنی دیده می‌شدند. بیشتر آن‌ها خورده شدند. ولی به دلیل اختلاف‌های ژنتیکی و جهش، شماری از بیدهای فلفلی کمی تیره‌تر بودند. این بیدهای تیره‌تر توانایی بهتری برای پنهان شدن در خزهِها داشتند، و بنابراین زنده مانده و بیدهای تیره رنگ دیگری را به وجود آوردند. در کمتر از یک سده، نسل زایی پی در پی بید فلفلی، به طور کامل از رنگ روشن یکدست به رنگ تیره‌تر دگرگون گردید. گزینش طبیعی به جای «رویدادی تصادفی»، فرگشت بیدها را پیش برد.

بسیاری از آفرینش‌گراها با بی میلی می‌پذیرند فرگشت با گزینش طبیعی - یا «زنده ماندن سازگارترین گونه»- گواه آشکاری در تکثیر باکتری‌ها یا آفت‌های کشاورزی یا بید فلفلی است. ولی آفرینش‌گراها بسیار کم فرگشت با گزینش طبیعی

1. Dominant lifeform
2. Peppered moth
3. Industrial Revolution

درباره انسان را می‌پذیرند. دوباره، از ما می‌پرسند، «چگونه فرگشت می‌تواند دلیلی برای ساخته شدن چشم انسان باشد؟»

برای روشن‌گری درباره چنین پیچیدگی در طبیعت، چارلز داروین، گونه‌هایی که به طور واقعی گرایش نیرومندی برای اضافه جمعیت^۱ داشتند را بررسی نمود. بنابراین، رقابت در میان گونه‌ها برای کمبود غذا و دیگر منابع کمیاب زیستی بسیار سخت هست. هر عضوی از این گونه‌ها که کم‌ترین برتری در رقابت بر سر این منابع داشته باشد، احتمال بیشتری برای زنده ماندن و تولید مثل داشته، و این برتری کوچک را به ارث می‌گذارد.

هرگونه، آگاهی از محیط برتری بزرگ رقابتی فراهم می‌آورد. برای نمونه، اگر سلول‌های پوست، بتواند نور را حس کند، یک زیست‌گونه می‌تواند: (۱) خود را راست‌نگه دارد، (۲) در زمانی که منبع خوراکی احتمالی جلو نور را می‌گیرد، هوشیار باشد، (۳) در هنگامی که شکارچی سایه درست می‌کند، هوشیار باشد.

یک زیست‌گونه بدون چشم، فرزندان بدون چشمی نیز به دنیا می‌آورد. ولی فرض کنید شمار کمی از این فرزندان، چندین سلول پوستی حساس به نور داشته باشند. (سلول‌های پست انسان، ناهمسانی‌های بزرگی نسبت به حس کردن نور دارند.) این فرزندان از برتری رقابتی برخوردار بوده و چنین ویژگی مشخصی را در همه‌ی گونه‌ها همیشگی نمودند. فرزندان که این ویژگی را نداشتند بدون تاثیر در خزانه ژنی^۲ می‌باید از میان می‌رفتند.

سپس، اجازه بدهید گمان کنیم، درصد بسیار کمی از این فرزندان تولید شده در ناحیه حساس به نور خودشان دارای شکلی یک کم‌کاو گردیدند. این شکل گرد به این گونه اجازه داده تا جهت سرچشمه نور را بهتر تشخیص دهد، و دوباره یک

1. overpopulation
2. gene pool

برتری تولید مثل را برای آن زیست‌گونه فراهم می‌کند. سرانجام، بگذارید یادآوری کنیم، سلول‌ها با مایع نیمه‌رسانا پر شده‌اند. پس، اگر این مایع گاهی خودش را در میان این قسمت کاو شکل حساس به نور جا دهد، نباید بسیار شگفت‌آور باشد. این مایع می‌توانست، همچون یک لنز بسیار ساده، برای متمرکز کردن نور کمک کند.

با این روند، گام به گام، میلیون‌ها پس از میلیون‌ها سال، دست‌گزینش طبیعت، سازگاری‌های سودمند را انباشته و باقی را دور ریخت. کارل ساگان می‌گوید، «چیزی که در یک سده نشدنی است، در یک میلیارد سال بی‌گمان رخ خواهد داد.» چشم انسان کمابیش برای پیشرفت به چهار میلیارد سال نیاز داشته است.

با توجه به فرگشت اندام‌ها و افزون‌های بدن، آفرینش‌گراها بیشتر می‌پرسند، «یک چشم نیمه‌کاره چه سودی دارد؟» یا «نیمی از یک بال چه سودی دارد؟» به عبارت دیگر، تا زمانی که چنین بخشی از بدن به طور کامل کارایی نداشته باشد، هیچ‌گونه برتری زیستی را فراهم نمی‌کند. بنابراین، گزینش طبیعت، نخواهد توانست از چشمی یا بالی که «در دست ساخت» یا «در آغاز ساختن» هست، پشتیبانی کند. پس، آفرینش‌گراها گمان می‌کنند برای تولید اندام‌ها و اعضای کاربردی بدن، به هوشیاری، نقشه‌پایان کار و طراحی نیاز هست.

طبیعت، خودش، استدلال همه یا هیچ آفرینش‌گرایان را رد می‌کند. چون در طبیعت، چشم را در هر گام پیشرفت خودش، پیدا می‌کنیم. زیست‌گونه‌هایی خواهیم یافت: (۱) به طور کامل بدون چشم، (۲) چشم‌هایی که تنها بود و نبود نور را در می‌یابند، (۳) چشم‌هایی که در تمرکز نور بسیار ناتوان هستند، مانند چشم‌های موش کور، (۴) چشم‌هایی که بیش از چند پا دورتر را نمی‌بینند، (۵) چشم‌هایی که رنگ‌ها را نمی‌بینند، مانند بیشتر سگ‌سانان^۱، (۶) چشم‌هایی مانند چشم انسان، و (۷)

1. dog breeds

چشم‌هایی بسیار پیشرفته‌تر از چشم انسان، مانند چشم‌های که عقاب سرسفید^۱ دارد. ما می‌توانیم در میان زیست‌گونه‌ها، یک زنجیره‌ی پیوسته و درست از توانایی‌های دیدن، پیدا کنیم.

چشمی با توانایی ۵۰ درصد چه خوبی دارد؟ این چشم در تنازع بقا برتری قاطع در برابر چشم ۴۹ درصد یا ۳۷ درصد یا ۸ درصد دارد. استدلال آفرینش‌گرایی - درباره اندامی که به طور کامل گسترش پیدا نکرده باشد، هیچ برتری برای زنده ماندن را فراهم نمی‌کند - گوناگونی در جهان واقعی را نادیده می‌گیرد. افزون بر این، «کامل شده»^۲ و «ناتمام» نسبی هستند. شاید عقاب سرسفید برای بینایی «ناتمام»^۳ انسان دلسوزی کند و شگفت زده باشد که چگونه گزینش طبیعی چنین ارگان «ناتمامی» را بیرون فرستاده است.

به همین گونه، ما دامنه‌ی جانوران بال دار را از شاهین (یک پرنده‌ی بی‌همتا) تا کبوتر (پرنده متوسط) تا مرغ (پرنده با پرواز ضعیف) تا سنجاب پرنده (گلایدر به پایین تپه) تا شترمرغ و پنگوئن (بدون توانایی پرواز) خواهیم یافت. گزینش طبیعی، ساختارهای بدن و ویژگی‌ها را برای سازگار نمودن گونه‌ها در محیط ویژه خودشان، گسترش می‌دهد. به طور واقعی همه‌ی زیست‌گونه‌ها «زیرساخت»^۴ خواهند ماند چون فشارهای محیطی پایدار خواهد بود.

ولی اگر گوناگونی ژنتیک یا جهش، سازگاری سومندی که گزینش طبیعی بر آن کنش دارد را فراهم نکند، چه؟

در چنین موردی، گونه جاننداری پیشرفت فرگشتی نشان نداده و چه بسا از میان برود. برافتادن^۵، به همان اندازه‌ی فرگشت، بخشی از گزینش طبیعی می‌باشد. با

-
1. bald eagle
 2. fully developed
 3. partially developed
 4. under construction
 5. Extinction

نگریستن به پیشینه‌ی زمین‌شناسی دیده می‌شود، بیش از ۹۹ درصد زیست‌گونه‌ها در سازگاری موفق با محیط خودشان شکست خورده - و بنابراین چون شکاری از پا افتاده، برافتادند. اگر آفرینش‌گراها گمان می‌کنند، زیست‌گونه‌ها به صورت دقیق و با هدف از سوی آفریدگار طراحی شده‌اند، پس آن‌ها بایستی بپذیرند که کارهای بزرگ پروردگار ۹۹ درصد شکست خورده است. هر ساعت سازی با چنین شکستی باید به دلیل ناشایستگی برکنار شود.

چون ما انسان‌ها اکنون بیرون از محیطی گسترش خویش هستیم، گاهی از روی احساسات روانی، گرایشی به پذیرفتن تنوری فرگشت نداریم. محیط‌هایی که انسان در آن‌ها پا گرفته و پیشرفت نموده به

جوامع صنعتی امروزی نوین شباهتی نداشته است. امروزه، «جنگ برای زنده ماندن» بیشتر یعنی پرداخت به موقع قسط‌ها، یا اندوختن پول کافی برای فرستادن فرزندان خودتان به دانشگاه معنی می‌دهد. بیشتر ما، خوشبختانه هیچ گاه تجربه دست‌اولی از جنگ واقعی

اسکار وایلد (۱۹۰۰-۱۸۵۴) نویسنده
در نقدی هنرمندانه

مرگ و زندگی نداشته‌ایم. هم چنین بسیار آشکار است، برای همین بیگانگی از «نبرد به خاطر زنده ماندن» از نگر روانی و احساسی، بسیار دو دل هستیم که آیا هرگز انسان فرگشت داشته است.

افزون بر این به دلیل پیشرفت فن‌آوری که بر نقص‌های ژنتیکی انسان چیره شده، فرگشت انسان به جای جلو رفتن پسرقت داشته است. برای نمونه، چشمان خود من، بسیار ضعیف بوده، هر کدام نیاز به اصلاح ۰,۷۵- دارند. اگر من یک

میلیون سال پیش به دنیا آمده بودم، هرگز زنده نمی‌ماندم تا پدر فرزندانم باشم. امروزه به آسانی با داشتن عینک یا لنزهای چشمی می‌توانم راحت باشم که هیچ کمبودی در داشتن بخت برای تولید مثل مانند شخصی با چشمان طبیعی ندارم. بهر حال، چه بسا دخترم چشم ضعیف مرا ارث برده، و همین‌گونه به کودکان وی نیز ارث برسد. پیشرفت در فن‌آوری می‌تواند به گستردگی، فرآیند گزینش طبیعی را بی‌اثر سازد- و در نتیجه اشتباهی به وجود می‌آید که گزینش طبیعی هرگز در فرگشت گونه‌ها چنین نمی‌کند.

تا اینجا، ما چند نمونه از فرگشت در عمل را ارائه دادیم. امیدوارم، این نمونه‌ها سادگی و زیبایی تئوری گزینش طبیعی داروین را نشان داده باشد. ولی بپنداریم شما از افرادی هستید که گفتگوهای تئوری و فیلسوفانه در شما چندان کارگر نمی‌شود. با این همه، پیشینه‌ی جهان دانش پر از تئوری‌های بزرگی بوده که یاوه گشته‌اند. فرض کنیم شما از افرادی هستید که پیش از پذیرفتن یک ادعای دانش، باید گواه روشن، قابل لمس و مستقیم ببینید.

خوشبختانه فرگشت، به معنای واقعی، گواهی‌هایی سخت‌تر از سنگ‌های برای تایید خودش -از تک سلولی‌ها تا انسان- به ما می‌دهد. این شاهد سنگی سخت به نام *ستون زمین‌شناسی*^۱ شناخته می‌شود. ستون زمین‌شناسی به لایه‌های متراکم شده رسوبی سیاره ما، اشاره می‌نماید. ستون زمین‌شناسی لایه‌های خویش را همانند انباشته شدن آب در یک دلو، از پایین به بالا، انباشته است. بنابراین، کهن‌ترین لایه‌های ستون زمین‌شناسی در پایین و لایه‌های نو در بالاترین بخش، انباشته می‌شوند.

1. geologic column

یک صندلی حیاطی^۱ تازه رنگ شده، مقایسه خوبی با ستون زمین‌شناسی فراهم می‌کند. اگر شما رنگ تازه پرتغالی که سراسر رویه صندلی حیاط را پوشانده بررسی کنید، مطمئن می‌شوید لایه پرتغالی رنگ تازه‌ترین لایه رنگ خورده است. اگر لایه پرتغالی را بخرائید، شاید یک لایه فرسوده دیگر با رنگ سبز در زیر آن پیدا کنید. چه بسا به درستی، نتیجه بگیرید لایه سبز کهن‌تر از لایه پرتغالی است. همچنین اگر لایه سرخ رنگی در زیر سبز پیدا شود، روشن می‌نماید، رنگ سرخ نخست زده شده، سپس سبز و دست آخر پرتغالی است. لایه‌های تازه رنگ شاید روی لایه‌های کهنه زده شود، ولی هرگز زیر لایه کهنه رنگ نمی‌خورد.

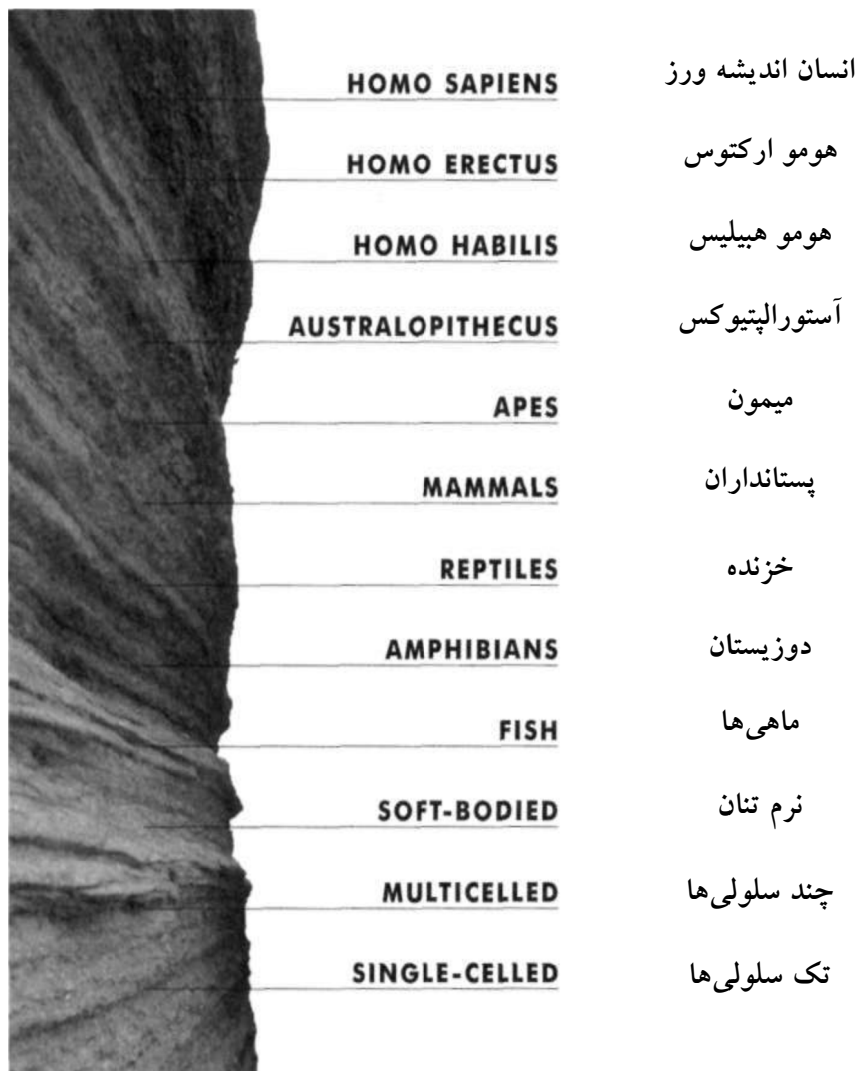
به همین صورت، سنگ‌های رسوبی^۲ که ستون زمین‌شناسی را درست می‌کنند لایه لایه روی یکدیگر هستند. این انباشتگی، لایه بر روی لایه، به معنی بودن سنگ‌های کهنه‌تر در پایین‌ترین بخش ستون، و سنگ‌های نوتر در بالاترین بخش ستون می‌باشد. منطق ساده از نتیجه گیری‌های دیگر پرهیز می‌کند. برای این که سنگ‌های لایه‌های پایین بتواند از سنگ‌های لایه بالاتری پیرتر باشد، طبیعت باید به روشی: (۱) یک کوه کامل را بلند کند، (۲) لایه سنگ باستانی درونی، پایین‌ترین لایه را از جا بردارد، (۳) سنگ نو را جایگزین سنگ کهنه کند، (۴) سنگ کهنه را روی سنگ نو بگذارد، (۵) کوه را روی بستر تازه چیده شده، بگذارد. چنین سناریویی فراتر از یاوه هست.

واقع‌گرایانه‌تر، شاید فرسایش، لایه‌های بالاتر ستون زمین‌شناسی را بساید^۳، و سپس شاید با رسوب‌های تازه‌تر انباشته شود. برآیند این کنش چنین می‌شود که لایه‌های روی هم قرار گرفته ستون، همیشه با پیوستگی دوره زمانی همراه نیستند.

1. lawnchair
2. sedimentary rocks
3. weather-away

معجزه‌ی حیات روی زمین

ولی نکته‌ای که باید یادآوری شود این است که ستون همیشه از پایین به بالا - از کهن‌تر به نوتر - می‌باشد.



لایه‌های سنگ رسوبی، از پایین به بالا، آشکار می‌سازد، کدامیک از زیست‌گونه‌ها نخست روی زمین پیدا شدند.

فن سن یابی پرتوسنجی^۱ نیز چیدمان از گذشته به اکنون ستون زمین‌شناسی را تایید می‌نماید. عنصرهای رادیواکتیو^۲، مانند اورانیوم^۳، پتاسیم^۴ و ربیدیوم^۵ با نرخ ثابت و دقیقی وامی‌پاشند. اورانیوم به سرب؛ پتاسیم به آرگون و ربیدیوم به استرونتیوم تجزیه می‌شود. با اندازه‌گیری نسبت ایزوتوپ‌های عامل به نتیجه^۶ (یعنی، اندازه‌گیری یک یا دو یا چند اتم با عدد اتمی یکسان و وزن اتمی ناهمسان)، زمین‌شناسان سن سنگی که این عناصر در آن هست را روشن می‌سازند. بدون اینکه گفته شود، یک تکه سنگ ویژه در کجای ستون زمین‌شناسی، پیدا شده است، یک زمین‌شناس به طور آزادانه می‌تواند با سن یابی پرتوسنجی، پاسخ را آشکار نماید. چیدمان ستون می‌تواند هم با روش منطقی و هم با روش پرتوسنجی برپا شود- هر دو، همدیگر را تایید و پشتیبانی می‌کنند.

چرا ستون زمین‌شناسی برای تئوری فرگشت ارزشمند است؟ چون لایه‌های کهن دارای سنگواره - که ۳/۵ میلیارد سال دارد- دارای سنگواره‌های ارگانسیم‌های تک سلولی ساده هستند. لایه‌های کمی بالاتر ستون، باقی‌مانده کوچک ارگانسیم‌های چند سلولی را نگه می‌دارد. با رفتن به سوی بالا، این زندگی جانوری چند سلولی به جانوران نرم تن، مانند مرجان‌ها، اسفنج‌ها و کرم‌ها، دگرگون می‌شود. به بالا رفتن خویش ادامه می‌دهیم و در لایه‌های با عمر ۶۰۰ میلیون سال پیش به ماهی‌ها نخستین برمی‌خوریم.

-
1. Radiometric dating technique
 2. Radioactive
 3. Uranium
 4. Potassium
 5. Rubidium
 6. Parent-to-daughter

شمار کمی از ماهی‌ها به دوزیستان، با توانایی بقا در خشکی و آب، دگرگون شدند. دوزیستان نخست در لایه‌های ستون زمین‌شناسی با عمر ۴۰۵ میلیون سال، پدیدار شده‌اند. با بالاتر رفتن، در ۳۱۰ میلیون سال پیش دوزیستان، درمی‌باییم، به خزندگان گسترش پیدا کردند. و آن گونه که هر کودکی می‌داند، اندازه‌های این خزندگان بزرگ شد و دایناسورهای بسیار بزرگی شدند. نخستین دایناسور در لایه‌های ۲۲۵ میلیون سال پیش پدیدار می‌شود. پستانداران کوچک نیز در این لایه پدیدار می‌شوند.

«چگونه یک زن می‌تواند باور کند، خدای مهربان و دوست داشتنی در یک دم، به حوا فرمان دهد بچه‌ها را بدو جهان را بگرداند و در دم دیگر، به زائیدگان وی نفرین بفرستد؟ باور ندارم خدایستورهای موسی را فرستاده یا قانونی برای زنان، چیزی که به خدایم چسباند، بیرون داده باشد.»

ناگهان دایناسورها از لایه‌های ستون ناپدید می‌شوند. بهر حال پستانداران به گسترش خود، در اندازه و پیچیدگی ادامه دادند. یک گونه بسیار نخستین از میمون در سنگ لایه‌های ۴۰ میلیون سال پیش پدیدار می‌شود. در بالاتر در ستون، میمون به *آستورالپتیوکس*^۱ (میمون جنوبی)

الیزابت کدی استاتون (۱۹۰۲-۱۸۱۵)
رهبر جنبش فنیست

پیشرفت می‌کند. *آستورالپتیوکس*، جد مستقیم گونه‌ی ما هست. اکنون به بالاترین لایه‌های ستون زمین‌شناسی رسیده‌ایم. *آستورالپتیوکس* نخست با *هومو هبیلیس*^۲ و سپس با *هومو ارکتوس*^۳ دنبال می‌شود. سرانجام، *هومو ارکتوس* به انسان اندیشه ورز^۴، گونه‌ی

1. *Australopithecus*

2. *Homo habilis*

3. *Homo erectus*

4. *Homo sapiens*

خود ما، گسترش پیدا می‌کند. کهن‌ترین سنگواره یافته شده از انسان اندیشه ورز، تنها در سنگ‌های لایه با عمر ۲۷۵۰۰۰ سال، پیدا شده است.

این را برای یک آن کنار گذشته، با یافته‌های سن یابی پرتو سنجی، ستون زمین شناسی با چنین ترتیب تاریخی برپا می‌شود: (۱) تک سلولی‌ها، (۲) چند سلولی‌ها، (۳) نرم تنان، (۴) ماهی‌ها، (۵) خزندگان، (۶) پستانداران، (۸) میمون‌ها، (۹) آستورالپتیوکس، (۱۰) هومو هبیلیس، (۱۱) هومو ارکتوس، (۱۲) انسان اندیشه ورز.

مقدس‌ترین آموزه آفرینش‌گرایی چنین هست، خدا همه‌ی گونه‌های زندگی، همچنین انسان را، در یک دوره کوتاه و به یکباره، که به نام «هفته آفرینش»^۱ شناخته می‌شود، آفریده است. هم‌زمان، دایناسورها و انسان، همچنین گوریل‌ها و تری‌لوپیت‌ها^۲ روی زمین بوده‌اند. همه‌ی زیست «گونه‌ها» چند روز کم یا زیاد، سن یکسانی دارند.

اگر آموزه‌ی کتاب‌های مقدس درست بود، پس بایستی سنگواره همه‌ی «گونه‌های» جانوری هم زمان، در کنار یکدیگر، در لایه‌های یکسانی از ستون زمین‌شناسی یافت شود. ستون زمین‌شناسی به جای اینکه یک پیشرفت اندک اندک از گونه‌های ساده به گونه‌های پیچیده زندگی جانوری را داشته باشد، بایستی یک پدیدار شدن ناگهانی از همه‌ی زیست «گونه‌ها» را آشکار می‌کرد. ولی واقعیت‌های دانش به راحتی دیدگاه آفرینش‌گرایی را تایید نمی‌کند. بنابراین، آفرینش‌گرایی از هسته خود نادانشیک بوده و شایسته است به مانند یک باور تعصب آمیز دینی دیده شود.

1. Creation Week
2. trilobites

پاسخ به رد فرگشت از سوی آفرینش‌گرایی

آفرینش‌گرایان با پافشاری، از باورهای خویش مانند باوری بر پایه دانش به جای باوری بر اساس کتاب مقدس، پشتیبانی می‌کنند. مومنان بنیادگرا فعالیت بسیاری برای قانع ساختن هیئت مدیره آموزشگاه‌ها برای گذاشتن آفرینش‌گرایی همچون بخشی از دانش، انجام می‌دهند. پس بگذارید در زیر، رد کردن دانش فرگشت از سوی آفرینش‌گراها را بررسی کنیم. برای چنین کاری، بیایید پرسشی را پیوسته از خودمان بپرسیم: آیا رد کردن فرگشت بر پایه موردهای دانش بوده یا بر پایه متن کتاب‌های مقدس می‌باشد.

استدلال آفرینش‌گرایی: ستون زمین‌شناسی انفجار کامبرین^۱، پدیدار شدن ناگهانی بسیار از گونه‌های زندگی جانوری، را آشکار می‌کند.

پاسخ: به نگر می‌رسد، آفرینش‌گراها می‌خواهند باور شود، انفجار کامبرین در واقع همان هفته آفرینش است که در کتاب پیدایش آمده است. چنین تفسیری از زمین‌شناسی زمین، برای دلیل‌هایی که از پی می‌آید، نادرست است:

(۱) سنگ‌های لایه کامبرین در واقع یک آشکار شدن «ناگهانی» از گونه‌های بسیاری از زندگی جانوری هست. بهر حال، زمانی که زمین‌شناسان و دیرین‌شناسان^۲ واژه «ناگهان» را به کار می‌گیرند، به یک دوره‌ی زمانی ده‌ها میلیون ساله، که در مقیاس زمین‌شناسی یک دوره کوتاه است، اشاره می‌کنند. آفرینش‌گراها، واژه «ناگهان» را در ادبیات دانشیک خوانده و آن را نادرست به «آنی» تفسیر می‌کنند.

(۲) دلیل اینکه چرا سنگ‌های لایه کامبرین یک افزایش چشمگیر در سنگواره نشان می‌دهد، برای این است که نرم تنان و گونه‌های زندگی جانوری پره کامبرین^۳

1. Cambrian Explosion
2. paleontologists
3. Precambrian

به سادگی سنگواره نمی‌شوند. تا زمانی که پوسته‌ها، استخوان‌ها یا دندان‌های سخت گسترش پیدا نمود و توانست به آسانی سنگواره شود. در واقع انفجار کامبرین، نمایش فرگشت بخش‌های بدن به بخش‌های قابل سنگواره شدن، است.

(۳) با وجود دشواری و کمیاب بودن قابلیت سنگواره شدن در ستون زمین‌شناسی، باز هم دارای سنگواره‌های پره کامبرین میلیاردها سال پیش از انفجار کامبرین هست. اگر گمان می‌شود انفجار کامبرین همان هفته آفرینش هست، چگونه آفرینش‌گراها گونه‌های جانوری پیش از آن را توضیح می‌دهند؟ با نگر به اینکه خدای مسیحیان پس از خدایان یونانی بوده است، آیا خدایان یونانی این گونه‌های جانوری پیش از انفجار کامبرین را آفریده‌اند؟

(۴) انفجار کامبرین ۵۷۰ میلیون سال پیش رخ داده، نه ۶۰۰۰ سال پیش، آن گونه که آفرینش‌گرایی ادعا دارد.

(۵) سنگ‌های لایه کامبرین، دارای سنگواره‌های پستانداران و خزندگان نیست. این دوباره ادعای اینکه همه گونه‌های زندگی جانوری هم‌زمان پدیدار شده‌اند، را رد می‌کند.

استدلال آفرینش‌گرایی، شمار بسیار سنگواره‌های غایب در ستون زمین‌شناسی، تئوری فرگشت را رد می‌کند.

پاسخ: اینجا دوباره به آشنای دیرین «خدای نبود دانایی» برخورد می‌کنیم. این بار، شده «خدای نبود سنگواره»، چیزی که بودنش پشتیبان «روشنگری درباره» هر سنگواره‌ی غایبی در ستون زمین‌شناسی، می‌باشد. چند نکته کوتاه:

(۱) تئوری فرگشت پیش بینی از سنگواره شدن هیچ گونه‌ای را ندارد. سنگواره شدن، به دلیل تئوری فرگشتی نیست، بلکه به دلیل‌های مستقل زمین‌شیمی^۱

است. پس، سنگواره‌های غایب به هیچ صورتی تئوری فرگشت را رد نمی‌کند. ستون زمین‌شناسی تطبیق خوب از طبیعت در گواهی دادن فرگشت زیستی^۱ است.

(۲) حتی در شرایط عالی، سنگواره شدن بسیار رویداد نادری می‌باشد. برای نمونه تا آغاز سده ۱۹۰۰، ده‌ها میلیون کبوتر مهاجر^۲ از میان شمال امریکا پرواز می‌کردند. بودن آن‌ها در گذشته با سندهای تصویری و میلیون‌ها چشم تماشاگر ثبت شده است. با این وجود، تا این زمان، دانشمندان هیچ سنگواره کبوتر مهاجری را نیافته‌اند. پس اگر بسیاری از گونه‌های جانوری هیچ سنگواره‌ای نداشته باشند، نباید شگفت زده شویم.

(۳) فرگشت *انسان اندیشه ورز* وابستگی مستقیم به سنگواره‌های غایب در پیشینه زمانی ندارد. چون گونه ما تنها در لایه بالای ستون زمین‌شناسی پیدا می‌شود و چون دانشمندان برای پیدا کردن نیاکان خودمان کوشش بیشتری نسبت به گونه‌های دیگر داشته‌اند، سنگواره‌های پیشینه‌ی نیاکان انسان امروزی، پربار و بدون چون و چرا می‌باشد. دشواری ترتیب تاریخی فرگشت انسان اندیشه ورز غایب بودن سنگواره‌ها نیست، بلکه چون سنگواره‌ها بسیار همانند هستند، دشواری در دسته‌بندی، پایان یافتن نیاکان یک زیست‌گونه و آغاز گونه دیگر است.

(۴) هنگامی که دانشمندان سنگواره‌های میانی که دگرگونی یک گونه را به گونه دیگر مستند نموده‌اند، پیدا می‌کنند، آفرینش‌گراها باز هم مطمئن نمی‌شوند. برای نمونه، اگر دانشمندان سنگواره #۱ را به عنوان نیای نزدیک سنگواره #۲ اعلام کنند، آفرینش‌گراها پیوسته می‌گویند یک نبود سنگواره‌ای هست. «چیزی

1. Biological evolution
2. Passenger pigeons

مورد نیاز ما»، آفرینش گراها می گویند، «آیا یک نمونه میانی (بگوییم سنگواره #۱/۵) هست؟ اگر دانشمندان سنگواره‌ی #۱/۵ را داشته باشند یا پس از آن پیدا کنند، آفرینش گراها داد می‌زنند اکنون دو تا سنگواره -یکی میان سنگواره #۱ و #۱/۵ دیگری #۱/۵ و #۲- گم شده است.

(۵) نامه‌های بسیاری از دین‌داران بنیادگرا^۱ دریافت کرده‌ام که به این اصطلاح «دانه‌ی گم شده»^۲ اشاره کرده‌اند. در بیشتر این نامه‌ها ادعا شده، این «دانه‌ی گم شده»، سنگواره غایبی است و انسان را از میمون‌های امروزی^۳ سوا می‌سازد. گفته شده، چون دانه‌ی گم شده، پیدا نشده است پس دلیل برای اینکه انسان از میمون برخاسته است، نیست.

یک دانه‌ی گم شده برای همیشه میان انسان و میمون‌های امروزی خواهد بود، زیرا آن‌ها نیاکان ما، رشد نموده روی شاخه دیگر از راسته نخستین، نیستند. دانشمندان، در این روزها در پی یافتن نیای مشترک انسان و میمون‌های امروزی هستند- و این جستجو منبع بسیار بزرگی از آشفتگی میان بسیاری از آفرینش گراها و مردم گردیده است. ولی در برخاستن انسان اندیشه ورز از هومو اریکتوس شکی نیست.

استدلال آفرینش‌گرایی: دانشمندان تئوری فرگشت را به طور متناقض مطرح کرده‌اند. چون دو سوی یک تناقض نمی‌تواند درست باشد، تئوری فرگشتی در بخشی یا به طور کامل نادرست است.

پاسخ: آفرینش‌گراها عاشق این هستند که به رخ بکشند، دانشمندان مختلف، به تئوری‌های ناهمسانی درباره اینکه چگونه فرگشت زیستی در طول تاریخ زمین شناسی، پیشرفت نموده است، باور دارند. پیشنهاد چارلز داروین، در آغاز، چنین

1. Christian Fundamentalists
2. missing link ، حلقه‌ی مفقوده
3. modern apes

بود که گونه‌های زندگی جانوری و گیاهی برای سازگار شدن با محیط خودشان، تغییر می‌کنند. این دیدگاه، به عنوان فرگشت تدریجی^۱، شناخته می‌شود. به تازگی، گروهی از دانشمندان- رهبری شده با هاوارد استفان جی کولد^۲- گفته‌اند، فرگشت نوبتی^۳: از دوران‌های بلندی از فرگشت‌های کم یا بدون فرگشت که با فرگشت‌های انفجاری تند قطع می‌شود، ساخته شده است. این تئوری موازنه‌ی نشان‌دار^۴، نامیده می‌شود.

شمار اندکی از گمان‌ها، برای اینکه این گوناگونی تئوریک به آفرینش‌گراها، اعتماد به خود، وام می‌دهد.

(۱) اینجا دوباره، آفرینش‌گرا در تفاوت گذاری روشن میان «تئوری‌های فرگشت» و واقعیت فرگشت درمی‌ماند. به همین گونه، هنگامی که اینشتین تئوری خویش از نسبیت عام را در ۱۹۱۵ انتشار داد، ناسازگاری کمی با تئوری ثابت شده گرانش که پیش از این از سوی آیزاک نیوتن اعلام شده، داشت. آیا آفرینش‌گراها می‌توانند ادعا کنند ناسازگاری این تئوری‌های گرانشی یعنی اینکه گرانش بی‌خودی است؟ دودلی کنونی درباره چگونگی- نه آیا- فرگشت رخ داده است، می‌باشد. هم چنین، استفان جی کولد یکی از کسانی بوده که برای راه ندادن آفرینش‌گراها به آموزشگاه‌های دولتی جنگیده است.

(۲) فرگشت تدریجی و موازنه‌ی نشان‌دار، با یکدیگر متناقض نبوده بلکه سازگار هستند. ستون زمین‌شناسی روشن می‌سازد، فرگشت شماری گونه‌ها با حالتی ثابت و به آهستگی بوده در حالی که شماری دیگر از فرگشت‌های بیشتر بدون قاعده و تند است. شتاب فرگشت، به فشار بیرونی که از سوی طبیعت وارد می‌شود، بستگی نزدیکی دارد. در طی دوره‌های پرشتاب دگرگونی زمین

1. gradualism
2. Harvard's Stephen Jay Gould
3. in fits and starts
4. punctuated equilibrium

شناسی، گونه‌ها یا نابود شده یا به تندی فرگشت یافته‌اند. در برابر، کوسه‌ها چون در محیط پایدار اقیانوس نمو کرده‌اند، کمابیش هیچ دگرگونی فرگشتی در میلیون‌ها سال نشان نمی‌دهند.

(۳) زمانی که دانشمندان آشکارا در برابر مردم، درباره‌ی فرگشت تدریجی در برابر موازنه نشان دار گفتگو و شک می‌کنند، همه‌ی اعضای انجمن دانش، چنین کشمکشی را سودمند، چالش‌انگیز و نیروبخش و هم چون یک نیروبخش بزرگ به روش دانش می‌دانند. بهر حال، آفرینش‌گراها دودلی و نپذیرفتن دانشمندان را نشان سستی می‌بینند. همچنین، آن‌ها ذهن باز را مسخره کرده و آزادی‌گفتمان و هم اندیشی که برای خود روش دانش و برای جامعه دمکراتیک، بسیار اساسی هست را مسخره می‌نمایند. برای آفرینش‌گرا، که به توانگری شک‌گرایی درست، اجازه‌ای نمی‌دهد، پرسش در باره دیدگاه خود شخص گناه هست. از همه‌ی دیدگاه‌های مخالف، به عنوان نادانی، چشم پوشی می‌شود، زیرا خدا^۱ گفته است.

(۴) آفرینش‌گراها خودشان را دانشمند نشان نداده، بلکه به معنای واقعی کلمه نقاد می‌دانند. آن‌ها با موشکافی ادبیات دانش را برای پیدا کردن تنها یک ناسازگاری کوچک در میان پژوهش‌ها دیرین شناسان در پی سرچشمه‌ی پیدایش انسان، می‌گردند. زمانی که آن‌ها ناگزیر یک اختلاف در دیدگاه بر روی سیمای ناهمسان از سرچشمه‌ی پیدایش انسان را می‌یابند، و با پرسش به مغالطه استنتاج ناموافق^۲ می‌گویند چنین اختلافی آفرینش‌گرایی را اثبات می‌کند. شمار کمی از آفرینش‌گراها را می‌شناسم که در واقع هوادار یا همکار

1. Lord Thy God

2. non sequitur استدلالی که نتیجه لزوماً نتیجه مقدمه‌ها نیست

در حفاری‌های باستان‌شناسی^۱ شده باشند. آن‌ها برای نوشتن نقدهای ادیبانه، سرشان بسیار شلوغ است.
استدلال آفرینش‌گرایی: حتی اگر باور شود، همه‌ی گونه‌ها از شماری سلول یا یک سلول به وجود آمده‌اند باز هم برای پیچیدگی زندگی سلولی نیاز به آفریدگار می‌باشد.

پاسخ: پیش از این درباره این جستار که چگونه آفرینش‌گراها به اندام‌های بسیار پیشرفته، مانند چشم انسان، اشاره نموده و ادعا می‌کنند پیچیدگی اندام، طراحی از سوی یک نیروی فراطبیعی را آشکار می‌کند، گفتگو نمودیم. مغالطه^۲ این استدلال این هست که می‌پندارد «بخت کور» یا «رویدادی تصادفی» فرآیند فرگشت را رهبری می‌کند. افزون بر این، استدلال، به جای سازگاری آهسته تجمعی با گزینش طبیعی، ادعای نادرستی از بودن یک برنده آئی لاتاری مانند را دارد.

بدون خستگی از تکرار همان یک اشتباه، آفرینش‌گراها، برای پنهان نمودن فرگشت، مرد پوشالی «رویداد تصادفی» خودشان را برای روضه خواندن درباره عدم احتمال آن پیش می‌کشند. آن‌ها شرح کاملی از ساختارهای پیچیده و کنش‌های درونی یک سلول تک-با DNA، RNA و اندام‌های سلولی بسیار کارا وظیفه‌های پیچیده خودشان را انجام می‌دهند- را ارائه می‌نمایند. سپس می‌پرسند: «چون نخستین سلول، یا گروه سلول‌ها، نمی‌توانسته از پیشرفت تدریجی گزینش طبیعی سود برده باشند، چگونه چنین ساختار پیچیده‌ای بدون مداخله‌ی خدا می‌تواند برپا شده باشد؟»

پاسخ چنین هست، سلول‌های زنده باستانی دارای پیچیدگی اندام‌های سلولی و اسید نوکلئیک سلول‌های امروزی نبوده‌اند. آفرینش‌گراها یک نمونه‌ی امروزی،

1. Archaeological dig
2. fallacy

همانند چشم انسان- که برآیند چهار میلیارد سال فرگشت سلولی هست- را پیش کشیده و سپس می‌پرسند، «چگونه چنین ساختار استنادانه‌ای می‌تواند ناگهان تصادفی به هستی درآید؟» پاسخ این است که نمی‌شود -و هیچ دانشمندی نیز چنین ادعایی ندارد.

نخستین سلول‌های دارای هیچ گونه نوکلئیک نبوده و ساختمان‌های ژله‌ای بیشتر با اعضای بیرونی داشته‌اند. غشای بیولوژیک به سادگی و خودبخود از مخلوطی از آب و چربی‌های ساده، تشکیل شده است. صدها کتاب به گستردگی تجربه اکنون ثابت شده‌ی میلر-یوری^۱ که در ۱۹۵۳ در دانشگاه شیکاگو انجام شده را شرح داده‌اند. یک چکیده کوتاه از آن: استنلی میلر^۲ و هارولد یوری^۳ دریافتند اسیدهای آمینه- پایه سازنده‌ی پروتئین سلول- به سادگی از آمیخته شدن محلول آمونیاک، متان، آب و گاز هیدروژن که به فراوانی در روزهای آغازین زمین بوده است، ساخته می‌شود. به سخن دیگر، میلر و یوری، دریافتند مولکول‌های زیستی به طور طبیعی خودشان را از شمار کمی مواد اولیه که به فراوانی در دسترس هست، سرهم می‌کنند. آغاز حیات تنها نیاز به مولکول‌های زیستی، آب و با ارزش‌تر از همه، میلیون‌ها سال برای پیشرفت دارد. افزون بر این، در سال‌های پایانی ۱۹۹۰، دانشمندان دریافتند زندگی نزدیک جاهایی که پیش از این گمان می‌شد به طور کامل برای سامانه‌های زیستی کشنده هستند -مانند نزدیک دهانه‌ی چشمه‌های جوشان گرمابی در کف اقیانوس یا یخ‌های زهرآلود متانی- پدیدار شود.

1. Miller-Urey
2. Stanley Miller
3. Harold Urey

استدلال آفرینش‌گرایی: شاید فرگشت دگرگون کننده مقیاس کوچک برای پاره‌ای از زیست‌گونه‌ها رخ دهد، ولی احتمال رخ داد فرگشت بزرگ مقیاس نیست، چون زیست‌گونه‌ها نمی‌توانند فراتر از «نوع»^۱ خویش پیشرفت کنند. پاسخ: چند تا مشکل در اینجا هست:

(۱) با وجود پافشاری گوش خراش و خشم آلود که آفرینش‌گرایی بر پایه‌های دانش، به جای پایه‌های دینی^۲، استوار است، استدلال جعل شده بالا در هیچ یک استدلال‌های دانش دیده نمی‌شود. این باور که زیست‌گونه‌ها، نمی‌توانند فراتر از «نوع» خود رشد کنند، به طور مستقیم و تنها بر پایه کتاب پیدایش تورات هست که اصطلاح «نوع» در داستان آفرینش به کار گرفته است. روش شناخته‌شده دانش برای دسته‌بندی (آرایه‌بندی) زیستی^۳، همان روش آشنای لینه‌ای^۴: گستره (فرمان رو)^۵، شاخه^۶، رده^۷، راسته^۸، خانواده^۹، جنس (سرده)^{۱۰} و گونه^{۱۱} می‌باشد. هر گام در روش لینه‌ای، یک ناهمسانی معنی دار و تعریف شده‌ی روشنی در ساختمان بدنی می‌باشد. (به درستی) اشاره به «نوع» آموزه‌ی دینی بوده و هیچ اختلاف درست دانشیک میان زیست‌گونه‌ها نیست.

(۲) همچنین «استدلال آفرینش‌گرایی» در بالا، کتابیست که نادرستی منطقی را نشان می‌دهد. نتیجه (فرگشت بزرگ مقیاس نمی‌تواند رخ دهد) بر پایه

1. kind
2. Bible-based
3. Taxonomical classification
4. Linnean ; Linnaean system (1707-1778)
5. kingdom
6. phylum
7. class
8. order
9. family
10. genus
11. species

«پشتیبانی» مقدمه‌ی (گونه‌های جانوری فراتر از «نوع» خود نمی‌توانند پیشرفت کنند) ساخته شده است. این چنین مقدمه‌ای که انگار باید نتیجه را ثابت کند، هیچ چیزی را ثابت نمی‌کند.

(۳) آفرینش‌گراها اصطلاح «نوع» را در موردهای متناقضی بکار می‌گیرند. برای نمونه، بیشتر آفرینش‌گراها به پرندگان هم چون یک «نوع» نگاه می‌کنند. ماهی‌ها «نوع» دیگری دیده می‌شوند. بنابراین با توجه به این ناهمسانی، یک پرنده یا ماهی شاید رفتار سازگارانه در پایین‌تر از محدودیت‌ها که یک پرنده، پرنده و یک ماهی همان ماهی می‌ماند، نشان دهند.

بهر حال، اگر پرنده و ماهی نمونه «انواع» هستند، پس این اصطلاح به سختی برابر و شامل گروه‌ها در دسته‌بندی لینه‌ای هست: همه پرندگان در رده‌ی پرندگان^۱ هستند، در حالی که ماهی‌ها به دو رده بزرگ اگناتا^۲ و نتوستاماتا^۳ بخش شده‌اند. مشکلی که تعریف آفرینش‌گراها از «نوع» پیش می‌آورد، نیاز به دوره‌های فرگشت بیشتری نسبت به آنچه هوموارکتوس برای دگرگون شدن به انسان اندیشه ورز نیاز دارد، دارد، چون هوموارکتوس هم اکنون در همان جنس (هومو^۴) قرار دارد.

چگونه آفرینش‌گراها خویش را از این هچل رها می‌کنند؟ با شتاب تعریف خویش را از «نوع» عوض می‌کنند، در مورد انسان اندیشه ورز، اصطلاح «نوع» افت ویژه‌ای نموده و به گونه می‌رسد.

(۴) تنها اصل درست دانشیک در محدودیت درجه فرگشتی، زمان هست. برای نمونه، گمان کنید دانشمندان آشکارا در طول ۱۰۰ سال، یک زیست‌گونه

1. class Aves
2. Agnatha
3. Gnathostomata
4. Homo

امروزی، مانند بید فلفلی، که X درجه پیشرفت دارد، را بررسی می‌کنند. در ۱۰۰۰ سال، درجه پیشرفت، متوسط، X ۱۰ خواهد بود. در یک میلیون سال کمابیش X ۱۰،۰۰۰ واحد دگرگونی می‌تواند رخ دهد. و در یک میلیارد سال چه بسا X ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ واحد دگرگونی می‌تواند رخ دهد. (کد ژنتیک انسان و شامپانزه تنها در یک درصد ناهمسان هستند).

به طور جزئی درجه واقعی فرگشت بستگی به طول زمان و شدت فشارهای محیطی که به زیست‌گونه‌ها وارد می‌شود، دارد. به طور کلی، اگر خرده-فرگشت^۱ در خرده-زمان^۲ رخ داده است، پس بزرگ-فرگشت^۳ در بزرگ-زمان^۴ می‌تواند رخ دهد. اگر سازوکاری^۵ دانشیک محدود کننده‌ی فرآیند فرگشت هست، چیست؟ چگونه این ساز و کار کنش دارد؟ چه آزمایشی می‌تواند برای تعیین بودن و کنش‌های آن می‌تواند انجام گیرد؟ چه سندی پشتیبان چنین باوری درباره‌ی محدودیت‌ها فرگشت هست؟ در برابر چنین پرسش‌هایی آفرینش‌گراها با کتاب مقدس نه با دانش پاسخ می‌دهند.

(۵) سنگواره سندهای روشن تایید دگرگونی‌های بزرگ فرگشتی را در خود ذخیره کرده است. ماهی *بال دار* که در آب زندگی می‌کرده ولی دارای شش و پاهای پره‌دار بوده، که یک گام میانی، میان ماهی‌ها و دوزیستان بوده است. دوزیستان، خودشان برای دگرگون شدن از آبزیان^۶ به زندگی خزنده خشکی زی^۷، یک بزرگ-فرگشت انجام داده‌اند. سینودونتس^۸، شکاف میان خزندگان و پستانداران را با داشتن ویژگی‌های هر دو دسته، پر می‌کند.

-
1. Microevolution
 2. Micro-timescale
 3. Macro-evolution
 4. Macro-timescale
 5. Mechanism
 6. Aquatic
 7. Land-dwelling
 8. Cynodonts

بر روی شاخه دیگری از درخت فرگشتی، آرکائوپتریکس^۱ نیمی پرنده نیمی خزنده، یک نمونه عالی از بزرگ-فرگشت در عمل می‌باشد. آرکائوپتریکس برای نخستین بار در ۱۸۶۰ در باواریا از زیر خاک بیرون آورده شد. هنگامی که دیرین شناسان دریافتند چه پیدا کردن، آفرینش‌گراها بسیار پریشان شده و دیرین شناسان را به چسباندن پرهای پرنده به سنگواره خزنده متهم ساختند. پس از اینکه چند سنگواره دیگر آرکائوپتریکس پیدا شد، آن‌ها دیگر خویش را شرمسار نکردند.

(۶) روش دسته‌بندی لینه‌ای می‌تواند سنگواره‌های میان دسته‌ای را نیز پوشش دهد. بدون توجه به ساختمان بدنی سنگواره میان دسته‌ای، یک گونه تازه پیدا شده در یک گستره، یک شاخه، یک رده، یک راسته، یک خانواده، یک جنس و یک گونه جا داده می‌شود. در روش دسته‌بندی لینه‌ای، هیچ مجوزی برای جا بجایی سنگواره یا گونه‌های میانی وجود ندارد.

کتابدارها هنگامی که کتاب تازه‌ای را دسته‌بندی می‌کنند، گاهی با چنین چيستانی روبرو می‌شوند. بپندارید، کتابخانه‌ای، کتابی به نام *کارایی تاریخی یافته‌های دانش*، خریده است. این کتاب به بخش تاریخ یا به بخش دانش وابستگی دارد؟ پاسخ روشنی ندارد. چون کتاب باید یا در «تاریخ» یا «دانش» دسته‌بندی شود و تنها در یک بخش از کتابخانه در قفسه جا گیرد، سرشت جستار نصفه-نیمه آن، نامفهوم می‌باشد. در روش لینه‌ای برای دسته‌بندی زیست‌گونه‌ها میانی، همین گونه هست.

1. Archaeopteryx



آرکائوپتیریکس، ویژگی بدنی پرندگان و خزندگان را نشان می‌دهد، این یکی از بسیار سنگواره‌هایی هست که بزرگ-فرگشت را تایید می‌نماید.

استدلال آفرینش‌گرایی: حتا اگر یک جهش تصادفی، یک رفتار کمی سازگارتر را فراهم نماید ویژگی نو نمی‌تواند در میان گونه، بدون دو تا جهش یافته همانند-یک نر و یک ماده- پخش شود. احتمال برای پیدا شدن هم‌زمان و جفت‌گیری در دو جهش یافته همانند، میلیون‌ها به یک است.

پاسخ: نیاز به هر دو جنس نر و ماده جهش یافته، استدلال سرشناس و همیشه در میان قوم آفرینش‌گرا^۱ همیشه تکرار می‌شود. این استدلال (برای دلیل خوبی) از کتاب‌های نوی آفرینش‌گرایی پاک شده است. ولی صندوق نامه‌ی من روشن می‌سازد که انجمن‌های بنیادگرا، هنوز باور دارند که فرگشت نیاز به دو جهش یافته همانند داشته، جهش یافته‌هایی که پدیدار شدن هم‌زمان آن‌ها همه‌ی اعتبار فرگشت را به چالش می‌کشد.

در واقعیت-هم چنان که هر دانش آموز تازه وارد زیست شناسی یاد می‌گیرد- بیشتر زمان‌ها تنها نیاز است یکی از والدین ژن ویژه‌ای را برای ارث گذاشتن میان نواذگان داشته باشد. استثنای آن جانور جهش یافته‌ای است که در زیر اثر آلل مغلوب^۲ (یعنی، عضوی از یک جفت یا زنجیره‌ی از ژن‌ها که جای ویژه‌ای در کروموزوم^۳ ویژه‌ای گرفته) باشد. در چنین مورد استثنایی، استدلال آفرینش‌گرایی می‌تواند درست باشد: برای پخش ساختار ژنتیک دگرگون شده، نیاز به دو جاندار جهش یافته همانند می‌باشد - و چنین سناریوی می‌تواند در واقع کمابیش ناشدنی باشد.

بهر حال، بیشتر زمان‌ها، یک آلل چیره^۴، خواه والد دیگر دارای آلل همانند جهش یافته‌ای باشد، خواه نباشد، می‌تواند به فرزندان ارث برسد. آفرینش‌گراها کوشش می‌کنند استثنا را به قانون دگرگون نموده، و قانون را به اعتراض به «غیرممکن» دگرگون سازند.

استدلال آفرینش‌گرایی: قانون دوم ترمودینامیک^۵ - یا آنتروپی^۱ - ثابت می‌کند در جهان آشفستگی افزایش می‌یابد. فرگشت یاد می‌دهد که زیست‌گونه‌ها بیشتر نه

1. Creationist folklore
2. recessive allele
3. chromosome
4. dominant allele
5. The second law of thermodynamics

کمتر، سازمان‌بندی می‌شوند. بهر حال فرگشت با قانون دوم ترمودینامیک در تضاد است.

پاسخ: آفرینش‌گراها دوست دارند یک مفهوم ژرف فلسفی را با اصل ترمودینامیک که به سادگی به چم «حرکت گرما» است، پیوند بزنند. به طور کامل نشان دار، آفرینش‌گراها این اصل دانش را تحریف نموده و آن را نادرست به کار می‌گیرند. قانون دوم در واقع شرح می‌دهد «آشفته‌گی در یک سیستم بسته^۲ گرایش به افزایش دارد.» نگر دانشمندان از «سیستم بسته» یعنی سامانه‌ای که از منبع بیرونی هیچ انرژی دریافت نکند. جهان هستی، هم چون یک واحد، چون اندازه کل انرژی در جهان ثابت می‌ماند، مانند یک «سیستم بسته» دیده می‌شود. این گونه جهان هم چون یک کل، یک افزون‌کننده آشفته‌گی همیشگی را آشکار می‌کند. بهر حال، در میان جهان، چه بسا ناحیه‌های محلی، انرژی ورودی داشته باشند، که هم چون «سیستم‌های باز^۳» دیده می‌شوند. سیاره خود ما یک سیستم باز است چون از یک منبع بیرونی انرژی می‌گیرد: خورشید. بدون انرژی خورشید زندگی در زمین می‌توانست غیرممکن باشد.

اگر گمان کنیم که مجموعه خورشید و زمین با یکدیگر یک سیستم بسته- انرژی از منبع بیرونی دریافت نمی‌کنند- هستند پس این مجموعه خورشید-زمین همیشه افزایش آشفته‌گی خواهند داشت. ولی در میان این آشفته‌گی افزون شونده، بسته‌هایی از پیچیدگی و سازمان بندی بزرگ برخاسته‌اند. برای نمونه واکنش‌های گداخت هسته‌ای که گرما و نور خورشید را فراهم می‌کند همچنین هیدروژن را به هلیوم و عناصر پیچیده‌تر دیگر، دگرگون می‌سازد. یک پیشرفت به بالا یا «فرگشت عناصر^۴» در هسته خورشید رخ می‌دهد. بهر حال، روی هم رفته، خورشید آشفته‌تر می‌شود،

1. entropy
2. closed system
3. open systems
4. evolution of elements

جرم خورشید، (برای بیشتر بخش آن) به گرما و انرژی تابشی دگرگون می‌شود، «پسرفت» می‌نماید.

چون زمین یک سیستم باز است، انرژی تابشی خورشید را دریافت می‌کند، آشفستگی در حوزه‌های محلی^۱ کاهش می‌یابد. تا هنگامی که منبع پایدار انرژی پا برجا باشد، در طول میلیون‌ها سال، گونه‌های زیستی پیچیده‌تر خواهند شد. سامانه‌های زیست‌شناسی، نه تنها نیاز به منبع گرما و نور خورشید دارند بلکه نیاز به منابع فراوان خوراک و آب نیز دارند.

قانون دوم ترمودینامیک، به هیچ رو، مخالف با تئوری فرگشت نیست. گمان کنم ناجور است که آفرینش‌گراها برای اثبات آفریدگار، قانون دوم ترمودینامیک، که شرح می‌دهد جهان به آرامی بیشتر و بیشتر به سوی آشفستگی می‌رود، را هم چون سند ارائه می‌کنند. در نگر من، جهانی که در آن آشفستگی به طور پایدار افزایش می‌یابد، استدلالی بر ضد یک پشتیبان معجزه‌گر جهان می‌باشد.

(یک بار یک آخوند محلی^۲ برای پا منبری‌های خودش می‌گفت قانون نخست ترمودینامیک - یعنی، پایستگی انرژی - مخالف دومین قانون ترمودینامیک - یعنی، آنتروپی، یا «به سوی آشوب رفتن» جهان - هست. روضه‌خوان می‌گفت، «بنابراین، دانشمندان در واقع درباره این قانون گیج شده‌اند و نباید به آن اعتماد نمود».)

برای روشن شدن: قانون نخست می‌گوید، در یک سیستم بسته مجموع انرژی ثابت می‌ماند. قانون دو می‌گوید، در یک سیستم بسته، انرژی قابل به کار گیری کاهش می‌یابد. تفاوت میان مجموع انرژی و انرژی با قابلیت به کار گیری در تولید گرما، که «کم‌ترین» و پایین‌ترین شکل به کار گیری انرژی هست، یافت می‌شود. بدبختانه، گرما، در هر ابزار مکانیکی یا هر واکنش فیزیکی، غیرقابل اجتناب است.

1. localized spheres
2. local minister

به سخن دیگر، برخلاف سخنان این روحانی ناآگاه، آنتروپی، انرژی قابل استفاده را با افزایش گرما کاهش می‌دهد، بدین گونه، اندازه کل انرژی درون سیستم ثابت می‌ماند. بنابراین، هیچ ناهماهنگی میان قانون نخست و دوم ترمودینامیک نیست. می‌توانم این را هم افزون نمایم، که این به طور استثنایی گستاخانه است که آفرینش‌گراها گمان کنند، آن‌ها خودشان به طور تصادفی به یک پایه «تناقض» در قانون‌های فیزیک که فیزیک‌دان‌هایی چون آلبرت انیشتین و استیون هاوکینگ آن را ندیده‌اند، برخوردند.

استدلال آفرینش‌گرایی: ستون زمین‌شناسی با میلیون‌ها سال رسوب‌گذاری، رسوبات ساخته نشده، بلکه با سیل جهانی ثبت شده در کتاب پیدایش، ساخته شده است.

پاسخ: پیش از این نیز گفتیم، اگر خدا هم‌زمان همه‌ی زیست‌گونه‌ها را آفریده، پس ما باید پدیدار شدن هم‌زمان آن‌ها را در ستون زمین‌شناسی ببینیم. در عوض، می‌بینیم که در آغاز، زندگی تک سلولی پدیدار می‌شود، سپس، در پی آن با جانداران ساده چند سلولی می‌آید. سپس ماهی را می‌بینیم، سپس در پی آن، پس از میلیون‌ها سال، دوزیستان پدیدار می‌شوند. بالاتر در ستون، خزندگان پدیدار شده- و سپس پستانداران کوچک پدیدار می‌شوند. نخستینی‌ها تنها در بالاترین لایه‌ها جا گرفته‌اند در حالی که انسان *اندریشه ورز* تنها در بالای ستون پیدا می‌شود.

تئوری فرگشت، به طور کامل با پیشرفت گونه‌های زیستی، بررسی شده در ستون زمین‌شناسی، هماهنگ است. ولی برای آفرینش‌گرا توضیح ستون زمین‌شناسی دشوار است. چرا چیدمان سنگواره‌ها از پایین به بالا، با افزایش آهسته پیچیدگی همراه است؟

آفرینش گراها می‌دانند چرا! چون توفان نوح، زیست گونه‌ها را کشت- سپس سنگواره‌هایی که امروزه ما در ستون زمین‌شناسی می‌یابیم - را با دقت بسیار مرتب نمود. گمان می‌شود، نخستین ارگانسیم‌های در ته اقیانوس، جایی که آن‌ها می‌باید در ستون زمین‌شناسی داشته باشند، شناور شدند. بسیار پیچیده‌تر، چند سلولی زنده آهسته‌تر غرق شده و در لایه‌های بالاتر سنگواره شدند. خزنده در زمین زندگی می‌کردند و کوشش کردند از سیلاب فرار کنند. ولی پستانداران تند تر دویده و لایه‌های بالاتر از خزندگان برنده شدند. انسان، چون داناتر از همه بوده، می‌دانست که باید روی نوک کوه‌ها برود تا هرچه بیشتر از سیل در امان بماند.

و درباره جانورانی که در جلگه‌های هموار، جایی که کوهی برای بالا رفتن نبوده است، چه؟ چگونه سنگواره آنان به طور سامانمندی در لایه‌های پیوسته پیچیده‌تر شده، چیده شده است؟

دوباره آفرینش‌گرایان با غرور پاسخ می‌دهند: «نوع‌های» ناهمسان جانوران، توانایی‌های ناهمسانی برای شناور شدن دارند. جانوران از یک «نوع» در ویژگی‌های شناور شدن سهم هستند و بنابراین به اندازه یکسان در آب فرو می‌روند - خزنده با خزنده، پرنده با پرنده، پستاندار با پستاندار و غیره.^(۱)

چند نکته کوتاه:

(۱) دیوانگی است که گمان سیلاب می‌تواند سنگواره یا هر چیز دیگری را سازمان بندی شده و مرتب نماید. من می‌خواهم از آفرینش‌گراها بپرسم می‌توانند یک سیلاب دوره کنونی که در پشت سر خود چنین ریخت‌شناسی^۱ سامانمندی به جا گذاشته باشد را چون سند ارائه نمایند. همه‌ی کسانی که سیل را دیده‌اند می‌دانند که سیل در هنگام فروکش تنها بی‌نظمی مطلق به جای نظم مطلق پدید می‌آورد.

1. morphology

(۲) حتا یک ادعای شگفت‌انگیز تر چنین است که زیست‌گونه‌های پیچیده در سنجش با نخستین‌ها بهتر شناور می‌شوند. انسان در میان همه‌ی گونه‌ها کم‌ترین توان شناوری را دارد. با کاربرد «منطق» آفرینش‌گرایی انسان می‌بایستی به جای بالا در ته ستون زمین شناسی باشد. در واقعیت، هیچ گونه وابستگی میان پیچیدگی زیست‌گونه و شناوری آن نیست.

(۳) سیل نوح چگونه ماهی‌ها را کشته و سنگواره نموده و سپس آن‌ها را در لایه‌های زیر پستانداران و خزندگان گذاشته است؟ آیا ماهی‌ها در سیل پیش از پستانداران و خزندگان غرق شدند؟

(۴) آیا به طور واقعی می‌توان باور نمود که در فاجعه توفان پیدایش^۱، هیچ انسان زمینی، در دره‌ی کم ارتفاع گیر نیفتاده باشد؟ هیچ انسانی در ارتفاع سطح دریا نبوده که به داخل اقیانوس رانده شود؟ هیچ انسانی در زیر تراز پیشرفته‌ترین دایناسورها نمرده است؟ دست کم نباید سنگواره چند انسان را در لایه‌های پایین‌تر پیدا کنیم؟ چرا هیچ استثنایی در این قانون نیست؟

(۵) اگر توفان نوح به تندی ستون زمین شناسی را آفریده و با شتاب، بیشتر جانوران زمین را سنگواره نموده، پس چرا فن سن یابی پرتو سنجی، سن بیشتری برای نخستین و سن کمتری برای پیچیده‌ترین زیست‌گونه‌ها نشان می‌دهد؟

آفرینش‌گراها گاهی از توفان پیدایش به نام «تنظیم دوباره‌ی ساعت رادیواکتیو جهان» یاد می‌کنند. اگر چنین است، چرا کهن‌ترین سنگ‌های بهرام و ماه سن ۴/۵ میلیارد ساله (همان سن زمین) را گواهی

1. Genesis flood همان توفان نوح

می‌کنند؟ آیا توفان نوح در ماه و بهرام «ساعت رادیواکتیو را دوباره تنظیم کرده» است.

(۶) در زمانی که کتاب عهد عتیق نوشته می‌شد- در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد- انسان‌های آن زمان^۱ درک نکرده بود که درختان و گیاهان گونه‌ای از زندگی هستند. بنابراین، خدای عهد عتیق از تدارک برای نگهداری از زندگی گیاهی بر روی عرشه کشتی نوح^۲، که مانند، جهان جانوری، می‌توانست زیر هزاران پا آب دریا نابود شود، غفلت نمود.

(۷) داستان کشتی نوح را یهودیان از یک افسانه‌ی پیشین بابلی‌ها که رزم نامه‌ی گیلگامیش^۳ نامیده می‌شود گرفته‌اند. از بسیاری نگرها، داستان سیل بابلی‌ها- که کهن‌تر از کتاب مقدس هست- سراسر همسان با داستان کتاب مقدس است، تنها خدایان و سازندگان دیگری توصیف شده‌اند.

اسطوره شناسی یونانی نیز داستانی از سیل دارد. زمانی که زئوس^۴ تصمیم گرفت برای تنبیه یک نژاد اهریمنی انسان در زمین سیل راه اندازد، پرومتهوس^۵ به دوکلین^۶ و همسرش، پای‌ره^۷، آموخت که کشتی چوبین بسازند. پس از آنکه سیل فرونشست آن‌ها تنها جاندار روی زمین بودند. همان گونه که روبرت اینگرلر گفته است، «هیچ چیز تازه یا اصیل در مسیحیت نیست، پندها، معجزه‌ها و نادرستی‌ها، آموزه‌هایش، نیایش‌ها و مراسم‌ها، همه وام گرفته شده‌اند.»^۸

-
1. primitive man
 2. Noah's Ark
 3. Gilgamesh
 4. Zeus
 5. Prometheus
 6. Deucalion
 7. Pyrrha

گفته روبرت درباره اسلام نیز بسیار درست است، این دین نیز کم و بیش همه دستورات و آیین‌ها را وام گرفته است -8

استدلال آفرینش‌گرایی: دانشمندان به تازگی دریافته‌اند، همه‌ی انسان‌ها از یک زن به نام حوا^۱ زاده شده‌اند. این یافته، گفته کتاب پیدایش درباره آفرینش را تایید می‌کند.

پاسخ: در همین چندساله، دانشمندان برای ردیابی فرگشت نیاکان ما، فن ارزنده‌ی تازه‌ای را پیش بردند. یک چنین نوآوری، کوششی برای بررسی نرخ جهش و تاریخ DNA میتوکندریایی هست. برخلاف DNA یک شخص «عادی» که اتحاد ساختار ژنتیک دو والدین را نشان می‌دهد، DNA میتوکندریایی از مادر به کودک بدون دگرگونی از سوی ژن‌های پدر می‌رسد. DNA میتوکندریایی دخترم به طور کامل همسان با مادرش هست.

با پژوهش‌های بیشتر، نسل‌شناسان^۲ امید دارند تا به دیرین‌شناسان در تشخیص دقیق زمان و جایگاه نخستینی که هموموکتوس^۳ به انسان اندیشه ورز دگرگون شد، کمک کنند. نتایج نخست، سرچشمه‌ی DNA میتوکندریایی ما را به یک نژاد افریقایی در ۲۰۰،۰۰۰ سال پیش می‌رساند. بهر حال، بسیاری از دیرین‌شناسان، این یافته‌ها آغازین را با این استدلال که انسان زودتر پدیدار شده، به چالش کشیده‌اند.

به طور نظری، اگر ما بتوانیم تاریخ و دگرگون شدن DNA میتوکندریایی خودمان را دوباره ردگیری کنیم، یعنی می‌توانیم نخستین گروه زنانی که دارای ساختار ژنتیکی انسان اندیشه ورز امروزی بوده‌اند، را پیدا کنیم. چنین یافته‌ای به دانشمندان اجازه می‌دهد درک بسیار دقیق‌تری از گاه‌شناسی^۳ و جغرافیای در فرگشت انسان داشته باشند. برای مشخص کردن کاوش خودشان برای پیدا کردن سرچشمه‌ی پیدایش انسان، کوشش خویش را «فرضیه حوا» نامیدند. بهر حال، به دلیل این فرنام،

1. Eve
2. geneticists
3. chronology

شماری از آفرینش‌گراها برداشت نادرستی داشته که چنین کاوشی برای تایید داستان آدم و حوا^۱ کتاب پیدایش می‌باشد.

در این باره، انتقاد اصلی من یک راست بر ضد آفرینش‌گراها نیست بلکه بر ضد شماری از اعضای خود انجمن دانش است. چندان سخت نیست کسانی، که درک درستی از پژوهش‌های ژنتیک ندارند، را بیخشم. به نگر می‌رسد، شماری از دانشمندان - هر چند یک اقلیت کوچک - از به کار گیری اصطلاح‌های دینی خشنود می‌شوند. فرنام کتاب خویش را *لفظه آفرینش*^۲ یا *تفسیر ذهن فرا*^۳ می‌گذارند. شماری دیگر از «دیدار رو در رو با خدا» سخن می‌گویند. نخستین اثری که می‌گذارد، این هست که این دانشمندان آفرینش‌گراهای دین‌داری هستند. چنین نتیجه گیری، هر چند قابل درک می‌باشد ولی به طور کامل نادرست است.

جمیز ترفیل^۴ کسی که *لفظه آفرینش* یا *تفسیر ذهن فرا* را نوشته به سختی ضد آفرینش‌گرایی هست. زمانی که ستاره شناس جورج اسموت^۵، از «دیدار رو در رو با خدا» سخن می‌گوید، به کشف خودش از عدم تقارن کوچک در پرتوهای ریزموج زمینه کیهانی^۶ - به سختی به معنای واقعی واژه رخ به رخ با یه‌هوه^۷ - اشاره می‌کند. من با شوق از حق این دانشمندان برای کارگر افتادن دیدگاه خودشان با به‌کارگیری استعاره، پشتیبانی می‌کنم. ولی باور دارم، تا زمانی که نویسندگان دانشمند گرایش به رساندن یک باور فراطبیعی ندارند، می‌باید گزاره‌های استعاره‌ای این گونه را از نوشته‌های خویش پاک نمایند. شاید این دانشمندان و همکاران آنها به آسانی میان این استعاره‌ها و ادبیات دانش تفاوت بگذارند. ولی بسیار از مردم با

-
1. Adam and Eve
 2. The Moment of Creation
 3. Reading the Mind of God
 4. James Trefil
 5. George Smoot
 6. small asymmetries in cosmic microwave background radiation
 7. Jehovah

هوش، به طور انکارناپذیری با این گزاره‌های دینی به کج روی می‌افتند. سپس این دانشمندان با آوای بلند شکایت می‌کنند که نوشته‌های آنها از سوی آفرینش‌گراها «بد تفسیر» می‌شود.

می‌دانم، ممکن است دیدگاه من برای شماری، افراطی به نگر برسد. شماری از خوانندگان شاید گمان کنند که به همان سختی و دین‌داری آفرینش‌گراها- اگر چه در کرانه‌ی مخالف آن- هستم. ولی، باور دارم بزرگ‌ترین وظیفه‌ی نوشته‌های دانش، روشن بودن آن است. افزون بر این، باور دارم اگر موضوع نوشته دانشمندان فراطبیعی نباشد، پس بهتر است از سخنان که با روضه خوانی بیلی گراهام^۱ غیرقابل تشخیص باشد، پرهیز شود. چه هدفی از به کارگیری واژه‌های الهیاتی در کتاب‌های دانش هست؟ تا چند جلد بیشتر کتاب به فروش برود؟ برای اینکه مردم بی‌علاقه به نوشته‌های تخصصی دانشگاهی جذب شوند؟ به نگر می‌رسد، برخی از نویسندگان دانشیک گرایش به «فروش روح خودشان» دارند.

بهر حال، دانشمندان برای گمراه کردن، با فرنام کتاب خودشان، هیچ گاه سرزنش نمی‌شوند. همچنین، نویسندگان پاسخگوی جلد تبلیغی که به طور همیشگی با چاپلوسی می‌گویند «نویسنده با همه‌ی دیدگاه‌های دینی موافق است»، نیست. صنعت چاپ صنعت پول ساز هست- باید باشد- و ویرایشگرها فرنام کتاب‌ها را دگرگون نموده و نوارهای تبلیغی، برای جلب بیشتر خوانند تا جایی که بشود، می‌نویسند. کتاب‌هایی که آشکارا درباره بیخدایی هستند، همیشه از پرفروش بودند کنار زده نمی‌شوند- به من اعتماد کنید.

1. Billy Graham

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

«پژوهش در الهیات، آن چنان که کلیسای انجام می‌دهد، پژوهش بی‌خود است؛ هیچ سودی ندارد؛ هیچ بنیادی ندارد؛ هیچ مسئولی ندارد؛ هیچ داده‌ای ندارد؛ و نمی‌تواند هیچ تصویری درست کند.»
 توماس پین (۱۸۰۹-۱۷۳۷)، دلاور انقلاب امریکا
 در کتاب دوره خرد

«با بودن دانش راستین دوره‌های زمین شناسی و پیشینه سنگواره‌ها، نمی‌شود هر گونه خرد درستی باور کند، آن گونه که بنیادگراها باور دارند، همه بخش‌های از کتاب مقدس واقعیت دارد. اگر بخشی از کتاب مقدس نادرست است، چرا بیشتر آن به طور خودکار پذیرفته می‌شود.»
 فرانسیس کریک^۱ (۲۰۰۴-۱۹۱۶)، برنده جایزه نوبل - بیوفیزیک دان و همکار
 کاشف ساختار DNA، در کتاب پیگیری دیوانه‌وار

یک چیستان بگوییم: هنگامی که دخترم، سوفیا، به دنیا آمد، ۳۶ ساله بودم. زمانی که من به دنیا آمدم پدرم، هاری، ۳۵ ساله بود. هنگامی که پدرم به دنیا آمد پدرش، شلبای، ۲۸ ساله بود. اگر در سال ۲۰۰۰، دخترم ۵ ساله بوده باشد، در چه سالی پدربزرگم، شلبای، به دنیا آمده است؟

1. FRANCIS CRICK

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

همچنان که چیستان‌ها پیش می‌روند، این یکی سر راست بود. پاسخ به سادگی با جمع کردن سن‌ها (۳۶+۳۵+۲۸+۵)، سپس با کم کردن حاصل جمع (۱۰۴) از تاریخ مشخص (۱۸۹۶=۱۰۴-۲۰۰۰)، بدست می‌آید. پس پدر بزرگم، شلبای در ۱۸۹۶ به دنیا آمده است.

شاید شما چندان دل‌بستگی به درخت خانوادگی مایلزها نداشته باشید. ولی من گمان کنم «چیستان» خودم بسیار دل‌چسب تر و قابل‌تصورتر از گفته‌های بی‌سر و ته کتاب مقدس باشد. برای این که به طور گسترده با روش محاسبه آفرینش‌گراها از شمار سال‌های گذشته از آفرینش و هم چنین سن کره زمین، همسان است. بر طبق کتاب پیدایش، خدا در ششمین روز از هفته آفرینش، آدم و حوا را آفرید. دودمان شناسی کتاب پیدایش، سپس با جزئیات دقیق سن‌هایی که آدم و فرزندان نرینه‌اش، نوادگان خودشان را به وجود آورده‌اند را شرح می‌دهد. گاه شناسی عهد عتیق، نسل‌های از آدم تا نوح، از نوح تا ابراهیم^۱، از ابراهیم تا داوود^۲ را نشان می‌دهد. سپس، کتابمتی^۳ عهد جدید و لوقا^۴ نسل‌ها را از داوود تا مسیح، دوباره با سن مشخص که هر فرزند نرینه نسل بعدی را تولید نموده، ادامه می‌دهند. چون ما یک زمان «تاریخی» مشخص برای زاده شدن مسیح داریم، آفرینش‌گراها، محاسبه نموده‌اند که در ۴۰۰۴ سال پیش از میلاد، خدا زمین و آسمان‌ها^۵ را آفریده است. (۱) بنابراین، سن زمین بر پایه گاه‌شناسی کتاب مقدس، ۶۰۰۰ سال می‌شود.

با وجود دیدگاه‌های بسیار ناهمسان آفرینش‌گرایی و زیست‌شناسی فرگشتی، در باره‌ی این جستار و موضوع سازگار هستند: شش هزار سال برای فرگشت زیست‌گونه‌های پیچیده‌ای که امروزه ما آن را در کره زمین می‌بینیم، بسنده نیست. *انسان*

-
1. Abraham
 2. David
 3. Matthew
 4. Luke
 5. heavens

انریشه ورز، تنها برای این توانسته فرگشت داشته باشد که برتری‌های گزینشی را در صدها میلیون سال روی هم گذاشته است. یک زمین ۶۰۰۰ سال بدین معنی است که کتاب پیدایش و تئوری فرگشت هرگز هماهنگ نمی‌شوند.

آفرینش‌گراها بارها اشاره کرده‌اند که این کشمکش زمانی، ثابت می‌کند که فرگشت کلاه برداری است. آن‌ها این باور سنت توماس آکویناس را بازگو می‌کنند که هر ناسازگاری میان کتاب مقدس و دانش، نه در نادرستی کتاب مقدس، بلکه در نادرستی دانش است. هنری موریس^۱، کسی که کتاب‌هایی که آفرینش‌گرایی «دانشمندانه» را بنیان گذارده‌اند، ستایش می‌کند، نوشته است «نمی‌توان راهکاری بجا که میان کتاب مقدس و فرگشت سازگار باشد، یافت.»

یافته‌های نوین در ستاره‌شناسی، جدایی بدون برگشت میان راه دانش و کتاب پیدایش، را روشن‌تر می‌سازد. با به کارگیری، آرایه‌ای نیرومند از تلسکوپ‌های زمینی و فضایی، ستاره‌شناسان می‌توانند کهکشان‌هایی با فاصله میلیاردها سال نوری از زمین را کشف کنند. چون نور به یک سال زمان برای طی کردن یک سال نوری دارد، پس دیدن این کهکشان‌ها بدون چون و چرا ثابت می‌کند، آن‌ها از میلیاردها سال پیش بوده‌اند. وگرنه، پرتو الکترومغناطیس تاییده شده از این کهکشان‌ها نمی‌توانست فاصله میلیاردها سال نوری تا زمین را طی کرده باشد.

آفرینش‌گراها، درباره این کهکشان‌های دوردست چه می‌گویند؟ بسیاری از کتاب‌های آفرینش‌گرایی به طور کامل از این جستار چشم پوشی نموده، همانند جستار فرگشت، گمان می‌کند که دانش نوین نوعی کلاه‌برداری است. بهر حال، کتابی یک راست به این جستار پرداخته است. کتابی که به آن اشاره فراوانی شده و پر هوادار است، *کشمکش فرگشت-تخرینش*^۲، از نویسنده آفرینش‌گرا آر. ال. وی‌سانگ^۱

1. Henry Morris

2. *The Creation-Evolution Controversy*

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

که بدون این که بگوید چرا، از «مدت زمانی که (نور) نیاز دارد تا از دورترین ستاره به ما برسد، تنها ۱۵ سال است» هواداری می‌نماید. (۲)

ببینید، ساده باوران بی‌گناهی - در مرکز اختریفیزیک هاروارد-اسمیتسون^۲ - که با سادگی این افسانه که نور نیاز به یک سال برای طی فاصله یک سال نوری دارد را باور کرده‌اند. افسوس برای نادان‌های از دست رفته آزمایشگاه پیشرانه جت ناسا، آن‌ها نیز ساده دلانی که چنین سخنانی را باور دارند، هستند. وه چه گمراهانی-هابل، انیشتین، فین من^۳، هاو کینگ^۴، آسیموف^۵ و ساگان^۶ - بوده‌اند. چه اندازه خوشبختیم

«پژوهش در انسان‌شناسی، پهنج‌هایی مرابیدار نمود، و بهر رو این کیش پدرم بود. دین‌ها، رفتار و پژوهش‌هایمانند

نوآوری‌های رود گلدبرک دارند که همیشه دوست داشتم

آن‌گونه بوده باشد.»

کورت ونه گت، کوچک

خود پرسشگری

که در این زمانه زندگی می‌کنیم تا آفرینش‌گرا آر ال وی‌سانگ، دامپزشک، ما را به راه راست راهنمایی نمود. مانند این است که، (در واقع) وی‌سانگ گمان دارد نور می‌تواند با شتاب بیشتر از شتاب نور برود، و پس از این همه، آفرینش زمین و آسمان‌ها در ۶۰۰۰ سال پیش رخ داده است.

ولی هنوز هم کشمکش

آشتی‌ناپذیر میان دانش و دودمان‌شناسی

کتاب پیدایش درباره کشتی نوح هست. با تفسیری دقیقی از کتاب مقدس، سیل جهان گیر در ۲۳۴۸ پیش از میلاد رخ داده است. انگار شود، تنها انسان‌های

1. R. L. Wysong
2. Harvard-Smithsonian
3. Feynman
4. Hawking
5. Asimov
6. Sagan

بازمانده از سیل، اعضای خانواده خود نوح، کسانی که با نوح و سایر جانوران بر کشتی سوار شده‌اند باشند.

بهر حال، برای آفرینش گراها دشوار است، این واقعیت را روشن کنند که تمدن دره دجله و فرات (در خاورمیانه)، تمدن دره نیل (در مصر)، تمدن اژه (در یونان) پیوسته پیشینه تاریخی در پیش از سال ۲۳۴۸ پیش از میلاد، در طول آن سال و پس از آن سال، را نوشته و نگهداری کرده‌اند. نوشته‌های آن‌ها از تاریخ، با سیل از هم گسسته نشده است. مردم این تمدن‌های گسترده، درباره نابودی خودشان ناآگاه مانده‌اند.

آفرینش گراها، گاهی می‌پذیرند که آسمان‌ها و زمین میلیون‌ها سال، سن دارد. ولی این «سیمای سال دار بودن^۱» یک «گمراهی حسی فریبنده^۲» است. هنری کلرنس تیسن^۳ در *سئانی در الهیات سامانمند^۴*، نوشته «این واقعیت که آدم بالغ آفریده شده است، از کتاب پیدایش، بخش دوم، به روشنی دیده می‌شود. بنابراین، دست کم در آفرینش آدم، ما نمود سال دار بودن را می‌بینیم. آیا نمی‌توان باور نمود که سراسر آفریدن، خدا، شاید حتی آفریدن سنگواره‌ها، دارای نمود سال دار بودن باشد؟»

چند پاسخ به تیسن:

۱. همه‌ی این زمینه سازی «سیمای سال دار بودن»، نمونه ناجور دیگری از بی منطق بودن آفرینش گراها، در بهم بستن نتایج استدلال‌های خودشان با مقدمه‌های «پشتیبان» است. آفرینش گراها، برای «اثبات» نتایج خودشان که دودمان شناسی کتاب پیدایش درست است - و این گزاره که در واقع زمین جوان تر است - می‌پندارند، شرح کتاب پیدایش از

1. appearance of age
2. deceptive illusion
3. Henry Clarence Thiessen
4. Lectures in Systematic Theology

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

آفرینش آدم «سال دار» حقیقت است. به سخن دیگر، ما می‌توانیم «ثابت کنیم» کتاب پیدایش معتبر است، اگر انگار کنیم کتاب پیدایش معتبر است. چنین منطقی همانند این است، برای تایید سرخ بودن دماغ دلقک سیرک^۱، همکار دلقک سیرک^۲ گواهی مستقیم بدهد. چیزی که در واقع آفرینش گراها می‌گویند این است که آن‌ها می‌دانند کتاب مقدس درست است، چون کتاب مقدس است.

۲. برای چه دلیل قابل تصویری خدا باید ستون زمین‌شناسی را با جانورانی که هیچ گاه نبوده‌اند، دلپذیرتر سازد؟ برای اینکه «سال دار» به نگر برسند؟ چرا؟

۳. اگر زمین تنها ۶۰۰۰ سال دارد، چگونه کنش‌های تکتونیک صفحه‌ای^۳، با نرخ شتاب ۴ اینچ در سال، امریکای شمالی را از اروپا و امریکای جنوبی را از افریقا جدا ساخته است؟ جدایی این قاره‌ها از هم دست کم ۲۰۰ میلیون سال زمان می‌خواهد.

۴. چرا رودخانه‌ها و اقیانوس‌ها صدها هزار لایه سالانه، هر لایه روی لایه سنگ‌های کهنه‌تر، را رسوب گذاری می‌کنند؟

به راستی آفرینش گراها، چون فن سن یابی پرتو سنجی سن زمین را ۴/۵ میلیارد سال می‌داند، دچار اسکیزوفرنی^۴ در اندیشه‌ی خود شده‌اند. نخست آفرینش گراها، با این ادعا که این فن به شدت غیرقابل اطمینان است، آن را مورد ریشخند قرار می‌دهند. سپس، می‌گویند آن‌ها چشم به راه آشکار شدن زمین بسیار کهن با پرتو سنجی بوده‌اند، چون خدا زمین را «سال دار» آفریده است.

1. Rudolph's red nose
2. Dasher
3. plate-tectonic
4. Schizophrenic mindset

آفرینش‌گراها از این نگر که سن یابی پرتو سنجی بر پایه «مغالطه» نگاره‌ی یکنواخت^۱ هست، پشتیبانی می‌نمایند. نگاره یکنواخت می‌گوید، قوانین فیزیک همان گونه که در گذشته و روزگار دور کار می‌کرده‌اند، امروزه نیز کار می‌کنند. پیش‌تر در این کتاب، گفتیم آفرینش‌گراها پایداری قوانین فیزیک را چون اثباتی برای بودن خدا می‌دانند. ولی بهر حال، آفرینش‌گراها درباره قوانین فیزیک که واپاشی رادیواکتیو را شرح می‌دهد، ساز مخالف می‌زنند. اینجا، آفرینش‌گراها می‌پندارند، که قوانین طبیعت، تنها چند هزار سال پیش، به طور کامل تفاوت داشته است - بنابراین، هر زمین‌شناسی که گمان کند واپاشی رادیواکتیو نرخ ثابتی داشته و زمین پیرتر از ۶۰۰۰ سال دارد، نادرست نتیجه گرفته است.

چه سندی از سوی آفرینش‌گراها برای اثبات دگرگون شدن نرخ واپاشی رادیواکتیو، ارائه می‌شود؟ هیچ. تنها «گواه» آن‌ها این است که نتیجه آزمایش پرتو سنجی با کتاب پیدایش هماهنگ نیست. پس در هنگامی که آفرینش‌گراها پوشش دانشمندان را به چهره زده‌اند، همیشه کتاب مقدس را در برابر دانش برمی‌گزینند.

آفرینش‌گراها، بیشتر زمان‌ها استدلال می‌کنند، نیروی بیرونی شاید بر نرخ واپاشی رادیواکتیو، کارگر افتاده و بنابراین نگاره یکنواخت یک گمان کور است. ولی چنین استدلالی روشن می‌سازد، آفرینش‌گراها به شدت از ساختار اتمی نا آگاه هستند. همه‌ی واکنش‌های شیمیایی که بر روی عناصر رادیواکتیو انجام می‌شود تنها لایه الکترون‌ها - نه هسته اتم - را در برمی‌گیرد. و این به دقت روشن می‌سازد که هسته اتم به طور کامل جدا از هر تاثیر بیرونی می‌ماند. نرخ واپاشی هسته اتمی یک عنصر، بستگی به کنش و واکنش‌های شیمیایی عنصر ندارد.

به عنوان بخش پایه‌ای پژوهش، آزمایشگاه‌های مختلف دانش کوشش نمودند که نرخ‌های واپاشی چند عنصر رادیواکتیو را تغییر دهند. (۳) با به کار گیری همه‌ی

1. uniformitarianism

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

ابزارهای احتمالی -درست و نادرست- برای تحمیل پراکنش^۱ نرخ واپاشی، بیشتر پراکنش دیده شده، به سختی به دو درصد می‌رسید. این دو درصد ناهمخوانی با صد میلیون درصد ناهمخوانی سن زمین در آزمایش پرتوسنجی و محاسبه آن در کتاب پیدایش را مقایسه نماید.

اگر نگاره یکنواخت یک «انگاره» باشد، ولی بر پایه تئوری‌های درست و داده‌های بسیار فراوان تجربی هست. در مقابل، انگاره‌ی آفرینش‌گراها، مخالف با همه‌ی داده‌های تجربی است.

اگر تاریخ زمین با هفته آفرینش آغاز شده و اگر کتاب پیدایش یک پیشینه‌ی تاریخی دقیق را فراهم می‌کند، پس زمین هیچ دوره پیش از تاریخی نداشته، انسان‌های پیش از تاریخ نبوده‌اند و هیچ جانوری پیش از تاریخ نبوده است. دایناسورها تنها چند هزار پیش، در کنار انسان نوین در روی زمین زندگی می‌کرده‌اند. فلینت استونز^۲ همه‌ی این‌ها را درست نشان داده است.

ولی درباره کشف‌های باستان‌شناسی از مردم نخستین که صدها هزار سال پیش زندگی می‌کرده‌اند، چه؟ درباره کشف‌های بی‌شمار از ابزار و دست افزارهای ساخته شده ابتدایی، چه؟ آر ال وی سونگ، یک بار دیگر پاسخ می‌دهد، «تمدن‌های آغازین، به سادگی خرده‌های جوامع بسیار پیشرفته‌تر هستند، که در محیط‌های مختلف یک زندگی کمتر پیشرفته، ساده‌تر، به آنان تحمیل شده است.» (۴) دانش آفرینش، این چنین نه تنها برای یک زمین جوان «سیمای سال دار بودن» را بلکه برای تمدن‌های بسیار پیشرفته «بد ریخت بودن» را مطرح می‌سازد. شاید مردم «دوره سنگی» با سقوط بازار سهام خودشان در رکورد ۱۹۲۹، به شرایط آغازین خودشان رانده شده‌اند.

1. variance

2. Flintstones یک انیمیشن، که از تلویزیون ایران نیز پخش شده به نام عصر حجر،

اگر ما سن ۶۰۰۰ سال را برای زمین بپذیریم، آنگاه باید باور کنیم که خدا با طبیعت ساخته تا بزرگ‌ترین و استادانه‌ترین کلاه برداری قابل تصور را انجام دهد. نور از ستاره‌های دوردست دغل بازی است: در واقع میلیاردها سال برای رسیدن به زمین، به درازا نمی‌کشد. ستون زمین شناسی دغل بازی است: آن با شتاب به اهم در هنگام توفان نوح شسته شده‌اند. سنگ بستر رودها و کف اقیانوس‌ها - نشان دادن صدها هزار لایه رسوب گذاری سالانه - دغل بازی است، آن لایه‌ها برای «آزمایش نیروی ایمان ما» در آنجاست. کنش تکتونیک صفحه‌ای زمین (یا جدا شدن قاره‌ها) برای دلیل‌هایی که هیچ گاه به روشنی از سوی آفرینش‌گراها ارائه نشده، دغل بازی است. کل طبیعت - آسمان، زمین و دریا - یک شوخی بزرگ است. هیچ چیزی آن چنان نیست که پدیدار می‌شود. آسمان‌ها و زمین ما را اهریمنانه گول زده، با زرنگی جوانی خویش را با «سیمای سال دار بودن» پنهان می‌کنند. قوانین طبیعت مانند شوخی است، چون به تازگی خودشان را دوباره تنظیم نموده تا فن سن یابی پرتوسنجی را فریب دهند. از این رو، آفرینش‌گرایی با ریاکاری، هم‌زمان هوادار، (۱) طبیعت بر بودن خدا گواهی می‌دهد و (۲) طبیعت دستاویز فریبنده‌ای هست، آنچه از آن نمود دارد پذیرفته نیست.

امروزه، شماری از آفرینش‌گراها باور ننگه داشته شده‌ی دراز مدت خویش برای زمین ۶۰۰۰ ساله را رها نموده‌اند. چرا ناگهان این دیدگاه دگرگون می‌شود؟ آیا به ناگهانی بخش‌های تازه‌ی شگفت‌انگیزی در کتاب پیدایش یافت شده است؟ آیا موسی در رویایی جادویی پدیدار شده، گاه شناسی پیشین خویش را درست کرده و تاریخ زمین شناسی گذشته زمین را یاد داده است؟ نه، این دگرگونی اندیشه در

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

میان آفرینش‌گراها، به سبب این واقعیت است که پژوهش‌های دانش نوین روشن ساخته، گاه شناسی کتاب پیدایش، چیز بیشتری از شوخی نیست.

پیش از این در همین کتاب (بخش ۴ را ببینید) اشاره کردیم که آفرینش‌گراها به دو اردوگاه متخاصم دسته بندی می‌شوند. باورمندان به معنی دقیق کتاب مقدس (یا بنیادگراها)، کسانی که درباره آن‌ها گفتیم، باور دارند زمین بیش از چند هزار سال سن نداشته و فرگشت به طور کامل داستان است. این هواداران معنای دقیق کتاب مقدس می‌پذیرند که شاید فرگشت سازگاری کوچک مقیاس رخ دهد، ولی این که جانوران فرای «نوع» خویش رشدی داشته باشند، رد می‌شود.

«بسی چیز منتهی‌تراز نتیجه بررسی متقدانه زندگی عیسی نیست. عیسی ناصری، کسی که به نام مسیح شناخته می‌شود، کسی که روضه سرزمین خدا را خوانده، کسی که بهشت را بالای زمین دانسته و مرد، تا کار خودش را تقدسی نهایی بخشد، هیچ‌گاه نبوده است.»

آلبرت شوایتزر (۱۹۶۵-۱۸۷۵)
فیزیک‌دان، انسان دوست و فیلسوف
فرانسوی
در کتاب کنکاش در تاریخی برای یافتن
عیسی

بهر حال، آفرینش‌گرایهای آزاداندیش‌تر، کوشیده‌اند خویش را از خشکه مقدسان، جدا سازند. این نا هواداران معنی دقیق کتاب مقدس گاهی نمی‌پذیرند که آفرینش‌گرا نامیده شوند، هر چند به خدا هم چون توانای مطلق آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین باور دارند. این گروه غیر بنیادگرا به زمینی دیرینه و فرگشت گنده^۱ (بزرگ مقیاس) باور دارند. آن‌ها باور دارند با کامیابی که کتاب پیدایش تفاوت اصلی میان

1. Macro

ملانقطی‌ها و غیر هواداران، این است: ملانقطی‌ها، دانش را تکه‌تکه می‌کنند تا با کتاب پیدایش هماهنگ باشد، غیر هواداران، کتاب پیدایش را تکه‌تکه می‌کنند تا با دانش هماهنگ باشد. احتمال آشتی دوباره دانش و دین به تندی در حال پیدا نمودن هواداران بسیاری، نه تنها در میان کسانی که خویش را «آفرینش‌گرا» می‌نامند، بلکه در میان مردم عادی، است. میلیون نفر آرزو دارند که باور کنند سرانجام دین و دانش هماهنگ بوده و یا شاید مکمل همدیگر هستند. افراد دین‌دار دوست دارند خودشان را همچون دانشمندان ببینند. و افراد دانشمند دوست دارند خویش را دارای گونه‌ای از باورهای دینی بدانند. ولی آیا بستن پیمانی میان دانش و دین احتمال دارد؟

نه، کتاب پیدایش و راه دانش متناقض هستند. آن‌ها را نمی‌توان هماهنگ نمود. پس، چگونه درباره‌ی مردم پسندی گسترده این موضوع که دانش و کتاب مقدس، سرانجام هماهنگ هستند، روشنگری می‌کنیم؟

به طور کلی، افراد دین‌دار درباره دانش، آگاهی چندانی ندارند. و افراد دانشمند نیز حتی چندان درباره کتاب مقدس نمی‌دانند. بدبختانه با نا آگاهی هر دو گروه درباره آن دیگری، برای هر دو سو، آشتی دادن، شدنی و پسندیده به نگر می‌رسد. در واقعیت، پیمان میان این دو، تنها با (۱) تکه‌تکه کردن دانش، همان گونه که بنیادگراها انجام می‌دهند، یا با (۲) تکه‌تکه کردن کتاب پیدایش، آن گونه که غیر بنیادگراها انجام می‌دهند، ممکن است.

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

نابینادگراها^۱

فیلسوف انگلیسی برتراند راسل^۲ یک بار گفته «کتاب مقدس برای بسیاری چیزها شناخته می‌شود، ولی روشنی در میان این چیزها نیست.» حتی دین‌مدارترین بنیادگراها ناچار هستند بپذیرند، درک شماری از آیه‌های کتاب مقدس بسیار دشوار بوده و نیازی به یک تفسیرگر کارآزموده دارد. برای نمونه، کتاب‌های پیامبران عهد قدیم^۳ و کتاب مکاشفه‌ی یوحنا^۴ رسول^۵ انجیل^۵ زبان نا روشنی که به معنی هر چیزی می‌شود آن را تفسیر نمود، به کار گرفته است.

بسیاری از کلیساها باور دارند که پیشگویی‌های رمزآلود کتاب مقدس، به درستی رویدادهای تاریخی که در سده‌ی ۲۰ رخدادست، را پیشگویی نموده است. بهر رو، به دلیل به شدت مبهم بودن بسیاری از آیه‌های کتاب مقدس، بسیار آسان هست که رویدادهای تاریخی دوره‌ی کنونی را با بدنهادی درونی، در تفسیرهای این پیشگویی‌های نا روشن جاسازی نمود. هرچه در جهان رخ دهد، که پیشاپیش گمان شده این رویداد پیش بینی شده، کسی - یا یک نفر طالع‌بین یا فردی روانی - چیزی در کتاب مقدس پیدا می‌کند. کتاب مقدس بسیار دقیق پیش از خود را پیش‌گویی نموده است. ولی پیش بینی آینده ما را به این پرسش دیوانه کننده و بدون امید، چگونه کتاب مقدس را تفسیر کنیم، می‌کشاند.

در حالی که تفسیر کتاب مقدس به سادگی یعنی دیدگاه‌های یک نفر در برابر دیدگاه یک نفر دیگر است، چرا من به درستی تفسیر یک بنیادگرا را به جای تفسیری دیگر کتاب مقدس، تحریف می‌خوانم؟ و من هم چه کسی هستم، یک

-
1. Non-literalists
 2. Bertrand Russell
 3. The Old Testament prophets
 4. Book of Revelation
 5. New Testament

ببخدای وقف شده برای هواداری از انجیل و تورات خواندن یک بنیادگرای
ملانقطی؟(۵)

انحراف از کتاب مقدس در «روشنگری‌های» شیوایی که نابنیادگراها برای حل
کشمکش میان دانش و کتاب مقدس نوشته‌اند، پیدا می‌شود. برای نمونه
۱- نابنیادگراها باور دارند سال زمین بسیار بیش از ۶۰۰۰ سال است. برای
توجیه خردمندانه‌ی این باور خودشان به زمین سال دار، ادعا می‌کنند
دودمان‌شناسی کتاب مقدس دارای «لغزش جا افتادگی^۱» هست. به سخن
دیگر، آن‌ها می‌گویند، دودمان‌شناسی کتاب مقدس در واقع بخشی از
سیاهه بوده و از نسل‌های بسیاری در میانه راه از آدم تا عیسی چشم پوشی
نموده است. برای نمونه، زمانی که کتاب مقدس می‌گوید، «صالح^۲ سی
سال زندگی نمود، سپس هود^۳ را به وجود آورد»، در واقع می‌گوید، صالح
سی سال زندگی کرده و سپس پدربزرگ یا جد، جد، جد، پدربزرگ هود
را به وجود آورده است. هنگامی که نسل‌های «گم‌شده» به گاه‌نامه‌ی کتاب
مقدس افزوده گردد، تاریخ آفرینش به گذشته‌های بسیار دور کشیده
می‌شود.

در نگر من، چنین موضع‌گیری به طور مطلق دو تا هندوانه را با یک دست
برداشتن^۴ است. چگونه می‌توانیم باور کنیم (A) که کتاب پیدایش، وحی شده،
عالی، سخن معصوم^۵ خدا، در حالی هم‌زمان باور کنیم (B) دودمان‌شناسی آن،
چون دارای «لغزش جا افتادگی» است، و می‌بایستی نادیده گرفته شود؟ آیا خدا در
زمانی که کتاب پیدایش را «وحی» می‌کرده، در حالت فراموشی بوده است.

1. errors of omission
2. Salah
3. Eber
4. mind-boggling
5. Infallible

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

آفرینش‌گرا هنری کلرنس تینسن می‌انگارد که از دودمان شناسی کتاب پیدایش می‌شود چشم پوشی نمود، نوشته که «بررسی از ناهمسان (دیگر) دودمان شناسی کتاب مقدس روشن می‌سازد که آن‌ها ناکامل و دارای جا افتادگی هستند.» (۶)

تینسن کمابیش در اینجا به آشفتگی دودمان شناسی در متا بخش یک و لوقا بخش سوم ارجاع می‌دهد. هر دوی این‌ها ادعای پیشینه‌ی دودمان باستانی از داوود^۱ تا عیسی را دارند، ولی سیاهه‌ی آن‌ها دارای داده‌های متضادی هست.

هم چنین یک شک گرا، شاید در این پرسش کنجکاو شود که چرا کودکی که فرض می‌شود از «مادری باکره^۲ زاده شده» باید دو سیاهه دودمان شناسی از میراث ژنتیکی یوسف^۳ را داشته باشد.

پس استدلال نابنیادگراها این گونه پیش می‌رود: ما باور داریم که دودمان شناسی کتاب پیدایش می‌تواند قابل اعتماد نباشد، زیرا دودمان‌شناسی دیگر در کتاب مقدس نیز قابل اعتماد نیست.

من، خودم، قبول دارم که هیچ یک از دودمان شناسی‌های کتاب مقدس قابل قبول نیست. ولی این خنده دار است که نابنیادگراها گمان نمایند، استدلال «لغزش جا افتادگی» خودشان تمامیت و معصوم بودن کتاب مقدس را به چالش نمی‌کشد. در اینجا، شعار ضد جنگ در دهه‌ی ۱۹۶۰ که «ایالات متحده، به عنوان حفاظت از ویتنام، در حال نابود کردن آن است» را یادآوری کنم. نابنیادگراها با تفسیر دودمان شناسی برای هدف «والا تر» نجات کتاب پیدایش، از نادرستی‌های دانشیک درباره سن زمین که در آن هست، واژه‌ی مقدس تاریخی^۴ «معصوم» را خراب می‌کنند.

برای سازگار ساختن دودمان شناسی کتاب پیدایش با ۴/۵ میلیارد سال، سن زمین، ما باید باور کنیم که «لغزش جا افتادگی» سر به ده‌ها میلیون می‌زند. به چه

1. David
2. Virgin
3. Joseph
4. time-honored

جهان بی خدا

دلیل خدا باید چنین چند پارگی و دودمان شناسی گمراه کننده را در سخنان معصوم خودش بگنجانند؟ آیا کوشش می‌کند یک «سیمای جوان» از زمینی پیر بیافریند در حالی که بندگان بنیادگرایش مشغول درست کردن «سیمای سال دار» هستند؟

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

دودمان شناسی بر پایه لوقا		دودمان شناسی بر پایه متی	
1. Christ	عیسی	1. Christ	عیسی
2. Joseph	یوسف	2. Joseph	یوسف
3. Heli	هالی	3. Jacob	یعقوب
4. Matthat	منات	4. Matthan	منان
5. Levi	لاوی	5. Eleazar	ایلعازر
6. Melchi	ملکی	6. Eliud	ایلیهود
7. Janna	ینا	7. Achim	یاکین
8. Joseph	یوسف	8. Sadoc	صادوق
9. Mattathias	مناتیا	9. Azor	عازور
10. Amos	آموس	10. Eliakim	ایلیاقیم
11. Naum	ناحوم	11. Abiud	ابیهود
12. Esli	حسلی	12. Zorobabel	زروبابل
13. Nagge	نجی	13. Salathiel	سالتینیل
14. Maath	مات	14. Jechonias	یکینیا
15. Mattathias	مناتیا	15. Josias	یوشیا
16. Semei	شمعی	16. Amon	آمون
17. Joseph	یوسف	17. Manasses	منسی
18. Juda	یهودا	18. Ezekias	حزقیا
19. Joanna	یوحنا	19. Achaz	احاز
20. Rhesa	ریسا	20. Joatham	یوتام
21. Zorobabel	زروبابل	21. Ozias	عزیا
22. Salathiel	سالتینیل	22. Joram	بورام
23. Neri	نیری	23. Josaphat	یهوشافاط
24. Melchi	ملکی	24. Asa	آسا
25. Addi	ادی	25. Abia	ابیا
26. Cosam	قوسام	26. Roboam	رحبعام
27. Elmodam	ایلمودام	27. Solomon	سلیمان
28. Er	عیر	28. David	داوود
29. Jose	یوسی		
30. Eliezer	ایلعازر		
31. Jorim	یوریم		
32. Matthat	منات		
33. Levi	لاوی		
34. Simeon	شمعون		
35. Juda	یهودا		
36. Joseph	یوسف		
37. Jonan	یونان		
38. Eliakim	ایلیاقیم		
39. Melea	ملیا		
40. Menan	مینان		
41. Mattatha	مناتا		
42. Nathan	ناتان		
43. David	داوود		

۲- دستاویز دیگری که ناپیادگراها با آن کتاب پیدایش را تحریف می‌کنند، با چنین ادعایی که دودمان شناسی را نباید به طور دقیق تفسیر نمود- یعنی، در دودمان شناسی در واقع استعاره بکار گرفته شده است. ولی چگونه می‌شود در یک سیاهه نام و شماره‌ی بی رنگ و آب استعار بکار گرفت؟
استعاره برای چه؟

اجازه بدهید با چشم پوشی یک نمونه‌ی کوچک از گاه شناسی پیدایش را از کتاب پیدایش، بخش ۱۱ بررسی کنیم: و فالج سی سال بزیرست، و رعو را آورد. و رعو سی و دو سال بزیرست، و سروج را آورد. و سروج سی سال بزیرست، و ناهور را آورد. و ناهور بیست و نه سال بزیرست، و تارح را آورد.

اکنون وجدانی، آیا نویسنده دودمان شناسی بالا، تفسیری ادبی یا استعاره‌ای از داده‌های خودش می‌خواسته است؟ اگر این نام‌ها و شماره‌ها را استعاره بدانیم، پس من گمان کنم که کتابچه‌ی راهنمای تلفن -که آن هم سیاهه‌ای از نام‌ها و شماره‌ها است- مجموعه‌ای از استعاره‌های بسیار ژرف می‌باشد. و هر کسی نمی‌تواند این واقعیت را بپذیرد، یک کوه نگر ملانقطی، ناتوان از درک استعاره است.

زمانی که دودمان شناسی کتاب پیدایش به تنهایی دیده می‌شود، خودش ادعای هیچ رخ داد معجزه آسا یا هستی فراطبیعی ندارد. اگر ما نتوانیم این دودمان شناسی این جهانی را با معنی دقیق هر واژه تفسیر کنیم، پس نمی‌توانیم هیچ پییزی را در کتاب مقدس، تفسیر واژه به واژه نماییم. این‌ها همین آفرینش‌گراها، از ما می‌خواهند ما تفسیر دقیق واژه به واژه برای بودن خدا، مسیح، روح‌القدس، اهریمن، فرشته، دوزخ و بهشت داشته باشیم. همه‌ی رخ دادها معجزه آسا کتاب مقدس، به همین پایه می‌باید در حالت بسیار سخت و به معنای واقعی واژه تفسیر شود: عیسی به معنای واقعی واژه آب را به می دگرگون نموده، به معنی واقعی واژه اهریمن را رانده، به معنای واقعی واژه روی آب دریای جلیل راه رفته، به معنی واقعی واژه

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

درخت انجیر را نفرین کرده، به معنی واقعی واژه از مرگ بازگشته است. به نگر می‌رسد، تنها دودمان شناسی کتاب پیدایش را باید استعاره‌ای تفسیر کنیم. تنها دلیل برای این که شماری از آفرینش‌گراها، اکنون پیشنهاد یک تفسیر استعاره‌ای از کتاب پیدایش را دارند، این هست که دانش نشان داده تفسیر به معنای واقعی واژه کتاب مقدس، یاوه می‌باشد: زمین بیش از ۶۰۰۰ سال، سن دارد. اجازه دهید به یاد آوریم، در سراسر تاریخ ترسایی، همیشه، رهبران دینی یک زمین جوان را تبلیغ می‌کرده‌اند. هیچ ملای قرون وسطی، هیچ گاه از اینکه کتاب پیدایش زمین ۴/۵ میلیارد ساله را شرح داده باشد، هواداری نکرده است. هیچ مدرکی از کلیسای در گذشته ادعا نکرده است که آدم و حوا صدها میلیون سال پیش زندگی کرده‌اند. و هیچ مبلغ دینی پیش از رنسانس هرگز درباره «جا افتادگی» یا «بازه زمانی» در دودمان شناسی کتاب پیدایش روضه نخوانده است. اگر آفرینش‌گراها اکنون دوست دارند جایگاه تاریخی خویش را رها نموده و به یک زمین پیر باور داشته باشند، من این پیشرفت را به آنان آفرین می‌گویم. ولی این لودگی است که ادعا شود کتاب پیدایش هیچ گاه زمین را جوان نخوانده، چون دودمان شناسی می‌باید استعاره‌ای نگریسته شود.

۳- چه بسا، آسان‌ترین و پرهوادارترین راه برای افراد «دانشمند» در سر و کله زدن با دودمان شناسی کتاب آفرینش، به سادگی نادیده گرفتن آن باشد. من شک دارم از ۹۴ درصد امریکایی که آشکارا به خدا باور دارند، کمتر از یک درصد، به طور واقعی دودمان شناسی کتاب مقدس را خوانده یا اندیشه‌ای جدی در باره درست بودن چهارچوب زمانی کتاب پیدایش داشته باشند.

بار آخر، چه زمانی، این دودمان شناسی را که اشاره کردیم در درس آموزشگاه روز یکشنبه شنیدید؟ چه کسی آخرین بار برای جلب توجه شما درباره‌ی دودمان‌شناسی کتاب مقدس روضه خواند؟ از این موضوع به طور عمدی پرهیز

می‌شود، زیرا بسیار از پیروان دین در صورتی که وانمود شود دانش و کتاب مقدس سراسر هماهنگی می‌باشند، شاد و آسوده هستند. هیچ رهبری دینی نمی‌خواهد با اشاره آشکارا به نادرستی‌های دانشیک کتاب مقدس، در دل مومنان خودش شک برانگیزد. من به این افراد که کوشش دارند، موضوع سن زمین را نادیده گرفته یا از کنار آن بگذرند، لقب «بزرگ دغل بازان» را داده‌ام، چون آن‌ها می‌کوشند با تظاهر به این که کشمکش نیست، کشمکش میان دانش و کتاب مقدس را پایان بخشند. هم چنین بزرگ دغل بازان به طور کامل بسیاری از موارد خنده دار دیگر کتاب مقدس را نادیده می‌گیرند، مانند:

پیری غیرممکن

«پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد.» - پیدایش ۵:۵
«پس جمله‌ی ایام متوشالغ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد.» - کتاب

پیدایش ۵:۲۷

«پس جمله‌ی ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.» - پیدایش ۹:۲۹

بودن تک شاخ^۱

«آیا گاو وحشی راضی می‌شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا وادی‌ها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟» - کتاب ایوب ۱۰-۹-۳۹

«مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که میان شاخ‌های گاو وحشی مرا اجابت

کرده‌ای.» - مزامیر ۲۱:۲۲

تک شاخ‌ها هم مانند یک هستی واقعی در پاره‌ای شماره ۲۲:۲۳، شماره ۸:۲۴، مزامیر ۶:۲۹، مزامیر ۱۰:۹۲، کتاب تثنیه^۱ ۳۳:۱۷، و کتاب اشعیا^۲ ۳۴:۷ هستند.

1. unicorns

2. البته در توراتی که در برگردان این کتاب به کار گرفته شده گاو وحشی ولی در متن اصلی به نام تک شاخ که جانوری افسانه‌ای هم مانند اسب با شاخی روی پیشانی است نوشته شده است. در پایین نویسنده روشن نموده است.

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

بودن زنان جادوگر^۳

«زن جادوگر را زنده مگذار» - کتاب خروج ۲۲:۱۸

زنان جادوگر و جادوگران در کتاب نخست سموئیل ۱۵:۲۳، کتاب دوم پادشاهان ۲۱:۶، و کتاب لاویان ۱۹:۳۱ هستند. این آیه‌ها، و همین طور آیه‌های دیگر، از سوی ترسایان برای سده‌ها برای تایید شکنجه «زنان جادوگر» به کار گرفته شده است. صدها هزار زن بی گناه - حتی دختر بچه‌های دو ساله - به طور روزمره تا سر حد مرگ از سوی دین داران پارسا، برای پیروی از دستور کتاب مقدس در گرفتن جان هر «زن جادوگری»، شکنجه گردیدند.

بودن اژدها

«آن خانه اژدها و مجمع جفدها خواهد بود» - کتاب اشعیا ۳۴:۱۳

«... شیر بچه و اژدها را پایمال خواهی کرد.» - مزامیر ۹۱:۱۳

اژدهای افسانه‌ای هم چون یک واقعیت در بیش از یک دوجین قطعه کتاب مقدس، مانند مزامیر ۷۴:۱۳، کتاب تثنیه ۳۲:۳۳، و میکاه ۱:۸ توضیح داده شده است. کتاب مقدس داری ارجاع‌های بسیار فراوانی به موجودات خیالی مانند کوکاتریس^۴ - اهریمنی که از تخم خروس^۵ درآمده و تنها با یک نگاه دشمنان خویش را می‌کشد - (اشعیا ۱۱:۸) هست؛ ستایر - موجودی نیمی انسان و نیمی دیگر بز یا اسب - بوده؛ اهریمن آتشین (تثنیه ۱۸:۵)، اهریمن پرنده (اشعیا ۳۰:۶)، هست.

تنها یک بار، دوست دارم روضه‌ای درباره آیه‌های زیر بشنوم:

-
1. Deuteronomy
 2. Isaiah
 3. Witches - فرهنگ ایرانی هست، هستند.
 4. Cockatrice
 5. cock

«بوفها آنجا خانه خواهند کرد، و استایر آنجا خواهد رقصید، و جانورهای وحشی جزیره در خانه‌های ویران خویش بانگ خواهد زد و اژدهایان در کاخ‌های دل پسند خویش» - اشعیا ۲۲-۲۱: ۱۳

«زیرا که از ریشه کوکاتریس بیرون می‌آید و نتیجه او اژدهایی آتشین پرنده خواهد بود» - اشعیا ۲۹: ۱۴

در اینجا، گروه‌های گوناگون آفرینش گراهای نابنیادگرا، پاسخ خواهند داد، «اژدها» در واقع «اژدها» نیست و «کوکاتریس» به احتمال بسیار نمی‌تواند معنی «کوکاتریس» بدهد و «استایر» به هیچ رو «استایر» نیست و «اهریمن آتشین» نمی‌خواسته که در واقع به «اهریمن آتشین» اشاره کند و «زن جادوگر» در واقع همان «زن جادوگر» نیست و «تک شاخ» بی‌گمان معنی «تک شاخ» نمی‌دهد. بزرگ دغل بازان، به سادگی از همه‌ی این موارد خنده دار کتاب مقدس به عنوان استعاره چشم پوشی نموده و گمان می‌کنند هیچ چیزی در کتاب مقدس با دانش کشمکش‌ی ندارد.

من هم چنین دریافتم که به روشنی، در برگردان‌های نو و زبان‌های نوین از برگردان کتاب مقدس، قطعه‌های خنده دار آن، با نادرستی، بریده شده، یا از نو نوشته شده یا ویرایشی فراتر از آن چه که اصل برگردان شاه جیمز به رسمیت دانسته، انجام شده است. پس نه تنها بزرگ دغل بازان، افتخار درازمدت و باور تاریخی نگه داشته شده ترسایی را رها نموده، بلکه به همین گونه کتاب مقدس خودش، با نظارت آن‌ها، در حال تجربه آرایشی، آرام، پشت پرده و هالیوودی است.

۴- این ما را به پایان بزرگ - «با ارزش‌ترین» و «ژرف‌ترین» استدلالی که از سوی نابنیادگراها برای دادن اعتبار دانشی به کتاب مقدس به کار گرفته

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

می‌شود - می‌رساند: *تئوری روز-دوره*^۱. تئوری روز- دوره ادعا می‌کند، هفت روز هفته آفرینش به روزهای ۲۴ ساعته اشاره نمی‌کند. بلکه، کتاب پیدایش واژه «روز» را همچون استعاره برای اشاره نمودن به دوره‌های طولانی زمین شناسی به کار گرفته است.

تئوری روز-دوره بیشتر از سوی الهیون آزاداندیش و استادان دانشگاه، کسانی که به درستی، در بخش بزرگی، افراد دانشمندی هستند، پذیرفته شده است. هواداران تئوری روز-دوره به معنای واقعی واژه «راست» و وحی الهی بودن کتاب مقدس را رد می‌کنند، با وجود این، می‌خواهند از بر چسب ترسناک «بی‌دوری کنند. در جامعه ما، آشکارا شخصی که، خودش را بیخدا اعلام نماید، به طور اخلاقی به بیشتر مردم یورش برده و بنابراین از جامعه کنار گذاشته می‌شود. با ارائه تئوری روزه-دوره، این بزرگ دغل بازان در این باره که کتاب پیدایش در واقع از زمینی کهن سال گفته، را قابل باور می‌سازند. هدف این لودگی هوشمندانه پر زرق و برق، برای بزرگ دغل بازان چنین است که اجازه دهد «هر دو را داشته باشند» - هم خودشان را متدین و هم خودشان را نیز دانشمند بدانند.

بهر رو، این گونه پیداست که با حق تقدم و پیش دستی در رد تئوری روز-دوره، کتاب پیدایش خودش، تعریفی روشن و ویژه از «روز» در گزارش هفته‌ی آفرینش، فراهم کرده است:

«و شام بود و صبح بود، روزی اول.» - کتاب پیدایش ۱:۵

برای احتیاط که ما نکته را نگرفته باشیم، کتاب پیدایش آن را در آیه ۸ دوباره بازگو نموده است «و شام بود و صبح بود، روزی دوم.» دوباره در آیه ۱۳ «و شام

1. The Day-Age theory

2. در زبان لاتین با این واژه‌ی، واژه خدایپرست منفی شده یعنی بیخدا می‌شود "A".

بود و صبح بود، روزی سوم.» و به همین گونه بازگو می‌کند تا هفت روز هفته آفرینش به پایان می‌رسد.

جالب است که چرا کتاب پیدایش، روز را، صبحی که پس از شام می‌آید به جای آن گونه که ما امروزه روز را شامی که پس از صبح می‌آید، توصیف نموده است. یهود بسیاری از مراسم‌ها و افسانه‌های خود را از پیروزمندان بابلی گرفتند. در میان سرقت ادبی افسانه‌ها، داستان آفرینش (یعنی، «آدم و حوای» بابلی) و حماسه‌ی گیلگمش (یعنی «نوح» بابلی) است. در میان مراسم‌های پذیرفته شده، سنت آغاز روز هست، که نه با بالا آمدن خورشید، بلکه با پایین رفتن خورشید و تا فردا پایین رفتن دوباره‌ی خورشید ادامه داشته است. پس یهودی‌ها از سنت بابلی روز «صبحی پس از شام»، که یک روز-۲۴ ساعت شبانه‌روز بوده، تقلید کرده است.

گمان کنم، نابینادگراها می‌توانند ادعا کنند در داستان آفرینش، «شام» به معنای واقعی شام و «صبح» به معنای واقعی صبح نیست. ولی اگر همه کتاب مقدس استعاره است، چه تفاوتی با افسانه‌های اسپو^۱ یا افسانه‌های بن و پری‌گریمی^۲ دارد؟ اگر واژه‌های غیر استعاره‌ی کتاب مقدس چندان نیست، پس، کتاب مقدس چه تفاوتی با یک کتاب مصور معمولی سوپرمارکتی، که مانند کتاب مقدس مجموعه‌ای از ادعاهای فراطبیعی نیمی درست و نیمی دیگر یاوه‌های غیر دانشیک است، دارد؟

چرا تئوری روز-دوره پس از پیدا کردن مستقل کهن سالی سیاره زمین از سوی دانشمندان، ارائه می‌شود؟ چرا تئوری روز-دوره، در روزهای آغازین ترسایی یا سده‌های میانی سر هم نشده است؟ آیا این نادرست نیست که اکنون ادعا شود، کتاب پیدایش همیشه یک زمین کهن سال را به تصویر می‌کشیده است. اگر توصیف زمین کهن سال کتاب مقدس تنها می‌تواند در هنگامی که دانش نوین به همان نتیجه

1. Aesop's Fables داستان‌هایی از قصه‌گوی مشهور یونان

2. Grimm's Fairy Tales داستان‌های عامیانه آلمانی جمع‌آوری شده از سوی برادران گریمی

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

رسید تفسیر شود، آیا کتاب مقدس به عنوان راهبر دانش، بدون سود نیست؟ آیا اکنون باید دانشمندان بررسی دقیقی از کتاب مقدس برای یادگیری درباره جرم ثابت^۱ سیاه چاله‌های فضایی یا شاید، آشکار نمودن منبع انرژی نیرو دهنده‌ی اختر نماهای^۲ دوردست، انجام دهند؟ در زمانی، پس از سال‌ها کار سخت، که دانشمندان این چیستان‌های فضایی را حل کردند، بی‌گمان آفرینش‌گراها، استعاره‌هایی از کتاب مقدس، برای اثبات اینکه پاسخ به پرسش‌های دانش در سراسر کتاب مقدس هست، را به عنوان سند پیش خواهند آورد.

چند برگ پیش، پرسشی پرسیدیم: «کتاب مقدس می‌تواند با دانش نوین هماهنگ شود؟» اکنون، چه پاسخ احتمالی می‌توانید برای کوتاه کردن بدهید؟ اکثریت بزرگی از مردم امریکایی خودشان را با ویژگی‌های دانشمندان و سرشتی پارسا، می‌پندارند. چنین دوگانگی و ادراک متناقض خویشان از یکی از این دو فریب روانی برخاسته است: (۱) برای کسانی که تفسیر دقیقی واژه‌ها از کتاب مقدس انجام می‌دهند به طور کامل غیرممکن و یا به طور بیهوده‌ای تحریف کردن است، (۲) آن کسانی که شناختی از یافته‌های دانش نوین تجربی دارند، یا به سادگی از این موارد کتاب مقدس چش پوشی کرده یا به سختی تفسیری دوباره بر خلاف تفسیرهای ترسایان باستانی ارائه می‌دهند. این گروه واپسین هیچ‌گرایش برای انکار آشکار باروهای دینی، به دلیل محرومیت‌های اجتماعی و به دلیل به قول معروف پیوند میان دین و برتری اخلاقی، ندارند. یک نفر بدون باورهای دینی، در فرهنگ ما، به طور نادرستی هم چون یک شخصیت بی‌اخلاق، دیده می‌شود.

1. mass-density
2. quasars

با یادآوری اصل تیغ اوکام-یعنی، که ساده‌ترین دلیل، همیشه دقیق‌ترین هم هست- ما باید نتیجه بگیریم که کتاب مقدس درباره‌ی سرچشمه‌ی پیدایش انسان‌ها و سن زمین *اشتباه* کرده است. هر استدلالی غیر از این نیاز دارد به (۱) بدیهی شمردن غیرمستقیم «استدلالی» *برون عمومیت* (برای بی اعتبار ساختن بیشتر یافته‌های دانش نوین)، (۲) استدلال‌های خودسرانه دور از خردورزی (دوباره تفسیر کردن در دم آخر برای به گسترده‌گی برپا ساختن دوباره‌ی اعتبار دانشیک برای کتاب مقدس). شاید دیگر زمانی برای شهروندان دوره‌ی دانش رسیده که بزرگ شده و خرافات دوران بچگی خودشان را دور انداخته و یا به سختی در آن کندو کاو کنند. افزون بر این، زمان آن است که امریکائیان از این تعصب که، رفتار اخلاقی تنها از باور دینی برمی‌خیزد، دست بردارند. این تعصب دینی-ناپیدا ولی حاضر در همه جا برای اکثریت خداترسان- کمتر از این موضوع که تنها سفیدپوستان اخلاقی هستند یا تنها مردان برای رییس جمهوری ایالات متحده، دارای شخصیت نیرومندی هستند، نکوهیده نیست. سرانجام، بسیاری از باورهای دینی با این اندیشه که کافران شیطان هستند، نگه داشته شده‌اند.

چنانچه به روشنی، کتاب مقدس درباره زمین ۶۰۰۰ ساله بی‌راهه گفته، برای چه نویسندگان یهود کتاب مقدس از چنین زمینی جوانی هواداری نموده‌اند؟ زمانی که نویسندگان کتاب مقدس کوشش نمودن تاریخ و سرچشمه‌ی پیدایش زمین را بازسازی نمایند، تنها منبع دانش آن‌ها، زنجیره‌ای از نوشته‌های تاریخی بود که به تمدن سومری‌ها^۱ می‌رسید. سومری‌ها نخستین مخترعان نوشتن -خط میخی- کمابیش در ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد یا کمی پس از آن بوده‌اند. به جای پژوهش، آن گونه که امروزه ما انجام می‌دهیم، که نوشتن ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد اختراع

1. Sumerian civilization

آیا می‌توان کتاب پیدایش را با دانش نوین هماهنگ ساخت؟

شد، آن گونه که پیداست یهودیان نتیجه گرفته‌اند که انسان و زمین در همان سال‌ها اختراع شده‌اند، چون پیش از این نوشته‌های تاریخی، ناگهان تاریخ ساکت می‌شد. بابلی‌ها و یهودیان- بدون آن که نوشته شدن عهد عتیق را در نگر بگیریم- در زمان خودشان تمدن‌های با فرهنگ و پیشرفته‌ای بودند. ولی نویسندگان کتاب مقدس هزاران سال پیش از دوره روشن اندیشی می‌زیسته، و برای ندانستن درباره زمین شناسی، دیرین شناسی و زیست شناسی، گناهکار نیستند. حتی نابغه‌های دانشمند مانند یوهان کپلر، کوپرنیک، گالیله و آیزاک نیوتن - کسانی که ۲۰۰۰ سال پس از نوشتن عهد قدیم، می‌زیسته‌اند- نه تنها درباره تاریخ گذشته زمین، بلکه درباره بودن دایناسورها، که تا سال‌های آغازین سده ۱۸۰۰ درک و پیدا نشده بودند، چیزی نمی‌دانستند. بنابراین، کتاب مقدس، نکرده و نتوانسته بر راه بندهای ضد دانش، که از سوی دوره غیر روشن اندیشی، که خود کتاب مقدس در آن دوره نوشته شده، تحمیل شده، برتری یابد. به دیگر سخن، کتاب مقدس، بدون شک کار دست انسان‌ها است.

در سراسر این بخش، من در پی پاسخ دادن به موارد ویژه‌ای درباره کشمکش میان دانش و دین بوده‌ام. در پایان بگذارید یک نمای کلی از دیدگاه‌های عمومی درباره‌ی ناهمسانی فلسفی که دین را از دانش سوا می‌سازد، را ارائه کنم:

۱- هر دینی که شایسته این نام است، باید در برگیرنده‌ی شماری از باورها به فراطبیعی (مانند، خدایان، شیطان‌ها، روح‌القدس، فرشته، بهشت، جهنم) باشد. به هر حال، دانش از پدیده‌هایی که به طور طبیعی رخ می‌دهد گفتگو نموده، و بدین گونه، بر پایه تعریف، به فراطبیعی نمی‌پردازد.

- ۲- دین، باورهای خودش را از «وحی الهی» و «اعتقاد درونی» گرفته است. در برابر، دانش، قانون‌های خودش را از تجربه در جهان واقعی و با ریاضیات و خردورزی منطقی، بدست آورده است.
- ۳- دین‌ها به این باور «انجام هر کاری برای آن‌ها که عاشق خدا هستند، ممکن است» چسبیده‌اند. اگر پرسیده شود، آیا عیسی می‌تواند سنگی را با شتابی بیش از شتاب نور، پرتاب کند، پیروان دین‌ها بی درنگ پاسخ خواهند داد، بله. بهر رو، قانون‌های ثابت شده دانش، به رفتار طبیعی محدود شده‌اند. برای نمونه، دانش می‌گوید، عیسا نمی‌تواند سنگی را با شتاب بیشتر از شتاب نور پرتاب کند.
- ۴- چون گمان می‌شود آموزه‌های دینی از سوی خدا تعیین شده‌اند، پیروان سرسخت به سادگی نمی‌توانند این آموزش‌ها را، حتی در زمانی که ثابت شود نادرست است، زیر پرسش ببرند. به سخن دیگر، دانشمندان، زمانی که ثابت می‌کنند خرد عمومی نادرست بوده و درک ما را از جهان هستی دگرگون نمایند، بیشترین پاداش را دارند.
- ۵- افراد دین دار کوشش می‌کنند، برای خشنودی خدا و گرفتن پاداش بهستی، رفتارهای «اخلاقی» انجام بدهند. فرد دانشمند، دستگاه اخلاقی خودش را از پیامدهای جهان هستی از کنش‌های شخص در برابر خودش و در برابر دیگران، می‌گیرد.
- ۶- افراد دین دار با تعصب و سرسختی گرایش به نگه داشتن باورهای خودشان داشته و با اندیشه باز-هیچ گاه به طور جدی پرسشی درباره درستی آموزش‌های دینی نمی‌پرسند. بهر حال، دانشمندان با اندیشه‌ای باز و آرزومند برای سرنگون کردن تئوری‌های کهنه و یافتن تئوری‌های نوین کوشش می‌کنند.

«معجزه» بینش درونی دین داران^۱

«کاوش‌های دانشیک بر پایه این اندیشه است که هر رخ دادی، و بر پایه‌ی همین هر اندیشه در کنش‌های انسانی، بر اساس قوانین طبیعت است. به همین دلیل، یک دانشمند پژوهشگر، به سختی گرایش به باور اینکه نماز خواندن، یعنی آرزوی خواسته شده از یک هستی فراطبیعی، در رخدادها کارگر خواهد شد، دارد.»
- آلبرت انیشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، در زندگی نامه آلبرت انیشتین: روی انسانی

«شخصیت‌های واقعی تاریخی ادعای معجزه ندارند و به طور کلی، دلیل معجزه برای ثابت کردن هر گونه وحی نادرست است.»
جان استورات میل^۲ (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، فیلسوف و اقتصاددان، منطق دان و دانشمند سیاست انگلیسی، در کتاب خداشناسی

حتی اگر به طور سرسری، شش بخش پیشین این کتاب را خوانده باشید، تا اندازه‌ای یک انسان با تجربه در استدلال بر ضد و به هواداری اعتبار کتاب‌های مقدس و وحی الهی شده‌اید. پس، در سنجش با بیشتر دین داران، درباره این جستارها آگاه‌تر هستید. هم چنین دانش بیشتری نسبت به ۹۰ درصد از روحانیون

1. "Miracles" of Christian Perception

2. John Stuart Mill

حرفه‌ای امریکایی، کسانی که خوب روضه می‌خوانند ولی درباره اثبات آن بسیار کم می‌دانند، دارید.

واقعیت زشت این است که بیشتر پیروان دین دل‌بستگی ویژه‌ای به گفتگوهای دینی درباره فرگشت یا کیهان‌شناسی ندارند، چون ایمان دینی آن‌ها در چنین رازهای کوچک ریشه ندارد. برای دین داران میانه رو، ایمان خودش، به اندازه‌ی بسنده، با آن چه در زندگی روزمره درک می‌کند-با پیش درونی دین‌دار، تایید می‌شود.

از بهترین «معجزه‌های» روزانه در این میان، «آسودگی برای بودن خدا» هست. ایمان آوردندگان می‌گویند نیازی به دلیل بیرونی یا دانشیک برای بودن خدا ندارند، زیرا خدا خودش در قلب آن‌ها گواهی می‌دهد که خدا هست و کتاب مقدس از سوی خدا می‌باشد. ترسایان برای «نادان‌ها» و «روح‌های گمراه» کسانی که باورهای متعصبانه دینی را رد می‌کنند، افسوس می‌خورند، زیرا این شک‌گرایان در درک و تجربه خودشان، از دلیل‌های آشکاری که خداوند در «آسایش درونی» فراهم نموده است، شکست خورده‌اند.

خداپرستان ادعا دارند، روح‌القدس می‌تواند به آرامی در درون احساسات افراد آرامش یا ناآرامی را وارد نماید. اگر یک دین‌دار باور کند خدا را خشنود می‌سازد و از دستورهای الهی پیروی می‌کند، خدا نیز قلب وی را آرام نموده و روح وی را نیرو می‌دهد. در برابر این، اگر کسی باور داشته باشد که جدا از خواست خدا کوشش می‌کند، خدا را ناراضی نموده، در نتیجه روح‌القدس «وی را به گناهانش بسته» و برای کوششی در راه توبه نمودن، روح وی را آزار می‌دهد. پس، چه آرام

«معجزه» بینش درونی دین دارها

چه ناآرام، بنیادگرای ترسایی، با باورهای دینی خودشان، احساسات خویش را چون تأییدی معجزه آسا برای بودن بی واسطه خدا می‌دانند.

در واقعیت، احساسات برخاسته از باورهای دینی، تنها ثابت می‌نماید، دین‌داران دارای باورهای ویژه‌ای هستند- باورهای سخت، پاسخ‌های احساسی شدیدی دارد. نتیجه داشتن باورهای ژرف‌تر، حس کردن ژرف‌تر احساسات است. به هر حال، احساسات برخاسته از دین، ثابت نمی‌کند که باورهای دینی، خودشان، درست نیست. بپندارید، یک روز عصر، به دوستم، از کمیته‌ی بخت آزمایی ایالتی^۱ زنگ می‌خورد. دوستم در می‌یابد که شماره وی به طور تصادفی از خزانه‌ی بخت آزمایی درآمده و در یک برنامه مسابقه تلویزیونی نشان داده شده که وی به طور حتم ۲۵۰۰ دلار برده و امکان بردن ۵۰۰۰۰ دلار را دارد. نیاز نیست گفته شود، دوستم بسیار هیجان زده شده بود و به همه همسایگان زنگ زده و از بخت خوش غیرمنتظره خودش، داد سخن می‌دهد. احساسات وی بسیار شدید بود، چون باورش نیز نیرومند بود: او به تلویزیون می‌رفت و شاید دارایی کوچکی نیز می‌برد.

شوربختانه، هرچند، احساسات دوستم درباره بخت چیزی را ثابت نمی‌کرد، ولی همان گونه که دوستم دریافت، تلفن زده شده از کمیته‌ی بخت‌آزمایی، شوخی بی‌مزه چند نوجوان چاخان، از آب درآمد. وی برای مسابقه تلویزیونی برگزیده نشده بود؛ هیچ چیزی نبرده بود. بنابراین، احساس خوشی آغازین دوستم، تنها ثابت می‌کند وی باور کرده برنده شده است. هرچند، بزرگی و سختی، احساسات درونی وی، به طور قطع چیزی را درباره واقعیت بیرونی ثابت نمی‌کند. اگر دوستم نتیجه گرفته بود که احساساتش ثابت کرده‌اند وی برنده شده، اشتباه نموده است.

دین‌داران، زمانی که احساسات خود خودشان را هم چون دلیلی برای بودن خدا می‌نگرند، شکاری از پا افتاده در دام این نادرستی منطقی ویژه، هستند. به هر

1. State Lottery Commission

حال، احساسات برخاسته از باورهای دینی، تنها پای بند بودن سرسختانه‌ی افراد را به باورهای خودشان، ثابت می‌نماید. احساسات برخاسته از باورهای دینی، هر اندازه به طور چشمگیر آرامش دهنده‌ای یا آشفته کننده باشند، بیشتر از خوشی دوستم برای اثبات برنده شدن بخت آزمایی، ثابت نمی‌کنند که آموزه‌های دینی درست هستند.

با وجود این، بیشتر ترسایان با خودپسندی گمان می‌کنند که احساسات درونی آن‌ها، در سنجش با مردم با باورهای دینی دیگر، به گونه‌ای، قابل اعتماد تر و درست تر از سوی خدا آمده است. در همین حال، پیروان سرسخت، دین‌های دیگر، به همین گونه، ادعا دارند، احساسات درونی خود آن‌ها ثابت می‌کند باورهای دینی آن‌ها درست است. پس چه کسی درست می‌گوید؟ زمانی، یک شک گرا برآورد کرده بود که «در جهادها، خدا همیشه هوادار بزرگ‌ترین ارتش بوده است.»

وارسی‌های گزینشی

پیروان دین‌ها، به طور کلی، اعتراف به اینکه باور آن‌ها به خدا، به طور اساسی ریشه در غریزه و ایمانی کور دارد، را دشوار می‌یابند.^۱ جستجوی خدا، از میان سر و صدای شکم خودشان، حتی برای بنیادگراها نیز چندان دانشیک به نگر نمی‌رسد. دست کم، در پیشگاه مردم، دین داران، بیشتر زمان‌ها ادعا دارند، ایمان آن‌ها از سوی منابع بیرونی -گواهی، سوای از احساسات آمده از روح‌القدس خودشان- تایید می‌شود. این روزها، بسیاری از ترسایان، خویش را چنان دانشمند می‌پندارند که به

در اسلام این را با پیش کشیدن اصطلاحی که آن را فطرت نامیده اند و هیچ اعتباری دانشی هم ندارد خواسته اند حل کنند -1 تعریفی که از فطرت ارائه می دهند چنین است فطرت، کمابیش همان غریزه است ولی یک کم آگاهانه تر !!!-مرتضی مطهری

«معجزه» بینش درونی دین دارها

جای به کار گیری «روح القدس»
واژه‌ی «روح بلندمرتبه» که به نگر
آن‌ها، باوقار تر و کمتر از سوی
کسانی که با شک درباره بودن روح‌ها
می‌پرسند، و برای دست انداختن دین
دارها به کار می‌گیرند، را به کار
بگیرند. (۱)

این واقعیت که دیدگاهی به گستردگی کاربرد دارد، گواهی
بسیار درست بودن آن نیست؛ در واقع، با توجه به نادانی
بیشتر مردم، باورهایی که بسیار گسترده‌پخش شده‌اند، بیشتر
خرده‌هست تا خردمندانه.

عمومی‌ترین «معجزه بینش درونی
ترسایان»، جدا از احساس درونی، بودن
خدا، پاسخ گرفتن از خدا برای خواندن
دعا یا به گونه‌های دیگر، دیدن مداخله‌ی
خدا در مسیر طبیعی رخدادهای انسانی

لرد برتراند راسل (۱۹۷۰-۱۸۷۲)
برنده‌ی انگلیسی نوبل، ریاضی دان،
فیلسوف، صلح طلب، در «اخلاق ترسایان» از
زنانشویی و اخلاق

می‌باشد. برای نمونه، جماعت دین دار بیشتر زمان‌ها برای شفای تند بیمار یا نفر
بستری در بیمارستان، دعا می‌خوانند. اگر این نفر بستری شده، پس از این بهبود
یافت، کلیسا، درباره شفای وی از سوی خدا معجزه گر لاف می‌زند. در عوض، اگر
شخص بیمار بمیرد، این نتیجه‌ی ناراحت کننده، به هیچ رو، هرگز هم چون گواهی
بر نبودن خدا، یا برای ناتوانی خدا برای پاسخ دادن به نیایش، به کار نمی‌رود. این
مستجاب نشدن، صبورانه به عنوان «اراده خداوندی»^۱ یا یک رخداد به طور کامل
طبیعی، بدون ارتباط با جستارهای الهیاتی دیده می‌شود. «به سادگی، دیگر زمان
رفتن وی فرارسیده بود.»

به سخن دیگر، دین دارها پنداری از نیایش‌های پاسخ گرفته، با به طور منظم از
به کار گیری مغالطه «بررسی گزینشی»، بر پا می‌سازند، یک خطای ادراکی که هم

1. God's will

چنین «شمردن به هدف خورده‌ها و چشم‌پوشی از به هدف نخورده»، نامیده می‌شود. برای روشن ساختن آن، بگذارید گمان کنیم، برای دو دهه، شرکت‌های تنباکو، پنجاه پژوهش گوناگون برای تعیین اینکه، به راستی کشیدن سیگار برای تندرستی زیان دارد، انجام بدهند. اجازه بدهید ببینیم، چهل و هفت تا از این پژوهش‌ها، پیوندی را میان سرطان و جگر سفید (شش) روش می‌سازند. بهر حال، سه مورد به جا مانده، چنین پیوندی را نشان نمی‌دهند. سپس شرکت‌های تنباکو یک جنجال روزنامه‌ای برپا سازند که سه مورد پژوهش دانشیک، روشن ساخته که کشیدن سیگار، آن گونه که پیش از این پذیرفته شده بود، عامل سرطان جگر سفید نیست. چنین گزارش روزنامه‌ای می‌تواند در شرح ویژگی سه پژوهش گفته شده، بسیار دقیق باشد. ولی با گزینش نتیجه‌هایی که دیدگاه خودشان را پشتیبانی می‌کند و با زدودن عمدی و اعلام نکردن گواه‌های مخالف، صنایع تنباکو برای «شمردن به هدف خورده‌ها و چشم‌پوشی از به هدف نخورده‌ها» گناهکار هستند. نکته ارزشمند برای یادآوری در اینجا چنین است، هر نتیجه‌گیری برخاسته از پیش داورهای این مقدمه‌های گزینش شده، مانند نتیجه‌گیری‌های، کشیدن سیگار برای تندرستی بی خطر است یا اعتقاد راسخ به شفای بیمار از سوی خدا، سراسر بی خود است. اگر موردهای متضاد بسیاری در گذشته باشد، نمی‌توانیم به راستی رابطه علی تنها از مواردی که مناسب با هدف‌های ما است، ارائه کنیم.

حتا می‌توانم، از زندگی خود من نمونه‌هایی، از هواداری یک سویه یا بررسی گزینشی، هم چون سند بیاورم. در ۱۹۹۳ پدرم دچار یورش قلبی گردید و به کما رفت و دو ماه در بخش مراقبت‌های ویژه (ICU) بود. من، هم چنین هیچ کس دیگر، گمان نمی‌کرد وی زنده بماند. کبد و شش‌ها و کلیه‌های وی از کار افتاده

«معجزه» بینش درونی دین دارها

بودند و با کمک ابزارهای ساختگی حیاتی - به سختی - زنده نگه داشته شده بود. پدر، با یک برگشت به زندگی ناگهانی و کامل، همه را شگفت زده نمود. بسیاری از افراد به من گفتند که برای پدرم دعا خوانده و خدا به طور معجزه آسایی پدرم را شفا داده است. دلیل آن هرچه بود، من بسیاری خوشحال بودم که پدرم زنده و بهتر شده به خانه برگشت.

یک ماه پس از آن، مادر همیشه خوش‌بین، پرتکاپوی من، برای یک بیماری به طور نسبی کمتر، ترمیم زانو که عقب افتاده بود، به بیمارستان رفت. کوتاه زمانی پس از فرآیندی عادی، به طور ناگهانی، در بستر در اتاق بیمارستان مرد - که مورد راز آلودی را ساخت. کسی به من نگفت، که مرگ پیش‌بینی نشده مادرم، ثابت می‌نماید که خدا افسانه است. ولی همه گفتند که بهبودی پیش‌بینی نشده پدرم، ثابت می‌کند که خدا واقعیت دارد. چرا؟

چون پنداشته می‌شود خدا یعنی «نیکی»
و بنابراین اعتبار بسیاری برای
رویدادهای مثبت که به طور آماری کمتر
احتمال دارد، مانند بهبودی پدرم، به او
داده می‌شود. ولی رخدادهای منفی که

به طور آماری کمتر احتمال دارد، مانند
مرگ مادرم، به بخت سیاه یا به کمبود
ابزار در بخشی از بیمارستان نسبت داده

می‌شود. دوباره، اگر مقدمه‌های استدلال خداشناسی شما، با هواداری یک سویه برگزیده شده، یا رفتاری تک‌کاره و بدون عمومیت دارند، پس نتیجه‌گیری شما، بی‌خود است.

افزون بر این، دکترها، گاهی برای اینکه خودشان را از دادخواست‌های حقوقی حرفه‌ای محافظت کنند، در احتمال بهبودی کم بیماران، از جراحی‌های و

بیماری‌های بسیار دشوار، خود داری می‌نمایند. در این حال، بیمار (و فرزندانش)، اگر بدبختی رو دهد، گرایش کمتری به متهم نمودن دکتر دارند. پس از این‌ها، «بیماری بسیار سخت بود و هیچ بخت و شانسی برایش نمانده بود.» اگر، به سخن دیگر، بیمار با پیروزی بیماری را پشت سر گذاشت، توانسته احتمال بد را شکست بدهد. همین طور، دکتر قهرمان شده و بر صندلی «شفادهنده» خواهد نشست. من خودم شماری از افراد را می‌شناسم که امروزه زنده هستند و «تنها ۱ درصد بخت زنده ماندن داشته‌اند.»

یک عامل عمومی در همه‌ی «معجزه‌های پزشکی» مبهم بودن است. به درستی در آغاز تا چه اندازه فرد بیمار بوده است؟ آیا بیمار بدون اینکه کسی نیایش نماید، هم نجات پیدا می‌کرد؟ پاسخ این پرسش‌ها همیشه گنگ است. چرا هیچ‌گاه «معجزه‌های» خدا روشن نیست؟ چرا نمی‌شود کسی که همیشه بدون پا بوده، برای نمونه برای بیست سال، ناگهان یک بامداد بیدار شود و یک جفت پای نو داشته باشد. این شاهکار را خدا نمی‌تواند انجام دهد؟ اگر خدا نیروی انجام کارهای معجزه آسا برای شفای بیماران دارد (به طور ثابت در راهی غیر مطمئن و مبهم)، چرا هیچ زمانی خدا به قطع عضوی‌ها کمک نمی‌کند؟

در طی دومین دور سفر جان گلن^۱ به فضا- از روی عرشه‌ی شاتل فضایی- نگاهی به پایین به سوی زمین انداخته و گفته، زیبایی که می‌بیند، بودن خدا را ثابت می‌نماید. گلن همان طور که از پنجره به این کره‌ی آبی رنگ پوشیده از ابر خیره شده بود گفت، «باید به راستی آفریننده‌ای باشد.» در همان زمان بسیار از دین‌دارها به من ایمیل زده گفته کلن را بازگو کرده و آن را تایید پادشاهی خدا بر طبیعت دانستند. دین داری از من چنین پرسیده بود، «جان گلن یک انسان روشن اندیشمند

1. John Glenn

«معجزه» بینش درونی دین دارها

نیست؟» «اکنون امیدوارم دریابید که هر کسی به خدا باور دارد یک انسان بدرذخورد بی خرد نیست.»

نویسنده ایمیل بدون شک راست می‌گفت: جان گلن بی گمان نه ترسو و نه بی خرد بود. هم چنین به روشنی، میلیون‌ها انسان باهوش، کاردان، با استعداد، دلیر و

شایسته، که مانند گلن، به خدا باور

دارند، هستند. اجازه بدهید، در این

باره کژ نرویم. و در بخش بزرگی از

آن، باورمندان، به جای گواه‌های

خیالی، گواه‌های واقعی به عنوان سند

ارائه می‌دهند. زمین از فضا به راستی

زیبا است، طبیعت درجه‌هایی از نظم

پنهانی را نشان می‌دهد.

ولی به روشنی به یاد دارم، در همان دمی که گلن این سخنان درباره‌ی آفریدگار، را که بارها بازگو شده، بر زبان می‌راند شاتل در حال پرواز بر روی امریکای مرکزی بود، جایی که توفان میچ^۱ تازه زیرساخت پنج ملت را در هم کوبیده بود، هزاران نفر را کشته و صدها هزار نفر دیگر را بدون خانه نموده بود. مقام‌های دولتی اعلام نموده بودند که برای بازسازی خرابی‌ها ۳۰ سال زمان نیاز است. ولی هیچ یک از ایمیل‌های از نامه نگاران مسیحی که به من رسیده بود، درباره کشتار و آسیب‌های فاجعه برجا مانده از توفان، که تنها ۲۰۰ مایل پایین‌تر از گلن و شاتل بود، چیزی نمی‌گفت. دوست ندارم منفی بیافی کنم. ولی در اینجا، دوباره، «پندار خدا» گلن، بر پایه بررسی گزینشی هست. من شک دارم، اگر خانواده گلن با توفان از میان رفته بودند، وی با چنین دیدگاه کمال مطلوبی از طبیعت سخن

1. Hurricane Mitch ۱۹۹۸ توفان میچ در

می‌راند. پس هرگاه، دین دارها به من نشان دهند بسیاری از افراد باهوش، خدا را باور دارند، من خودم از ته دل می‌پذیرم. ولی به نوبه خودم، من به این نکته اشاره می‌کنم که بررسی‌های تجربی انجام گرفته از سوی این افراد باهوش، هرچند همیشه به دقت، بسیاری از زمان‌ها «بررسی گزینشی» هست.

این یک واقعیت هست که طبیعت درجه‌هایی از زیبایی و نظم را نشان می‌دهد. ولی بدبختانه، بیشتر زمان‌ها طبیعت با بی‌خردی، دسته دسته مردها، زنان و کودکان سراسر بی‌گناه را، با بلایای طبیعی، هاریکن، ترنادو، زمین لرزه‌ها، سیل‌ها، خشک سالی، آتش، برق، قحطی و بیماری‌ها واگیردار کشتار می‌کند. طبیعت به روشنی آمیزه‌ای از نظم و بی‌نظمی، زیبایی و زشتی، هدفمندی و سرخودی است. چنین آمیختگی غیرقابل انکاری، یک ناظر واقع‌گرا را به نتیجه‌گیری می‌رساند که، طبیعت نه با خدایی نیک اندیش، نه با اهریمنی بداندیش رهبری می‌شود. به سادگی طبیعت هست و بدون توجه به خواسته‌ها یا بزرگ‌ترین آرزوها ما، به جای کار کردن با تردستی‌ها و رازهای هدفمند، با قوانین طبیعی کار می‌کند.

به جای کسی که «معجزه آسا»، بر خلاف احتمال‌ها، بهبود می‌یابد، کس دیگری هست که بر خلاف احتمال‌ها، بی‌خود و نا به هنگام می‌میرد. برای هر غروب دل‌انگیز بچه‌ای هست که دچار سرطان خون است. برای هر شب پر از ستاره‌های درخشان، یک حمله قلبی ناگهانی هست، که همسر شادی را، بیوه‌ی اندوهگینی می‌نماید. جهان هستی، که ما در آن زندگی می‌کنیم، در حالت میانه نظم مطلق و آشوب مطلق جا گرفته - جایگاهی بی‌طرفی که آرزوهای ما در آن کارگر نمی‌افتد. در نقد مغالطه بررسی گزینشی، خویش را در جایگاه نقد از کسانی که به طور پیوسته تنها بر موارد مثبت تاکید می‌کنند، یافتیم. همچون ویژگی شخصیتی، بسیار خوب است که تنها بر روی جنبه‌های مثبت سیاره و جهان خودمان که در آن زندگی می‌کنیم، تاکید کنیم. هیچ کس انسان منفی باف را دوست ندارد، آن‌ها که همیشه به

«معجزه» بینش درونی دین دارها

بدی‌های چیزها اشاره می‌کنند. من خودم دوست دارم گمان کنم، در همه‌ی نگرش‌های خویش سراسر خوش بین هستم. ولی روش دانشیک، هنگام درست نمودن استدلال منطقی در بودن یا نبودن خدا از ما می‌خواهد، که همه مشاهده‌های مناسب - نه تنها مشاهدات مثبت - را به کار ببریم. افزون بر این، روش دانش ما را ناچار می‌سازد تا روشن کنیم، آیا رخ داده‌های مثبت به راستی معجزه آسا هستند، یا روشنگری‌های بسنده ساده‌تری، درباره آن‌ها بسنده می‌باشد.

یک معجزه راستین، بنا بر تعریف، با ابزارهای طبیعی، نشدنی - یا دست کم بسیار دشوار است. از این رو، بخت و شانس همواره بیشتر از آن که گزارش معجزه در شرح رویداد برای اینکه چه رخ داده یا برای چه رخ داده است، روشن می‌نماید. برای نمونه، اگر در عنوان کوتاه شده‌ی خبری بخوانم، جان کندی زنده شده، باید ارزیابی نمایم کدام احتمال بزرگ‌تر است (۱) جان کندی به راستی از آرامگاه برخاسته است، و (۲) داستان رستاخیز وی نادرست است. در واقع بدون شک هر کسی باید نتیجه‌گیری نماید، دومین گزینه - نادرست بدون داستان - بسیار شدنی‌تر است.

پندارید، من نزدیک آرامگاه کندی در گورستان ملی ارلینگتون^۱ ایستاده‌ام، و زمین ناگهان باز شده و تابوتی آشکار می‌گردد. من می‌بینم که تابوت باز شده و مردی به طور کامل مانند کندی بلند شد و از آنجا رفت. حتا در این شرایط بسیار شگفت‌انگیز، باز بسیار شدنی

«اگر دین‌های خدایی گفته شده از سوی پیامبران چیزی را روشن کند، آن این موضوع هست که این دین‌ها نادرست هستند.»

فرانسیس گریک (۲۰۰۴-۱۹۱۶) بیوفیزیکدان انگلیسی برنده جایزه نوبل و همکار در کشف ساختار دی ان ای

1. Arlington National Cemetery

است که (الف) من درک درستی از آن چه در حال رخ دادن است ندارم، یا (ب) کسی شاید دارد سر به سر من می‌گذارد، یا (پ) من بیننده فیلم برداری یک فیلم هستم، یا (ث) در حال خواب دیدن هستم، یا (ت) آن کسی که من دیده‌ام، جان‌کندی واقعی نبوده، یا (ج) کسی به اشتباه داوری روان‌گردان به من خورانده، یا (ح) دیوانه شده‌ام، یا (خ) به طور کامل این داستان را به هم بافته‌ام. هر یک از این روشنگری‌ها بسیار باورکردنی‌تر از این ادعا است که جان‌کندی به راستی زنده شده، می‌باشد. حتا این روشنگری‌ها از این ادعای که من با چشم‌های خودم این رویداد را دیدم، باورکردنی‌تر می‌باشد. هرچند، افسانه معجزه‌ها دست دوم باشد، یا مانند کتاب‌های مقدس، نسل به نسل دست به دست شده باشد، درستی داستان آغازین، هیچ‌گاه قابل آزمایش نبوده و سزاوار جدی گرفتن نیست. بهر حال، روشنگری بر طبق قوانین طبیعی به جای شرح یک رویداد با فراطبیعی، به احتمال بسیار درست‌تر هست.

نه تنها ما «معجزه‌ها» را با بررسی‌های گزینشی و به کارگیری مقدمه‌هایی که بی طرف نیستند، می‌آفرینیم، بلکه تعریف‌های ناهمسان ما از «معجزه» خودش گواهی بر پیش‌داوری غیرمنطقی ما دارد. چون ما به کارگیری اصطلاح «معجزه» را تنها برای توصیف آن دسته از رویدادها که به طور شخصی خودمان مثبت ارزیابی می‌کنیم، کنار گذاشته‌ایم. برای نمونه، اگر در رویدادی با احتمال رخداد یک در یک میلیون به طور شدیدی آسیب ببینید، گرایش کمتری به «معجزه آسا» نامیدن آن هست تا هنگامی که از یک تصادف شاخ به شاخ با ۷۰ مایل در ساعت (نزدیک ۱۱۵ کیلومتر در ساعت) بدون کوچک‌ترین خراشی دور شوید. اگر ما پیامدی را دوست داشته باشیم، بسیار آسان‌تر است تا چنین رخدادی را چون معجزه ببینیم، حتی هر

«معجزه» بینش درونی دین دارها

چند خواسته‌های شخصی ما، واقع‌گرایانه سخن بگویم، بدون وابستگی به تعیین این که، آیا عوامل علی آن طبیعی یا فراطبیعی است، می‌باشد. بنابراین ما گرایش بسیاری به دیدن معجزه داریم.

افزون بر این، رخدادهای «معجزه آسا» زرق و برق مقدس بودن خویش را، اگر هم چون جنگ با «اراده‌ی خدا» یا ده فرمان دیده شود، از دست می‌دهد. برای نمونه، من در نوجوانی بارها در پیرامون محله دوچرخه سواری می‌نمودم. یک بار شام از کنار خانه دختری که با وی به دبیرستان می‌رفتم، گذشتم. همه پسرهای دبیرستان، هم چنین من، می‌پنداشتیم این دختر بسیار زیبا است. همان گونه که رکاب می‌زدم برای یک دم به خانه‌ی دختر چشم دوختم. و دقیق در همان دم، دختر به کنار پنجره اتاق خواب خودش آمد بدون پیراهن تنها مایو پوشیده بود!

همان گونه که شاید گمان کنید، من، یک پسر نوجوان، این را از نگر تاریخی بسیار مهم‌تر از جنگ دوم جهانی به علاوه نشستن در کره ماه، دیدم. نمی‌توانستم خوشبختی باورنکردنی خودم را باور کنم. پیوسته از خودم می‌پرسیدم، «با چه احتمالی، در همان دمی که دختر بدون پیراهن از جلوی پنجره رد شد، من به پنجره نگاه می‌کردم؟» قانون‌های احتمالات با هیجان من تعریف می‌شد. همان طور که رکاب زنان به خانه برمی‌گشتم، بلند داد کشیدم، «باید خدایی باشد، باید خدایی باشد.» زمانی که برای پسرهای دبیرستان درباره رویداد چشم چرانی دل انگیز خودم، خودستایی می‌کردم، شمار کمی از آن‌ها سخن مرا پذیرفتند. همه‌ی این‌ها بسیار نشدنی می‌نمود و تنها «به حدی خوب بود که نمی‌توانست راست باشد.»

می‌خواهم شرط ببندم، در هیچ شرایطی، واتیکان هرگز هیجان کم ارزش نوجوانی مرا، به طور رسمی معجزه‌ای در کلیسای کاتولیک نخواهد دانست. هرگز هیچ زایر دینی، خط سیر دوچرخه مرا به این امید که با همان چشم انداز معجزه

آسایی که من سال‌ها پیش داشتم، نظر کرده شود^۱، نخواهد پیمود. هرچند بهر حال نگاه تند شهوانی من، مانند یک معجزه، از نگر آماری بسیار نشدنی بود و، مانند یک معجزه، (از دید من) بسیار مثبت بود، هیچ رهبر دینی، هرگز این رویداد را معجزه نخواهد دانست، چون به طور حتم خدا مخالف، نگاه‌های شهوت آمیز به سینه‌های همسایه‌های خودمان است. به سخن دیگر، درک ما از آنچه «معجزه‌ی» الهی هست، و از آنچه «معجزه‌ی» الهی نیست، با یک پیش داوری، که هم اکنون آن را درباره سرشت خدا باور داریم، تعیین می‌شود. بنابراین، دیدن «معجزه‌ها»، سبب باور به خدا نمی‌شود. بلکه، باور به خدا سبب دیدن «معجزه‌ها» می‌شود.

معجزه‌ها و رسانه‌ها

در حالی که قرن ۲۱ آغاز گردید، به نگر می‌رسید که انسان‌ها، نه تنها پیروان دین‌ها، بلکه اعضای خبری رسانه‌ها، گرایش بیشتری به دیدن معجزه دارند. کمابیش هر روزه، شبکه‌ی خبری تلویزیون و روزنامه‌های محلی، داستان‌هایی درباره مردمی که به طور «معجزه آسایی» از تصادفی وحشتناک، بیماری یا بلاهای طبیعی جان به در برده‌اند، بازگو می‌کنند. بدون توجه به شمار بسیار مردم بی گناه که بی‌خود کشته شده‌اند، بدبختی به طور یکنواختی در داستان نیک اندیشی خدا بسته می‌شود. من این گرایش رسانه‌ها را، *قانون آنتروپی وارونه*^۲ می‌نامم، چون بلاهای طبیعی که دست کم «جهان منظم» را تایید می‌کند، همانند بزرگ‌ترین گواه برای بودن خدا، در نگر گرفته می‌شود. هرچه رویداد دردناک‌تر باشد - و کشته‌ها بیشتر باشند - رسانه‌ها گرایش بیشتری برای برجسته نشان دادن «نجات یافتگان معجزه» در اخبار ساعت شش، دارند.

1. Being blessed
2. The Rule of Inverse Entropy

«معجزه» بینش درونی دین دارها

گمان کنید، گردباد نیرومندی^۱ از میان خانه‌های متحرک^۲ در پارک آیوا^۳ بگذارد. اگر کسی در توفان کشته نشود، خبر درشت چنین خواهد بود، «همه‌ی ساکنان از توفان به طور معجزه آسایی جان بدر بردند.» بینندگان حاضر گفتند، «خداوند ما را از گزند بد در امان داشت.» ولی چون کسی آسیبی ندیده، مردم شهر شاید بگویند، «توفان تا این اندازه بد نبوده است.»

اگر شمار اندکی در گردباد کشته شوند، بجا است که توفان بدشگون دیده شود. اکثریت رهیده از بلاهای طبیعی، پس از آن باور خواهند داشت که تنها، یک نیروی فراطبیعی توانسته زندگی آن‌ها را از چنگ توفان مرگبار نگه دارد. شماری ادعا خواهند نمود که «فرشتگان رحمت» را دیده‌اند که خانه و خانواده‌ی آن‌ها را از ویرانی محافظت می‌نموده‌اند.

در برابر این‌ها، اگر گردباد ساکنان بسیاری از خانه‌های متحرک در پارک را از میان ببرد، رسانه‌های خبری به شدت بر شمار کمی از «نجات یافتگان معجزه» تمرکز می‌یابند و به شگفتی می‌پرسند «چرا این شمار کم زنده مانده و بیشتر مردم نابود شده‌اند؟» بی‌گمان، دلالت دارد که خدا (به دلیل‌های نا روشنی) در حالی که مردم بسیاری از میان رفته‌اند، این شمار کم را برگزیده تا زنده نگه دارد. به ویژه، اگر تنها یک نفر از توفان - یا سرنگون شدن هواپیما - جان بدر برده باشد، هم چون یک تجسم از شخصیت واقعی معجزه، وی را توصیف می‌نمایند. عکس این آقا یا خانم در سراسر جهان همراه با داستان گریه آور «خدای نجات بخش» پخش می‌شود.

پس، بنابراین، بدون توجه به اینکه چه بسیار - یا چه کم - در تصادفی کشته شوند، خدا معجزه کرده است. در بلاهای طبیعی مرگبارتر، اعتبار بیشتری به خدا برای نگه داشتن زنده مانده‌ها، داده می‌شود. زمانی که، بهر حال، در بالای طبیعی

1. tornado
2. mobile home
3. Iowa

بزرگ همه افراد از میان می‌روند، مانند سرنگون شدن یک جمبوجت، هرگز فرنام روزنامه‌ها «ی‌هوه هنگام پرواز شوم، برای ناهار رفته بود» نخواهد شد. دلیل تصادف به طور واقعی دلیل‌های طبیعی یا انسانی دیده خواهد شد.

به دلیل، گرایش ما به سوی بررسی گزینشی، کشته شدگان بسیار، هرگز هم چون گواهی بر بی‌نظمی دیده نمی‌شود، در حالی که، شمار کمی بازمانده هم چون گواهی بر نظم و خدایی معجزه گر دیده می‌شود. ما «کامیابی‌ها را شمرده، و از ناکامی‌ها چشم پوشی می‌کنیم.»

مانند این است که هیچ‌گاه چنین رویدادی رخ نداده است که خداوند به اندازه بسنده نیرومند است که بازمانده‌هایی را نجات دهد به آسانی می‌تواند تا بلاهای طبیعی نیامده، پیش دستی نموده و جان قربانی‌های بی‌گناه را ببخشد. در واقع، بسیاری از مردم در این باره اندیشیده‌اند ولی هرگز سخنی نمی‌گویند، چون چنین گفتاری کفر به شمار می‌آید.

احترام چندانی به کسانی که دیگران را از مرگ نجات می‌دهند یا پزشکانی که تخصص بالایی در انجام جراحی‌های اضطراری در بلاهای طبیعی دارند، گذاشته نمی‌شود. خدا است - دکتر توماس شاش، روان‌پزشک، در کتاب *خدا یا مسیحیان، البته - که بازمانده‌ها را* احترام چندانی به کسانی که دیگران را از مرگ نجات می‌دهند یا پزشکانی که تخصص بالایی در انجام جراحی‌های اضطراری در بلاهای طبیعی دارند، گذاشته نمی‌شود. خدا است - دکتر توماس شاش، روان‌پزشک، در کتاب *دومین گناه*

نجات داده است. ژئوس و الله در رسانه‌های امریکا چندان مطرح نیستند. بی‌گمان الله و ژئوس نیز، معجزات خودشان را گاه به گاه انجام می‌دهند. ولی خدای مسیحیان بیشتر خبرها را از آن خود می‌نماید.

هرگاه بلاهای طبیعی برسد - گردباد، هاریکن، زمین لرزه یا تصادف‌های هوایی باشد - دانشمندان بیشتر زمان‌ها برای ردگیری و ردیابی زنجیره‌ی علت‌هایی که به

«معجزه» بینش درونی دین دارها

این رخداد رسیده است، با دشواری‌های بزرگی روبرو می‌شوند. با وجود ابزارهای پیشرفته‌ی هواشناسان و زمین لرزه شناسان برای پیش بینی بلاهای طبیعی، گاهی فرا رسیدن توفان‌ها یا زمین‌لرزه‌های مرگبار، بدون اعلام خطر، آن‌ها را به طور کامل شگفت زده می‌کند. حتی زمانی که خط‌های هوایی تجاری با ذخیره سازی داده‌های پرواز - که به ویژه برای روشن شدن علت هر رویدادی طراحی شده‌اند - بازرسان کارآزموده بیشتر زمان‌ها، ماه‌ها یا سال‌ها برای روشن ساختن جزئیات اینکه چرا هواپیمایی سرنگون گردیده، کشمکش دارند. گاهی، هرگز پرونده بسته نمی‌شود.

اگر دانشمندان، برای تعیین نمودن اینکه چرا بلایای روی داده است، با چنین دشواری‌هایی روبرو هستند، پس ما نباید شگفت زده بشویم که بازرسان به طور مجزا در تعیین اینکه چرا از کسانی که گرفتار بلایا بوده‌اند، الف، ب و پ مرده‌اند، در حالی که ت، ث و ج زنده مانده‌اند، را بسیار دشوار ببینند. محیط این رخدادها چنان پیچیده است که هیچ ابر رایانه‌ی فعال امروزی نمی‌تواند محاسبه‌های مورد نیاز آن را انجام دهد. چگونه به طور احتمالی، دانشمندان می‌توانند میلیاردها داده‌ی مناسب برای انجام محاسبات بر روی آن، را ذخیره نمایند؟ شمار کمی از بلایای در شرایط کنترل شده آزمایشگاهی روی می‌دهد.

به سخن ساده، ما بیشتر زمان‌ها نمی‌دانیم، چرا شخص ویژه‌ای در بلایا فرا رسیده می‌میرد. می‌دانیم که احتمال زنده ماندن مسیحیان و غیر مسیحیان هم اندازه است، و پرهیزکاران به همان اندازه‌ی گناه کاران کشته می‌شوند. به طور کلی، شاید بیاندیشیم که زنده مانده‌ها در سنجش با مردگان، آسیب فیزیکی کمتری در هنگام تصادف یا توفان، دیده‌اند، ولی این روشنگری راضی کننده نیست. در درک ما از علت-معلول رویداد، نادانی بزرگی باقی می‌ماند.

بدین گونه، ما این بخش کتاب را که از چند بخش پیش (بخش ۳) - «خدای نادانی» - آغاز کرده بودیم، به پایان می‌رسانیم. خدا با شتاب رخنه‌ها را پر می‌کند. ما در پی یک دلیل فیلسوفانه تر و ژرف‌تر برای مرگ کسی هستیم، نه تنها این که

«یک درخت افتاد روی سرش» یا «با اتومبیل تصادف کرد.» این‌ها، دلیل‌های بسیار پوچ و سبک در چنین بدبختی‌های دل‌آزاری، به نگر می‌رسند. مانند این است که یک تکه‌ی پازل گم شده است.

هم چنین، زمانی که محیط ما بسیار دلپسند است، باز به جای آسان گرفتن «که بخت با ما یار بود» یا «ما در زمان و جای مناسب و درستی بودیم»، در پی پاسخ واقعی‌تری می‌باشیم. تنها بی‌اندازه تصادفی است که پذیرفته شود. ما در پی «هدف والاتری» می‌گردیم. ولی این «هدف والاتر» چیست؟ پاسخ هیچ‌گاه دست‌یافتنی نبوده است. بنابراین، ما در اندیشه خودمان، خدای نادانی را، برای پر کردن جاهای خالی در درک خودمان از علت- معلول جهان هستی که در برابر برتری انسان بی تفاوت بوده است، را اختراع می‌کنیم.

افسانه‌ی جهنم^۱

«نمی‌توانم خدایی را تصور کنم که هدف آفرینش خویش را پاداش داده یا کیفی کند، کسی که آماجش پس از آماج خود ما پیکربندی شده - خدا، کوتاه سخن، چیزی به غیر از نادانی انسان‌ها نیست. هم چنین نمی‌توانم باور کنم کسی پس از مرگ بدنش زنده بماند، باری، انسان‌های ناتوان به چنین اندیشه‌هایی از روی ترس یا خودپرستی پوچ، پناه می‌برند.»

- آلبرت اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، در نیویورک تایمز (۱۹ آوریل ۱۹۵۵)

«هیچ جهنمی نیست، تنها فرانسه هست.»

فرانک زاپا (۱۹۹۳-۱۹۴۰) موسیقی دان در «شما نمی‌توانید بیش از این در روی سکوی نمایش این کار را انجام دهید»

ادعای بودن خدا، همیشه، بخشی از گفتگوهای دلکش میان، خداپرستان و سکولارها بوده است. مردان خدا می‌گویند، تنها یک نیروی فراطبیعی می‌تواند، جهان هستی را به هستی آورده باشد. این افراد با اندیشه دینی، هیچ یک از تئوری‌های دانش درباره‌ی سرچشمه‌ی جهان هستی که تنها بر پایه روشنگری‌های طبیعی باشد را نمی‌پذیرند. آفرینش‌گراها می‌گویند، انسان خودش، ارگانسیم بسیار

1. Hell

پیچیده‌ای است که بتواند از یک ماده بی روح، بدون زندگی ساخته شود. همچنین آن‌ها می‌پرسند، این ماده بی جان از کجا آمده است؟

به هر حال، فراطبیعت گرایان^۱، از سوی دانشمندان، کسانی که انسان را پیامد یک فرآیند فرگشتی می‌دانند، به تندی، زیر پرسش کشیده می‌شوند. برای روشن ساختن جایگاه خویش، دانشمندان می‌گویند، هیچ گواهی برای بودن خدا، اهریمن، لپرجانس^۲، جن^۳، فرشته، الف^۴ و یا هر چیزی که ما برچسب «فراطبیعی» به آن می‌زنیم، نیست. دانشمندان به ما یادآور می‌شوند که در واقع سنگواره‌های تازه پیدا شده و فن‌آوری نوین DNA گواهی‌های سنگینی بر اینکه انسان از گونه‌های پایین حیات، پیدا شده، ارائه می‌دهند. سرانجام، شک گرایان دینی ادعا دارند، بدبختی‌های مرگبار مانند هاریکن، زمین لرزه، سیل، قحطی، خشک سالی، بیماری‌های مادرزادی و بیماری‌های دیگر نشان می‌دهند که جهان ما از سوی خدای مهربان و نیرومند طراحی و ساخته نشده است.

هدف این بخش، بهر حال، شک نمودن در بودن خدا نیست. برای هدف این گفتگو، ما خواهیم پنداشت که خدای هست. به جای آن، آماج این بخش، رد نمودن نیرومندان جهنم مشهور، که میلیون‌ها نفر باور دارند خدا برای کیفر دادن گناهان برپا کرده است، می‌باشد. پس پرسش این بخش «آیا خدا هست؟» نیست. پرسش پرسیده شده و به باور من پاسخ داده شده‌ی این بخش «آیا خدا جهنم برپا می‌کند؟» است.

خرد درست به ما می‌گوید تنها اگر خدا دلیلی برای کیفر دادن داشته باشد، جهنم را برپا خواهد نمود. به سخن دیگر، خدا به طور دلخواه تصمیم نخواهد

-
1. Supernaturalism
 2. Leprechauns جانوران پنداری در داستان های مردم اسکاتلند
 3. fairy
 4. Elves

افسانه‌ی جهنم

گرفت که از سوزاندن و شکنجه کردن انسان‌ها (و فرشتگان رحیم)^۱ خوشحال خواهد شد و جهنم را بر پایه این جستار برپا نماید، چون از این سناریو برداشت می‌شود که خدا رفتار دیگر آزاری^۲ داشته و برای خرسند نمودن خود با دیدن رنج و شنیدن ناله‌های درد، این توده بزرگ آتش را آفریده است.

ما هیچ دلیلی برای اینکه خدا نمی‌تواند رفتار دیگر آزاری داشته باشد، نداریم. ولی چنین اندیشه‌ای چندان با معنایی نیست. ولی اگر گمان کنیم خدایی که به اندازه‌ی بسنده خرد داشته که جهان و هستی را در آن بیافریند، دارای روانی بیمار نیست با معناتر می‌شود - و بی‌گمان نباید آن اندازه سنگدل باشد که از رنج دیدن آفریده‌های خودش، شاد گردد. پس، چنین نتیجه‌گیری منطقی هست که هر خدایی، افراد را زمانی در جهنم کیفر خواهد داد که برای آن دلیل داشته باشد.

پس، با در نگر گرفتن کیفر جهنم، بدست خدا، ما احتمال‌هایی که در پی می‌آید را داریم:

(۱) - خدا دلیلی برای آفریدن جهنم دارد و بنابراین آن را آفریده است.

(۲) - خدا دلیل برای آفریدن جهنم ندارد، ولی با وجود این، آن را آفریده است - از آزار دیگران خوشش می‌آید.

(۳) - خدا دلیلی برای آفریدن جهنم ندارد و بنابراین آن را نیافریده است.

اکنون باید بکوشیم تا میان اجرای کیفر بدون دلیل و اجرای کیفر با دلیل درست، تفاوت بگذاریم. ما نخست می‌باید درباره کیفرهای شناخته شده در جامعه امریکایی، همراه با دلیل‌های چنین کیفرهای اجتماعی، گفتگو نمایم. ما درباره‌ی این کیفرهای اجتماعی گفتگو می‌کنیم نه برای اینکه آن‌ها پیوند سر راستی با آموزه‌های

1. (and fallen angels)

2. behaved sadistically

جهنم در کتاب مقدس دارند، بلکه برای اینکه بنیاد قیاسی را پایه گذاری نمایم که بتوانیم بر روی آن تفاوت گذاری خودمان از جستارهای خردمندان و مسخره آمیز را دریابیم.

پس، چه دلیل هایی برای ایجاد انگیزه ی کیفر دادن هست؟ چرا قانون شکن ها را روانه ی زندان می نمایند؟ چرا دانش آموزان بی نظم از آموزشگاه اخراج می شوند؟ به طور کلی، سه دلیل اصلی برای این پرسش که چرا کسی کیفر داده می شود، هست:

(۱) - برای برپاداشتن یک رویه قضایی که برای جامعه، با خدمت هم

چون یک بازدارنده از بزه کاری در آینده، سودمند است؛

(۲) - برای جدا ساختن بزه کار از کسانی که حقوق آنها را زیر پا

گذاشته است؛

(۳) - راهنمایی نمودن بزه کار برای سودرسانی به خودش و افراد دیگر.

بگذارید به طور کوتاه، هر یک از دلیل های کیفر کردن را، بازتر کنیم:

بازداری^۱

ما، همگی می کوشیم تا جایی که می شود زندگی بهتری داشته باشیم. کار می کنیم تا دیده ها و نادیده ها، که هم چون خواسته های خودمان می دانیم، را بدست آوریم و از بارهای گران بیهوده رها شویم. هر آینه، هر کسی این کنش را به گونه ای که سد راه حقوق شخصی دیگران نشود، انجام می دهد.

بهر حال، بدبختانه شماری از مردم چنین دیدگاهی را درباره ی حقوق همسایگان خودشان ندارند. اقلیت بسیار کوچکی از مردم، در راه شادی خودشان، به طور

1. Deterrence

افسانه‌ی جهنم

جدی به حقوق دیگران در جامعه تجاوز می‌کنند. برای نمونه، شاید کسی پول کس دیگر را بدزد. برای چنین رفتار غیراخلاقی، وی از سوی اکثریت محکوم می‌شود، قانون‌ها برای پاسداری از «رفاه همگانی^۱» هستند. یک قانون، می‌گوید، برای دستبرد زدن به پول می‌باید یک گونه کیفر ویژه‌ای داده شود. بودن بازداشتگاه و زندان، به امیدی این است که افرادی که دربارهی تجاوز به حقوق دیگران می‌اندیشند را بازدارد. این بازداری، نرخ بزه کاری را کاهش داده و جامعه از آن سود خواهد برد. کسانی که چهل ساله هستند به یاد می‌آورند، زمانی که در دبستان خانم آموزگار چوبش را از روی میز خودش برمی داشت و می‌گفت یاد گرفتی، بچه نخاله کلاس بی گمان، بار دیگر که دهان خود را باز می‌کرد، «یاد گرفته بود.» بی درنگ، آن بچه نخاله، به مردی جوان ساکتی، فرو رفته در کار کلاسی خودش، دگرگون می‌گشت. ترس این بچه نخاله از چوب، بیشتر زمان‌ها از شیطنت‌های آینده او جلوگیری می‌کرد. گوشمالی دادن به اقلیتی بد رفتار، کلاس منظمی درست می‌کند که همه در آن می‌توانند یاد بگیرند. بازداری، برای بهتر ساختن شرایط برای اکثریت، یکی از دلیل‌های کیفر نمودن قانون یا حد شکنان بالقوه می‌باشد.

جداسازی^۲

در هر جامعه‌ای، همواره اقلیتی از انسان‌ها هستند، که اگر اجازه یابند آزادانه پرسه زنند، یک دم از زمان را برای زیان زدند به دیگران، از دست نمی‌دهند. برای نمونه، چارلز ماسون^۳ با دستور دادن به پیروانش برای آدمکشی دسته جمعی، بدون شک حقوق شهروندان پیرو خویش را زیر پا گذاشت. مقام‌های مسئول ماسون را هم

1. General welfare

2. Separation

3. Charles Manson قاتل و رهبر فرقه ای در امریکا، هم اکنون زندانی است

چون یک تهدید بسیار خطرناک برای جامعه دانسته که آزاد نمودن این قصاب مشهور بی گمان به کشته شدن شماری دیگری از افراد خواهد انجامید. چون اکثریت افراد جامعه خواستی نیرومند برای به قتل رسیدن ندارند، ماسون «تبعید» شد. اگرچه، شاید نمی توانست اکثریت جامعه را بکشد، اگر پلیس وی را از بند آزاد می کرد، چه بسا هر شخصی در جامعه با خنجر خشمگین وی از پا در می آمد.

گوشمالی دادن - با جدا نمودن-
هم چنین در آموزشگاه های دولتی نیز به کار گرفته می شود. رفتارهای زننده در کلاس، شکستن ابزارهای در کلاس، یا تهدید و آزار دیگران، چه بسا به معلق یا اخراج نمودن دانش آموز بینجامد. گرایش آموزشگاه به فرآیند آموزش و پرورش می باشد،

«یکی از دلایل های نامیرا بودن روح این است که بسیاری از مردم به آن باور دارند. همچنین آن ها باور دارند که زمین مسطح است.»

مارک تواین (۱۹۱۰-۱۸۳۵) در کتاب دفترچه یادداشت

کیفر در دسر سازان، در این حالت برای از میان بردن فرصت آنان، برای بازسازی دیگر دانش آموزان یا خراب کردن دارایی های آموزشگاه می باشد. پس جدا ساختن، برای جلوگیری از تجاوزهای آینده به حقوق دیگران، یک دلیل دیگر برای کیفر دادن، می سازد.

بازپروری^۱

افرادی که با کنش‌های بزه کارانه، گناهکار شناخته می‌شوند، خودشان را بارها پشت میله‌ها می‌بینند. جامعه امید دارد این متجاوزان -کسانی که با تهدید به کیفر شدن، از کنش خویش بازداشته نمی‌شوند- با بودن در بندی ناخوشایند، در آینده، بازداشته شوند.

افزون بر این، بسیاری از زندان‌ها، با آموزش یک حرفه یا صنعت به این متجاوزان، در بازپروری آن‌ها می‌کوشند. اگر چه بیشتر نهادهای کیفری، دارای کمبود امکانات مورد نیاز در این زمینه هستند، شمار اندکی، آموزش‌هایی در رشته‌های الکترونیک، تأسیسات^۲ و نجاری برای زندانی‌ها ارائه می‌دهند. پاره‌ای از نهادهای تادیبی^۳، حتی روان‌درمانی نیز دارند. جامعه امید دارد این متجاوزان، با فراگیری اندیشه‌ها و رفتارهای گوناگون، از کنش‌های بزه کارانه، هنگام آزادی خودشان در آینده، خودداری نموده و از این رو جامعه سود می‌برد. تادیب یا بازپروری دلیل دیگر کیفر دادن است.

این‌ها سه دلیل برای اینکه چرا کسی کیفر داده می‌شود را نشان می‌دهد. بهر حال، باید بپذیریم که بازداری، جداسازی و بازپروری دلیل‌هایی برای کیفر دادن هستند، چون (و تنها برای اینکه) نتایج سودمندی می‌دهند. از این رو، کیفر یک شخص -یا اعلام احتمال آن (یعنی بازداری) که محیط اجتماعی بهتری نسبت به *نبودن* کیفر می‌سازد، یک دلیل برای بودن مجازات هست.

-
1. Rehabilitation
 2. plumbing
 3. penal institutions

اکنون باید میان اجرای کیفر برای دلیل درست و کیفری که تنها برای انتقام یا شاد شدن از دیگر آزاری انجام می‌شود، تفاوت گذشته شود. بگذارید داستان روشنگری در این باره بخوانیم :

جانم جونز در یک بعد از ظهر با صدای ضربات شدیدی که به در خانه‌اش می‌خورد، از جا پرید. او به تندی از جا برخاست، تا به مهمان ناشناس خودش خوشامد بگوید.

خانم جونز به همسایه خودش که روی آستانه خانه ایستاده بود گفت، «چه فرمایشی دارید؟» خانم جونز از آن چه همسایه‌اش می‌خواست شگفت زده شد. همسایه گفت، «شوخی را کنار بگذارید، پسر شما یک دقیقه پیش سنگی برداشت و به عمد زد وسط شیشه اتاق نشیمن، من با چشم‌های خودم دیدمش!» خانم جونز عذرخواهی بسیاری نموده و قول داد که پول شیشه نو را بدهد. هم چنین خانم جونز به همسایه خودش گفت زمانی که جانی برگردد بدون شک گوشمالی خواهد شد.

اکنون، در اینجا، پرسشی از شما، چه انگیزه‌ای برای گوشمالی دادن به جانی هست؟ کدام یک از این دو گزاره دلیل را روشن می‌کند؟

(۱) - جانی کیفر خواهد شد، چون عمدی پنجره همسایه را شکسته است.

(۲) - جانی، به امید اینکه در آینده از رفتارهای زیان آور بازداشته شود، کیفر

خواهد شد.

شماره ۲، چون هدف سودمندی از کیفر دادن را نشان می‌دهد، دلیل را ارائه می‌دهد: جانی از تکرار رفتار ویرانگر بازداشته خواهد شد. شماره ۱، تنها واقعیت شکستن پنجره را بدست جانی روشن می‌کند. بهر حال، دلیلی (یعنی، هدف یا انگیزه‌ای) را برای گوشمالی دادن، روشن نمی‌کند.

اگر گفته شود، پنجره شکسته شده «دلیل» کتک خوردن جانی هست، مانند اشاره نمودن به این است که ما می‌توانیم در زمان به عقب برگشته و از شکستن

افسانه‌ی جهنم

پنجره جلوگیری کنیم، یا به گونه‌ای با گوشمالی جانی می‌توانیم پنجره را درست کنیم. ولی، آیا با کتک زدن جانی این اهداف بدست می‌آید؟ بی‌گمان نه. در حالی که، به روشنی امکان تغییر مسیر رویدادهای آینده - شاید مجازات، جانی را از تکرار رفتارهای خرابکارانه بازدارد- هست، کتک زدن جانی نمی‌تواند و نخواهد توانست واقعیت شکستن پنجره در گذشته را دگرگون سازد. نکته ارزشمندی که در اینجا باید یادآوری شود، این است که «درس گرفتن جانی»، در واقع دلیل قابل پذیرشی برای مجازات نمودن، هست. ولی انتقام‌گیری‌های خشن - تنها به دلیل رویدادهای دگرگون‌ناپذیر گذشته- به خودی خود، یک دلیل قابل پذیرش برای مجازات نیست، چون از این راه هیچ سودی بدست نمی‌آید.

کلیسای ترسایی - هم کاتولیک، هم پروتستان- روضه می‌خوانند که خدا برای کیفر دادن «روح‌های کافر» و «فرشته‌های رجیم» دلیل داشته و برای همین جهنم را آفریده است. اکنون ما منطق، اعتبار و اخلاقی بودن این آموزه را بررسی می‌کنیم.

بازداری

چون سودمندی آماج ساختن یک عامل بازدارنده، جلوگیری از کنش‌های ناخواسته جامعه ستیز^۱ هست و چون این چنین کنش‌هایی برای شخص (یا گروهی) ناخوشایند هست، برای اینکه به بازداری ارزش بدهیم، می‌توانیم این بخش را به دو گونه تقسیم کنیم: (۱) جهنم، برای بازداشتن از گناهان جامعه ستیزی، آفریده شده،^(۱) برای سودرسانی به انسانیت، (۲) جهنم، برای بازداشتن از گناه، آفریده شده، برای سودرسانی به خدا.

1. antisocial

بنابراین، نخستین پرسش پیش رو، چنین می‌پرسد، آیا خدا جهنم را برای سود به انسانیت، با به کار گیری تهدید عذاب دادن در آن هم چون یک بازدارنده از گناه، آفریده است؟

برای بررسی پندار آفرینش جهنم - آن گونه که بسیار گفته می‌شود، سودرسانی به انسانیت - ما باید دریافت درستی از روضه‌ی کلیسای ترسایی درباره انسانیت را دریابیم. کلیسا اعلام می‌کند که اکثریت انسان‌های روی زمین، در آتش بزرگ جهنم خواهند سوخت. زمانی که درخواست سند برای این آموزه آن‌ها می‌شود، رهبران بیشتر به متی ۱۴ و ۱۳:۷ ارجاع می‌دهند.

«گرچه زمان مرگ من نزدیک می‌شود، از مرگ و رفتن

به جهنم ترس ندارم یا (آنچه بسیار بدتر است) به نجات مردم

پسند بهشت خواهم رفت. من انتظارم از مرگ نیستی

است و برای دور کردن بومی ترس‌های احتمالی از

مرگ، از پنجه‌ی پاسبان‌هایم.»

«از در تنگ داخل شوید. زیرا

فراخ است آن در و وسیع است آن

طریقی که مودیّ به هلاکت است

و آنانی که بدان داخل می‌شوند

بسیارند»

«زیرا تنگ است آن در و

دشوار است آن طریقی که مودی

به حیات است و یابندگان آن کم

هستند.» (۲)

کلیسای ترسایی به این پیش‌گویی آیزاک آسیموف (۱۹۹۲-۱۹۲۰)

«الهی» کتاب مقدس، که گفته بیشتر دانشمند و نویسنده در کتاب "درباره‌ی

دین داری" گفتگوی آزاد

انسان‌ها راه نادرست را در زندگی رفته و پی آیند آن، بهشت نیست، بلکه به جهنم خواهد رسید، باور کاملی دارند. پس، چه بسا نتوانیم، این پندار که آفرینش جهنم کوششی برای سود انسان‌ها، از سوی خدایی - با خرد بی کران - که پیشاپیش می‌داند اکثریت انسان‌ها به آن دخمه عذاب وحشتناک که گمان می‌شود برای

افسانه‌ی جهنم

سودمندی انسان‌ها است، خواهند افتاد، را بپذیریم. اگر گمان کنیم، ترس گسترده از جهنم، هم چون کنش‌گری بازدارنده از بزه و «گناه»، برای بشریت سودمند خواهد بود، با این پرسش روبرو خواهیم شد: آیا سود بدست آمده از بازداری بر بهای رفتن به جهنم برای همیشه و ابد می‌چربد؟ پاسخ: یک نه حسابی.

برای قیاس، بیایید گمان کنیم، کسی شما را برای شام به بهترین رستوران شهر فراخوانده است. وی قول داده، شما را با لیموزین خودش ببرد، با خرج خودش شام بدهد و باده گساری کنید و شما را به خانه بازگرداند. ولی در عوض، برای دست و دل بازی خودش، پافشاری می‌کند برای خرسندی حس آتش‌افروزی^۱ خودش خانه شما را آتش بزند. گزینه‌های شما (الف) دعوت به شام را پذیرفته، و چون یک پیامد، خاکستر شدن خانه خود را به چشم خویش ببینید؛ یا (ب) برای نگهداری خانه‌ی خود از ویرانی، دعوت را نپذیرید.

بی‌گمان هر کسی، برای پرهیز از زیانی بزرگ (یعنی، خانه خودشان)، دعوت به شام را رد می‌کند. اگر، به هر روی، شما به گونه‌ی گزینشی، تنها واقعیت دعوت نمودن آن نفر از شما به شامی شاهانه را ببینید، آن‌گاه می‌توانید بگویید دعوت خوبی است. ولی با دیدن موقعیت کلی، می‌باید نتیجه بگیرید، دعوت شدن در مجموع، چون که زیان (یعنی، خانه خودتان) بسیار بزرگ‌تر از دستاورد (یعنی، شام رایگان) هست، سودمند نمی‌باشد.

جامعه انسانی، در داستان ما، البته (ب) را، واگذاری بازداری گناه ضد اجتماعی به (الف) گزینش بازداری از گناه ضد جامعه و به همراه آن، پیامد شکنجه شدن در سیاه‌چال آتشین جهنم، برمی‌گزیند. بایستی عذاب جهنم احساس بسیار بدی داشته باشد، باید این گونه باشد، چون زمان ابدی عذاب، حتی بزرگ‌ترین خوبی که به قول معروف (هم چون یک بازدارنده از گناه ضد اجتماعی) می‌تواند به همراه داشته

1. pyromaniacal desires

باشد، در مقایسه با دوره کوتاهی که به جامعه انسانی خدمت می‌کند، را خنثی می‌کند. به سخن ساده، بدی داشتن جهنم بر خوبی‌های آن می‌چربد. پس، آفرینش جهنم می‌تواند یک زیان درست و حسابی برای انسانیت است.

گواه دیگری برای این که آفرینش جهنم هم چون یک کمک کننده به بازدارندگی از گناه ضد اجتماعی، به سود انسان‌ها نیست، هست. نخست، مردم ترسان از جهنم، بسیار از کنش‌های شادی آفرین حرام شده از سوی دین، ولی قابل بخشش از سوی جامعه را انجام نمی‌دهند. بدبختانه، افراد عذاب شده دینی، از انجام بسیاری از کنش‌های شادی آور، که تجاوز به حقوق هیچ کسی هم نیست، می‌ترسند. تحمیل چنین مازوخیسم به خویش، هیچ سودمندی ندارد.

دوم، حتی زمانی که فردی دینی «خطر» یکی از این کنش‌های «حرام»، مانند رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج را انجام می‌دهد، بیشتر زمان‌ها باور دارد که برای ابد، در آتش خواهد سوخت. بنابراین وی بدون نیاز و بدون هیچ «سودی» از نگرانی و بزه رنج می‌کشد.

سوم، خدا، با دانش بی‌کران خودش، باید پیشاپیش بداند، جامعه انسانی، سامانه‌ی کیفری خویش را، که به عنوان یک بازدارنده زیر پا گذاشتن حقوق دیگران است، برپا خواهد ساخت.

چهارم، خدا، هم چنین، باید می‌دانست، بسیاری از مردم به هیچ رو جهنم را باور نخواهند نمود و بنابراین، تهدید به عذاب جاویدان راهی نیست که آن‌ها را از گناه بازدارد.

پس این پرسش: «آیا خدا جهنم را برای سودرسانی به جامعه انسان‌ها، هم چون بازدارنده‌ای از گناه، با تهور به عذاب در جهنم، آفریده است؟» ما باید پاسخ بدهیم، نه. در این گام پرسش دیگری به ذهن می‌رسد: آیا خدا جهنم را برای سودرسانی به انسان‌ها، نه تنها برای بازدارندگی از گناه و بزه، بلکه برای برانگیختن انسان‌ها به توبه کردن و نجات یافتن بدست عیسی مسیح، آفریده است؟

افسانه‌ی جهنم

«آموزشگاه می‌شبه: زندانی که کودکان برای باطن شیطانی
پدران و مادران خودشان طلب بخشایش و توبه می‌کنند.»

اچ. ال. منکن (۱۹۵۶-۱۸۸۰) روزنامه
نگار و منتقد در کتاب قطعه‌های برگزیده
منکن

در پاسخ به این پرسش، باید به یادآوریم که هدف اساسی و نتیجه توبه نمودن، رها شدن از آتش جهنم و رفتن به بهشت می‌باشد. چون کسی نمی‌توانست در جهنم بسوزد، اگر از آغاز آفریده نشده بود و چون گمان می‌شود بیشتر انسان‌ها در این آتش قربانی خواهند شد تا اینکه به خاطر بودن جهنم توبه کنند، پس ما باید نتیجه‌گیری کنیم که هدف آفرینش جهنم سودرسانی به جامعه انسانی نیست. پس باید در پاسخ این پرسش، بگوییم، نه.

اگر آفرینش جهنم به سود انسان‌ها نیست، آیا می‌شود، هدف آن بهره‌رسانی به خدا باشد، چون با ترساندن انسان‌ها، آن‌ها از کنش‌های که پایه‌گذار اعتراض می‌شود، خودداری کنند. به سخن دیگر، آیا خدا، هرآینه کوشش نموده جهنم را برای انسان ترسناک سازد، تا با فشار وی را به پرستش خودش وادار کند؟ پذیرش این پندار، هم چون یک تصویر دقیق از سرشت خدا، در دیدگاه من، یک ادعای بسیار کفرآمیز هست - این سناریو به طور سربسته می‌رساند که خدا رفتار بسیار بدتری از استالین^۱ یا هیتلر^۲ در اوج خشونت جنگ دوم جهانی دارد،

1. Stalin
2. Hitler

چون استالین یا هیتلر آماج ویژه‌ای داشته که می‌خواستند به آن دست پیدا کنند. به عنوان رهبران ملت خویش، آن‌ها همچنین توان شکنجه نمودن یا کشتن و یا رها نمودن مردم را داشتند. استالین و هیتلر نیز راه بربریت و سنگدلی را برگزیدند چون خواسته‌های آن‌ها بر مهربانی چیره بود و تابع نقشه‌های خودپسندانه خودشان بود.

همانند استالین و هیتلر که ناچار به گزینش کشتن، یا نکشتن، شهروندان خود یا همسایگان کشورشان گردیدند، خدا، اگر باشد، ناچار به گزینش بردن، یا نبردن، میلیاردها انسان به جهنم خواهد شد. تاریخ با دلیل‌های خوب به استالین و هیتلر چون انسان زیان‌آور یا دیوانه‌های دیگر آزار نگاه خواهد نمود، چون حکومت مستبدانه غیرانسانی بر ملت‌ها و انسان‌هایی که فرض می‌شود سد راه آماج آن‌ها باشند. اگر ما به این برآیند برسیم که خدا جهنم را بازداري از رفتارهای انسانی که خودش دوست ندارد، آفریده- چون پیشاپیش روشن شده که بیشتر انسان‌ها، هم چون یک پیامد، در آنجا برای ابد عذاب خواهند کشید- بنابراین، ناگزیر می‌باید به این خدا نیز لقب شرور و دگر آزار بدهیم، چون او نیز به همین دلیل انسان‌ها را برای رسیدن به آماج خویش عذاب خواهد داد.

نیازی به گفتن نیست که شماری از کلیساروهای دین دار از این ویژگی ناهنجار «خدای دوست داشتنی» خودشان، خشمگین شده‌اند. آن‌ها همواره ادعا دارند، خدا به هر کس «اراده‌ای آزاد»^(۳)، برای تصمیم‌گیری درباره‌ی سرای ابدی خویش با نپذیرفتن یا پذیرفتن عیسی یا منجی، داده است.

به هر روی، رهبران کلیسا استدلال خویش را، هم زمان با ادعای اینکه خدا دانا به هر چیزی هست: او دارای دانش گذشته، حال و آینده می‌باشد، باطل می‌کنند. از این رو، این واقعیت که بیشتر انسان‌ها «پیامبر را راست گو»^(۲) ندانسته (و بنابراین در

1. "free will"

2. forsake Jesus

افسانه‌ی جهنم

آتش ابدی خواهند سوخت) - بر خدا، پیش از اینکه تصمیم به آفریدن جهنم بگیرد، پیش از این که انسان را بیافریند، پیش از اینکه دادن یک روح ابدی به انسان را برگزیند، پیش از اینکه سرنوشت روح انسان‌ها را مشروط به «پذیرش سخن پیامبران^۱» نموده باشد، و پیش از اینکه تصمیم بگیرد شیطانی بیافریند تا انسان را فریب داده که از پیامبران دل ببرند. به دیگر سخن، اگر، هم چنان که دین دارها باور دارند، خدا به درستی دانش مطلق داشته باشد، پس باید پیشاپیش دیده باشد که «نقشه‌ی بزرگ» وی برای انسان مصیبت آمیز هست. با این حال، طبق آموزه‌ی کتاب مقدس، وی نقشه خودش از رستگاری مشروط را ارائه نمود، بنابراین میلیاردها نفر، کسانی که وی آن‌ها را به آفریده، برای ابد گرفتار عذاب جهنم خواهند شد. بنابراین، مسئولیت هر درد و رنجی که به سر انسان بیاید، به او مربوط است.

«زشت‌ترین و بدترین جنایت‌هایی که در تاریخ ثبت شده زیر پوشش دین یا به همان اندازه، با انگیزه‌های دینی انجام شده است.»

کلیسای ترسایی ادعا دارد «عیسی خداست» نجات بخش دوست داشتنی و نیک اندیش، که بر سر صلیب مرد،

- مهاتما گاندی (۱۹۴۸-۱۸۶۸)
در کتاب تباهی باورها

چون می‌خواست انسان‌ها را از عذاب ابدی الهی نجات بخشد. ولی چه کسی، می‌شود بپرسم، تهدید نموده این عذاب را تحمیل خواهد نمود؟ پاسخ درست همان خدا می‌باشد. پس هرآینه، عیسی قربانی داوری خویش گردید، زمانی که بر صلیب، همچون جانشین یک قربانی - مراسم قربانی کردن که عیسی خودش را قربانی نمود، تا بتواند «گناه» را ببخشد - مرد. بنابراین، سراسر نقشه کتاب مقدس برای رستگاری، تکرار ساختگی (یعنی، فراوانی بی‌خود) است. خدای قادر مطلق و خیرخواه،

1. accepting Jesus

می تواند به سادگی گذشته را به گذشته واگذار کرده و «کافر» را حتا اگر باورهای دینی نادرستی را پذیرفته باشند، ببخشد. اگر ارزانی داشتن بخشش جهانی و بدون شرط، برای خدا شدنی نیست، پس قادر مطلق نبوده؛ توانایی وی مهار شده و با شرایطی که برتر از توانایی وی هستند چرخیده می شود. اگر هم می تواند همه‌ی «کافر» را بدون پیش شرط ببخشد ولی نمی پذیرد، خیرخواه نیست.

پندارید، به گونه همسانی، غریبه‌ای تفنگی را به سوی شما می گیرد و می گوید، «پولت یا جانت.» آیا گمان می کنید هیئت منصفه، چون به شما «گزینشی آزادانه» داده است، حق تبرئه مرد مسلح را دارد؟

آیا مرد مسلح، پس از اینکه تفنگ را روی سر شما می گذاشت تصمیم می گرفت زندگی شما را ببخشد، شایسته ستایش و بهشت می شد؟ نه، زیرا دست بالا تهدیدی که خود او، بدون پرسش و ناخواسته برای شما به وجود آورده بود، از میان برده است. ولی خدای کتاب‌های مقدس «خدایی مهربان» نامیده می شود، چون شمار اندکی مردم را از عذاب جهنم خودش، که بدون درخواست و پرسش، برای انسان فراهم نموده است، «نجات» می دهد.

«ولی» ترسایان پاسخ می دهند، «بدون ریخته شدن خون قربانی، نمی شود گناه بخشیده شود. و خدا تنها خواسته که ما جانی که عیسی بر صلیب برای ما قربانی نمود، را ببپذیریم.»

می توانم پرسم، و چه کسی این قانون را گذاشته که «بدون ریختن خون قربانی، گناه بخشیده نمی شود؟» پاسخ باز هم «خدا» می باشد. اگر به راستی خدا قادر مطلق بود می توانست اعلام کند «بدون نوشیدن شراب سبب، گناه بخشیده می شود» یا «بدون خالی نمودن باد معده گناه بخشیده می شود.»^۱ اگر خدا قادر مطلق بود،

کنایه هایی به کتاب مقدس هست. 1

افسانه‌ی جهنم

می‌توانست هر کاری که بخواهد، هم چنین بخشیدن بدون شرط همه‌ی «کافرها»، را به انجام برساند.^۱ در واقع، این پندار که خدا، پیش از فرود آوردن بخشش خودش، طلب قربانی می‌کند، اشاره به جانور خوبی دستگاہ اندیشه در فرهنگ‌های ابتدایی، زمانی که کتاب مقدس نوشته می‌شد، می‌کند. خدای کتاب مقدس از پندارهای انسان تشنه‌ی خون انتقام جو برخاسته است.

اگر خانواده یا دوستان من «در حقم بدی کنند»، به زودی آن‌ها را بخشیده و کینه دراز مدتی از آن‌ها به دل نمی‌گیرم. و با همه‌ی هستی خودم شرط می‌بندم شما هم همین کار را می‌کنید. هیچ هدف خردمندانه‌ای در داد و بیداد کودکانه - یا حتی در خشم‌های بسیار کودکانه - که در پی وحشی‌گری و انتقام‌های بی‌خودی می‌باشد، نیست. افزون بر این، هرگز تقاضای «ریختن خون قربانی» برای جبران رفتار «ناشایسته» دوستان یا خانواده خودم را نخواهم داشت. چنین «تلافی خونینی» تنها از سوی سران مافیا، نه از سوی یک هستی با «مهربانی بی‌کران» خواسته می‌شود.

از دیدگاه من، پندار خدا شخصی یک مفهوم انسان‌شناسی هست که نمی‌توانیم آن را بسیار جدی بگیریم. من هم چنین نمی‌توانم اراده و هدنی را بیرون از قلمرو انسانی تصور کنم... . دانش برای ضعیف نمودن اخلاق مورد اتمام قرار گرفته است، ولی این اتمام داورگز نیست. رفتار اخلاقی یک انسان، باید به طور موثری برپاید، همدردی، آموزش‌هایی، بستگی‌های اجتماعی و نیازهایش باشد. نیازی به پیچ‌بنای دینی نیست. هر آینه، انسانی که از ترس کینفریا امید به پاداش پس از مرگ باشد، اخلاق ضعیفی دارد.

- آلبرت اینشتین (۱۹۵۵-۱۸۷۹) در دین و دانش - مجله‌ی نیویورک تایمز (۹ نوامبر، ۱۹۳۰)

در واقع اسلام نیز با پیش کشیدن حق الناس و حق الله، تنها توانسته جانور خوبی خدا را تا اندازه ایی از گردن خدا^۱ باز نموده و گردن انسان بگذارد، در این حالت مجری و دادگاه همان خداست تنها به عنوان گرفتن حق مردم از مردم، جهنم را ابدی ساخته و بیماری روانی سادیسم را در واقع به عنوان مامور و معذور فراموش کرده است.

حتا ما انسان‌های پست دریافته‌ایم که از نگر اخلاقی بسیار ناپسند است که انسان‌ها را به دلیل باورهای دینی آن‌ها، بدون توجه به اینکه چه اندازه باورهای آنان را نادرست ارزیابی کنیم، عذاب داده شوند. برای نمونه، بر خلاف قانون است که به کسی کار یا خانه اجاره ندهیم، چون باورهای آن خانم یا آقا از نسخه خودمان از «حقیقت» تفاوت دارد. بی گمان، خدایی با «عشق و مهربانی بی کران» از انسان‌ها، بسیار بیشتر مهربان و بخشنده هست، تا کمتر مهربان و بخشنده باشد. ولی بر طبق آموزش‌های دینی، خدا خودش بزرگ‌ترین متعصب می‌باشد، چون که بارها گفته شده خدا نقشه دارد که انسان‌ها را برای باورهای ناهمسان دینی، به گونه‌ای ترسناک و ابدی عذاب نماید.

سرانجام، ترسایان مدعی هستند خدا ناچار است کافر را عذاب کند، چون خودش بسیار منزّه است. و این پرسش را نادیده می‌گیرند که چگونه خدای قادر متعال می‌تواند «ناچار» در انجام کاری باشد و نادیده می‌گیرند که سرشت متناقض «عذاب الهی»، سراسر استدلال «خدای منزّه» را خودش به طور فلسفی پوچ می‌کند. خدا را «مقدس» نامیدند بیش از آن که پاپ را یک کاتولیک خوب نامیده شود، معنی دار نیست، هر یک بر تعریفی کنترل دارند که آن را به پایان رسانده‌اند.

پاپ، به گونه‌ی گسترده‌ای، توان ساختن آموزه‌های کاتولیک و مسیر آموزش‌های آن را دارد. بنابراین، نامیدن پاپ خودش را یک «کاتولیک خوب» به طور روشنی بی‌خود است - زیرا این گزاره دارای مواردی است که پاپ آن را در گذشته یا بنا بر تعریف سنتی آن، آن گونه پیشینیان وی آن را برپا ساخته‌اند، آن را به پایان رسانده است. به هر روی، نامیدن خدا خودش را «منزه و مقدس» سراسر بی‌خود است، چون فرض می‌شود که خدا بر تعریف «منزه و مقدس» کنترل کامل دارد. گزاره‌ی «خدا منزّه است» نمونه‌ی دیگری از خطای درست‌نمایی^۱ است.

1. tautological error

افسانه‌ی جهنم

وجود این، ترسایان بدون اندیشه این خطای منطقی را «دلیل تایید» نقشه خدا برای عذاب میلیاردها انسان می‌نامند. پس خدا و هیتلر، در این باور ناپسند، که به طور اخلاقی سزاوار است که انسان‌ها را اگر پیروی دین «نادرستی» باشند، عذاب نمود، مشترک هستند.

اکنون، بگذارید دوباره پرسش اصلی در دستور کار را بازگو کنیم: «یا آفرینش جهنم، با بازداري از کنش‌های انسانی که خدا از آن فووشش نمی‌آید، در پی سودرسانی به خدا است؟»

به نگر می‌رسد دو پاسخ درست برای این پرسش هست:

(۱) بله، این گونه که، اگر ما نتیجه بگیریم، این خدای استالینی-هیتلری (الف) می‌خواهد هوس‌های خود را برآورده سازد-یعنی، با ترس و تهدید دیگران را به زندگی «پرهیز کارانه» بکشانند- به جای اینکه انسان‌وار رفتار کند، (ب) قادر مطلق توجه ندارد که آفرینش جهنم یک راست عذاب‌ی ابدی انسان‌هایی است که او خودش آن‌ها را آفریده است، (پ) زمانی که هشدار می‌دهد «ببخش و فراموش کن» ریاکار است چون او بخشش خودش را مشروط نموده است، (ت) بنابراین، کنش‌های وی درست مانند یک نادان است.

(۲) نه، اگر نتیجه بگیریم که خدا به طور عمدی، با ستم کاری و بدون هدف عذاب را تحمیل نمی‌کند.

جداسازی

آیا خدا جهنم را آفریده تا «رانده شدگان»^۱ را از «هدایت شدگان»^۲ جدا سازد؟ یکی از باورهای اساسی دین‌دارها این هست که هیچ «گناه کاری» نمی‌تواند از پل صراط^۳ بگذرد. افزون بر این، آن‌ها باور دارند کسانی که (پیامبرها و امام‌ها و) عیسی را به عنوان نجات بخش تکذیب کنند، از نگر خدا «گناه کار» هستند. ترسایان «یعنی خردمندانه» برآیند می‌کنند که انسان‌هایی که عیسی را تکذیب نمایند، نمی‌توانند به بهشت راه پیدا کرده و باید به جهنم بروند. کلیسا می‌گوید خدا نمی‌خواهد حکم کند که «کافر» به جهنم بروند، ولی چون او بسیار «ملکوتی»^۴ است، «ناچار است» که کافر را بیرون از بهشت برین خودش نگه دارد.

اگر گمان کنیم که خدا هست و بهشت وی در آسمان‌ها، در جایی که گناه نمی‌تواند وارد شود، هست، بنابراین می‌شود پذیرفت که به دو گونه‌ی غیر جهنمی و منطقی، می‌توان «کافر» را از «نجات یافتگان» جدا سازد.

(۱) خدا، پس از مرگ «گناه کار» می‌تواند «روح گناه کار» را، مانند پیش از به دنیا آمدنش، نیست کند.

(۲) خدا، پس از مرگ «گناه کار» می‌تواند «کافر» را به جایی دور از بهشت ببرد، ولی جایی که عذاب بی خود انجام نمی‌گیرد.

حتی، هرچند، یک خدا قادر متعال «ناچار» باشد از ورود «روح‌هایی» که «پیامبران را دروغ‌گو» خواندند، به بهشت جلوگیری کند، هر یک از راه کارهای بالا می‌تواند، به همان هدف‌ها برسد. هیچ نیاز به عذاب‌های وحشیانه یا سادیسمی برای جدا کردن «روح‌های سرگردان» از «نجات یافتگان» نیست.

-
1. "lost souls"
 2. "saved"
 3. Heaven's pearly gates
 4. holiness

افسانه‌ی جهنم

برای مقایسه، گمان کنید، شما در خانه هستید و با شماری از دوستان درباره‌ی هدیه‌ای که برای جشن تولد پسر پنج ساله خودتان که به زودی فرا می‌رسد، خریده‌اید، گفتگو می‌کنید. در میان گفتگو، پسر شما به اتاق می‌آید. چون بی‌گمان شما نمی‌خواهید پسر از گفتگوی شما باخبر شود، از دختر خودتان، که بزرگ‌تر هست درخواست می‌کنید که با برادر خودش در جای دیگری بازی کند. چه بسا، دختر و پسر شما به اتاق دیگر خانه رفته تا برنامه‌ی تلویزیون تماشا کنند یا به خانه همسایه برای دیدن دوست خودشان بروند. در واقع، واکنش بسیار افراطی هست اگر دختر شما کوشش کند برای اینکه برادر خودش را از گفتگو دور کند و وی را به پشت خانه برده و وی را در بشکه پسماندها که در حال سوختن است، پرت کند. استدلال «جداسازی» کلیسا - از نگر منطقی و اخلاقی - از این داستان ترسناک بهتر نیست.

بنابراین، در برابر پرسش: «آیا خدا جهنم را برای جدا کردن «روح سرگردان» از «نجات یافتگان» آفریده است؟» باید پاسخ دهیم نه، چون این هدف از راه‌های انسانی‌تر نیز بدست می‌آید.

بازپروری

آیا خدا برای بازپروری کسانی که در طول زندگی خودشان از دستورهای کتاب مقدس پیروی نکرده‌اند، جهنم را آفریده است؟ ولی این اندیشه که هدف جهنم بازپروری «کافر» است، بی‌درنگ رد می‌شود، چون کلیسا می‌گوید که عذاب برای ابد ادامه پیدا می‌کند. هیچ کس رها نمی‌شود. حتی اگر برای خنده گمان کنیم، جهنم «کافر» را به «مراجع»^۱ دگرگون می‌سازد، باز هم عذاب جهنم هیچ هدف

1. saints

سودمندی ندارد، چون کافرهای بازپرورده شده هیچ گاه به جامعه بر نمی‌گردند که سودی از درست شدن آنها بدست آید. آشکارا، نه جامعه خودش - نه هیچ هستی طبیعی یا فراطبیعی قابل تصویری - از سوختن شدید و ابدی انسانها سودی بدست خواهند آورد.

کوتاه سخن

گفتیم که، کیفر نمودن تنها زمانی که سودی واقعی یا بالقوه برای کسی یا گروهی داشته باشد، دلیلی برای اجرا شدن دارد. در غیر این صورت، کیفر دادن، به انتقامی وحشیانه و بی خود، از سوی کسی که تنها هدف سادیسمی وی، تحمیل رنج به انسانها است، دگرگون می‌شود. افزون بر این، ما درباره‌ی انگیزه‌ی، اگر چیزی باشد، خدا برای آفرینش جهنم اندیشیدیم. هیچ دلیلی پیدا نشد.

به هر روی، صادقانه بگوییم، باید تاکید کنیم، کلیسای ترسای هرگز ادعا نکرده که آفرینش جهنم برای بازپروری «روحها»، است. گرچه الهیات دانها ترسای گاه به گاه «بازداری از گناه» و «جداسازی روحها» را بخشی از انگیزه خدا برای آفریدن جهنم به شمار می‌آورند، ولی هرگز این استدلالهای (معیوب) به تنهایی و یا هم چون دلیل اصلی بودن جهنم، دانسته نشده است.

پس، دلیلی که کلیسا برای عذاب جهنم می‌آورد، چیست؟ از دیدگاه تاریخی، کلیسای ترسای، خواه کاتولیک خواه پروتستان، به طور پیوسته ادعا کرده‌اند انسانها در جهنم عذاب خواهند کشید، «چون آنها پیوسته در گناه بوده و پیامبران را به عنوان نجات بخش تکذیب کردند.»

افسانه‌ی جهنم

آیا به واژه‌های «پیوسته بوده^۱» و «تکذیب کردند^۲» توجه می‌کنید؟ همان گونه که به روشنی از این واژه‌ها دریافتید، به گذشته اشاره دارند. به سخن دیگر، این عذاب آتشین جهت‌دار گردیده، حتی بر طبق سخنان کلیسا، به طور انحصاری به متجاوزهای گذشته اشاره نموده و هیچ گرایشی به تأثیرها سودمند در آینده ندارد. بنابراین عذاب جهنم خودش یک پایان بوده و بدون هیچ هدف سودمندی در آینده اجرا شده است.

به سخن ساده‌تر، زمانی که مدافعان ترسایی می‌گویند، خدا «گناه کارها» را در جهنم «چون آن‌ها در گناه به سر برده و عیسی را تکذیب نمودند» عذاب می‌کند، آن‌ها هیچ دلیلی نمی‌آورند. استدلال آن‌ها دلیل خوبی برای بودن جهنم بدست نمی‌دهد. دلیل بدی هم برای آن نمی‌آورند. مدافعان مسیحیت هیچ دلیل یا هدفی را

برای اینکه چرا خدا انسان‌ها را عذاب می‌کند نمی‌آورند. برآیند گریز ناپذیر «دلیل» عذاب جهنم به سادگی «عذاب دادن» - هم چون هدفی پر کینه بی خود - است. ادعای اینکه خدا ناخواسته «ناچار» به عذاب انسان‌ها است، انکار قدرت لایزال و توانایی‌های بی‌کران خدا می‌باشد. ادعای اینکه خدا می‌خواهد انسان‌ها را عذاب کند، رد مهربانی خداست.

«بدینسان، باور به نیروی فراطبیعی، چون در گام‌های آغازین پیشرفت انسان خدمتی بزرگ بود، بیش از این نمی‌تواند چون نیازی اساسی دانسته شود، نه برای دادن توانایی شناختن خوبی و بدی در اخلاق اجتماعی، یا نه برای دادن انگیزه‌ی انجام کارهای درست و دوری از بدی.»

- جان استورات میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶)
فیلسوف، اقتصاد دان، منطق دان و دانشمند
سیاست انگلیسی - در کتاب سودمندی دین

1. lived
2. rejected

بهر حال، جنگی میان آموزه‌ها ناسازگار هست.

به عنوان آخرین استدلال پوشالی، رهبران دینی ادعا می‌کنند، که ما انسان‌ها آن اندازه خرد نداریم که نقشه اصلی خدا را دریابیم. «تنها احمق در قلب خود می‌گوید 'خدا نیست.'» کتاب مقدس گفتار عالی و بدون لغزش خداست و گرچه ما نمی‌توانیم همه‌ی رازهای خدا را دریابیم، ولی می‌دانیم خدا همیشه ثابت و با دادگری رفتار می‌کند. درست همان گونه که کودکی شاید در نیابد که چرا از سوی پدر و مادری دوست‌داشتنی تنبیه می‌شود، چه بسا ما نیز هدف آخرین خدا را درک نمی‌کنیم. اگر خدا برای عذاب انسان‌ها و شیطان رجیم^۱ جهنم را آفریده پس بدون شک، دلیل خوبی برای انجام آن دارد.

مغالطه‌ی روشنی در این «منطق» این هست که کورکورانه نتیجه‌ای را که باید ثابت کند، می‌پذیرد. اگر شما استدلال خویش را با این پیش فرض‌ها آغاز کنید (۱) که خدایی هست، (۲) او خدای کتاب مقدس مسیحیان (نه خدای اسلامی یا یونانی) هست، (۳) او همیشه رفتار عادلانه دارد، (۴) او قادر مطلق و خرد بی‌کران است، (۵) جهان، زمین، انسان‌ها، بهشت و جهنم را آفریده، و (۶) همه‌ی کنش‌های وی دارای هدف است، پس بدون شک برآیند شما، نتیجه‌گیری «استنباط منطقی» طوطی‌وار همین مقدمه‌هایی، که هم اکنون بدون نقد با ایمانی کور آن را پذیرفته‌اید، می‌باشد. چنین «منطقی» با «اثبات» بودن بتمن، با استناد به گواهی پسر شگفت‌انگیز رابین، یکسان است. نتیجه‌گیری هر کسی که مقدمه‌های «پشتیبان» آن خودشان باورهای تعصب‌آمیز یا اندیشه‌های خیالی باشد، ارزش ندارد.

سرانجام، کلیسا به طور کلی از پرسش حیاتی درخور بودن عذاب، چشم پوشی کرده است: آیا عذاب هم اندازه بزه است؟ به ویژه قانون اساسی ایالات

1. fallen angels

افسانه‌ی جهنم

متحده، کیفر دادن غیرعادی با بی رحمی را، حتا هر اندازه که گناه انجام شده از سوی گناه‌کار شگفت‌انگیز و بد باشد، سزاوار ندانسته است. این بدین معنی است که نمی‌توان حتی قاتل‌های سریالی یا بچه‌بازها را در زمانی که در بند هستند شکنجه شده یا به طور فیزیکی مورد سو استفاده قرار داد. بهر حال درباره خدا، به نگر می‌رسد هیچ اندازه‌ای از شکنجه و عذاب برای خاموش کردن حرص وی از انتقام بسنده نیست. «کافرها» با بی رحمی کامل برای همیشه - نه هزار سال، یک میلیون سال یا یک میلیارد سال، بلکه برای ابد- می‌سوزند.

درباره این بیندیشید. بگذارید بینداریم، در طول زندگی یک شخص ویژه شیطان صفت، در سرجمع صد هزار گناه انجام داده است، که برای هر یک از آنها خدا به طور جدا در جهنم شکنجه و عذاب می‌دهد. اگر یک «کافر» برای هر گناهی که انجام داده محکوم به یک سال شکنجه و عذاب پیوسته شود - داوری سادیستک غیرقابل تصور- پس دوره‌ی کیفر وی باید ۱۰۰،۰۰۰ سال نیز طول بکشد. ولی بر طبق آموزه‌های ترسایبی عذاب و شکنجه بیش از صد هزار سال طول خواهد کشید، پس کیفر هر گناه می‌باید بیش از یک سال ادامه داشته باشد. اگر خدا برای هر گناهی که یک «گناه‌کار» انجام داده وی را ۱۰۰ سال عذاب کند، عذاب وی می‌باید ده میلیون سال طول بکشد، ولی جهنم بیش از این ادامه خواهد داشت. یعنی ۱۰۰ سال شکنجه و عذاب برای هر گناه کافی نیست. حتی یک میلیون سال عذاب برای هر گناه در برابر عذاب ابدی، چندان زمانی نخواهد بود.

پس اگر شما در روز یکشنبه به جای رفتن به کلیسا تماشای فوتبال را برگزینید، برای همین یکی بیش از یک میلیون سال عذاب خواهید شد. اگر، زمانی که چمدانی سنگین را روی پا خود می‌اندازید، ناله کنید «اه!»، آن گناه بیش از یک میلیون سال برای این تک «گناه» عذاب خواهید شد. اگر به دختری که لباس شنا

1. "shit"

پوشیده بیش از اندازه خیره شوید، بیش یک میلیون سال برای این کنش غیر خدایی عذاب خواهید شد. اگر شما تربیت شده پدر و مادری مسلمان باشید و به جای دین ترسایی به دین آن‌ها بگروید، برای این خداشناسی نادرست بیش از یک میلیون سال عذاب خواهد کشید.

اگرچه خدا، اگر باشد، بدون شک بر مقام‌های دولتی ایالات متحده برتری داشته و جانشین آن می‌شد، با هر تحلیل خردمندانه‌ای، عذاب جهنم غیرعادی و غیرانسانی به شمار خواهد آمد. بهر حال، جفرسون^۱، مدیسن^۲ و دیگر نویسندگان قانون اساسی خودمان، نسبت به «پدر مهربان آسمانی» کتاب مقدس مسیحی بسیار بیشتر دلسوزی و مهربانی نشان داده‌اند. آیا شما، پدر و مادر مهربان، کودکان خود را، برای رفتار نادرست، شکنجه داده و به چوب بسته و خواهید سوزاند؟ شاید مسیحیان ادعا کنند که انسان‌های «نجات نیافته»، «پسران خدا» نیستند. پس ولی آیا سزاوار است کودکانی که با شما پیوند خویشاوندی ندارند را آزار دهید؟ من امیدوارم و به شما اعتماد دارم که پاسخ شما نه است. خوب، پس چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

جهنم هست

این نتیجه بدین معنی است که خدا ترجیح می‌دهد که انسان‌ها را به جای اینکه بدون شرط ببخشد، شکنجه و عذاب نماید. این نتیجه گیری به خدا اتهام می‌زند که جهنم را بدون هیچ دلیلی، تنها برای شکنجه و عذاب دادن آفریده است. از این روی، همان گونه که توماس پاین^۳ گفته، درست‌تر است که کتاب مقدس

-
1. Jefferson
 2. Madison
 3. Thomas Paine

افسانه‌ی جهنم

سخنان شیطان نه سخنان خدا/ نامیده شود. اگر با پندار اینکه خدا هست پیش برویم، من با استواری باور دارم که این ادعای کفرآمیز که او جهنم را آفریده، توهین به خدا به شمار می‌آید.

جهنم نیست

این نتیجه‌گیری یعنی اینکه خدا تصمیم به تحمیل شکنجه و عذاب بی هدف و دیگر آزاری به روح‌هایی که آفریده را ندارد. این نتیجه‌گیری اتهام ساختن جهنم را نه به خدا، بلکه به انسان می‌زند. که در برآورد من احتمال بیشتری دارد. همان گونه که روبرت اینگرسل اشاره نموده، افسانه جهنم «هرچه پستی، هرچه کینه‌توزی، هرچه خودخواهی، هرچه ستمگری، هرچه دشمنی، هرچه رسوایی که قلب انسان می‌تواند جا بگیرد» را نشان می‌دهد. خدا در واقع در پندار خود انسان آفریده شده است.

بنیادگرایان ترسایی و «خطر» تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی

«نمی‌توانم باور کنم جاودان بودن انسان را و از نگر من اخلاق یک نگرانی
انحصاری انسانی بدون بودن مرجعی فرا انسانی در پشت آن است.»
- آلبرت اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، در زندگی نامه او آلبرت اینشتین : روی انسانی

«دین‌های سازمان یافته یک دروغ و عصایی برای انسان‌های سست عنصر،
کسانی که نیاز به نیرومندی در بسیار بودن دارند. آن‌ها به مردم می‌گویند، بیرون بروید
و در کار دیگران فضولی کنید.»
جسی ونترا، کشتی گیر و فرماندار پیشین مینه‌سوتا در مجله‌ی پلی بوی (نوامبر
۱۹۹۹)

شاید ساده باشم یا از فرهنگ بهره‌ی چندانی نداشته باشم، ولی به هیچ رو به
تاریخ باله‌ی فرانسوی دل بستگی ندارم. به طور کلی چیزی در این باره نمی‌دانم، و
نمی‌خواهم در باره آن هم چیزی بدانم. فهرستی از ۱۰،۰۰۰ دل بستگی من هیچ
ارجاعی به تاریخ باله فرانسوی ندارد. در واقع من دوست دارم دراز بکشم و چرتی
کوتاه بزنم تا اینکه در باره تاریخ باله فرانسوی بخوانم. من به پژوهش گران و

هنرمندانی که آن جستار را دلکش می‌دانند، ارج گذاشته و از آن‌ها قدر دانی می‌کنم. ولی برای خودم، بی خیال باشید. هیچ دل بستگی به آن ندارم. آنچه من به آن دل بستگی دارم، در میان چیزهای دیگر، رایانه هست. نخستین رایانه خودم را در سال‌های آغازین دهه ۱۹۸۰، زمانی که برای نخستین بار برای کاربرد خانگی معرفی شدند، خریدم. نخستین رایانه من، که از ردیو شک^۱ خریداری شد، ۴ کیلوبایت حافظه داشت - توجه کنید نه ۴ مگابایت - منظور من ۴ کیلو (۴۰۹۶) بایت است. من از بزرگی RAM شگفت زده شده و از پرشابی CPU دستگاه، که کمی از ۱ مگاهرتز کمتر بود، هراسناک شده بودم. نخستین رایانه من، در بالاترین حالت گرافیکی خودش، می‌توانست هم زمان چهار رنگ ناهمسان را نمایش دهد!

در آن زمان، اینترنت تنها در انحصار چند دانشگاه و مرکز پژوهشی برجسته بود. هرگز کسی از نت اسکپ، بیل گیتس^۲ یا ویندوز اینترنت اکسپلورر چیزی نشنیده بود. تور گسترده جهانی^۳ یک دهه زمان می‌خواست، تا بالیده شود. اینترنت تنها یک محیط متنی بود، که نیاز بود تا کدهای آدرس پیچیده با دشواری بسیار وارد کرد تا سیستم راهبری گردد. نخستین مودم من، بیشتر زمان‌ها در ۱۵۰ باود^۴ کار می‌کرد، ولی گاه به گاه به شتاب درخشان ۳۰۰ باود دست می‌یافت. از آن روزها - که چندان زمان طولانی به نگر نمی‌رسند - رایانه و اینترنت، به طور باورنکردنی دگرگون شده‌اند، به طور آشکاری نیرومند و (شاید) برای به کار گرفتن یک کم آسان‌تر شده‌اند.

-
1. Radio Shack
 2. Bill Gates
 3. World Wide Web
 4. شتاب انتقال داده ها در ثانیه Baud

در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هزاران بار به اینترنت وارد شدم و به ده‌ها هزار سایت در سراسر جهان متصل شدم. در همه‌ی این سال‌های گشت و گذار در شبکه، به هر روی، هرگز - حتی یک بار- به سایتی که منبعی از تاریخ باله فرانسوی باشد، متصل نشدم. من اطمینان دارم که بسیاری از این چنین منابع روی اینترنت هست. ولی هیچ گاه خودم را برای جستجو آن‌ها آزار ندادم، زیرا به هیچ روی به این موضوع دل‌بستگی نداشتم. حتی اگر به طور دقیق هم می‌دانستم کجا را باید بگردم، این کار را نکردم.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، من حتی یک سخن و نگر منفی درباره اینترنت نشنیدم. بدون شک، کاربران اینترنت خودشان همیشه از شتاب پایین و سخت بودن راهبری به سایت‌های گوناگون گلایه داشتند. ولی هرگز، هیچ کس نمی‌پنداشت که اینترنت چیز بدی یا یک نیروی شیطانی باشد. بهر حال، با آغاز سال‌های دهه ۱۹۹۰، بنیادگرایان مسیحی - و رسانه‌های خبری جوینده‌ی احساس - آغاز به نشان دادن اینترنت هم چون خطری برای انسانیت نمودند. برای چند سالی ما داستان‌های ترسناکی درباره‌ی به کار گرفتن بسیار اینترنت از سوی تروریست‌ها برای دزدیدن نقشه‌های ساخت بمب اتمی، شنیدیم. به نگر می‌رسید، اینترنت در تدارک برای نابود کردن زمین است. اهمیت ندهید، چون همان نقشه ساخت بمب اتمی در کتاب‌های دانشگاه هست. چون اینترنت یک پیک است، به نگر می‌رسید این داستان‌های توطئه آمیز بسیار بدشگون‌تر و پیامدی با احتمال بسیار بیشتری برای از میان رفتن زمین دارند. اینترنت از سوی شهروندان متوسط، کسانی که از آنچه چیزی درباره آن نمی‌دانستند، ترس داشتند، کمتر درک می‌شد.

سپس داستان‌های ترسناکی، که درباره‌ی اینترنت دور می‌زد، چنین بود، میلیون‌ها آدم کش، آدم ربا و بچه باز، پشت پایانه‌های رایانه‌ها در کمین نشسته، آماده‌ی یورش به هر یک از اعضای خانواده شما که روی خط^۲ می‌رود، هستند. این گونه گمان می‌شد، که این غارتگران خشن، همگی نابغه‌های رایانه‌ای بودند که به سادگی نشانی خانه شما را با دیدن نشانی ایمیل شما پیدا می‌کردند. با به کار گیری داده‌های پنهان، این پنهان شدگان اینترنتی می‌توانستند، به خانه‌ی شما رخنه کرده و در هنگام خواب گلوی شما را ببرند. برعکس این صدای ترسان از ناپیدایان اینترنتی، هیچ اعتراضی به آنچه در کتاب راهنمای تلفن شهر چاپ می‌شود، که نام کامل و نشانی خانه کمابیش از هر کسی که در شهر بود، نداشتند. (۱)

ولی ترس از بمب اتمی پخش شده با اینترنت و جنایت کاران اینترنتی، با سنگین تهدید یک پله عقب رفته: آن احتمال ترسناک این است که کسی - شاید یک نوجوان «کم سال» مرد - چه بسا اینترنت را برای دیدن تصویر لخت یک زن به کار گیرد!

با همکاری ترسایان محافظه کار، کمپین‌های بسیاری راه افتاده، و مایه آن شد که در ۱۹۹۵ کنگره ایالات متحده قانون ارتباطات شایسته^۳ (CDA) را تصویب نماید. قانون ارتباطات شایسته حفاظت «خردسالها» را از «تهدید» تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی پیگیری می‌کرد. افزون بر این، پخش کنندگان نرم افزارها و فراهم کنندگان خدمات اینترنتی آغاز به ارائه نرم افزارهای سد کننده تارنمایی که پنداشته می‌شد «برای خردسال زیان آور» هستند، نمودند. نرم افزارهایی همانند نت

1. pedophiles
2. online
3. Communications Decency Act

نانی، سایبرپاترول، سایبرسیتزر، اینترنت فیلتر و سورف واچ^۱ صدها هزار نسخه به پدر و مادرائی که نگران کاربرد بدون نظارت رایانه از سوی کودکان خویش بودند فروختند. هزاران تارنما با گرایش جنسی، بایک سیستم بازبینی سن، آغاز به بازرسی آغاز به بازرسی بزرگسال بودن، کرده «پیشگامان و ناموران دینی دلیل اصلی بیشترین دشواری‌ها تا اجازه ورود به خرید سالان، ندهند. دونا ریس هوکس^۲، کسی که هیچ و جناب^۳ بخش‌ها دیگر گروه‌های انسانی بوده‌اند.» اندیشه‌ای از خوابیدن با هیچ مرد زن داری نداشت «مقدر شد تا به کاخ سفید -ادگار آلن پو (۱۸۴۹-۱۸۰۹) نویسنده رفته،» و سخنگوی مدارا پس است^۳، شود، که یک گروه از رهیافتگان ترسایی که کوشش داشتند «پاسدار کودکان ما از خطر دیدن تصاویر شهوت انگیز اینترنتی باشند»، بود.

آیا به راستی دسترسی کودکان به تصاویر شهوت انگیز اینترنت بدی دارد؟ و اگر بدی دارد، ما هم چون یک بزرگسال، نباید با توانایی بکوشیم از دیدن تصاویر شوت انگیز که تنها برای بزرگسال‌ها است از سوی کودکان تأثیرپذیر جلوگیری کنیم؟

پاسخ به این پرسش‌ها چنین هست: (۱) نه مسئله‌ای نیست؛ و (۲) ما نباید کوششی برای «جداسازی کودکان» از اینترنت بنماییم. زمانی که من از اینکه نباید

-
1. Net Nanny, Cyber Patrol, Cybersitter, Internet Filter and Surfwatch
 2. child-proof
 3. Enough Is Enough
 4. First Amendment

کودکان را از اینترنت جدا نمود دفاع می‌کنم، نمی‌کوشم که متمم نخست^۱ را علم کرده یا رد بنیادی از قانون اساسی به سانسور دولتی وارد کنم. هرچند من با دل بستگی بسیار اظهار دادگاه عالی ایالات متحده را که درباره قانون ارتباطات شایسته (CDA) گفته، برخلاف قانون اساسی است می‌ستایم، ولی در زمینه‌ای به طور کامل متفاوت، چون من باور دارم که سانسور اینترنت برای پاسداری از کودکان خودمان از «آسیب» خیالی، هم غیرضروری و به طور کامل غیر تولیدی است.

واقعیت قاطع، درست - و دیدگاه ثابت- درباره کودکان و تصاویر شهوت انگیز این است که آن‌ها تمایل جنسی^۲ ندارند. به سخن دیگر، کشش کودکان به سوی وب سایت‌های با محتوی جنسی به اندازه دل بستگی من به تاریخ باله‌ی فرانسوی می‌باشد: هیچ. به همین دلیل، هر گونه کوشش پر سر و صدای همگانی برای پاسداری کودکان از دیدن تصویرهای شهوت انگیزی اینترنتی به احتمال به ایتروژنیک^۳ می‌انجامد. «ایتروژنیک» یک اصطلاح گنگ بوده و به طور کلی به بیماری‌هایی که با درمان دکتر و داروهای داده شده از سوی وی، انسانی را دچار می‌کند، گفته می‌شود.

برای آن اندازه کوچکی که کودکان به سوی وب سایت‌های بزرگسال کشیده می‌شوند، این کشش شهوت نبوده بلکه کنجکاوی است- کنجکاوی که از گفتگوهای بی پایان خودمان و کنایه زدن‌های عمومی درباره شهوت درست می‌شود. بزرگسالان اخلاقی جهادگر^۴ در کودکان کشش به سوی وب سایت‌هایی

-
1. Constitutionally
 2. libido
 3. iatrogenic
 4. Morally crusading adults

که به طور طبیعی، کودکان از آن‌ها دیدن نمی‌کنند، را بیدار می‌نمایند. خبرگان روان‌شناسی کودک - هم ژان پیاژه^۱ و هم زیگموند فروید^۲ - دهه‌های پیش نشان داده‌اند که کودکان یک دوره طولانی نهفتگی جنسی، که در آن هیچ‌گرایش جنسی ندارند، دارند. این دوره نهفتگی جنسی با یورش بلوغ در آغاز تا میانه نوجوانی به پایان می‌رسد.

پذیرش یا این درک که، بچه‌ها انگیزش یا پندارهای خوشی جنسی ندارند، کمابیش از نگر بزرگسالان، به ویژه بزرگسال مرد، غیرممکن است. مردان میان سال کمابیش به پندارهای جنسی وسواس دارند. همین‌طور گرایش دارند چهارچوب روانی و رفتاری خویش را به دیگران، هم‌چنین کودکان، فرافکنی نمایند. برای بزرگسالان به معنای واقعی دشوار است تا باور کنند که کودکان به طور واقعی هیچ‌زمانی را بدون درگیری در پندارهای شهوانی می‌گذارند. به طور دقیق، چون پندارهای شهوانی به طور طبیعی در دوره‌ی نهفتگی کودکی رخ نمی‌دهد، بیشتر - نه همه، بلکه بیشتر - گزارش‌های بزرگسالان از سوءاستفاده جنسی کودکان درست است. مگر اینکه همه پاسخ‌های این پندارهای خیالی از سوی یک روان‌شناس یا پژوهش‌گر اجتماعی ناپخته فراهم شود، تصورات و خواسته‌های جنسی به طور کامل در کودکان نیست تا هنگامی که بلوغ آغاز شود. گرایش برای دانلود تصویرهای تحریک‌کننده‌ی رایانه‌ای، هم‌چنین به طور کامل در دوره پیش از بلوغ کودکان غایب است. بگذارید به طور ثابت در اندیشه خویش نگه داریم که تارنماها بدون توجه به درون‌مایه آن‌ها می‌باید به طور فعال از سوی کاربر رایانه برگزیده شود. تنها چیزهایی که ناخواسته بر روی نمایشگر شما پدیدار می‌شود تبلیغات و پیام‌های خطا است.

1. Jean Piaget

2. Sigmund Freud

پیش از این اشاره نمودم، در طول دو دهه به کار گیری اینترنت از سوی من، هرگز به حتی یک سایت که به تاریخ باله فرانسوی ارجاع دهد، حتی با این که بدون شک چنین سایت‌های هست، نرفتم. هیچ قانون تصویری کنگره جلو دیدن چنین مطالبی را از من نگرفته بود. هیچ نرم افزار «بازدارنده» یا بررسی بزرگسال بودن بر من نظارت نداشت. و هیچ گروه سیاسی یا دینی کوشش نکرد مرا از وارد شدن به این سایت‌ها بازدارد. کمبود دل بستگی سرشتین من به مراتب بهترین «پاسدار» از دیدن باله بود.

بهر حال، فرض کنید کنگره قانونی به نام قانون شایستگی باله فرانسوی، تصویب نماید. گمان کنم کنجکاوی من ناگهان بیدار می‌شود. بیندازید که شرکت‌های نرم افزاری و فراهم کنندگان خدمات اینترنتی با شتاب کار نموده تا من رازهای باله را در نیابم. و گمان کنید که مفسران و فعالان دینی بدون ایست درباره «خطرهای» دسترسی من به وب سایت‌های باله فرانسوی، روضه بخوانند. گمان کنم، چه بسا شب‌ها بیدار دراز کشیده و شگفت زده باشم که این همه هیاهو برای چیست. بار دیگر که من وارد اینترنت می‌شوم، گمان می‌کنید برای چه سایتی جستجو خواهم نمود؟ باز هم گفته شود، هر «دشواری» گمان شده‌ای از دست یابی کودکان به تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی سراسر ایتروژنیک، به علت پاسداران درمانگر اخلاق، می‌باشد.

ما به سادگی می‌توانیم درباره نمونه‌های بی شمار که «درمان» اخلاقی مایه «بیماری» شده‌اند بیندیشیم. یکی از برنامه‌های تلویزیونی که در همهی دوران آن را دوست داشتم، برنامه *متاهل و کورکاران*^۱ در ۱۹۸۷ بود، که بدون شک هر بخش آن پر بود از کنایه‌های جنسی و خواهش‌های شهوانی شرم آور، اگر چه برای همسر

1. Married with Children

شخصیت نمایش نبود. زمانی که تلویزیون فاکس نخست در ۱۹۸۷ به پخش برنامه *متاهل و کورکلان* پرداخت، رتبه خودش را پایین آورد. هیچ کس آن را تماشا نکرد، و فاکس طرح کنار گذاشتن برنامه را گذاشت.

سپس خانمی، افسوس، که نام وی را فراموش کرده‌ام، آغاز به نشان دادن خشم خود درباره این نمایش جنسی، در پیشگاه مردم نمود. وی نامه‌های بسیاری نوشت. کوشش نمود تا پشتیبان‌های نمایش را از ادامه‌ی تبلیغات خودشان بازدارد. وی دسته‌های مخالف را سازماندهی نمود. پیامد آغاز جلب توجه همگان به برنامه *متاهل و کورکلان* بود. و نمایش برنامه برای ده فصل ادامه پیدا نمود. اگر من تنها نام این خانم مقدس را می‌دانستم، بی گمان یک کارت سپاسگزاری برای همکاری ضروری وی، در پخش برنامه دوست داشتنی خودم، می‌فرستادم.

نمونه دیگر: من به طور دلخواه در شهرک کوچکی در قلب آپالاش زندگی می‌کنم. در ۱۹۹۷ کوکلوس کلان^۱ اعلام نمود برای راهپیمایی در پارک محلی برنامه ریزی دارد. این راهپیمایی دور از هر ناحیه جمعیتی یا شهرک، پنج، شش نژادپرست کم سواد، پیچیده در لباس‌های سفید رنگ خود، را به سوی خود می‌کشید. در شهر کسی کوچک‌ترین توجه‌ای به این دیوانه‌ها نداشت، آن‌ها را با پیام نفرت انگیزشان، به حال خویش رها کرده بودند.

به هر روی، سیاستمداران محلی آهنگ بی بار نمودن این اجتماع برپا شده از کوکلوس کلان‌ها را داشتند. نخست، مقام‌های محلی کوشش نمودن هم‌خوانی این گردهمایی را با قانون اساسی به چالش بکشند. زمانی که در این کار شکست خوردند، در پی سازماندهی راهپیمایی گسترده‌ی مخالفت آمیزی در سراسر همان پارک اجتماع کوکلوس کلان‌ها بودند. پیامد آن چنین بود، برای ماه‌ها هر روز روزنامه‌ها در عنوان صفحه نخست، به شرح جزئیات کشمکش بر سر اجتماع برنامه

1. Ku Klux Klan

بنیادگرایان ترسایی و «خطر» تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی

ریزی شده‌ی کوکلوس کلان‌ها پرداختند. و، بدبختانه، شمار اعضای کوکلوس کلان، بیش از پیش رشد نمود. پاداش پوشش رایگان روزنامه‌ها و تلویزیون داده شده از سوی سیاستمداران محلی را، میلیون‌ها دلار نمی‌توانست را برای آن‌ها بخرد. این جا نکته این است که شما نباید توجه مردم را به سوی جستاری که نمی‌خواهید آن‌ها ببینند، بکشید.

حتی اگر پذیرفته شود که کودکان شهوتی برای موضوع‌های شهوانی ندارند - و این تبلیغات ضد شهوت تنها به کنجکاوی کودکان دامن می‌زند- ولی باز هم پرسش پابرجا هست: درباره‌ی نوجوانان بالغ شده چه؟ آیا آن‌ها به طور فعال تصویرهای شهوانی را به دلخواه خویش جستجو نمی‌کنند؟

در اینجا پاسخ بستگی کامل به جنسیت نوجوان دارد. زنان، خواه نوجوان خواه بزرگسال، بسیار کم با تصویرهای شهوانی برانگیخته می‌شوند. چه بسا مردان پندارهای بیهوده‌ای درباره این که میلیون‌ها زن در شبکه در جستجو تصاویر آلت مردانه هستند، داشته باشند، ولی چنین باوری، عدم شناخت بنیادی از روان شناسی زنان را نشان می‌دهد. تصویرهای شهوت انگیز کمابیش از سرگرمی‌های ویژه مردان است.

بنابراین اگر ما شهوت‌رانی زنان و کودکان را از «دشواری» فرض شده تصویرهای شهوت‌انگیز اینترنتی کنار بگذاریم، سپس گروه باقی مانده جمعیت شناسی گروه نوجوانان مرد تازه بالغ شده است. این گروه دربرگیرنده مردان کمابیش میان ۱۳ تا ۱۷ ساله هستند، که بلوغ و رسیدگی جنسی را تجربه نموده‌اند، ولی هنوز

از نگر قانونی «زیر سن قانونی»^۱ هستند. آیا این مردان با تصویرهای زنانه در شبکه در «خطر» هستند؟

زمانی که این از دیدگاه تاریخی دیده شود، به سختی می‌توان باور نمود که به طور واقعی مردان نوجوان با تصویرهای شهوانی، آسیب ببینند. بگذارید یادآوری کنیم که در سراسر ۹۹ درصد از تاریخ انسانی، مردان همین که به بلوغ رسیدند، از آغاز تا میانه نوجوانی، آغاز به کنش جنسی^۲ می‌نمایند. همه‌ی گونه‌های دیگر جانوری، از زمانی که به طور فیزیکی توانمند شدند، درگیر رفتارهای جنسی می‌شوند. در زمان‌های گذشته، نوجوانان به طور معمول ازدواج نموده، بچه‌ها را بزرگ کرده، پیشه‌ور بوده، سوداگری کرده یا گاهی ملت‌ها را رهبری می‌کردند. کتاب *دانشنامه‌ی جهان*^۳ نوشته، «بیشتر نوجوانان به طور روانی، با شتابی که از سوی جامعه خودشان کارگزاری می‌شود، بالغ می‌گردند.» دلیل اینکه، امروزه، اندیشه کنش جنسی در آغاز نوجوانی ما را از ترس به نفس نفس می‌اندازد، این است که انقلاب صنعتی^۴ آموزش رسمی را در سال‌های نوجوانی ناچار ساخته است. امروزه، ما به درستی هر زوج نوجوانی که از دبیرستان برای ازدواج یا بچه داشتن اخراج می‌شوند را گستاخ می‌بینیم. انقلاب صنعتی می‌خواهد که ازدواج و کودکان تا پایان آموزش رسمی در ۱۸ سالگی عقب بیفتند.

در طول یک چهارم آخر سده، پیشرفت‌های اقتصادی و فن آوری، آموزشی بیش از آموزش دبیرستان نیاز داشت. بنابراین سن میانه ازدواج به کلی از ۱۸ سال بالاتر رفت. و باز هم، ما هر گونه ازدواج یا بچه دارشدن را پیش از پایان یافتن دانشگاه

-
1. underage
 2. copulating
 3. The World Book Encyclopedia
 4. Industrial Revolution

در سن ۲۲ سالگی نابخردانه می‌بنیم. هم چنان که درجه پیشرفت برای اقتصاد فردا بیشتر و بیشتر نیاز می‌شود، چه بسا میانه‌ی سن ازدواج نیز بالاتر رود.

بنابراین، واقعیت اقتصادی، بیش از هر چیز دیگری، درک ما را از «آسیب» دیدن مردان نوجوان از پندارهای جنسی، سامان داده است. امروزه مردان کمابیش با شکاف باطل ده ساله، از آغاز بلوغ جنسی و میانگین سن ازدواج، روبرو هستند. به هر روی، ژنتیک و هورمون‌های مردان نوجوان امروزی از روزهایی که کنش جنسی در آغاز نوجوانی هنجار پذیرفته شده بود، تفاوتی نکرده است. در طول این شکاف گسترده، میان بلوغ و ازدواج مردان نوجوان بارها استمنا نموده و به همین صورت دیدن تصویرهای شهوت انگیز در اکثریت آن‌ها کارگر می‌شود.

دوباره پرسش را مطرح می‌کنم: اگر در سراسر تاریخ انسان، مردان نوجوان با نزدیکی کامل^۱ با دیگر هم سن‌های خودشان «در خطر» نبوده‌اند، پس چگونه امروزه با دیدن عکس خانم‌ها «در خطر» هستند؟

هیچ بررسی معتبر جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی درباره این پرسش، هیچ تأثیر پرگزندی از تماشای تصویر زن لخت یا از نزدیکی که برای بزرگسالان است از سوی نوجوان مرد روشن نساخته است. زمانی که همه دین‌ها و نادانی‌های اخلاقی دور ریخته شود، مخالفان تصویرهای شهوت انگیز اینترنت، برای گواه آوردن تجربی «آسیب» دیدن مردان نوجوان، کسانی که به سادگی تصویرهای شهوت انگیز را چون محرک استمنا به کار می‌گیرند، به طور کامل شکست می‌خورند. سرانجام استدلال‌های ضد شبکه‌های تصویرهای شهوت انگیز همانند استدلال‌های ستیزنده با استمنا، هست: این کار روح القدوس را اندوهگین می‌سازد؛ قلب را سیاه می‌سازد؛ از مردان تبه‌کارانی دیوآسا می‌سازد.

1. Full penile-vaginal intercourse

دین داران محافظه کار بیشتر زمانها گزارش کارگروه میز^۱ را برای «اثبات» این که تصویرهای شهوت انگیز به تبه کاری (۲)- به ویژه بر علیه زنان- می انجامد، به کار می گیرند. پس بگذارید با اندیشه‌ای باز کارگروه میز، طرح و زمینه، و گزارش آن‌ها که در ۱۹۸۶ پخش شد، واریسی کنیم:

در زمان مبارزه‌های انتخاباتی ۱۹۸۰، رونالد ریگان^۲ چاپلوسی نموده و پشتیبانی انجمن بنیادگرای ترسای امریکایی^۳ را بدست آورد. از نگر تاریخی، این دسته در گزینش ریاست جمهوری از نامزد دمکرات‌ها پشتیبان می کرد. ولی در ۱۹۸۰، بنیادگرای از جیمی کارتر^۴ «گناه کار»، کسی که پیوسته پشتیبان «شیطانی» حقوق بهتر برابر^۵ در قانون اساسی ایالات متحده بود، به ستوه آمدند. رد شدن کارتر از سوی بنیادگراها به ویژه کنایه آمیز چون جیمی کارتر بدون چون و چرا یک انسان دین‌دار پارسا بود، کسی که آشکارا ادعا می‌گردد «توبه» کرده است. در برابر، دیدگاه‌های دینی ریگان، به گونه‌ی نا روشن از سوی ناظرهای انتخاباتی و نویسندگان سخنرانی‌ها، نمایش داده شده بود.

زمانی که ریگان برنده شد، پیروان بنیادگرای وی چشم به راه بودند رییس جمهور نو، با همه نیرو دستور کار افراطی (یعنی، پایان دادن به همه‌ی سقط جنین، برگشت بی چون و چرای نمازخوانی به آموزشگاه‌های دولتی، ناچار ساختن دبیرستان‌ها برای ارائه «دانش» آفرینش در درس زیست شناسی) آن‌ها را به پیش برد. هر زمان دولت ریگان، گاه گاهی نشانه‌ای کوچکی از میانه روی یا پراگماتیسم

-
1. Meese Commission
 2. Ronald Reagan
 3. America's Fundamentalist Christian community
 4. Jimmy Carter
 5. Equal Rights Amendment

در مسائل اجتماعی نشان می‌داد، بنیادگراها آشکارا رییس جمهور را برای «فراموش نمودن دلیل انتخابات» سرزنش می‌کردند.

بنابراین برای پرتاب استخوانی به دسته جمعیت سرکشان دینی، در ۱۹۸۶ ریگان به ادوین میز^۱ دستور برپا سازی کارگروهی برای بررسی بدی تصویرهای شهوت انگیز، خار دیرینه‌ای در چشم^۲ بنیادگرایان پرتستان، را صادر نمود.

ادوین میز، آدمکش مزدور سیاسی، رسوا، و سنگدل ریگان بود که پست دادستانی ایالات متحده را چون رشوه سیاسی پر صدایی را گرفت. میز به سختی در رسوایی ایران کترا^۳، رسوایی ودتک^۴ و نیم دوجین کارهای پست دیگر گرفتار بود. ولی اکنون میز می‌بایستی در جایگاه داوری برای «نادرست دانستن» نشریه‌هایی مانند پلی بوی^۵ و پنتاهوس^۶ می‌نشست.

میز به دقت همکاران خویش را برای رسیدگی برگزید. بالاتر از همه روضه خوان رادیو و تلویزیون جمیز دوسان^۷، به سختی ضد تصویرهای شهوت انگیز، بود که تمرکز وی درباره‌ی خانواده برای محافظه کاران خشن، افسانه‌ای بود. اگر چه اعضای دیگر چون دوسان شناخته شده نبودند، ولی به همان گونه زمینه ساز بازتاب دیدگاه میزی بودند. سپس کارگروه، جستجوی خویش را برای یافتن واقعیت راستین درباره‌ی تصویرهای شهوت انگیز در ایالات متحده آغاز نمود.

-
1. Edwin Meese
 2. thorn in the flesh
 3. Iran-Contra scandal
 4. the Wedtech scandal
 5. Playboy
 6. Penthouse
 7. James Dobson

چون هدف تعیین شده کارگروه
پیوند تصویرهای شهوت انگیز با بزه
کاری بود، چشم داشت بسیاری از
ناظران از اعضای گروه که به دقت
آمار بزه کاری را واریسی نموده و با
کارشناسان بیرون از کارگروه رایزنی
نموده و زمینه‌های پیشین متجاوزان
تبه کار را واریسی نماید. ولی

«آموزگاران فرستاده شده دینی، بسیار آسیب رسان
بوده، و از هر جا که رفتند آنجا را بدتر از زمانی که یافت
شده، رها نمودند.»

چارلز دیکنز (۱۸۷۰-۱۸۱۲)

کارگروه به هر روی نگر دیگری داشت. اعضای گروه، به جای شناسایی علت‌های
پنهان تبه کاری، تصمیم گرفتند پیش از هر چیز دیگر، خودشان کمی تصویرهای
شهوت انگیز را ببینند. بنابراین به درستی یک تریلی پر^۱ از مواد برای بازرسی دقیق
کارگروه آورده شد.

اعضای با تماشای بیست و پنج فیلم از کنش‌های آشکار جنسی^۲ آغاز نمودند.
(شاید کسی گمان کند دیدن بیست و پنج «فیلم» آن چنانی توانست برای کارگروه
تصویر روشنی از جستار اصلی، فراهم نماید. ولی این گونه نبود.) کارگروه میز
تصمیم گرفت که نیاز به بررسی فیلم‌های بیشتر دارد. بنابراین آن‌ها فیلم‌های بیشتر -
و بیشتر - و بیشتری را بررسی نمودند. هم چنین کارگروه یک بار سنگین و بزرگ
از نشریه‌های جنسی را خواسته، همه را یک به یک با دقت بسیار، از آغاز تا پایان
بررسی نمود. زمانی که کاوش پایان گرفت، کارگروه دست کم ۲۳۷۰ فیلم، ۲۳۲۳

1. literal truckload

2. twenty-five hardcore pornographic films

نشریه و ۷۲۵ کتاب کنش‌های جنسی را بررسی نموده بود - دست کم برای محافظه کاران دست راستی اثبات شد که تصویرهای شهوت انگیز اعتیادآور است. سپس کارگروه یک چکیده ۳۰۰ برگی از فیلم‌های کنش‌های جنسی که آزمایش نموده بود، چاپ نمود. در میان گفتگوهای کوتاه شده فیلم‌ها این گفتگوها بود: «می‌خواهم آب^۱ تو را بچشم، آبت را بریز در دهانم، می‌خواهم گرمی آبت را در دهانم حس کنم.» چکیده کارگروه دارای بازگشت‌های بی‌شمار این چنینی بوده و خودش یکی از شهوت انگیزترین سندهای نوشته شده تا آن زمان بود، یک مرحله نو در نشریات دولتی را تنظیم نمود. (و نشد تا زمان بازرسی جنسی کن استر^۲ یک دهه دیرتر که جمهوری خواهان خودشان را دستی به زمین زدند و خوشی بسیار بیشتری برای نشریات دولتی، درباره‌ی سیگار رییس جمهور در واژن مونیکا لوین اسکای^۳ فراهم نمودند.)

نتیجه گیری که از سوی اعضای کارگروه شد چنین بود، تنها آن‌ها باید اجازه دیدن کالاهای شهوانی را داشته باشند، در حالی که دسترسی هر کس دیگری باید به طور قانونی ناروا گردد. منطق گفته شده برای یک چنین نتیجه گیری این بود «شهوت مایه جنایت است.» ولی کارگروه میز، هیچ گواهی، از هر گونه، برای اثبات نمودن نتیجه شک برانگیز خودشان، که از روز نخست نوشته شده بود، ارائه ندادند. به هر روی کارگروه به هدف رسیده بود: دست کم، بنیادگراها که یک «پایه رای دادن» بودند، آرام شده بودند.

اعضای کارگروه میز، با دورویی، هرگز ترسی از خود نشان نداده که چه بسا آن‌ها خودشان پس از دیدن این همه تصویرهای شهوت انگیز، تبه کار شوند. آن‌ها

1. Cum اسپرم

2. Ken Starr

3. Monica Lewinsky

خودشان را پدران یا شوهران بی نوا ندیدند. نه خودشان را چون بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت همسایه در نگر گرفتند. به هر حال، برای دفاع آن‌ها، من باید یادآوری نمایم هیچ یک از اعضای کارگروه پس از این کار به زندگی تبه کاری پناه نبرد- تنها استثنا خود میز بود. محافظه کاران، کسانی که گفته‌اند «تفنگ‌ها نمی‌کشند. انسان‌ها می‌کشند»، همان محافظه کارانی هستند که به طور پیوسته کالاهای شهوانی را به جای اراده فردا، برای هر تبه کاری فرضی، گناهکار می‌دانند. در سازگاری، محافظه کاران درست کمتر درخواست جلوگیری کالاهای شهوانی و اینترنت را دارند.

من نمی‌گویم همه اعضای دولت ریگان، مانند ادوین میز، هوادار یا با اندیشه بسته هستند. وزیر بهداشت عمومی ریگان، دکتر س. اروت کوپ در راه اصلی بی طرفی دانش بود. برای نمونه، دکتر کوپ، با وجود داشتن دیدگاه‌های شدید ضد سقط جنین، وی امضای گزارش تهیه شده بدست بنیادگراها که می‌گفت سقط جنین مایه آسیب روانی پایدار در زنان می‌شود، را نپذیرفت. کوپ گفت، با وجود بی‌زاری شخصی وی از سقط جنین، هیچ گواهی از آسیب رسیدن پایدار روانی پشتیبانی نمی‌کند.

هم چنین، به طور شخصی کوپ مخالف تصویرهای شهوت انگیز بود. ولی زمانی که به طور مستقیم از وی در باره درستی آسیب رسانی کالاهای شهوت انگیز پرسیده شد، پاسخ داد «تنها دو کلی گویی درباره کارگر شدن کالاهای «پست» جنسی در روی بینندگان خودش می‌توان بگوید: این کالاها مایه‌ای می‌شود که این افراد گمان کنند، رفتارهای گوناگون جنسی بیش از آنچه پیش از این می‌پنداشتند، عادی است و خمیر مایه‌ای می‌شود که آن‌ها برآورد درست‌تری از رواج رفتارهای

گونگون جنسی داشته باشند.» به سخن دیگر، به نگر رسید که کالاهای شهوانی مایه آسیب نشده و در واقع، در حالت میانه روی آموزشی هستند. این نتیجه گیری یک وزیر بهداشت عمومی به شدت محافظه کار، کسی که پایبندی دلاورانه اش به روش دانش جلوی بازگو نمودن خط حزبی خودش را گرفت.

باورمندان دینی هر حقی برای جار زدن اعتراض خویش درباره ی کالای جنسی و استمنا دارند. ولی ما باید بدانیم، که اعتراض آن‌ها ریشه در دانش نداشته، بلکه در دین دارد. شک کنید درباره سخنگوی هر دینی که ادعا می‌کند اعتراض به کالاهای جنسی پیوندی به باورهای دینی وی ندارد. زمانی که این خانم جهادگر ادعا می‌کند که می‌کوشد کودکان را از خطرهای اینترنتی پاسداری کند، در واقع آنچه می‌گوید این است که او می‌کوشد «روح» نوجوانان را از جهنم پاسداری نماید. چون این مجاهد^۱ نمی‌تواند استدلال متقاعدکننده برای شنونده‌ی پژوهش گر از کتاب مقدس بیاورد، این خانم بایستی «خطری» ساختگی که گمان بشود به طور کامل مستقل از باورهای دینی او است، بیاورد- یعنی، تصویر زن لخت نرخ بزه کاری را بالا می‌برد^۲.

بهترین راهی که من برای «بیرون کشیدن از پناهگاه»^۳ انگیزه راستین جهاد ضد جنسی، گفتن این نکته است که در بسیاری از کشورهای اروپایی، با این که قانون‌های بسیار آزادانه تری درباره ی کالاهای جنسی دارند، نرخ بزه کاری پایین تر از ایالات متحده است. افزون بر این، در کشورهایی مانند چین، ایران و عربستان سعودی، که کالاهای شهوانی با مرگ کیفر داده می‌شود، به طور بیزارکننده ای بزه کاری بر ضد زنان عادی است. بنابراین اگر نرخ تبه کاری «پیوند سر راستی» با

1. crusader

2. آن‌ها عقب تر هستند در نگر آیت الله های ایرانی تصویر زن لخت نه تنها نرخ بزه کاری را بالا می‌برد بلکه نرخ زمین لرزه و خشکسالی را نیز بالا می‌برد.

3. "smoke out"

اندازه کالاهای شهوانی دارد، پس ما باید بی درنگ، برای کاهش نرخ بزه کاری همانند اروپا، کالاهای جنسی بیشتری به ایالات متحده بیاوریم. (۳) در واقعیت، به هر روی، انگیزه راستین جهاد ضد جنسی هیچ بستگی با «نرخ بزه کاری» ندارد. این بنیادگرای ترسایی، می‌خواهند به آسانی، دیدگاه‌های دینی خود را به هر کس دیگری، با زور دولت فدرال و مجلس، به هر کس دیگری، تحمیل کنند.

همانندی‌های روانی بسیاری میان بنیادگرای ترسایی و بنیادگرای اسلامی که آیت الله خمینی را در ۱۹۷۹ به قدرت رسانند، هست. هر دوی این گروه‌های بنیادگرا می‌خواهند باورهای دینی خودشان چون قانون خردمندانه زمین^۱ پرستش شود. هر دو گروه در برابر دموکراسی و دیدگاه‌های دیگر سنگدل هستند، زیرا تنها دیدگاه خودشان «از سوی خدا فرمان داده شده است.» هیچ یک از این گروه‌های بنیادگرا هرگز آزادی‌گزینش را روا نمی‌دانند، که اجازه دهد به هر کسی تا دیدن یا ندیدن تصویرهای شهوانی را خودش برگزیند. به جای آن، این «بدبختی بزرگ» کالاهای شهوانی باید از روی چهره‌ی زمین پاک شده و همه‌ی این کالای بنجل غیراخلاقی به لعنت ابدی سپرده شود. اگر با فرهنگ سکولار و با پاسداری تاریخی و قانونی قانون اساسی ما، میانه رو نشده بودند، امروزه نیز این متعصبان، همانند نیاکان معنوی خودشان، «جادوگران» را آتش می‌زدند.

یک گام نخست، دارای گواهی خوب ولی کمتر شناخته شده، برای سوزاندن یک جادوگر، آزمایش نزدیک از واژن وی از سوی کشیش یا فرمانده مرد بوده است. با شهوت کامل، مرد انگشتان خودش را برای جستجوی طلسم شیطانی پنهان، درون واژن «جادوگر» نموده و آن را از هم باز می‌نمود. خوشایند بودن این فرایند برای «بازرس‌ها»، یکی از دلایل‌هایی که چرا سوزاندن جادوگرها برای سده‌ها پیگیری شد. شرم آور است که کارگروه میز با شرایط محیط، ناچار در سده ۲۰ برپا گردید.

1. Secular Law of the Land

بنیادگرایان ترسایی و «خطر» تصویرهای شهوت انگیز اینترنتی

شکی ندارم، سده‌های پیش، کارگروه میز با شادی، برای یافتن جادوگر و طلسم
پنهانی با کوششی بی مانند، جستجو می نمود.

آیا به راستی امریکا بر پایه ترسای، بنیاد گذاشته شد؟

«من باورهای تعصب آمیز ترسای را غیر خردمندانه می‌دانم، در آغاز زندگی،
خودم را از مجموعه مسیحیت کنار کشیدم.»
-بنیامین فرانکلین (۱۷۹۰-۱۷۰۶)

«هرکسی که تاریخ می‌داند، تایید خواهد کرد که چیرگی بر آموزش یا بر دولت از
سوی یک نفر با باورهای ویژه دینی، هیچ گاه برای مردم شادی نیاورده است.»
-النور روزولت (۱۹۶۲-۱۸۸۴)، در نامه‌ای به کاردینال اسپلمن (۲۳ جولای ۱۹۴۹)

«ما بیشترین آزادی دینی، هم چنین آزادی ناباوری، در برابر هر کشور دیگری در
جهان را داریم.»
-بیل کلینتون ۱۹۹۶، در گفتگوی ریاست جمهوری، سان دیگو

این روزها، ملاهای سخنران و سیاستمداران خشکه مقدس جناح راست، پیوسته
روضه می‌خوانند که «بنیان امریکا بر پایه اصول ترسای گذاشته شده است.» آن‌ها به
ما می‌گویند، پدران بنیان گزار امریکا همه مسیحیانی توبه کرده پارسا بوده که

می‌خواسته‌اند خدا در هر چهره جامعه‌ی امریکایی پیدا بوده و کتاب مقدس، هم چون بنیاد اخلاقی در قانون و دولت امریکا به کار گرفته شود.

ولی، آیا این نو محافظه‌کاران گزارش‌های راستین تاریخی را برای ما رو می‌کنند، یا یک تاریخ ساختگی بازنگری شده برای رواج سیاست‌های خود آن‌ها، به ما ارائه می‌شود؟ به سخن دیگر، آیا به راستی امریکا بر بنیان ترسایی بنیاد گذاشته شده است؟

تا درجه‌ای ویژه‌ای، پدران بنیان گزار امریکا، هیچ گونه وابستگی دینی نداشته، بلکه پرتو کم رنگی از فلسفه‌ی دئیسم بوده است، یک سامانه‌ی مردم پسند اندیشه در سده‌ی ۱۸ باور به اینکه نیروی فراطبیعی در آغاز جهان را آفریده ولی اکنون پی گیر کنش‌های روزمره‌ی آن نبوده یا خودش در کارهای انسان‌ها مداخله نمی‌کند. توماس جفرسون، بنیامین فرانکلین و توماس پین، هم چنین کسانی دیگران در میان آن‌ها، به جای باورهای دینی ترسایی، بیشتر دئیست بوده‌اند.

اگر کسی همه‌ی دوره‌های تاریخی و تبلیغات ترسایی را کنار بگذاریم، در نتیجه یک واقعیت شگفت آور و بسیار روشن پدیدار می‌شود: به درستی کشور ما بر پایه دو سند، بر پا شده - یعنی، اعلامیه استقلال^۱ و قانون اساسی ایالات متحده^۲ - که دارای حتی یک واژه درباره ترسایی، اصول مسیحیت یا عیسی مسیح نیست. هم چنین هیچ اشاره به ده فرمان، بهشت، جهنم یا نجات یافتگان نشده است. حتی یک واژه! گزاره‌ی «آن‌ها از سوی آفریدگار خویش دارای حقوق ویژه غیرقابل واگذاری شدند» بیشتر برگشتی به آفریدگار دئیستی، تا خدای ترسایی، است.

روحانیت در دوران انقلاب بارها و بارها کوشیدند تا یک راست منبعی از مسیحیت در قانون اساسی ایالات متحده بیاورند، ولی هر بار از سوی بنیان گذاران

1. Declaration of Independence
2. Constitution of the United States

آیا به راستی امریکا بر پایه ترسایی، بنیاد گذاشته شد؟

رد شد. از این رو، بی خود نیست که هیچ منبعی درباره ترسایی یا کتاب آسمانی در دو سند بنیادگذاری ایالات متحده امریکا نیست. بدین سان از دیدگاه تاریخی نادرست استری، که ادعا شود امریکا «بر پایه مسیحیت» برپاشده است.

در زمان کشمکش‌های انتخاباتی ریاست جمهوری ۱۸۰۰ جفرسون از سوی سیاستمداران رقیب برچسب «یک زوزه کش بیخدا» خورده بود. توماس پین - نویسنده‌ی کتابچه امید بخش شورش، گزاره‌ی جاودانه‌ی هنرمند و *فرد درست* «این‌ها زمان‌هایی است که روح انسان به چالش کشیده می‌شود» - یک کتاب کامل، «وره *فرد روزی*^۱ (هنوز هم چاپ می‌شود)، که یک راست به سخن خدا بودن کتاب آسمانی تاخته و آن را رد نموده است.

شاید در آن زمان که اعلامیه و قانون اساسی نوشته می‌شد، در واقع دو «اصل مسیحیت»، بر پدران بنیان گذار کارگر افتاده باشد. یک «اصل ترسایی» که هنوز هم در اندیشه‌ها تازه مانده، کشتار «جادوگران» از سوی پروتستان‌های انگلیسی^۲ است. جفرسون در *زندگینامه فردش* نوشته که «میلیون‌ها مرد، زن و کودک بی گناه از زمان آغاز مسیحیت تا کنون سوزانده، شکنجه، نقره داغ یا زندانی شده اند.»

دومین «اصل مسیحیت» که در پدران بنیان گذار کارگر افتاده بود، سرپرستی مطلق شاه جورج سوم که با رفتاری که از سوی کلیسای انگلیسی تصویب شد. جادوگر سوزانی و پیوند ناگزیر به کلیسا، پدران بنیان گذار را به کشیدن یک «دیوار جداساز میان دولت

دومین «اصل مسیحیت» که در پدران بنیان گذار کارگر افتاده بود، سرپرستی مطلق شاه جورج سوم که با رفتاری که از سوی کلیسای انگلیسی تصویب شد. جادوگر سوزانی و پیوند ناگزیر به کلیسا، پدران بنیان گذار را به کشیدن یک «دیوار جداساز میان دولت

دومین «اصل مسیحیت» که در پدران بنیان گذار کارگر افتاده بود، سرپرستی مطلق شاه جورج سوم که با رفتاری که از سوی کلیسای انگلیسی تصویب شد. جادوگر سوزانی و پیوند ناگزیر به کلیسا، پدران بنیان گذار را به کشیدن یک «دیوار جداساز میان دولت

-توماس جفرسون (۱۸۲۶-۱۷۴۳)، در نامه‌ای به جان آدامز (۱۱ آوریل ۱۸۲۳)

1. The Age of Reason

2. Puritan

و کلیسا» رهنمون گردید، که گذاشت بر اساس دیدگاه هر شهروند، آزاد در دین

یا آزاد از دین باشد. در ۱۹۷۹ ایالات متحده پیمان طرابلس^۱ را قبول نمود که از سوی خود جورج واشنگتن^۲ گفتگو شده و از سوی جانشین وی، جان آدامز^۳ امضا گردید. پیمان نامه روشن می‌ساخت «دولت ایالات متحده، به هیچ رو بر پایه‌های دین ترسایی بنیان‌گذاری نشده است.» کنگره نیز یکدل متن این پیمان را تایید نمود. پس کدام یک را باید باور کنیم؟ ادعای ملاحی منبرهای فرسوده تلویزیونی^۴ که امریکا بر پایه مسیحیت بنیان گذاشته شده است؟ یا شاید باید گمان خوبی درباره جورج واشنگتن، جان آدامز و کنگره‌ی هم رای، در زمانی که دولت ما بر پا شد، داشته باشیم؟ بیاید با دقت این گواهی دادن آن‌ها را بازخوانی نماییم: «دولت ایالات متحده، به هیچ رو بر پایه‌های دین ترسایی بنیان‌گذاری نشده است.» (متن اصلی پیمان نامه طرابلس، کمابیش در همهی کتابخانه‌های همگانی یا اینترنت برای آزمایش خود شما در دسترس می‌باشد.)

شعار ملی ما «به خدا باور داریم» تا ۱۹۵۶، ۱۸۰ سال پس از برپایی دولت خودمان دگرگون نشد. هم چنین گزاره‌ی «زیر سایه خدا» به سوگند وفاداری تا ۱۹۵۴ افزون نشده بود.

پس، تبلیغات محافظه کاران امروزی درباره‌ی «مسیحی زاده شدن دولت ما» تنها به همان اندازه گفته‌های رسمی ترسایی درباره‌ی آفرینش گیتی، نادرست و خودخواهانه می‌باشد. در هر دو جا، «مردان خدا» سراسر از گواهی‌های در دسترس چشم پوشی نموده و داستانی افسانه‌ای را خبر می‌نمایند. سپس این داستان را، همراه

-
1. Treaty of Tripoli
 2. George Washington
 3. John Adams
 4. Pulpit-pounding TV evangelists

آیا به راستی امریکا بر پایه ترسایی، بنیاد گذاشته شد؟

با سندهای ساختگی پخش نموده، و پیوسته آن را تکرار کرده تا از سوی شهروندان بدون انتقاد پذیرفته شود.

خوشبختانه، به صورت تاریخی، ایالات متحده رهبران خویش را به گونه‌ی دموکراتیک برمی‌گزینند. یک کاندیدای سیاسی، برای برگزیده شدن، بدون توجه به دیدگاه‌های راستین خویش، ناچار است سخنانی بر پایه دیدگاه چیره دینی کنونی بگوید. بنابراین در تاریخ امریکا چه بسا به سادگی به گفته‌هایی بر پایه کتاب آسمانی در سخن کمابیش همه‌ی سیاستمداران، برای بدست آوردن رای باورمندان مسیحی، برخورد می‌کنیم. پس تنها با دیدن پشت پرده -در برخوردی خصوصی یا گفته‌های عادی پس از ترک اداره- می‌توان تصویر واقعی تاریخی کشیده شود.

«طراحی هوشمند» یا «خواست خدا» تازه‌ترین کیش ترسایبی

«همه انسان‌های اندیشمند بیخدا هستند.»

-ارنست همینگوی (۱۸۹۹-۱۹۶۱)، در کتاب بدرود با جنگ افزار (وداع با
اسلحه)

«من بسیار کم با افراد دانشمندی برخورد داشته‌ام که دیدگاه آنان از سوی

دین محدود یا کج نشده باشد.»

-جمیز بیکانون (۱۸۶۸-۱۷۹۱)

«همه‌ی دین‌ها این گونه هستند- شما به شماری از اصول‌ها باور دارید . . .

انسان به معجزه‌هایی بسیار بالاتر از خدایی که خودش اختراع کرده، دست می‌یابد.»

-رود استریگر (۲۰۰۲-۱۹۵۲)، بازیگر، در پلی بوی (۱۹۶۹)

پدیدار شدن کیش طراحی هوشمند یا خواست خدا^۱

از زمانی که من کتاب جهان بیخدا را در ۲۰۰۴ چاپ نمودم، یک کیش نوین
نیرومند ترسایبی برای برابری در باره شک‌های خداپرستی و رخنه‌ی آن در امریکا،
پدیدار شده است. این جنبش -هوادار فلسفه‌ای که «طراحی هوشمند» نامیده می‌شود،
هست- درباره معجزات آن سال‌ها بالای منبر روضه خوانده‌اند، ولی به تازگی بنیادگراها

1. Intelligent Design

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

و روحانیون به شدت به آن گرایش پیدا کرده‌اند. به طور مستقیم گرایش مردم به این جنبش در پیوند با پدیداری کلی سیاسی و دینی در ایالات متحده بوده، و، با اندوه باید بگوییم، کاهش چشمگیر پذیرش فرهنگ دانش‌پذیری در میان عامه مردم امریکایی است. در پی گزینش دوباره جورج دبلیو. بوش^۱ در پایان سال ۲۰۰۴ جنبش طراحی هوشمند (یا ID) نیروی تازه‌ای یافته و با به کار انداختن بازوی نوی خشن سیاسی خود، کوشیده است با فشار بسیاری کتاب‌های طراحی هوشمند را به کلاس‌های آموزشگاه‌های دولتی ببرد.

همان زودباوری عموم مردم که زمینی حاصلخیز برای جنبش طراحی هوشمند فراهم می‌کند، رای دهندگان امریکایی را با سادگی به سوی شنیدن سخنان گیرای دینی -یا در مورد جورج دبلیو. بوش، یاوه‌های از هم در رفته- از هر سیاستمداری حمال کتاب آسمانی که ادعا می‌کند، «توبه کرده»، می‌برد. از نگر سیاسی، دیگر چندان دشواری بزرگی نیست که سیاست‌های یک کاندیدا به صلح و کامیابی یا به جنگ و ورشکستی بینجامد. رای دهندگان طبقه متوسط و کم درآمد با شور فراوان

«به خدا باورند داشتن پدرم، بزرگ‌ترین خوشبختی من بوده، و بنابراین وی درباره روح سرگردان نبود. من خودمان را چون کالای فرآوری شده فرکشت، که خودش رازی بزرگ است، می‌بینم.»

از نامزدهایی، که آشکارا تنها هوادار سیاست‌های دارا ترین امریکایی هستند، پشتیبانی می‌نمایند. آنچه برای آنان پر ارزش‌تر از هر چیز دیگری است، آن است که چه کسی، در میان کاندیداها بیشتر از همه عیسی و پدرش، که طراحان هوشمند گیتی هستند را دوست دارد.

من جنبش طراحی هوشمند را «کیش» نامیدم چون، همان گونه که نشان

جمیز واتسون - برنده‌ی نوبل

خواهم

1. George W. Bush

زیست شناسی و همکار در پیدا نمودن

ساختار DNA در مجله‌ی دیسکاوری

(جولای ۲۰۰۳)

داد، طراحی هوشمند از باورهایی پشتیبانی می‌نماید که همانندی کمی با آموزه‌های تاریخی مسیحیت دارد. نه طراحی هوشمند هماهنگ با معنی واقعی - یا حتی استعاره‌ای - هیچ تفسیری از کتاب آفرینش درباره‌ی سرچشمه گیتی و انسان، نیست. از این رو، هدف این بخش به روز رسانی دو چیز است: (۱) رد نمودن استدلال «نو» که بارها گفته نشان می‌دهد طراحی هوشمند گیتی را آفریده، و (۲) برای نشان دادن آن که، حتی اگر طراحی هوشمند با ارزش ظاهری و بدون انتقاد پذیرفته گردد، انگاره‌های اصلی آن برای ناهماهنگی و رسوایی با مسیحیت سنتی بر پایه کتاب آسمانی برخورد خواهند داشت - کفری که به نگر می‌رسد شمار کمی از بنیادگراها و ملاها آن را تایید کرده و آن را ارجمند می‌دانند.

پیش زمینه‌ی تاریخی

چه بسا کسی بگوید فلسفه طراحی هوشمند به همان اندازه خود دین کهن هست، چون دین، کمابیش بر پایه تعریف، بایستی برخی از انگاره‌های طراحی هوشمند گیتی را داشته باشد. ولی خاستگاه اردوگاه طراحی هوشمند کنونی، تازه‌تر است، پس بیایید به کوتاهی بازبینی کنیم، چگونه و از چه زمانی این دسته به هست درآمد و به طور دقیق چه آموزش می‌دهد.

در ۱۸۵۹، طبیعی دان انگلیسی، چارلز داروین^۱، کتاب تاریخی خودش، *منشأ انواع*^۲، که مجموعه‌ی گواها و مدارک گردآوری شده وی برای فرگشت با گزینش طبیعی بود را نشان می‌داد، چاپ نمود. اگر چه داروین در نسخه اصلی هیچ اشاره‌ای به

1. Charles Darwin
2. The Origin of Species

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

فرگشت انسان نکرده بود، ولی نشانه‌ای آشکار برای انجمن مسیحیان به شمار می‌رفت. شمار کمی از باورمندان دینی می‌دانند که داروین در آغاز می‌خواست کشیشی مسیحی شود، و در دانشگاه کمبریج الهیات می‌خواند. در ۱۸۷۱ داروین کتاب دیگری چاپ و پخش نمود، *تبار انسانی*^۱، که به روشنی از فرگشت انسان نیز به همان گونه هواداری می‌نمود. از آن زمان، از سوی روحانیت جهان دینی^۲ درباره‌ی چارلز داروین بدگویی نموده، بد نمایش داده شده و خوار گردیده است. اگر چه داروین انسان سرافرازی بود و آرامگاه وی در کلیسای وست مینستر^۳ می‌باشد، یادآوری کوچکی از نام وی، کام بنیادگرایان دین دار را تلخ می‌نماید.

زورآزمایی تاریخی و زودهنگام میان فرگشت و مسیحیت در دیتون^۴، تنسی^۵ در ۱۹۲۵ رخ داد. به جان اسکوپس^۶، آموزگار زیست شناسی دبیرستان، اتهام آموزش فرگشت - یک «تبه کاری» که خود وی اعتراف به انجام آن نموده بود - زده شد. با

وجود این «دادگاه اسکوپز

«به خدا باور ندارم، چون به مامان

غازه باور ندارم.»

میمونه^۷ ادامه یافت و هم چون کاروانی

برای نشان دادن دیدگاه‌های دو گروه

رقیب گردید. وکیل اسکوپز و هوادار

تئوری فرگشت - وکیل مدافع برجسته،

کلرنس درو (۱۹۳۸ - ۱۸۵۷)،

کلرنس درو^۸ بود. شاکی برای پیگرد

وکیل دادگاه، در یک سخنرانی در تورنتو

قانونی - و هوادار آفرینش گرایی بر پایه

-
1. The Descent of Man
 2. world's Christian clergy
 3. Westminster Abbey
 4. Dayton شهری در ایالات متحده
 5. Tennessee ایالت‌های ایالات متحده
 6. John Scopes
 7. Scopes Monkey Trial
 8. Clarence Darrow

کتاب مقدس - ویلیام جنینگز برایان^۱ وزیر
خارجہ پیشین ایالات متحده و سه بار

کاندیدای ریاست جمهوری دمکرات‌ها بود. هر چند اسکوپز سرانجام محکوم شد و ۱۰۰ دلار تاوان پرداخت نمود، دادگاه ثابت نمود که بدبختی بزرگی برای روابط عمومی آفرینش گرابی می‌باشد. در زمان دادگاه سخنان شیوا در دادگاه گفته شد، نشان داد آفرینش گرابی به جای واقعیت دانش بیشتر یک تعصب دینی هست. فرگشت آشکارا از سوی پایه‌های دانش پژوهش‌های زیست‌شناختی پشتیبانی می‌شد. برایان و آفرینش‌گراها در دادگاه بسیار خوار شده و برایان در واقع پس از یک هفته از نتیجه دادگاه، ناگهان مرد.

دریافت همگانی از پیروزی فرگشت، به هر روی، کاربردی واقعی را بازتاب نکرد. اگر چه دادگاه اسکوپز، ساختگی بودن بنیادهای کیش دانش آفرینش گرابی بر پایه کتاب آسمانی را روشن نمود، ولی پیامد در جهان واقعی آن بود که چاپگران کتاب‌ها پس از آن از گذاشتن هر گونه بازگشتی به فرگشت در کتاب‌های دانش خویش، ترس از کنش سخت دشمنی یا تحریم بنیادگراها، هراسان بودند. بنابراین از ۱۹۲۵ تا سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۵۰ آموزشگاه‌های کودکان امریکایی هیچ یا بسیار کم درباره دانش فرگشت آموزش می‌دادند. بدینسان دانش آموزان امریکایی از نگر دانش در پشت سر دانش آموزان کشورهای پیشرفته دیگر، جاهایی که در آموزش دانش تاکید می‌شد، ماندند.

بهر حال در ۱۹۵۷، مردم امریکایی تا زمانی که اتحاد شوروی با پیروزی ماهواره‌ای به فضا پرتاب نمود، یک دستاورد بی‌مانند دانش، تکان خوردند. اسپوتنیک یک^۲ بالای سر ما دور می‌زد، امریکایی‌ها را می‌ترساند که برتری دانش شوروی به انداختن بمب اتمی از فضا بر روی شهرهای ما، خواهد انجامید. امریکا با شتاب در کوششی برای پیشی گرفتن از شوروی، برنامه آموزش دانش خودش را بازسازی نمود.

1. William Jennings Bryan
2. Sputnik I

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

بودجه ویژه شده فدرال ایالات متحده برای آموزش ریاضی و دانش دو برابر گردید و کتاب‌های کهنه دانش بازمینی گردید.

با آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ گواه‌ها پشتیبانی از فرگشت به چنان درجه‌ای از انباشتگی رسید که شاید هیچ کتاب دانشی نمی‌توانست به تئوری داروین اشاره نکند. کتاب‌های نو و به روز شده -درب‌گیرنده دانش فرگشت- از سوی دولت در ایالات متحده برای دانش آموزان همه آموزشگاه‌های دولتی خریداری شد. سپس دانش فرگشتی بخشی از برنامه‌های آموزشی آموزشگاه‌های دولتی امریکا گردید.

نیازی نیست گفته شود، آموزش فرگشت در آموزشگاه‌های دولتی با مخالفت شدید اجتماع مسیحیان محافظه کار روبرو شد. برای آنان، فرگشت در آموزشگاه‌ها مانند انگاره‌ای از سدوم و گوموراه^۱ بود، و جناح راست مطمئن بود که امریکا با همان سرنوشت دچار شده و رنج خواهد کشید، مگر این که کوشش‌های بزرگی برای نجات روح ملت ما امریکاییان از کفر داروینی انجام گیرد.

درک این بحران معنوی- یعنی، ناچاری ایست بی درنگ آموزش فرگشت پیش از آن که کودکان ما در آموزشگاه‌های دولتی گمراه شوند- مایه به دنیا آمدن جنبشی به نام آفرینش‌گرایی دانشیک گردید، که پس از آن به زودی نام آن به کیش دانش آفرینش دگرگون گردید. در اصل از سوی یک مهندس هیدرولیک ویرجینیای، هنری موریس^۲، بر پا گردید، کیش دانش آفرینش در جستجوی یافتن روشنگری درباره زمین شناسی زمین، هم چنین پیشینه‌ی سنگواره‌ها، در چهارچوب تفسیر دقیقی از کتاب پیدایش است.

موریس و پیروان وی با نوشتن ده‌ها کتاب کوشیدن اثبات نمایند، خدا به طور مستقیم بهشت و زمین را تنها در ۶۰۰۰ سال پیش، همان گونه که پیشینه‌ی تبارشناسی^۳ کتاب پیدایش ادعا می‌کند، آفریده است. شش روز هفته آفرینش، همراه با داستان آدم و

1. Sodom and Gomorrah شهرهای قوم لوط
2. Henry Morris
3. Genealogical records

حوا، هم چنان از سوی کیش دانش آفرینش ادعا شده، به جای کنایه یا اسطوره‌های دینی، واقعیت راستین است. در بلند آوازه‌ترین کتاب، *توفان آفرینش*^۱، موریس از درستی داستان کشتی نوح^۲ کتاب عهد قدیم هواداری نموده و ادعا نموده دانش می‌تواند واقعیت رخ داد این سیل جهانگیر را تایید کند. جنبش دانش آفرینش آشکارا می‌کوشید تا آموزش فرگشت در آموزشگاه‌ها دولتی را با افسانه‌های خاستگاه انسان از کتاب آسمانی جایگزین یا پیوست نمایند. موریس و شریک‌ها وی کوشیدند با قلدری هیئت مدیره آموزشگاه‌های محلی را وادار به خرید و بهره‌گیری از کتاب‌های کیش دانش آفرینش خودشان نمایند.

هرچند بنیادگرایان دینی آشکارا، برای این کتاب‌های کیش دانش آفرینش، خدا را سپاس گفتند. ولی بینندگان بی طرف این کتاب‌ها را نه کتاب‌هایی بر اساس دانش بلکه کتاب‌هایی بر پایه کتاب آسمانی می‌دانستند. موریس و لژیون وی با پیروزی محدود و زودگذر از پذیرش کتاب‌های خودشان در شمار کمی از آموزشگاه‌های دولتی خوشحال شدند. ولی، یورش کیش دانش آفرینش، روی هم رفته، یک شکست و خواری برای باورمندان دینی فرهیخته بود. سراسر بدنه‌ی دانش حرفه‌ای جهان به طور رسمی مخالف آموزش دانش آفرینش، که هم اکنون برچسب شبه دانش رسوا^۳ به آن زده شده است، بوده و به طور باقاعدگی بر ضد آن می‌جنگد. آموزش فرگشت در آموزشگاه‌های دولتی ادامه یافته است. و سرانجام کیش دانش آفرینش یورش را سراسر باخت.

به هر روی، بنیادگراها آماده برای واگذاری میدان به آموزش فرگشت در آموزشگاه‌های دولتی نبودند. پس از یک دوره اندیشه و گروه بندی - و مهلت کوتاهی برای دروغ‌گویی بیل کلینتون^۴ درباره خایه‌لیسی^۵ - جناح راست چون جورج دبلیو.

-
1. The Genesis Flood همان توفان نوح
 2. Noah's Ark
 3. blatant pseudoscience
 4. Bill Clinton
 5. blow job

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

بوش به ریاست دولت رسید، نیروی خودش را سر و سامان دوباره داد. دانش آفرینش «نو شده و بهبود یافته» اکنون دوباره دسته بندی شده، بازاریابی نموده و نامی دوباره گرفته است، «طراحی هوشمند».

کیش نوینی به پا خاست

به طور کلی، طراحی هوشمند می‌آموزد که جهان ما و زندگانی‌های در آن بسیار پیچیده‌تر از آن است که بدون راهنمایی نیروی یک طراح خردمند به هستی در آید.

اگر چه دانش آفرینش نیز به همین

«تا جایی که یا دارم، در انجیل حتی

گونه باور داشت که برای توضیح

یک واژه برای ستایش خرد نیامده است.»

پیچیدگی جهان ما به خدا نیاز هست،

طراحی هوشمند خودش را با روشی

شگفت انگیز و شک برانگیز خودش را

لرد برتراند راسل (۱۹۷۰-)

ناهمسان می‌سازد:

۱۸۷۲) برنده‌ی انگلیسی جایزه نوبل،

کیش دانش آفرینش می‌گفت،

ریاضی دان، فیلسوف و فعال صلح

کتاب آسمانی - هم عهد قدیم و هم عهد

جدید-به معنای واقعی درست است، در

حالی که طراحی هوشمند (ID) درست بودن واقعی کتاب آسمانی را نمی‌پذیرد.

به نگر می‌رسد، رهبران جنبش کنونی طراحی هوشمند با همه‌ی هستی، عهد

جدید را پذیرفته‌اند، آن‌ها باور دارند که عیسی به معنای واقعی بر آب راه رفته، به واقع

خوک را از شیطان پر نموده، به راستی درخت انجیر را جادو نموده، به راستی پس از

مردن زنده شده و مانند این‌ها. ولی با شمار بسیاری از نوشته‌های روضه خوان‌های

طراحی هوشمند چون و چرایی برجا نمی‌ماند که آن‌ها به همان اندازه درستی عهد

قدیم را، اگر به طور کامل رد نکنند، نمی‌پذیرند. طراحی هوشمند آشکارا کیهان شناسی

مهبانگ (بیگ‌بنگ) را می‌پذیرد، که اگر با بی طرفی گفتگو شود، هیچ گونه همانندی با

داستان آفرینش آدم و حوا در شش روز کتاب پیدایش ندارد. بنابراین با اصول مسیحیت سنتی، جنبش طراحی هوشمند یک کیش است، چون طراحی هوشمند پذیرش آموزه‌ها و تفسیرهای تاریخی کتاب آسمانی را رد می‌کند. پس، روضه خوان‌های بازنگرنده نوین گرا طراحی هوشمند رویاروی مسیحیت متعارف بر پایه کتاب آسمانی هستند.

برای ۲۰۰۰ سال ترسایان از همه رنگی -هم کاتولیک هم پروتستان- شرحی که کتاب پیدایش درباره آفرینش داده بود، را باور داشتند. حتی یهودی‌های و بسیاری از غیر مسیحیان آموزه‌های کتاب پیدایش، ۱:۱ «در آغاز، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید» را تایید نمودند. به طور تاریخی، این آیه به گونه‌ی جهانی پذیرفته شده که خدا آسمان‌ها (یعنی، سیاره‌ها، ماه‌ها، ستارگان و کهکشان‌ها) و زمین را در آغاز زمان آفریده است. درستی و معنای این آموزه برای بیست سده آشکار و بدون چون و چرا بود.

به هر روی، امروزه جنبش طراحی هوشمند به طور غیر مستقیم این آموزه کتاب آسمانی را رد می‌کند. طراحی هوشمند، برای اعتبار خودش، این واقعیت دانش که گیتی یا «آسمان‌ها» ۸ تا ۱۰ میلیارد سال پیش از ساخته شدن زمین، بوده است، را به رسمیت می‌شناسد. به هر روی، زمین و آسمان‌ها همراه «در آغاز» با هم آفریده نشده‌اند. یک شکاف چندین میلیارد سالی سرآغاز این دو را جدا نموده است. در حالی که من بدون شک از طراحی هوشمند برای رفتن به سوی پژوهش‌های ستاره شناسی سده ۲۱ ستایش می‌کنم، باید این نکته روشن کنیم، که برای سازگاری، پذیرش تازه کیهان شناسی از سوی طراحی هوشمند درگیری یک راست و چشمگیری با آموزه‌های تاریخی و با گزاره روشن کتاب پیدایش ۱:۱ - یعنی آفریده شدن هم زمان آسمان‌ها و زمین «در آغاز» - پیدا می‌کند. به جای آراسته نمودن این چهارچوب زمانی مورد اختلاف قاطع، آن گونه که رهبران طراحی هوشمند دوست دارند ما انجام دهیم، باید آن را چون کشمکش بنیادی و ناسازگار میان آموزه‌های طراحی هوشمند و کتاب پیدایش، برجسته کرده و بر آن پافشاری نماییم.

(به طور کلی) اگر، همان گونه که

دانش برای ما روشن می‌کند، گیتی به طور

«من کسی نیستم که به طور منظم

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

کلی ۱۴ میلیارد ساله است و زمین ۵ به کلیسا برود. عناصر ویژه‌ی مسیحیت
میلیارد ساله، پس روی هم رفته زمین تنها چیزی است که من باور چندانی به آن‌ها
پیرامون یک سوم از سن کیهان را دارد. در
مقایسه بازی فوتبال ۶۰ دقیقه^۱ زمان
بازی دارد. دو سوم این زمان

-بیل گیتس

۴۰- یعنی دقیقه نخست بازی - درازی زمانی را که گیتی پیش از ساخته شدن
زمین بوده است را نشان می‌دهد. آیا درست است که ادعا شود آوردن یک امتیاز
تاچ‌داون^۲ در چهلمین دقیقه بازی - یا پنج دقیقه پیش از آغاز یک چهارم، چهارم -
امتیازی بدست آمده «در آغاز» بازی بوده است؟ گمان نمی‌کنم هیچ شخص خردمندی
بتواند به راستی پاسخ آری به این پرسش بدهد. به همین صورت هیچ کس نمی‌تواند به
درستی هواداری کند که کیهان با سن ۱۴ میلیارد و زمینی با ۵ میلیارد سال هر دو با هم
«در آغاز» همان گونه که کتاب پیدایش گفته است، آفریده شده‌اند.
در اینجا دو نکته هست: (۱) کتاب پیدایش دارای نادرستی در ۱:۱ است، و (۲) با
پذیرفتن این نادرستی و حتی رد آیه آغازین کتاب مقدس، کیش طراحی هوشمند از
مسیحیت سنتی بر پایه کتاب مقدس، کناره‌گیری نموده است.

دورویی کیش طراحی هوشمند ID

در حالی که آن‌ها با خودپسندی «لیبرال‌ها» و «الهیات لیبرالی» را هر گونه بدی
که بشود گمان کرد گناه کار می‌دانند، رهبران طراحی هوشمند با دورویی هسته اصلی
الهیات لیبرالی را می‌پذیرند - یعنی، باور به اینکه کتاب پیدایش را نمی‌توان به معنای
اصلی دریافت. روضه خوان‌های طراحی هوشمند، همانا، ادعا می‌کنند که کتاب پیدایش

1. فوتبال امریکایی
2. Touchdown

جهان بی خدا

را همان گونه که نوشته شده باور دارند، ولی، مانند خداپرستان لیبرال که مسخره می‌کنند، درگیر در رنجی، بسیار خطرناک، در حال خمیده به پشت، قوزک پا چسبیده به پشت گوش با کله معلق فلسفی کوشش برای «تفسیر دوباره» کتاب پیدایش برای هماهنگی با دانش نوین دارند. آن گونه که جورج برناردشاو^۱ گفته، «هیچ مردی هرگز باور نمی‌کند که نگر کتاب آسمانی آنچه هست که می‌گوید: وی خشنود است چون کتاب آسمانی آن چه را که وی در نگر دارد، می‌گوید.»

برای بیست سده، ترسایی گمان می‌کرد که خدا آسمان‌ها و زمین و همه‌ی گونه‌های زندگی را در زمان واقعی شش روز در هفته آفرینش، آفریده است. هر کسی که درباره‌ی این حقیقت شک می‌کرد برچسب مرتد خورده و در واقع خطر کرده بود چون شاید کلیسا وی را برای کفر شکنجه یا اعدام می‌کرد. پژوهش گران ترسایی استدلال می‌کردند، در خود کتاب پیدایش، خود خدا یک تعریف روشن و ویژه از «روز» آن گونه که در شرح آفرینش به کار رفته است، بدست داده است:

«و شام بود و صبح بود، روزی اول.»

-پیدایش ۱:۵

«و شام بود و صبح بود، روزی دوم.»

-پیدایش ۱:۸

«و شام بود و صبح بود، روزی سوم.»

-پیدایش ۱:۱۳

موسا، نویسنده فرضی پنج کتاب آغازین کتاب مقدس، سر راست شش روز واقعی هفته آفرینش را به هفته کاری یک انسان، پیوند داده است:

«شش روز مشغول باش و همه‌ی کارهای خود را بجا آور، اما روز هفتمین، سبت ی‌هوه، خدای توست. زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین بساخت و در روز هفتم آرام فرمود.»

1. George Bernard Shaw

-خروج ۱۱، ۹:۲۰-

آیا ما باید باور کنیم که هفته کاری انسانی شش دوره زمین شناسی^۱ طول داشته - به جای اندازه واقعی شش روز - پیش از آن که خدا به انسان یک روز برای آسودن در سبت^۲، را اجازه دهد؟ تفسیری دور از معنای واقعی این بند به طور کلی دغل کارانه و سراسر دورویی می‌باشد. افزون بر این، پژوهشگران یادآوری نموده‌اند در سراسر کتاب آسمانی واژه «روز» در متن اصلی عبری کتاب پیدایش ۳^۳ یوم^۳ بوده، و زمانی که با شماره‌های ترتیبی - یعنی، روز نخست، روز دوم، روز سوم - به کار رود، به معنای واقعی واژه همواره به یک دوره ۲۴ ساعته اشاره دارد.

بنابراین هرگز هیچ شکی - یا حتی اندیشه‌ای - نبوده که در کتاب پیدایش «روز» معنای «روز» نمی‌دهد. حتی هنری موریس و دیگر پهلوانان دانش آفرینش به طور کامل باورهای خود درباره درست بودن معنای دقیق واژه‌ها کتاب پیدایش را تایید نموده‌اند. ولی برای پیروان طراحی هوشمند این گونه نبوده است. آن‌ها رد می‌کنند که کتاب پیدایش در معنای دقیق واژه‌ای درست باشد ولی هنوز آن اندازه نیستند که بگویند کتاب پیدایش در معنای واقعی واژه‌ها نادرست است. آن‌ها دیوانه‌وار میان وابستگی احساسی خویش به دین بومی^۴ و شرمساری پذیرش شیطان در باغ بهشت همراه با نجات بخش خودشان بر صلیب، بخش شده‌اند. باورمندان طراحی هوشمند می‌خواهند هم چون پارسایی دین‌دار به شمار آیند ولی بیشتر هم چون اندیشمندان دانش نیز باشند.

روضه خوان‌های طراحی هوشمند از متن کتاب آسمانی خودشان شرمسار هستند. آن‌ها، با وجود بازگشت‌های بی شمار کتاب آسمانی به «شیطان»^۵، چون از این واژه شرمسار هستند، هیچ گاه در پیشگاه مردم آن را به کار نمی‌گیرند. با وجود

-
1. eons
 2. Sabbath
 3. yom
 4. local religion
 5. "the devil"

بخش‌های بی شماری برای نشان دادن سیمای یک جهنم آتشین به معنای دقیق واژه برای کسانی که ترسایی نیستند، باورمندان طراحی هوشمند هرگز به این دریای آتش اشاره نمی‌کنند، زیرا جهنم و شیطان با بزرگ‌ترین آماج آن‌ها، که خردمند و متمدن پدیدار شدن است، ناسازگار می‌باشد. زمانی که آشکارا پرسیده شود، آیا آن‌ها باور دارند همه‌ی غیر ترسایان جاودانه در آتش خواهند سوخت، رهبران کیش طراحی هوشمند با ادعای «این داوری در حد آن‌ها نیست» از زیر پرسش شانه خالی می‌نمایند. همانا، آن‌ها دغل بازترین افراد روی زمین هستند. نپذیرفتن گفتگو درباره‌ی سرنوشت بد آتشین غیر ترسایی از سوی کیش طراحی هوشمند، گواهی بر دغل باز نبودن آن‌ها نیست، بلکه گواهی بر شرمسار بودن آن‌ها و کوشش برای نادیده گرفتن و پنهان نمودن آموزه‌های واقعی کتاب آسمانی می‌باشد.

به همین روش، کیش طراحی هوشمند «روح‌القدس^۱» را کنار گذاشته، هر گونه سخن گفتن آشکار درباره‌ی این اصطلاح مقدس ترسایی را ترک نموده است و تنها گاه گاهی به جای آن واژه‌ی تازه به روز شده‌ی «روح والا^۲» را به کار می‌برد. چه بسا با به راه انداختن یک دین نو، با بیرون ریختن بارهای یاهو افسانه‌ای مسیحیت، پشتیبانان طراحی هوشمند آسوده‌تر و درگیری کمتری داشته باشند. ولی با حکومت کتاب آسمانی بر اکثریت، آن‌ها - از نگر روانی، احساسی، و مالی - گیر کرده‌اند. بنابراین، آن‌ها کتاب آسمانی خودشان را به جای دوباره نوشتن، «تفسیر دوباره» نمایند.

یک ناهمسانی برجسته میان کیش دانش آفرینش و دار و دسته‌ی کیش نوین طراحی هوشمند این هست که اگر ناسازگاری میان دانش و کتاب آسمانی پدید آید، کیش دانش آفرینش، با وجود نام خودش، به هواداری کتاب آسمانی آن را یا تحریف کرده یا واگذار می‌کند. ولی کیش طراحی هوشمند، به گستردگی، در هواداری خودش از دانش، کتاب آسمانی را تحریف کرده یا واگذار می‌نماید - ولی از دیدگاه من بیخدا،

1. "Holy Ghost"
2. "Holy Spirit"

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

تنها این رفتار که پیام آن‌ها را پیچیده نموده و کفرآمیز به مسیحیت سنتی می‌کند، بی‌گمان گامی مثبت است.

اگر مدافعان طراحی هوشمند، ناگهان تفسیر خودشان را از متن کتاب پیدایش دگرگون سازند، این دگرگونی آنان پیامد دگرگونی متن پیدایش نیست. آن‌ها الاکلنگی کار می‌کنند، چون جنبش طراحی هوشمند با اندیشه‌های پژوهشی کنونی پر باد شده و ارزش روشن اندیشی والاتر از هواداری کتاب آسمانی می‌باشد. در این مورد ارزشمند، پس هم اکنون طراحی هوشمند سازگاری خودش را با دانش سکولار تایید کرده است. برای من یکی از گیج‌کننده‌ترین نمونه‌ها کیش طراحی هوشمند از ترک کردن کتاب مقدس، کتاب جرالدر شرودر^۱ دانش فراوند^۲ است. شرودر، در واقع ادعا می‌کند که کتاب پیدایش اشاره به تئوری نسبیت انیشتین دارد! این گونه که پیداست، پهن شدگی زمان^۳ انیشتین شرح می‌دهد که چرا «روزهای» آفرینش در واقع به اندازه دوره‌های زمین شناسی بلند هستند. در جای دیگری از کتاب، شرودر روشن می‌سازد مکانیک کوانتوم می‌تواند برای توضیح تناقض‌های میان کتاب پیدایش و

یافته‌های دانش نوین به کار گرفته

شود. چنین تفسیر دوباره‌ای از کتاب آسمانی را «سازگار سازی» نامیدن، بسیار بخشندگی بزرگی است.

«اگر خدا می‌خواست مردم به وی باور داشته باشند، چرا منطق را اختراع نمود.»

افزون بر این، همان گونه که به

خوبی در میان فیزیکدان‌ها شناخته شده است، نسبیت و مکانیک کوانتوم هرگاه فراتر از دامنه‌ی خود ردیابی شوند با هم دیگر ناسازگار هستند. پس اگر کتاب

دیوید فهرتی، تور PGA،

بازیکن گلف، گزارشگر ورزشی CBS،

1. Gerald Schroeder
2. The Science of God
3. time-dilation

<http://www.protourgolfers.com/announcers/feherty>

به فرض، به هر دو نسبیّت و مکانیک کوانتوم پیوند دارد، پس بخش‌هایی از آن بایستی، سرانجام پس از کامیاب شدن یک تئوری یکپارچه فیزیک، دور انداخته شود. ترک نمودن کتاب آسمانی بدینسان در آینده، به هر روی، برای کیش طراحی هوشمند هیچ دشواری، هر چه باشد، پیش نمی‌آورد، چون هم اکنون بخش بزرگی از کتاب آسمانی را برای هواداری از روند سکولار کنونی رد نموده‌اند.

از بسیاری نگرها، رهبران طراحی هوشمند هنوز *تصمیم* نگرفته‌اند چه را باور کنند یا آموزش دهند. آن‌ها بسیار دوست دارند بگویند انفجار کامبرین^۱، گویا، فرگشت را رد می‌نماید. انفجار کامبرین به دوره‌ای از پیشینه‌ی زمین شناسی زمین، نزدیک به ۵۷۰ میلیون سال پیش، زمانی که بسیاری از گونه‌های زندگی نخستین بار در ستون زمین شناسی پدیدار شدن، اشاره می‌کند. آیا گمان می‌شود انفجار کامبرین، همان گونه که در کتب پیدایش تصویر شده است، نشانه‌ی هفته آفرینش است؟ رهبران طراحی هوشمند هرگز به ما پاسخ نخواهند داد، حتی با اینکه آن‌ها خودشان با شیطنت امکان آن را فراهم کرده‌اند.

کیش طراحی هوشمند بودن گونه‌های ساده زندگی در پره کامبرین^۲ را تایید می‌نماید و با بیزاری اعتراف می‌کند که در لایه‌های سنگ کامبرین دارای نشانه‌ای نه از خزندگان و نه از پستانداران هست. هر دوی این واقعیت‌ها رو در روی هم زمانی آفرینش هم‌ی گونه‌های زندگی بدست خدا در انفجار کامبرین است. گونه‌های ساده زندگی *پیش از* کامبرین هست، در حالی که گونه‌های زندگی نوین تا میلیون‌ها سال پس *از* انفجار کامبرین پدیدار نمی‌شود. ولی چون بیشتر کتاب‌های طراحی هوشمند هیچ گونه کوششی برای هماهنگی فلسفه خودشان با کتاب آسمانی نمی‌کنند، ما آزادیم

-
1. Cambrian Explosion
 2. Precambrian

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

که نتیجه گیری خودمان را انجام دهیم. مدافعان هوشمند می‌خواهند ترتیب رخداد‌های زمین شناسی در اندیشه‌ها سر بسته و بدون ارزش باشد، چون ویژگی‌های آن به سود آنان نیست. آن گونه که پیداست، خدا در زمان پره کامبرین نخست زندگی‌های ساده را آفریده است. سپس در واقع خدا هوس کرده و بسیاری از گونه‌های نوی زندگی را در انفجار کامبرین آفریده است. به هر روی، تنها پس از زمانی دراز، خدا گونه‌های پیشرفته‌تر زندگی مانند خزندگان و پستانداران را آفرید. سرانجام - با مقیاس زمانی زمین شناسی، تازگی‌ها- انسان را آفرید. به سخن دیگر، طراحی هوشمند در واقع پیشنهاد می‌دهد- به گونه‌ای که هیچ ترتیب رخدادی را گفته نشود- که روش پیش روندهی خدا در آفرینش به طور دقیق الگوبرداری خنده داری از فرگشت با گزینش طبیعی می‌باشد!

شکست منطقی کیش طراحی هوشمند ID

اگر فرگشت با گزینش طبیعی برای روشن نمودن پیچیدگی گونه‌های زندگی در سیاره ما بسنده است، پس چرا هواخواهان طراحی هوشمند این روشنگری دانش را رد می‌نمایند؟

بسیاری از بخش‌های پیشین این کتاب چالش‌های پدیدار شده برای تئوری فرگشت از سوی ترسایان بنیادگرا را نشان داده و رد نموده است. چون کمابیش جنبش طراحی هوشمند تنها از بنیادگرهای ساخته شده، رد نمودن فرگشت از سوی آنان با کسانی که هوادار کیش دانش آفرینش بوده که در بخش‌های پیشین گفتگو شد یکسان هست. یک چیزی افزون شده‌ی دیگری که کیش طراحی هوشمند دیگ شبه دانش آفرینش گرایی را هم می‌زند با دو واژه ساده، کوتاه می‌شود: زنجیره پسرو^۱. طراحی هوشمند با به کار گیری -یا به کار گیری نادرست- استدلال بازگشت به گذشته (یعنی

1. backward reasoning

پس از رخدادی)، هر رخدادی، شرایط، پیامد، کنش، رخدادهای تصادفی، چیزها، یا گونه‌های زندگی را به معجزه آسا پیچیده نشان داده و گواهی برای بودن یک طراح خردمند بدانند. این مغالطه‌ی منطقی درست در قلب طراحی هوشمند است. بنابراین در اینجا من برای فراهم آوردن یک انگاره‌ی خوب و روشن از آنچه با «زنجیره‌ی پسرو» در نگر دارم، درنگ نموده و به شما خواهم گفتم چگونه تازگی من خودم قربانی این نادروستی منطقی شدم.

چند ماه پیش در شب، دیر هنگام مجله‌ای را برگ می‌زد، در خواب و بیداری در نوشته‌های یک مقاله‌ی جغرافیایی به واقعیتی فریبنده برخورد. خواندم «کمابیش در کنار همه‌ی شهرهای بزرگ در سراسر ایالات متحده، رودخانه‌ای روان است.» این برای من یک کشف شگفت‌انگیز بود. من گمان کردم، که این بخت بسیار بسیار کوچک به نگر می‌رسد، که همه‌ی این شهرها، هم زمان هر دوی این خوشبختی، یک منبع آب آشامیدنی و ابزار با ارزشی برای جابه‌جایی، را باید داشته باشند. شدنی است که آیا بخشش خدایی در جای گیری این همه رودخانه به این خوبی دست داشته باشد؟

پس از آنی سر در گمی خستگی آور، دریافتم در اینجا منطق من سراسر پسرو است. رودخانه‌ها در این جاها، جا نگرفته بودند چون شهرها به آن‌ها نیاز داشتند. بلکه شهرها در کنار رودخانه‌ها برپاشده و بالیده بودند که برای زنده ماندن سکنه‌ها اساسی بوده است. هر چون و چرای در باره این پرسش می‌تواند با توجه به ترتیب رخدادها- *نفس* رودخانه‌ها آمدن، *سپس* شهرها برپا شدن- با شتاب حل شود. ولی زمانی که با روش نادرست زنجیره‌ی پسرو، دیده شود، آن گونه که من انجام دادم، جای گیری مناسب رودخانه‌ها، کمابیش طرحی معجزه آسا به نگر می‌رسد.

بگذارید انگاره پیچیده‌تری از منطق پسرو نگاهی بیندازیم. گمان کنیم بیرون از خانه شما، یک چاله بزرگ در زمین پیدا شود. گمان کنیم، ریخت بی قاعده‌ی ویژه‌ای دارد. در این چاله چه بسا پیچ خوردگی‌ها، کج شدگی و منحنی‌ها و زاویه‌های نامتقارن فراوانی باشد. پس از بررسی و واکاوی‌های بسیار دقیق، در می‌یابید که برای شرح

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

دانشیک این چاله نیاز به ۱۰۰۰۰ نقطه داده بر روی یک نمودار سه بعدی می‌باشد. شما با رنج همهی این نقطه‌های داده را با به کارگیری نرم افزار CAD (طراحی به کمک رایانه) و سرانجام یک تصویر عالی از چاله بر نمایشگر رایانه خویش می‌سازید. هیچ شکی نیست که تصویر فرآوری شده رایانه‌ای از چاله در زمین شما با طراحی هوشمند انجام شده است.

پس از هفته‌ها کار بر روی چاله‌ی ۱۰۰۰۰ نقطه‌ای، یک توفان تندری پیش بینی نشده چاله شما را با آب پر نموده و در شب هنگام یخ می‌زند. پس از نقشه برداری دقیق این تکه یخ که در چاله درست شده، نتیجه گیری می‌کنید که یک معجزه الهی رخ داده است. چرا؟ چون برآورد می‌شود یخی که اکنون چاله را پر نموده است به طور دقیق همان شکل چاله بی قاعده در زمین شما است. چگونه پیشاپیش چاله می‌دانسته چه شکلی نیاز است باشد؟ این جور بودن همهی این ۱۰۰۰۰ نقطه داده (میان چاله و یخ) بدون چون و چرا همهی قانون‌های احتمال و بخت را به چالش می‌کشد. چگونه بدون کمک طراحی هوشمند بر چاله این اندازه به دقت کار شده باشد؟ شما برآورد می‌کنید که اگر حتی هر یک از نقطه‌های داده تنها دارای دو ارزش ۰- و ۱- باشند، برای اینکه چاله‌ای به شکل این یخ نامنظمی که نگه داشته باشد، یک به هزارها میلیارد می‌باشد. شما نتیجه می‌گیرید که تنها روشنگری ممکن در این باره، این هست که چاله یک طراحی هوشمند بدست یک آفریدگاری فراطبیعی است.

آیا گمان می‌کنید این داستان خنده دار -یا حتی خوارشمردن هوش شما- هست؟ آیا کاستی منطقی آن، چنان آشکار است که هر شاگرد کودکستانی بی درنگ می‌تواند نادرستی آن را دریابد؟ باز هم در این نمونه، تاریخچه‌ی رخدادها و منطق آن پسرو است. نخست چاله بوده است، و آب و یخی که پس از آن آمده‌اند ناچار بوده که از شکلی که پیرامون آن‌ها است، پیروی کنند. چاله خودش را پیش از زمان، به شکلی که تکه یخ در آینده باید باشد، دگرگون نکرده است.

چه بسا ما ده‌ها برگ با معادله‌های ریاضی، برای واکاوی هوشمندانه‌ی شکل تکه یخ و شکل چاله، خط خطی کنیم، ولی هیچ معجزه‌ای رخ نداده است. تنها زمانی

جهان بی خدا

که منطق ما پسرو هست به نگر می‌رسد که برای شرح درباره‌ی جور بودن شکل‌های آنان نیاز به یک طراحی هوشمند هست.

اگر هر آینه سراسر این سناریو برای شما کمی بچگانه باشد، پس نیروی خرد شما نباید درنگی در رد نمودن بی‌درنگ هسته‌ی اصلی تئوری کیش طراحی هوشمند داشته باشد، چون «دلیل‌های» آنان برای بودن طراحی هوشمند، همان گونه که به روشنی خواهیم دید، بر پایه یک نادرستی روشن از گمان پسرو^۱ هست.

بیشتر استدلال تکرار شده طراحی هوشمند برای بودن خدا، *اصل انسانی*^۲ نامیده می‌شود - بدین دلیل این چنین نامیده شده که گونه‌ی انسان (anthro) دلیل بودن گیتی و ویژگی‌هایی که آن نشان می‌دهد، هست. به سخن دیگر، جهان - حتی پیش این که زمین و گونه‌ی انسان در روی آن پدیدار شود - به گونه‌ای خویش را با طراحی هوشمندانه‌ی خدا دگرگون نموده که مناسب نیازهای انسان، که میلیاردها سال دیرتر می‌آمد، باشد. زندگی در روی زمین به گونه‌ای پیشرفت نکرده یا دگرگون نشده تا با محیط آن جور شود. نه. همه‌ی هستی به خودی خود پیشاپیش بدست پدر عیسی، با ویژگی‌های انسان جور شده است.

به نگر کمابیش کاری بیش از اندازه هست که برای رد کردن این استدلال کیش طراحی هوشمند غیر از این که پرسیده شود: نخست کدامیک آمده است: گیتی یا انسان؟ اگر نخست انسان پیدا شده و سپس جهان هستی آمده - با ویژگی‌هایی که برای زنده ماندن انسان نیاز است - پس باید درباره‌ی این تصادف خوش باور نکردنی شگفت زده بوده و برای طراح خردمند جهان هستی جستجو کنیم. اگر جهان هستی نخست پدیدار شده، و سپس زندگی پس از گسترش پیدا نموده است، روشن است که زندگی ناچار است، چه بخواهد چه نخواهد، با محیطی که خودش را در آن می‌یابد، سازگار نماید. فرگشت از راه گزینش طبیعی روشنگری قانع‌کننده و فراگیری برای سازگار شدن

-
1. backward reckoning
 2. The Anthropic Principle

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

میان نیازهای گونه‌های جانوری و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، بدست می‌دهد. تنها زمانی که منطق ما پسرو باشد، به نگر می‌رسد نیاز به طراحی خردمند است. ملاحظاتی طراحی هوشمند یک حق بدون چون و چرای برای روضه خوانی درباره این که خدا جهان را برای بهره‌گیری انسان آفریده است، دارند. پرسش از آزادی آن‌ها در سخنرانی‌های دینی کاری نیست. هم چنین پرسش این نیست که آیا انسان و گونه‌های دیگر جانوری با محیط خودشان سازگار هستند. کمابیش با محیط سازگار هستند، چون به طور سراسری نابودی بسیاری از گونه‌ها که در زمین بوده‌اند را به دلیل *هور نبورن*^۱ با محیط خودشان، ریشه کن کرده است. بلکه، پرسش برجسته این است: آیا، (الف) جهان خویش را پیشاپیش برای انسان مناسب ساخته است؛ یا (ب) زندگی زمینی برای جور شدن با محیطی که بوده، سازگار شده است. من به شما می‌گویم، اصل انسانی کیش طراحی هوشمند بیش از سازگاری پیشاپیش چاله برای تکه یخ، یا جاگیری رودخانه‌ها برای بهره‌گیری آینده شهرها، منطقی یا دانشیک نیست. اصل انسانی نمادی بزرگ از خودبزرگ بینی، خود ستایی و خود شیفتگی که وارد گود شده است، می‌باشد. جهان خود شیفتگی طراحی هوشمند، یادآور باورهای هراسناک قرن‌های وسطی مسیحیت درباره‌ی مرکز جهان بودن زمین می‌باشد. هر آینه، اصل انسانی طراحی هوشمند می‌پندارد، پیشاپیش آفریدگاری گیتی را خردمندانه طراحی نموده است - ادعایی که در آن انگار می‌شود طراحی هوشمند در هنگام استدلال نمودن «اثبات» کرده است. استدلال مصادره به مطلوب طراحی هوشمند چیزی را اثبات نمی‌کند و برگشت به باور کورکورانه‌ی دینی به جای دانش است.

1. mismatches

خراب کاری‌های بیشتری از طراحی هوشمند

زمانی که استدلال‌های جنبش طراحی هوشمند را رسیدگی می‌کنیم، واقعیتی که پیوسته باید به یاد داشته باشیم، این هست که هیچ گواهی نوی برای آفریدگاری ارائه نشده است. آن‌ها تنها به گونه‌ای فریبنده استدلال‌های کهنه‌ی بی اعتبار را دوباره بسته بندی و بازاریابی کرده‌اند. کوشش کیش پیشین دانش آفرینش از به صلیب کشیده شدن دردناکی رنج برده و در آرامگاه خوابید. کوشش طراحی هوشمند رستاخیز دانش آفرینش در ریخت و کالبدی نوین بود. اینجا نمونه‌های دیگری از نمودهای خرابکاری، نادرستی‌های منطقی، و گفته‌های بی خود که ملاهای کیش طراحی هوشمند ارائه می‌دهند، آورده شده است:

تعصب «پیچیدگی ناتوان از ساده شدن»^۲

یک استدلال همیشگی که به فراوانی در کتاب‌های کیش طراحی هوشمند یافت می‌شود، این است که حتی یک سلول زنده بسیار پیچیده است. به ما گفته می‌شود، حتی رشته‌ی DNA ساده‌ترین گونه‌ی زندگی، داده‌هایی بیش از سراسر یک دانشنامه دارد. پس تنها یک طراح خردمند می‌توانسته این ساختار «پیچیدگی ناتوان از ساده شدن» - یعنی، ساختاری که هر بخش آن برای کارکرد و زنده ماندن اساسی است - را آفریده باشد.

دوباره، نادرستی این استدلال، به کارگیری منطق پسرو می‌باشد، کیش طراحی هوشمند یک گونه جانوری نوین را نمونه آورده - که پیامد چهار میلیارد سال فرگشت سلولی است - سپس می‌پرسد چگونه چنین ساختار پیچیده‌ای ناگهان به هستی درآمده است. نیازی نیست گفته شود، که چنین پیچیدگی نمی‌تواند به طور تصادفی ناگهان در هستی پدیدار شود و هیچ پژوهش‌گر خاستگاه زندگی هرگز چنین ادعایی بی خودی نکرده است. چنگ زنی استدلال طراحی هوشمند به رشته DNA، یک شخصیت

-
1. Bloopers
 2. "IRREDUCIBLE COMPLEXITY"

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

پوشالی^۱ است. نخستین سلول‌ها هیچ‌گونه DNA نداشته‌اند. آن‌ها تنها با تقسیم شدن - یعنی، با خرد شدن^۲- تولید مثل می‌کرده‌اند.

ساختار مارپیچی دوتایی پیچیده DNA، سرانجام در ۱۹۵۳ با کار بزرگ فرانسیس کریک^۳ و جمیز واتسون^۴ آشکار گردید. برای این کشف تاریخی، به کریک و واتسون در ۱۹۶۲ جایزه نوبل فیزیولوژی داده شد. چون کیش طراحی هوشمند پیوسته به ساختار DNA اشاره می‌کند و آن را هم چون گواه بر طراحی هوشمندانه می‌داند (حتی با این که نخستین سلول‌های دارای DNA نبوده‌اند)، بگذارید که بشنویم کریک و واتسون خودشان در باره این جستار چه دارند، بگویند:

«دین‌های الهی^۵، هر گاه چیزی گفته‌اند، بیشتر زمان‌ها نادرست بوده است.»
«آگاهی از سن درست زمین و پیشینه‌ی سنگواره‌های آن، نشدنی می‌نماید که انسانی خردمند آن گونه که بنیادگراها باور دارند همه‌ی بخش‌های کتاب آسمانی را حقیقتی بدون چون و چرا بدانند. و اگر بخش‌هایی از کتاب آسمانی آشکارا نادرست است، چرا باید همه‌ی آن به طور خودکار پذیرفته شود؟»

-فرانسیس کریک

«چگونه به بیخدایی گرایش پیدا کردم»

از زندگی نامه خودنوشته^۶، دیوانه در پی

چیست.

«امروزه تئوری فرگشت یک واقعیت پذیرفته شده برای هر کس، مگر اقلیتی از بنیادگراها، کسی که رد کردن آن‌ها بر پایه خردورزی نبوده بلکه بر پایه پای بندی به آموزه‌های دینی می‌باشد.»

-
1. empty strawmen
 2. falling apart
 3. Francis Crick
 4. James Watson
 5. revealed religions
 6. Autobiography

جهان بی خدا

«به خدا باور نداشتن پدرم، بزرگ‌ترین خوشبختی من بوده، و بنابراین وی درباره روح سرگردان نبود. من خودمان را چون کالای فرآوری شده فرگشت، که خودش رازی بزرگ است، می‌بینم.»

-جمیز واتسون

«گفتگو دیسکاوری: وارنهی راست‌های

شر انگیزا^۱»

در مجله دیسکاوری^۲ (جولای ۲۰۰۳)

آیا این گفته‌ها، به شما می‌گویند که کریک و واتسون با نگرش کیش طراحی هوشمند از DNA هم‌داستان هستند؟ ما بایستی در جستار وابسته به DNA، به کدام یک بهای بیشتری بدهیم: به دو دانشمندی که برای کشف آن برنده‌ی نوبل شده‌اند یا ملاهای منبرهای فرسوده کیش طراحی هوشمند؟ کیش طراحی هوشمند واژه‌ی سر بسته «پیچیدگی ساده نشدنی» را بارها با نادرستی به کار گرفته است. یکی از هواداران طراحی هوشمند، مایکل به^۳، می‌کوشد خوانندگان خویش را مطمئن سازد که فرگشت هیچ دلیلی برای توضیح سیستم‌های پیچیده ندارد. ولی گزینش طبیعی، در جهان بیرونی، کارآمدی شگفت‌انگیزی در فرآوری گونه‌های زندگی بسیار پیچیده دارد. باور «پیچیدگی ساده نشدنی» هنوز کوششی برای فراهم ساختن یک «روشنگری» فراطبیعی، تک‌گامی، برای زندگی است، یک «توضیح» که می‌پندارد یک پیچیدگی الهی از پیش بوده است، و از این رو هیچ توضیحی نمی‌دهد. گزینش طبیعی، در برابر، در واقع یک توضیح مکانیکی، آزمایش‌پذیر، واقعی، کاری چگونه پیچیدگی از سادگی برمی‌خیزد. می‌گویند دستگاهی «پیچیدگی ناتوان از ساده شدن» هست که پیشرفت آهسته، طبیعی دستگاه را نشان دهد، رخ نداده است. طبیعت پر از دستگاه‌های گوناگون زیست‌شناسی در همه‌ی جای زمین از بسیار ساده تا بسیار پیچیده -با پیچیدگی‌های

-
1. Discover Dialogue: Reversing Bad Truths
 2. Discover
 3. Michael Behe

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

میانی که هنوز امروز برای واری بدن میانجی، در دسترس ما هستند- می‌باشد. خواست کیش طراحی هوشمند از پیچیدگی همه‌ی یا هیچ در جهان برای چیزی از میان هیچ، بازتاب یک اندیشه افراطی ناتوان از دریافت دگرگونی تدریجی است. اندیشه‌ی پیچیدگی ساده نشدنی هم چنین به نادرستی می‌پردازد که همه‌ی بخش‌های یک دستگاه می‌بایستی همیشه کارکرد روشنی، هم چنان که امروزه دارد، داشته و دیگر کاربردها و سودمندی‌های سازگاری در زمان پیشرفت فرگشتی گونه‌های جانوری، شدنی نیست- همه‌اش پندارهای بی خود.

سرانجام، طراحی هوشمند سیلی جانانه‌ای از ناسازگاری با این واقعیت می‌خورد: هر آینه سیستم‌ها طبیعی یا گونه‌های جانوری بسیار کمی دارای پیچیدگی ساده نشدنی هستند. برای نمونه، بخشی‌های از رشته‌های ژنتیک ما افزون بر نیاز بوده و هم چنین بخش از بدن ما مانند آپاندیس و دندان عقل به بهزیستن ما آسیب رسان می‌باشند. سرطان، یک بی سامانی طبیعی سلول‌ها، سالیانه میلیون‌ها نفر بی گناه را در سراسر جهان می‌کشد. با به کار گیری واری گزینشی، کیش طراحی هوشمند، پیچیدگی را، تنها زمانی که پیامدهای پیچیدگی درست است مانند بدن انسان تندرست کاری، هست هم چون گواهی بر بودن خدا می‌گیرد. اگر به هر روی، پیامدهای پیچیدگی ناسازگار باشد، مانند پیچیدگی ویروس کشنده‌ای یا یک ساختمان انگلی پیچیده یا بیماری‌های گوناگون بدون درمان، طراحی هوشمند این پیچیدگی را از علت‌های طبیعی می‌داند.

کاربرد نادرست کیش طراحی هوشمند از آمار^۱

جنگ جهانی کیش طراحی هوشمند با به کار گیری پیوسته نادرست از آمار، بدنام شده است. پرسشی همیشه از سوی هواداران طراحی هوشمند از بیخدایان پرسیده

1. STATISTICS

جهان بی خدا

می‌شود: «احتمال اینکه جهان، به طور تصادفی، به گونه‌ای بسیار عالی برای نگهداری از زندگی انسان تنظیم بشود، چه اندازه است؟»
ما هم اکنون نیز دیده‌ایم که جهان برای نگهداری از زندگی انسان، تنظیم نشده است. بلکه زندگی انسان - و به طور کلی زندگی با جهان از راه گزینش طبیعی، تنظیم گردیده است. سپس کیش طراحی هوشمند استدلال خویش را با پرسش پی گیر وابسته ادامه می‌دهد: «پس، با چه احتمالی، جهان هستی ویژگی را که دارمی تواند داشته باشد؟»

زمانی که واکاوی آماری از این پرسش در رخدادهای پایانی آغاز گردد، و از همان آغاز گمان شود که پیامد پایانی گریزناپذیر است - همان گونه که کیش طراحی هوشمند با منطق پسرو خودش این کار را می‌کند - پس هر آینه احتمال بسیار کوچکی هست که کیهان این ویژگی‌های ویژه که اکنون دارد، را داشته باشد. ولی با چنین بررسی ماریچی، احتمال برای هر ویژگی که در کیهان هست یا کنش دارد، بسیار بسیار کوچک می‌باشد.

در مقایسه، احتمال داشتن این شماره‌ی ملی^۱ ویژه که شما دارید چه اندازه هست؟ اگر شما مانند من باشید، پس یک شماره‌ی نه رقمی دارید، که احتمال

آمیختن یک میلیارد شماره را

**«اگر پنجاه میلیون انسان، چیز
نابخردانه‌ای بگویند، باز هم آن چیز
خردمندانه نیست.»**

اجازه می‌دهد. با توجه به اینکه دولت
فدرال می‌تواند به طور تصادفی یک
شماره‌ی نه رقمی بسازد که اگر برای
کارت شما خواسته باشد، شانس آن
به واقع برای دریافت کدی که دارید،
یک در یک میلیارد می‌باشد. پس آیا
شما دارای یک شماره ملی معجزه

لرد برتراند راسل (۱۹۷۰-)

(۱۸۷۲)

1. Social Security number

آسا می‌باشید؟ نه.

انگلیسی نوبل ادبیات،

ریاضی دان، فیلسوف، فعال صلح

چرا نه؟ چون هیچ نیاز از پیش تعیین شده‌ای برای اینکه شما شماره‌ی ویژه‌ای داشته باشید نیست.

این نیازمندی از پیش تعیین شده یا پیش بینی شده برآیندی درست همانند این است که چرا کمابیش همیشه در بخت آزمایی^۱ هیچ کسی پیروزی نمی‌شود. شما می‌باید به درستی شماره‌های برنده را از میان میلیون‌ها ترکیب احتمالی پیش بینی نمایید. اگر چه شاید، برندگان خوش بخت خزانه^۲، باور داشته باشد که سرنوشتی آن‌ها بدست خدا بوده است، ولی بی طرف ترین بینندگان دست برگزیده خدا را در پیروزی توپ‌های چرخان^۳ نادیده می‌گیرند. پس حتی در جایی که از پیش گویی اساسی مانند قماربازی و حتی زمانی که شماره‌هایی که پیش بینی کرده‌ایم خزانه را می‌برد، هیچ دلیل دانشیک بر پیش نیاز بودن مداخله‌ی یک آفریدگار نیست. زمانی که هیچ پیامد پیش بینی شده‌ای نیست -مانند حالت ویژه‌ای فیزیکی از جهان هستی- قوانین احتمالات، زمانی که به گذشته برمی‌گردد، همگی بدون پیوند و بدون معنا می‌شوند. هیچ دلیل از پیش تعیین شده یا سرنوشتی از پیش دیده شده برای این که چرا جهان هستی این گونه که امروز هست، نیست. هر آینه باور به بودن دلیلی از پیش تعیین شده (اصل انسانی)، یعنی کیش طراحی هوشمند مقدمه «پشتیبان» در جای نتیجه گیری در استدلال خودشان می‌گذارند- بدینسان سراسر قیاس منطقی^۴ بی اعتبار می‌شود. از نگر تئوری، «زندگی آن گونه که ما آن را می‌شناسیم» می‌توانست، «زندگی آن گونه که ما آن را نمی‌شناسیم» یا «زندگی آن گونه که ما نمی‌توانیم گمانی از آن داشته باشیم» یا «زندگی در زمان و جایی دیگر» یا «چیزی به جز زندگی» یا «نبود هیچ گونه زندگی»، باشد. یعنی تنها زمانی که منطبق ما زنجیره‌ی پسرو باشد- یعنی زمانی که ما باور داشته باشیم که پس از رخداد

-
1. State lotteries
 2. Lucky winners
 3. Ping-pong balls
 4. logical syllogism

واقعی چیزها آن چنان که امروزه هستند، باید باشند- و هاله‌ای رازآلود اندیشه ما را تا ساخته و واکاوی ریاضی ما از رخدادها را خراب می‌کند. نادرستی منطقی طراحی هوشمند، پنداشتن آن چه که برپا شده تا اثبات کند، هست. آنان می‌پندارند که این ریخت بودن انسان ناگزیر بوده است. چرا؟ چون کتاب آسمانی چنین گفته است. و با این وجود بارها و بارها به ما گفته می‌شود که تئوری طراحی هوشمند تنها بر پایه دانش استوار است.

پس، تنها یک تصادف خوب بوده که گیتی از زندگی انسان‌ها پشتیبانی می‌نماید؟ نه، به هیچ رو تصادفی نیست. زندگی با گزینش طبیعی، یعنی با محیطی که خویش را در آن یافته، سازگار شده است. ناسازگار با تحریف‌های روضه خوان‌های طراحی هوشمند و کسانی که پیش از آنان بوده‌اند، آخوندهای هوادار دانش آفرینش، فرگشت با «بختی کور» یا «تصادفی خوش» رهبری نمی‌شود. (بخش ۵ را ببینید)

«داروینسیم»^۱ و نمادهای فرگشت

در کوششی بسیار حساب شده و پیوسته، هواداران طراحی هوشمند به فرگشت به جای فرگشت، کمابیش همواره با نام داروینسیم اشاره می‌کنند. آنان نابخردانه باور دارند که اگر یک نادرستی کوچک در بدنه‌ی کار ۱۵۰ ساله‌ی چارلز داروین پیدا شود، «داروینسیم» بی‌اعتبار شده و چه بسا طراحی هوشمند قانون دانشیک خواهد شد.

برای نمونه، داروین در زمان پژوهش خودش، پیش طرح‌های گمانی^۲ بسیاری در این باره که چگونه درخت زندگی بالیده یا چگونه گونه‌های جانوری ناهمسان به یک دیگر وابسته هستند، کشید. به گونه‌ای شگفت‌انگیز، پیدا شدن سنگواره‌های

1. DARWINISM
2. Speculative drawings

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

بسیاری در این دوره ۱۵۰ ساله، آشکار نمود که بینش داروین به زیبایی با هدف سازگار بوده است. به هر روی به طور قابل پیش بینی، شماری از عنصرهای نگارگری‌های گمانی داروین نشانه‌هایی از نادرستی یا کامل نبودن، دارد. درخت زندگی در سوهای ناهمسان با پندارهای داروین بالیده و شاخه پیدا کرده است.

هواداران کیش طراحی هوشمند از پایکوبی تند و خوشحالی که در روح‌القدس، هنگامی که آن‌ها به نادرستی کوچکی در این پیش طرح‌های ۱۵۰ ساله برخوردارند، انجام دادند، گیج شدند. اگر آنان گمان دارند می‌توانند -با نامیدن «داروینسیم»- تئوری فرگشت را یک راست و به تنهایی به چارلز داروین بچسبانند، پندار آن‌ها از فرگشت نادرست است. به همین گونه ما هم می‌توانیم این بازی کودکانه را با اشاره به این که توماس آکویناس -معمار قرن سیزدهمی استدلال «علت نخستین» طراحی هوشمند- باور داشت که چشمان یک خانم در دوره قاعدگی خودش می‌تواند بر آینه کارگر افتد، داشته باشیم. آیا این چیز ناچیز چند سده‌ای می‌تواند استدلال‌های کنونی طراحی هوشمند درباره بودن آفریدگاری، بی اعتبار سازد؟ نه.

در واقع، به هر رو، چارلز داروین شخصیت تاریخی هست که برای نخستین روشنگری درباره فرگشت با گزینش طبیعی، اعتبار دارد، گواه‌های بسیار که امروزه برای سند نمودن فرگشت در دسترس هست، چندان کاری با اصل کار داروین ندارد. در واقع ده‌ها هزار سنگواره که پس از مرگ داروین از زمین بیرون آورده شده است، و این سنگواره‌ها -به جای تصویرهای کشیده شده به دست داروین یا دیگر کارهایش- نشانه‌هایی برای فرگشت بیولوژیک فراهم می‌کنند.

دلیل دیگری که چرا هواداران طراحی هوشمند فرگشت را «داروینسیم» می‌نامند، این است که آن‌ها از این که فرگشت را به طور کامل رد کنند شرمسار هستند. به هر حال رد نمودن «داروینسیم» به نگر می‌رسد که یک جوری دلپذیرتر بوده و شرمساری کمتری برای کسانی که می‌کوشند خود را هم چون دانشمندان جا بزنند، دارد.

در کنار طراحی‌های کشیده شده از سوی داروین، کیش طراحی هوشمند شمار دیگری از استدلال‌های کهنه و نامناسب را زنده نموده است. جاناتان ولز^۱، یک حکیم طراحی هوشمند، کتابی نوشته با فرنام *نمادهای فرگشت*^۲، که در آن نگارگری‌های اصلی کشیده شده بدست داروین را همراه با یادگارهای تاریخی دیگر، نقد نموده است. در پی چاپ و پخش کتاب وی، بسیاری از کارشناسانی که ولز از آن‌ها هم چون پشتیبان استدلال‌های خودش و تایید آن، در کتاب یاد کرده بود، آشکار به وی پاسخ گفته و برای به طور کامل تحریف نمودن و بد گفتن سخنان آنان به وی دشنام دادند.

در کتاب دیگر "نمادهای فرگشت" ولز کوشید سنگواره وابسته به دوره گذر^۳ با نام *آرکیوپتریکس*^۴ را بی اعتبار سازد. با وجود این که واقعیت‌های آشکار و بدون چون و چرا آرکیوپتریکس را با ویژگی‌های هم خزندگان و هم پرندگان نشان می‌داد، ولز به راحتی با آن برچسب "یک پرنده" را زد، با باور به این که می‌تواند بودن این نشانه‌ی کلان فرگشتی^۵ را کنار بگذارد. نه تنها نویسندگان طراحی هوشمند، همان گونه که ولز چنین گواهی بر فرگشت را پنهان و تحریف کرده، می‌کنند، بلکه بسیاری از خوارشماری و نقدها مانند "نمادهای فرگشت"، تنها نماد خود جماعت هوادار کیش طراحی هوشمند است. انجمن درست دانش در طول پنجاه سال "نمادهای" ولز را هم چون گواه اصلی در فرگشت نمی‌خواند.

دروغ‌های کیش طراحی هوشمند درباره‌ی کیهان‌شناسی انفجار بزرگ

با وجود ادعاهای پر زرق و برق آنان در باره راست گو بودن، فزونی دانسته‌ای از تحریف واقعیت در کیش طراحی هوشمند هست. اکنون، شاید بلندآوازه‌ترین

-
1. Jonathan Wells
 2. Icons of Evolution
 3. transitional fossil
 4. Archaeopteryx
 5. macro-evolution

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

نویسنده و دلاور کیش طراحی هوشمند، لی استروبل^۱ می‌باشد. کتاب‌های وی میلیون‌ها جلد فروخته می‌شود. ولی سخنران بسیار مردم پسندی در گردهمایی‌های گروهی کلیسا بوده و خودش یک آخوند بنیادگرا هست. گزاره‌هایی که در پی می‌آید بر روی جلد کتاب بسیار پرفروش استروبل، *دلیل برای بودن یک آفریدگار^۲*، پر رنگ شده است.

«کیهان‌شناسان هم رای هستند که جهان به ناگهان از میان نیستی مطلق پدیدار گشته است. ولی چگونه؟ و چگونه با چنین وسواس دشواری، گسترده شده است؟»

این ستایش روی جلد، بدترین گونه ممکن از جعل واقعیت می‌باشد. تیزر تبلیغاتی استروبل به درستی درون کتاب وی را بازگو می‌کند. ولی بدبختانه دشواری همین جاست. بخش پشت بخش، استروبل نابخردی (بی گمان غیر دینی) سرچشمه گرفتن جهان از نیستی - استدلالی که مترسکی ساختگی بدست استروبل هست و تنها برای این که شکست بخورد، برپا شده - را ریشخند می‌کند. کیهان‌شناسان به طور قطعی هیچ گاه ادعا نمی‌کنند «جهان به ناگهان از میان نیستی مطلق پدیدار گشته است». بد نمایش دادن ویژگی‌ها از سوی استروبل نه تنها یک تحریف کامل از اندیشه‌های کیهانی شناسی کنونی می‌باشد، بلکه یک روش همیشگی جنبش طراحی هوشمند از به کار گیری نادرستی منطقی هست که "سرکوب شمارشی"^۳ نامیده می‌شود.

در این لغزش، سرکوب شمارشی، شمار "کارشناسان" تایید کننده دیدگاهی، برای اینکه پنداشته شود مردم بسیاری پشتیبان آن دیدگاه هستند، به طور دانسته ناگفته می‌ماند. استروبل می‌گوید «کیهان‌شناسان هم رای هستند» - یعنی دو کیهان شناسی یا بیشتر. شاید در سراسر جهان دو کیهان شناس دور از هم باشند که تایید نمایند «جهان

-
1. Lee Strobel
 2. The Case for a Creator
 3. "suppressed quantification"

جهان بی خدا

به ناگهان از میان نیستی مطلق پدیدار گشته است.» ولی این دیدگاه کسان و نهادهای ارجمندی که من آن‌ها را می‌شناسم، نیست. استفان هاوکینگ^۱، سرآمد کیهان‌شناسان جهان، می‌گوید که جهان هستی نه زمان آغازین و نه آغازی فراطبیعی داشته است. هاوکینگ در کتاب *تاریخچه زمان*^۲ می‌گوید:

«تا زمانی که گمان می‌کنیم جهان آغازی دارد، می‌توانیم گمان کنیم باید آفریدگاری هم داشته باشد. ولی اگر جهان، هر آینه به طور کامل بدون وابستگی، بدون لبه یا کرانی باشد، نه آغازی و نه پایانی دارد: جهان به سادگی هست. پس، چه جایی برای آفریدگار هست؟» (برگ ۱۴۱)

بر روی زمین این دیدگاه هر کیهان‌شناس ارجمندی هست. ولی هواداران کیش طراحی هوشمند با وضعیت این چنین زندگی کنند، چون به گستردگی با نیاز شدید آنان برای آغاز جهان از نیستی، متناقض می‌باشد. مانند بیشتر مردم عادی، کیش طراحی هوشمند، از انفجار بزرگ کیهان‌شناسی، هم چون یک طرح جادویی، پدیدار شدن ماده-انرژی بی‌درنگ پیش از گسترده شدن جهان از نیستی، تفسیر نادرستی دارد. باز هم این یک تفسیر ساختگی و بد از به کار گیری دانش می‌باشد. کتاب‌های استروبل و رادیو تجارتي سخنان کارل ساگان^۳، استیون واینبرگ^۴، ریچارد داوکینز^۵، ج. ب. اس. هالدین^۶، فرانسیس کریک^۷، استفان جی گولد^۸ و لینوس پائولینگ^۹ - همگی از بیخدایان با اراده - را، با برداشتی پست، که سخن اینان مایه‌ی اعتبار برای تئوری طراحی هوشمند می‌گردد، تحریف می‌کند.

-
1. Stephen Hawking
 2. A Brief History of Time
 3. Carl Sagan
 4. Steven Weinberg
 5. Richard Dawkins
 6. J. B. S. Haldane
 7. Francis Crick
 8. Stephen Jay Gould
 9. Linus Pauling

استدلال کلام^۱: خوک آرایش شده^۲

هدف اصلی بیشتر سخنران‌ها و نویسندگان طراحی هوشمند این هست که هم چون خردمندان بزرگی از سوی پیروان جمهوری خواه کلیسایی خودشان به شمار آیند. همه‌ی آن‌ها به خوبی می‌دانند که نهادهای حرفه‌ای دانش، اندیشه‌های تعصب آمیز کورکورانه‌ی دینی آن‌ها را به عنوان شبه دانش رازآلود رد می‌کنند. پس در یک دست و پا زدن جبرانی، هواداران طراحی هوشمند مراسم و کتاب‌های خودشان را با واژه‌های پیچیده و چرت و پرت‌های بی سر و ته، برای این که مانند یک سوپرمن خردمند به نگر برسند، پر نمودند. برای نمونه، دیگر بیش از این استدلال باستانی «علت‌العلل»، استدلال «علت‌العلل» نامیده نمی‌شود. اکنون طراحی هوشمند این شاه بلوط را به عنوان یک سخن طولانی‌تر شده، استدلال کلام، دوباره آراسته است. (به شایستگی کامل، واژه‌ی کلام از تازی آمده و معنی «گفتار» می‌دهد.) تنها تفاوت میان استدلال کلام و استدلال علت‌العلل این است که استدلال کلام به جای یک بار، دو بار مصادره به مطلوب می‌کند.

دشواری استدلال اصلی علت‌العلل این بود که برای هر چیزی علت می‌خواست ولی سپس قانون خودش را در میانه‌ی کار دگرگون می‌کرد و به طور الاکلنگی قانون را درباره خدا، که همیشه بوده است، به کار نمی‌برد. همان گونه که در بخش ۲ گفتگوی بلندی داشتیم ما می‌توانیم انگاره‌ی بسیار ساده‌تری پیشنهاد کنیم: که ماده-انرژی که جهان را ساخته همیشه بوده است. چنین انگاره‌ای به خوبی با قوانین فیزیک خودمان درباره‌ی پایستگی ماده-انرژی، که هرگونه آفرینشی از هیچ (یعنی، از نیستی) -اصلی که برای فلسفه‌ی طراحی هوشمند اساسی است- را رد می‌کند، هماهنگ است.

-
1. THE KALAM ARGUMENT
 2. LIPSTICK ON A PIG

جهان بی خدا

پس ما سه احتمال داریم:

- (۱) ماده-انرژی هرگز نبوده، اکنون هم نیست. این شاید ریشخندآمیزتر از همه باشد. چون روشن است که جهان، هست. هرآینه، هیچ کس این دیدگاه را ندارد.
- (۲) ماده-انرژی در گذشته بسیار دور در زمانی نبوده است؛ این بدین معناست که دست کم یک بار، با آفرینش از نیستی، شکسته شده است.
- (۳) ماده-انرژی سازنده‌ی جهان هستی ما همیشه بوده است. این انگاره بسیار ساده‌تر از پیش گمان زنجیره‌ی پیچیده‌ای از معجزه‌های آفرینش الهی و یک هستی فراطبیعی می‌باشد. قانون تیغ اوکام - یعنی ساده‌ترین توضیح بیشتر زمان‌ها

«بی‌شک، آن چه شما درباره‌ی باور سخت‌دینی من می‌خوانید یک دروغ است، دروغی که به کونزی منظم تکرار می‌شود. من به‌خدای شخصی باور ندارم و پنج‌گانه این را رد کرده‌ام، بلکه همیشه به روشنی همین را گفته‌ام. اگر چیزی در من هست که بشود آن را دین نامید، تائیس بی‌کران برای ساختار جهان تا جایی که دانش مای تو را در آن را آشکار کند، هست.»

- آلبرت اینشتین (۱۹۵۵-)

(۱۸۷۹)، در زندگی نامه آلبرت اینشتین: روی

انسانی

درست‌ترین است - به انگاره سوم گرایش دارد. افزون بر این، این انگاره قانون پایندگی ماده-انرژی را نمی‌شکند، چون ما رخ دادن آفرینش از هیچ را رد می‌کنیم. ماده-انرژی همیشه بوده است. این موضوع ادعا نیست، بلکه جهان همان گونه که امروز نیز هست، همیشه بوده است. ما می‌دانیم که جهان ما آغازی داشته است. ولی پاره‌های ساختمانی پایانی جهان ما همیشه بوده است. رد اصلی این فرضیه، دانشیک نبوده بلکه همان گونه که بخش‌های پیشین گفته شد، روانی است.

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

در واقع، یک احتمال چهارمی که وام دار نوسان خلاً فیزیک است، وجود دارد. کیهان‌شناسان پدیدار شدن ناگهانی ماده را از چیزی که به طور کامل فضایی تهی به نگر می‌رسد، شرح داده‌اند. ماده می‌تواند به خودی خود با دو روش پدیدار شود: (۱) از یک میدان انرژی که از پیش بوده است، (۲) از یک فضای به معنای واقعی تهی. دلیل اینکه چرا پدیدار شدن ماده از این راه دوم -یعنی تئوری نقطه صفر^۱- قانون پایستگی ماده- انرژی را نمی‌شکند، این هست که ماده ساخته شده از این راه دارای آمیزش برابر از انرژی مثبت و انرژی تاریک^۲ هست: چیزهای مادی نمونه‌ی انرژی مثبت بوده و انرژی تاریک در همراهی با پیدایش میدان‌های گرانشی می‌باشد. زمانی که به طور ریاضی آن‌ها آمیخته شوند، هر دو انرژی به طور برابر یکدیگر را خنثی نموده و پیامد آن «نقطه صفر» است. بی‌گمان شدنی است که جهان در کل یک سرجمع انرژی صفر داشته باشد. نوسان خلاً، یک میدان پژوهشی پیچیده فیزیک هست، ولی باز هم، این نکته برای یادآوری در اینجا ارزشمند است، جهان هستی می‌تواند نه با رازهای فراطبیعی بلکه با دانش طبیعی دریافته و روشن شود.

هم چنین شگفت‌انگیز است که یادآوری شود، هرچند انگاره‌ی ریسمان سال‌ها است -اگر دهه‌ها نباشد- که کامل شده، هواداران کیش طراحی هوشمند ادعا می‌گویند که هم اکنون پاسخ ساخته شدن سراسر کیهان را می‌دانند. این بسیار رازآلود است که چرا هرگز آن‌ها «داده‌های پژوهشی» و «گواه» خویش را به هیئت داوران^۳ یک مجله پژوهشی درست ارائه نمی‌دهند. می‌شود که آن‌ها هیچ داده‌ی پژوهشی و گواهی برای ارائه به هیئت داوران یک مجله نداشته باشند؟ این نبودن گواه می‌تواند توضیح دهد که چرا دانشمندانی که طراحی هوشمند را تایید می‌کنند بسیار کم شمار هستند؟ پژوهشی

که در (۲۳ جولای ۱۹۹۸) نیچر

چاپ گردید روشن ساخت که تنها ۷

-
1. the zero-state theory
 2. negative energy
 3. peer-reviewed

«الکون دین آبرومندی در جهان نداریم.»

جورج برناردشاو (۱۹۵۰-۱۸۵۶)

نویسنده‌ی انگلیسی در سرگرد باربارا

درصد، بسیار کمتر از آنچه "گواه" جهاد
طراحی هوشمند است، از دانشمند
برجسته به خدای شخصی باور دارند. تنها
پیروزی بزرگ طراحی هوشمند این بوده
که عامه

مردم را متقاعد سازد که میان دانشمندان یک کشمکش کهنه درباره‌ی طراحی
هوشمند هست. به هر حال هیچ گونه کشمکش در این باره در دانش نیست.
هواداران طراحی هوشمند می‌دانند که استدلال علت‌العلل آن‌ها دارای کمبود
هست و بنابراین در کوششی برای نجات نیازمندی به بودن ی‌هوه، «وصله‌ای»
اندیشیدند. آن‌ها گزاره نخست استدلال خودشان را از «هر چیزی نیاز به علت دارد» به
«هر چیزی که بودن آن آغاز شود نیاز به علت دارد» دگرگون نمودند. چون بودن خدا
(بر طبق کتاب‌های آسمانی) از زمانی آغاز نشده و چون گیتی از زمانی آغاز شده (بر
اساس دروغی کلی که طراحی هوشمند درباره آن چه کیهان‌شناسان «پذیرفته‌اند»)،
رهبران طراحی هوشمند ادعا دارند که اثباتی دانش پسند از بودن خدا ارائه نموده‌اند.
سه نادرستی آشکار در این استدلال بلندآوازه‌ی کلام هست. نخست، گزاره بودن
خدا و بودن همیشگی خدا آموزه‌ی کتاب آسمانی است. پس کیش طراحی هوشمند
بودن همیشگی خدا را، با گزاره‌ای بر پایه کتاب‌های آسمانی که می‌پندارد خدا همیشگی
بوده است، را «اثبات می‌کند». و طراحی هوشمند می‌گوید کتاب آسمانی درست است
چون کتاب آسمانی است.

دشواری دوم استدلال کلام همان گونه که در بالا گفتیم، ادعای بسیار دروغ
درباره این که «کیهان‌شناسان پذیرفته‌اند که جهان هستی از نیستی مطلق بدر آمده است»،

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

است. ما به سادگی در اینجا می‌توانیم ببینیم که چگونه مقدمه‌های نادرست با شتاب نیاز به استدلال‌های دروغین و نادرست دیگری برای پشتیبانی خودشان دارند. نادرستی سوم، درباره شناسایی خدایی است که با استدلال کلام بودن آن «اثبات شده است» می‌باشد. چرا نمی‌شود طراح خردمند زئوس، یا الله یا آپولو باشد؟ هیچ چیزی در استدلال کلام که این جستار را روشن نماید، نیست. با وجود این، پیروان طراحی هوشمند در دل خود می‌دانند که طرح خردمند پدر عیسی است.

تپله بازی^۱

همان گونه که دیده شد، آموزه‌ی زوری طراحی هوشمند چنین هست، ماده - انرژی همیشه نمی‌توانسته باشد و بنابراین نیاز بودن آن به توضیحی فراطبیعی دارد. به طور مسخره‌ای، شمار بسیار کمی از دانشمندان حتی ادعای این که پدیدار شدن جادویی جهان هستی نیاز به دستیاری خدایی (از هر نمونه‌ای) دارد، را دارند. جستار اصلی - که با فریبکاری کیش طراحی هوشمند پنهان شده - این هست که آیا ماده-انرژی همیشه بوده است.

باز هم، بی‌چون و چرا، هر چند ناهماهنگ با باور نادرست بسیاری، باید دریابیم که، انفجار بزرگ در کیهان شناسی ادعا ندارد که ماده-انرژی پیش از انفجار بزرگ بوده یا از *نیستی* پدیدار شده‌اند. چنین انگاره‌ای از پدیدار شدن ماده یا انرژی از هیچ (آن گونه که پیروان طراحی هوشمند گمان دارند) قانون پایستگی ماده -انرژی را خواهد شکست. ولی، انفجار بزرگ کیهان شناسایی تنها ادعا می‌کند، در اثر یک انفجار بسیار بزرگ نزدیک به ۱۴ میلیارد سال پیش، ماده-انرژی که سازنده‌ی جهان در دوره‌ی کنونی است آغاز به گسترده شدن نمود.

1. PLAYING WITH MARBLES

پس در تناقض گویی آشکار، «اثبات دانشیک بودن خدا» از سوی کیش طراحی هوشمند، نیاز به باوری دارد که قوانین دانش ما را پایمال سازد. در حالی، باور الهیاتی رازآلود پدیدار شدن چیزی از هیچ که پیروان طراحی هوشمند دارند، ولی (آن گونه که پیداست) اندیشمندان سکولار را برای پیشنهاد کردن پدیدار شدن از هیچ دست می‌اندازند. هر گونه باوری درباره‌ی آفرینش الهی از نیستی، ترک اصل دانش پایستگی ماده-انرژی می‌باشد.

طراحی هوشمند چه «اثباتی برای همیشگی نبودن ماده-انرژی دارد؟» آنان هیچ اثباتی دانشیک برای این که زمانی بوده که ماده-انرژی نبوده است، ندارند و چه بسا نمی‌توانند داشته باشند- و به جای آن به فرار فلسفی و بازی با واژه می‌پردازد. فیلسوف ویلیام لین کریگ در میان نیمکت نشین‌های بنیادگرا، برای دفاع از استدلال کلام ارج دارد. زمانی که لی استروبل در کتاب خودش، *دلیل برای بودن یک آفریدگار*، از وی می‌پرسد، ما چگونه «می‌دانیم» که سازنده‌ی ساختمانی دنیا ازلی و سرمدی نیستند، کریگ برای «پاسخ دادن» تپله را به کار می‌گیرد:

«بپندارید، من بی‌نهایت تپله دارم، و هم چنین می‌خواهم به شما، شماری از آن‌ها را بدهم. در واقع، گمان کنید که می‌خواهم بی‌نهایت تپله به شما بدهم. یک روشی که می‌توانم این کار را انجام دهم، دادن کل توده‌ی تپله‌ها به شماست، که بدینسان تپله برای خودم نخواهد ماند.»

«به هر روی، راه دیگری برای انجام این کار، دادن تپله‌های شماره فرد به شماست. پس از آن من هنوز خودم بی‌نهایت تپله دارم و شما هم همچنین بی‌نهایت تپله دارید. شما هم اندازه من تپله دارید- و در واقع هر یک از ما به همان اندازه‌ی که من از آغاز داشتم پیش از این که تپله‌ها به زوج و فرد بخش کنیم، داریم! یا با روشی دیگر، من همه‌ی تپله‌های را، از شماره ۴ و بالاتر به شما بدهم. در این حالت، شما بی‌نهایت تپله خواهید داشت، ولی برای من تنها ۳ تپله مانده است.»

«آنچه این نمونه‌ها نشان می‌دهد این است که اندیشه از چیزهای بی‌نهایت، به نتایج متناقضی می‌انجامد.» (برگ ۱۰۳)

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

کریگ نتیجه می‌گیرد،

«پس، در گذشته، جهان هستی نمی‌تواند بی‌نهایت رخداد داشته باشد؛
می‌بایستی آغازی داشته باشد.»

کریگ درست می‌گوید اگر شما اعداد بی‌نهایت و کران دار را در معادله‌ی ریاضی با هم بیامیزید، نتایج متناقض و چرندی خواهید گرفت. ولی این واقعیت تنها در تعریف^۱ است - یعنی به گونه‌ی ریاضی خود را توضیح می‌دهد و در جهان تجربی نیست. این مانند این است که گفته شود، «دو با دو می‌شود چهار؛ بنابراین، چون کیهان از هیچ، ناگهان پدید آمده مداخله‌ی آفریدگار را اثبات می‌کند.» نتیجه‌گیری کریگ یک *استنتاج نامتوافق*^۲ (یعنی نتیجه‌گیری از مقدمه‌ها پیروی نمی‌کند) است. وی دیدگاه خودش از جهان خود آفریده، وابسته به خود از اعداد مطلق را به جای جهان واقعی، بیرونی که در واقع ما در آن زندگی می‌کنیم، ارائه می‌دهد. چون یک ترسایی فداکار ستایش برانگیز، کریگ هیچ شکی در نیروی نمونه‌های کتاب آسمانی ندارد. ولی او به طور برای نشان دادن - یا حتی کوشش برای نشان دادن - کاربرد جهان واقعی نمونه ریاضی خودش از راه دانش، شکست می‌خورد. پس، چندان شگفت‌انگیز نیست که نمونه ریاضی به طور کامل پیوندی با قانون پایستگی ماده-انرژی ندارد. پس خواه کریگ سه تا یا نیمی یا همه‌ی تیله‌های خود را از دست بدهد، ارزشی ندارد. به هر روی، قانون پایستگی ماده-انرژی از هر گونه پدیدار شدنی *از نیستی* جلوگیری می‌کند.

کریگ، به همین گونه، می‌گوید که جهان نمی‌تواند ازلی و سرمدی باشد، چون زمانی با اندازه بی‌کران جلوتر از انفجار بزرگ است - زمانی با طول بی‌کران که، در تعریف، نمی‌تواند هرگز پایان یابد تا به رخ دادن انفجار بزرگ اجازه دهد. به سخن

-
1. definitional
 2. non sequitur

جهان بی خدا

دیگر در یک جهان ازلی و سرمدی، ما نمی‌توانیم هرگز در واقع به یک هنگام ویژه‌ای در زمان برسیم.

کریگ پیوسته بی‌نهایت ریاضی خودش را بد به کار می‌گیرد تا نتیجه‌گیری که به طور ریاضی درست ولی از نگر تجربی خنده‌دار است، را «اثبات کند». بگذارید من به شما نشان دهم چرا: گمان کنید که شما می‌خواهید به اندازه یک بلوک شهری^۱ راه بروید. نیازی به گفتن نیست، پیش از این که شما بتوانید به مقصد پایانی خود یک بلوک دورتر برسید، شما می‌باید این راه را تا نیمه (یا نیمی از بلوک)، پیمایید. به همین گونه، پیش از این که شما بتوانید به نیمه راه، به نیمی از بلوک، برسید، می‌بایستی به نیمه آن راه (یا یک چهارم بلوک از جایی که آغاز کرده‌اید) برسید. پیش از این که بتوانید به یک چهارم بلوک برسید می‌باید به یک هشتم آن برسید و همین طور تا آخر. همه‌ی این‌ها واقعیت‌های بدون چون و چرای درستی هستند و می‌تواند بدون شک تا بی‌نهایت گسترده شود (برای نمونه، پیش از این که $1/5000$ یک بلوک را بروید باید $1/10000$ بلوک را بروید، و همین‌گونه تا آخر). با کاربرد تئوری بی‌نهایت‌های کریگ در جهان واقعی شما نمی‌توانید به مقصد پایانی خود یک بلوک آن سوتر برسید. چرا نمی‌توانید؟ چون شما نخست می‌بایستی به بی‌نهایت از نقطه‌های میان راهی-بی‌نهایت ایستگاه که بر پایه تعریف، بدون پایان بوده و بنابراین نشدنی هست- برسید. چگونه شاید می‌توانید به «فراتر از» چیزی بی‌نهایت روید؟

برگردیم به واقعیت: نیازی به گفتن نیست، با وجود «نشدنی بودن» ریاضی برای گذشتن از شمار بی‌نهایتی از ایستگاه‌ها، شما طول یک بلوک شهری را دست بالا در دو یا سه دقیقه می‌توانید بروید. این نمونه، آشکارا ناهمسانی میان «گواه‌های» فلسفی کیش طراحی هوشمند برای بودن خدا و فیزیک تجربی دنیای واقعی، را نشان می‌دهد. همه کیهان‌شناسان -خواه سکولار یا خداشناس- ناچار هستند درباره‌ی یک پس رفتن بی‌نهایت، یا در ریخت ماده-انرژی یا در ریخت خدا، اندیشه کنند. پس پرسش

1. city block

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

دوباره برگشت می‌شود، که آیا (الف) این پسرقت بی نهایت هماهنگ با قانون پایستگی ماده-انرژی (هم چنان که اشاره نمودم) هست، یا (ب) خدا قانون ماده-انرژی را با آفرینش چیزی از هیچ شکسته است. کریگ سر جای آغازین خویش برگشت، بدون این که هیچ پیشرفتی به جلویی در استدلال کامیابی^۱ خدای خودش، داشته باشد.

چه بسا کسی با ایمان دینی باور داشته باشد که خدا، جهان را از *نیستی* آفریده است. ولی کیش طراحی هوشمند ادعا می‌کند دلیل دانشمندان درباره آفرینش دارد: دلیل به شکل تعریف‌های انتزاعی، مقدمه‌های نادرست، *استنتاج نامتوافق* و تحریف‌های سراسری واقعیت-تحریفی که اگر هم درست باشد، ناچار هستیم قوانین فیزیک را زیر پا گذشته و از کتاب پیدایش هم چون تنها استعاره‌ها چشم‌پوشی نماییم.

افزون بر این، باز هم استدلال کریگ مصادره به مطلوب می‌باشد. چون اگر نمونه‌ی تپله‌های وی اثبات کند که هیچ چیز نمی‌تواند سرمدی و بدون آغاز باشد، پس خدا هم بدینسان نمی‌تواند سرمدی باشد. پس، به سخن دیگر، قانون در برگیرنده‌ی خدا نیست چون قانون دربرگیرنده‌ی خدا نیست - که یک تصویر بی پرده از مغالطه‌ی «چشم‌پوشی از شواهد مخالف» را نشان می‌دهد.

این که «خدا فراتر از زمان است» هم بی معنی و هم منحرف کننده است. این پیش پا افتادگی در زمینه دانش به راستی چه معنی می‌دهد؟ من نمی‌دانم. او پیش از آفرینش جهان ما هیچ اندیشه‌ی خردمندانه‌ای نداشته، هیچ گونه مهری درباره‌ی گروه آسمانی خودش، هیچ دشواری برای حل، هیچ گونه اندیشه یا هیچ کنشی نداشته است؟ اگر خدا درگیر در چنین اندیشه‌ها یا کنش‌هایی پیش از آفرینش جهان ما بوده است، پس به طور تئوری، این کنش‌ها یا اندیشه‌ها دست کم در بخشی می‌تواند شماره بندی یا سیاهه برداری شود. هرچند کریگ با خودپسندی این کنش‌ها یا اندیشه‌ها را «پیش از زمان» یا «فراتر از زمان» توصیف خواهد نمود، ولی نمی‌شود این رخدادهای پیشین را به یک سیاهه‌ی افزودنی از دیگر کنش‌ها و ویژگی‌های ستودنی خدا افزود؟ آیا می‌تواند

1. God- Did-It argument

این سیاهه‌ی و فهرست کنش‌های پیش از آفرینش خدا - هرچند نارسا باشد - نشان دهد که پس رفتن در رخداد ویژه‌ای، اگر گمان شود خدا سرمدی هست همان گونه که کریگ باور دارد، نه تنها شدنی نیست بلکه پاره بردار نیز نیست؟ به زبان ساده، کریگ ادعا می‌کند زمانی چیزی می‌تواند بی نهایت و بی کران باشد که با هدف او هماهنگ است و نمی‌تواند بی نهایت باشد اگر با هدف او هماهنگ نباشد.

چه کنش‌های پیش از آفرینش خدا «درون زمان» چه «بیرون زمان» تعریف شود، به جای این که گزاره باشد، به طور کامل جستاری معناشناسی گزینشی^۱ است. در واقع آن چه کریگ می‌گوید چنین است، «نمی‌خواهم هیچ یک از استدلال‌های دوری^۲، مصادره به مطلوب و چشم پوشی از شواهد مخالف^۳ مرا نقد کنید. می‌دانم که تیله بازی نه‌بی‌نهایت - پس روی ناجور هست و متقاعد نمی‌کند. پس، من یک 'منطقه‌ی ممنوعه برای نقدکنندگان' تعریف کرده و به کنش‌های خدا پیش از آفرینش، هر چه بوده است، برچسب 'فرا تر از زمان' می‌زنم.» تیله بازی کریگ کوشش هوشمندانه‌ای برای بستن دهان همه از درخواست دوری از مغالطه چشم پوشی از شواهد مخالف برای آفریدگار است.

جنبش طراحی هوشمند می‌کوشد تا بودن خدا را با نشان دادن پیچیدگی جهان و زندگی در آن، اثبات نماید. با وجود این «روشنگری» طراحی هوشمند حتی یک پیچیدگی بزرگ‌تر پیش از بودن را فرض می‌کند: یک توانای مطلق معجزه‌گر. طراحی هوشمند، پیچیدگی را با پیچیدگی «شرح می‌دهد»، با این روش استدلال شکست خورده طراحی را با استدلال علت‌العلل شکست خورده‌ی خویش یکی می‌کند.

همان گونه که در بخش ۲ گفتیم، آفرینش‌گراها حتی در نمی‌یابند که نگر دانش از اصطلاح «روشنگری» چیست. در یک روشنگری درست دانش، می‌بایستی توضیح ویژه‌ی مکانیکی از رخداد یک رویداد، جا داشته باشد. اگر روضه خوان‌های کیش

1. preferential semantics
2. circular
3. Special pleading

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

طراحی هوشمند نمی‌تواند چگونگی ساخته شدن چیزی را از هیچ از سوی آفریدگار روشن سازند، پس آنان بیشتر بازگشت به دین دارند تا روشنگری دانشیک کرده باشند. تنها گفتن «آفرینش معجزه الهی است» نمی‌تواند به نیاز برای یک روشنگری دانشیک را پایان دهد. باز هم، هواداران طراحی هوشمند آزاد هستند که هر چه دوست دارند در باره خاستگاه کیهان باور کنند، ولی ادعای آنان درباره داشتن «سند» دانشیک از دین خودشان یکسره پوچ است.

افزون بر این، همان مقدمه‌ی استدلال کلام-«یعنی، هر چیزی که بودن را آغاز کند نیازمند علت است»- به گستردگی با یافته‌های مکانیک کوانتوم نوین، ناسازگار است. مفاهیم مکانیک کوانتوم درباره غیر علی بودن در تراز اتم، که از حالت‌های «بودن» یا «نبودن» فیزیکی، تعیین می‌شود، دلیل اصلی، این که چرا در فیزیک کلاسیک دسته بندی نمی‌شود، هست. پس استدلال کلام هم در تراز ریز و هم کلان شکست می‌خورد.

ویلیام لین کریگ، مانند همه‌ی آفرینش‌گراها، زمانی که درباره علیت گفتگو می‌کند، دورو است. وی خواستار پیروی از یک دیدگاه سخت جبرگرا، تا زمانی که جستار «آزادی اراده»¹ انسان آغاز گردید، بود. باز هم، هنوز الاکلنگی، کریگ از سوی دین و کتاب آسمانی خودش، به ناچار ادعا نمود که انسان، رها از علت‌های بیرونی و گناهان گذشته، دارای «آزادی اراده» می‌باشد. نیاز است بگویم کریگ و هواداران وی از قانون علیت تنها بر پایه یک هدف رسوای تک کاره، گواه می‌آورند.

ویلیام لین کریگ به راستی راهبردهای کیش طراحی هوشمند را هنگامی که می‌گوید، «باید نبردی میان شاهد روح‌القدس از بنیادهای راستین باورهای ترسایی و باورهایی که بر پایه استدلال و گواه استوار است درگیرد، سپس باید باورهای نخست

1. free will

پیروز گردد، نه وارونه» (باور خردمندانه: حقیقت ترسایی و شبهه زدایی، ویرایش بازبینی شده برگ ۳۶)^۱

از فقر روحی تا کمال^۲

آن چه برای من از رنج‌آورترین رفتارهای نویسندگان طراحی هوشمند است، گرایش ویژه آنان به دزدی ادبی داستان‌های زندگی دیگران است. به راستی، هر نویسنده طراحی هوشمند افسانه‌ی بهم بافته‌ای از زندگی خویش صدقه می‌دهد که، پیش از آگاه شدن از این منطق کامل طراحی هوشمند، یک بیخدای بدنام (یعنی، بدسیرت، ناهنجار، خودخواه) بوده است. من شک دارم که چنین افسانه‌ی فقر روحی به سوی کمال به خوبی در کلیسا یا گردهمایی که در چادر برگزار می‌شود، پیش برود. با وجود این من هنوز در پی یافتن یک گواه کوچک استوار، نا وابسته برای تأیید چنین تاریخچه شخصی از هواداران شناخته شده‌ی طراحی هوشمند هستم. ادعای آنان در بیخدایی بدسیرت بیشتر از این که بازتابی از گذشته راستین باشد، چون یک شیرین کاری نمایشی به نگر می‌رسد. به هر روی، چنین آلوده نمودن و منحرف کردن بیخدایی، با تبلیغات گذشته بنیادگرایی به طور کاملی سازگار است. و -شک ندارم- جنبش طراحی هوشمند، با پنهان شدن در جامه‌ی یک پژوهش گر^۳، دوباره زنده شده است.

یکی دیگر از تجربه‌های یکسان میان بسیاری از نویسندگان طراحی هوشمند، این است که «سفر یافتن» آن‌ها تنها زمانی پس از این که یک از نزدیکان یک ترسایی دوباره به دنیا آمده می‌شود، آغاز می‌گردد. چندین رهبر سخنگوی طراحی هوشمند - در میان آنان پاتریک گلن^۴ و لی استروبل - آشکارا به شنوندگان خویش می‌گویند

-
1. روشن است که این کتاب در امریکا و بدست یک امریکایی ترسایی نوشته شده و نشان می‌دهد که ترسایان نیز در برخورد با خرد و انسان‌های خردمند دست کمی از بسیجیان خودمان در ایران ندارند.
 2. Spiritual Rags to Riches
 3. lab coat
 4. Patrick Glynn

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

چگونه توبه یک دوست نزدیک از گناه مایه کشمکش‌های سخت و جستارهای دشوار جدی شد تا زمانی که خودشان نور را دیده و از گناه توبه نمودند.

در اینجا، یک بررسی بلندآوازه از اریک هوفر^۱ را یادآوری می‌کنم که، زمانی که زیر فشار سخت از سوی محیط خانواده ناچار شدیم، دیدگاه خویش را درباره جستار ارزشمند دگرگون نماییم، دست کشیدن ما بیشتر واقعی بود به جای اینکه دو رویی باشد، ما خویش را با راستی در آینه نگاه کردیم. چه بسا ما بزرگ منشی خویش را نگه داریم اگر ما به سوی عیسی بگردیم «چون دانش به آن سوی اشاره کند»، ولی نه زمانی که «همسر یا ناپدری^۲ از استمنا کردن ما خرده گیری کرده و با شلاق ما را بنیادگرا اندیشه‌ای نماید.» نگرش ارزشمند هوفر همچنین درباره این که چرا «گواه» بودن آفریدگار طراحی هوشمند برای گروه هم سرایان طراحی هوشمند متقاعدکننده‌تر از پژوهش گران بی طرف است، را روشن می‌سازد.

قیاس خودیین^۳

به طور کلی، لی استروبل، ویلیام دمبسکای^۴، مایکل بهی^۵، ویلیام لین کریگ، هیو راس^۶ و دیگر نویسندگان طراحی هوشمند، سخنران‌ها و نویسندگان خوبی بوده، نمونه‌ها و قیاس‌های گوناگونی در کتاب‌های خویش به کار می‌گیرند. رایج‌ترین نمونه‌ای که آن‌ها برای الگو پنداشتی کنش متقابل جهان هستی می‌آورند در برگیرنده‌ی، (۱) ساعت جیبی، (۲) رایانه‌ها، و (۳) تله موش می‌باشد. به ما گفته می‌شود که هر قطعه‌ای در دستگاه‌های گوناگون وابسته به کارکرد و بودن قطعه‌های دیگر در دستگاه

-
1. Eric Hoffer
 2. in-laws
 3. Presumptuous Analogies
 4. William Dembski
 5. Michael Behe
 6. Hugh Ross

است. پس، اگر کسی یک قطعه را جدا کند، کل دستگاه از کارکرد درست باز می ماند. مایکل بهی این وابستگی دو سویه را اصل «پیچیدگی ناتوان از ساده شدن» نامیده است. با ارائه این ابزارهای ساخت انسان، نویسندگان طراحی هوشمند قیاس خودشان را به جهان و گونه های جانوری گسترش دادند- بدینسان طراحی هوشمند برای هر چیزی در جهان به کار گرفته شد.

مغالطه این استدلال های چنین است، قیاس به کار گرفته شده از سوی نویسندگان طراحی هوشمند - مانند، ساعت جیبی، رایانه، تله موش- از آغاز همگی فرآوری طراحی شده با هوش (انسان) است. با چشم پوشی از این چگونه تکه های آنها را بیامیزیم، یا سوا سازیم یا به گونه دیگر، به طور فلسفی دست کاری کنیم، قیاس های که طراحی هوشمند از ساعت جیبی، رایانه و تله موش گواه می گیرد همواره نشانه های نیرومندی از طراحی هوشمند را دارد چون آنها فرآوری از طراحی هوشمند هستند. باز هم، کیش طراحی هوشمند درون همین مقدمه ها، استدلالی که می خواهد با منطق خودش اثبات کند، را جا می دهد.

مرحوم دانیل پاتریک موینیهان^۱ سناتور ایالات متحده یک بار اشاره نمود که اگر همآورد سیاسی، شما را در تله به کار گیری واژگان خوش گیر انداخت، آن گاه هم اکنون بر شما پیروز شده است. به گونه ی همانندی، بسیاری از نپذیرفتن های انتقادی طراحی هوشمند، افتادن به این تله های کشنده ی پذیرش به خاطر استدلال قیاس های خود طراحی هوشمند است. بسیاری از ردیات پژوهشگران بر کیش طراحی هوشمند، پژوهش های برجسته دانش بود و شکی نیست که کشمکش های آموزشی هاروارد برای پژوهشگران پاداش پیروزی را خواهد داشت. ولی برای شنوندگان عامه، هر گونه قیاس برگرفته از ساعت جیبی، رایانه، تله موش، حال و هوای روشنی از طراحی هوشمند را دارد، چون این نوآوری ها به راستی فرآوری طراحی هوشمند-خود ما- هست. پس اگر هرگاه، شما کتابی از طراحی هوشمند را بخوانید و سر بسته حس کنید

1. Daniel Patrick Moynihan

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

آن‌ها نکته‌ی درستی درباره‌ی طراحی هوشمند می‌گویند، از خویش بپرسید، آیا قیاس به کار گرفته شده در واقع نمونه‌ای از طراحی هوش انسانی هست. اگر باشد، پس چون نتیجه خودش را فرض نموده است، رهايش کنید.

تسونامی خدا

در بامداد یکشنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۴، هم چنان که ترسایان در سراسر جهان، پایان هفته کریسمس را جشن می‌گرفتند، پوسته‌ی زمین در زیر اقیانوس هند جابه‌جایی شدیدی را آغاز نمود. در چند ساعت، یک بلای بزرگ زمین‌لرزه‌ی ۹ ریشتری، مایه یک موج کشندی بزرگ گردید که در میان آب‌های پیرامون خودش گسترده شد. هنگامی که تسونامی به ساحل قاره‌ی آسیا رسید صدها هزار زن، کودک و مرد بی‌گناه از سوی دریا گرفتار شده و غرق گردیدند. شمار بی‌شمار دیگری از کار افتاده یا بدون خانه و تنها ماندند، زندگی و خانواده آنان برای همیشه نابود شده بود.

کشیش‌ها در سرتاسر امریکا، آن روز برای مراسم یکشنبه، کتاب‌های آسمانی خویش را گشودند، همگی این ادعای خودشان را تکرار کردند، نظم عالی در طبیعت، نشانه‌های طراحی هوشمند را اثبات می‌کند. زمانی که از سوی رسانه‌های خبری از آنان پرسیده شد، چرا خدا می‌باید اجازه دهد یا علت چنین رنج کشیدن دردناک مردم بی‌گناه باشد، سخنگویان طراحی هوشمند تنها چنین پاسخی دادند «خدا از هر پدیده‌ای هدفی دارد.» در برنامه اسکار براغ کانتری^۱ در MSNBC، آن گراهام لوتز^۲، دختر دعاخوان بیلی گراهام^۳، پدیدار گشت و با همدلی کامل گفت: «خدا با این تسونامی هیچ انسان اضافی را نکشته است. دیر یا زود، به هر حال، همه‌ی آن‌ها می‌باید می‌مردند.» لوتز سپس این احساسات مردم پسند را بازگو نمود که «خدا از هر پدیده‌ای هدفی دارد.»

-
1. Scarborough Country
 2. Anne Graham Lotz
 3. Billy Graham

جهان بی خدا

برای هر بیننده‌ی خردمندی این تسونامی فاجعه آمیز- و دیگر زمین‌لرزه‌ها، هاریکن‌ها، تورنادوها، سیل‌ها، خشکسالی‌ها، آتش سوزی‌ها، قحطی‌ها، و همه گیری بیماری‌ها- گواهی بر خدا مهربان نبوده، بلکه بی طرفی طبیعت در برابر انسان‌ها را نشان می‌دهد. هم چنان که در بخش ۷ نشان دادیم، «جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، درست در میان بسامانی مطلق و بی نظمی و نابسامانی مطلق هست - یک موقعیت بی طرفانه، که ما باید از یک جهان تأثیر ناپذیر در برابر خواسته خودمان، چشم داشت داشته باشیم.»

کیش طراحی هوشمند، با چشم پوشی از بلاهای جهان واقعی یا نابسامانی‌های که بر ضد تئوری طراحی هوشمند است، به ادعا به این که سازمان بندی طبیعت نشانه‌ی آفریدگاری مهربان است، ادامه می‌دهد. اینجاست که طراحی هوشمند نادرستی منطقی را به دیگری پیوند می‌دهد. استدلال طراحی هوشمند از پایه چنین هست: رفتار طبیعت آن چنان بسامان هست که «درست باشد»، پس باید در واقع از سوی خدا باشد - کسی که «به درستی هست». دو لغزش به هم دیگر پیوند خورده مانند یکی شده، سپس کیش طراحی هوشمند آن را «برتری گواه» می‌نامد.

«روشنگری» درباره‌ی نظم با ارائه

نمونه‌ی سامانمندی که از پیش بوده،

روشنگری نیست، حتی اگر با نادرستی

گمان کنیم، برای گفتگو، که درجه‌ی نظم

دورانت

-اچ. ال. منکن (۱۹۵۶-۱۸۸۰)

روزنامه نگار و منتقد در نامه‌ای به ویل

دورانت

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

محدود نمی‌تواند با قوانین فیزیک توضیح داده شود.

گواهی‌های بسیاری از طراحی هوشمند در روی زمین یافت می‌شود، ولی این طرحی هوشمندانه از هوشمندی انسان هست. هواداران طراحی هوشمندی، پیوسته در این باره‌ی که چگونه شرایط سیاره ما برای زنده ماندن انسان‌ها تنظیم شده، داد سخن می‌دهند. با وجود این، همان سخنگویان، در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که در زمستان گرم می‌شود - برای اینکه از یخ زدن تا نزدیک مرگ نروند- و در تابستان سرد می‌شود - برای این که از گرم‌زدگی و تشنگی دوری کنند. اگر ما یک هوادار کیش طراحی هوشمند را در یک جا تصادفی روی کره زمین بگذاریم، چه بسا او در دمی بمیرد، چون ۷۵ درصد زمین را آب پوشیده شده و از این رو برای زندگی انسان ناچور است. لی استرویل را ناچار کنیم یک شب بیرون از خانه، لخت، در دشت سیبری به سر برد، سپس از وی بپرسیم تا چه اندازه محیط پیرامون برای زنده ماندن انسان، عالی تنظیم شده است.

از زمانی که بامداد از خواب برخاسته و دندان‌های خود را مسواک می‌زنیم (با مواد شیمیایی ساخت انسان)، تا هنگامی که کلید چراغ برق ساخت انسان را خاموش نموده و در بستری ساخته‌ی انسان می‌خوابیم، محیط زندگی ما پر از نوآوری‌های هوشمندانه‌ی طراحی شده از سوی انسان‌ها است، که زندگی را آن گونه که به آن خو گرفته‌ایم، شدنی و آسان، می‌سازد. نیروی نوآوری انسانی، به معنای واقعی چشم انداز طبیعی سراسر سیاره ما را دگرگون نموده است.

در سال ۱۹۰۰، کودکی که در ایالات متحده زاده می‌شد، تنها ۴۷ سال امید به زندگی^۱ داشت، پس از یک سده پیشرفت دانش، کودکی که در سال ۲۰۰۰ زاده می‌شود ۸۰ سال امید به زندگی دارد - یک پیروزی باورنکردنی که نه با نماز خواندن بلکه با دانش بدست آمده است. جنبش عامه پسند طراحی هوشمند بر پایه‌های دانش استوار

1. Life expectancy

نبوده، بلکه بر گرایش روان انسانی که به نام *فرا فکنی*^۱ نامیده می‌شود، استوار است. ما به طور دروغین مفاهیم طراحی هوشمندانه‌ی انسانی را به جهانی پهناور غیر شخصی فرافکنی می‌نماییم، از این رو یک پندار فریبا درست می‌شود که جهان با یک هوش انسان مانند بسیار بزرگ فرمانروایی می‌شود.

هوشیاری برابر با جاودانگی است؟

کیش طراحی هوشمند با ترکیب یک عرفان ترسناک قرون وسطی و دین سستی، استدلالی پنداری را پیشنهاد نموده که هوشیاری انسان بدون وابستگی به مغز انسان

می‌تواند و هست و کنش دارد. بپندارید،

«هرگز ندیدم آنچه به نگر من یک اثبات بسیار کوچکی از
زندگی در جهان دیگر نیافتم.»

اندیشه، هیجان‌ها، احساسات و شخصیت
ما کاری به فرآیندهای مغز ما ندارند، ولی

گواه رازآلودی برای جاودانه بودن «روح»
ما هستند. چنین باوری، در پرگار فلسفی

دوگانه انگاری^۲ نامیده می‌شود، چون گمان

می‌کند که دو تا هستی، بدن و اندیشه،

چون دو عامل سوا و خودگردان هستند.

-مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰) مارک

تواین: *زندگینامه*، از آلبرت بیگلو پاین

اگر چه از میانه‌ی سال‌های سده ۱۵۰۰ اندیشمندان دوگانه انگاری را ریشخند می‌نمودند، ولی ما باید بدانیم و بپذیریم که دوگانه انگاری، حتی امروزه، یک باور اساسی بر باور به جاودانگی در همه‌ی دین‌ها می‌باشد؛ زیرا تنها زمانی که شخصیت شما جدا و بدون وابستگی به مغز باشد، شما می‌توانید زمانی، که مرگ جسمی داشتید به بیرون از بدن خویش پرواز نموده به بهشت یا جهنم بروید.

1. projection

2. dualism

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

بدون واسطه‌ترین رد کردن دوگانه انگاری از سوی دانش، چنین می‌باشد با هر معیار آزمایشگاهی پذیرفته شدن یا تجربه دنیای واقعی، هر آینه هوشیاری انسان، فرآیند مغز انسان می‌باشد. ما بدین رو در اینجا این واقعیت را می‌گوییم چون به سادگی اثبات پذیر است. آسیب مغزی می‌تواند برای سال‌ها کسی را بی‌هوش نموده یا به گستردگی شخصیت وی را دگرگون نماید، داروهای کارکرد اندیشه و حافظه، چون بر شیمی مغز کنش دارند، بر طبیعت و درجه هوشیاری ما کارگر می‌افتد. حتی گاهی خوابیدن به بی‌هوشی برای ساعت‌ها می‌انجامد. آیا بسیار سخت است تا دریابیم، هوشیاری خویش را زمانی که با مرگ مغزمان سراسر از کار افتاد از دست می‌دهیم؟

افزون بر این، اگر هوشیاری، گواهی از بودن روح - نه تنها مغز - در بدن هر کسی که هوشیار است می‌باشد، پس چنین «واقعیتی» بدون شک برای جهان جانوری خبر خوبی است، چون آن‌ها نیز هم چنین به محیط پیرامون خویش هوشیاری داشته و از این رو زندگی جاودانه را به ارث خواهند برد. جانوران می‌بینند، می‌شنوند، می‌بویند، می‌چشند و درد را حس می‌کنند. هر آینه، جانورانی ویژه‌ای برای نیروی دیدن، شنیدن، یا حس بویایی بسیار برتر از توانایی انسان باید به خویش ببالند. در حالی که توانایی خردمندان واری نمودن جانوران بسیار کمتر از انسان می‌باشد، بدون شک دارای درجه‌هایی از هوشیاری، با هر تعریف استاندارد از واژه، هستند. اگر ما باور کنیم که جانوران زندگی پس از مرگ ندارند، پس درست نیست که هوشیاری از سوی طراحی هوشمند هم چون گواهی بر جاودانگی «روح» به کار گرفته شود. من دریافت این را که، طراحی هوشمند که بسیاری می‌کوشد که چون رشته‌ای از دانش به نگر برسد، چرا از دوگانه انگاری قرون وسطی همچون یک گزاره پشتیبان بهره می‌گیرد، دشوار یافتم.

دلیل برای بودن یک *آفریدگار* لی استروبل در سطح رسوا آمیز نشریه‌های تبلیغی سوپری^۱ فرو می‌افتد کوشیده تیرک پشتیبانی برای دوگانه انگاری باشد. در برگ ۲۵۷ چاپی با روکش چرمی، درباره خانمی که در بیمارستان بستری بوده و مرده است،

1. Supermarket tabloid

می‌گوید. بر پایه ج. پ. مورلند^۱ کسی که استروبل گفته‌های وی با ستایش بسیار بازگو نموده، «روح» این خانم پس از بیرون رفتن از بدن وی از میان بام بیمارستان بیرون رفته است. سپس «روح» از بیرون آمده لکه‌هایی بر کفش تنیسی که روی بام رها شده بود برجا گذاشت - یک مشاهده ناچیز و به ویژه شگفتی آور از سفر «روحي» که به سوی آسمان‌ها ره می‌سپارد. آن گونه که پیداست با دیدن کفش تنیس نقشه سفر «روح» دگرگون شده، سپس از میان بام دوباره پایین آمده تا در تن بی جان خانم بماند، بدینسان وی پس از مرگ زنده شده است. خبرهای این «معجزه» پیوسته بازگو شده تا سرانجام به گوش لی استروبل رسیده است، و وی این داستان را هم چون تایید بر زنده شدن ما پس از مرگ بازگو نموده است.

مورلند و استروبل چه گواهی برای برخاستن انسان پس از مرگ به ما نشان می‌دهند؟ گفته‌های مورلند که از سوی استروبل بازگو می‌شود، چنین است، «ما هستی بیش از بدن‌های خودمان داریم یا این داستان‌ها باید به نگر ما چرند برسد.» (برگ ۲۵۷) اگر این معیاری است - یعنی، آیا برای ما خنده دار است - که ما درباره‌ی اعتبار این «گواه» داوری کنیم، خوب من معیار اندازه‌گیری خود مورلند را می‌پذیرم. یعنی مورلند و استروبل اگر به کلی وزنی به این افسانه‌های کهنه^۲ بدهند، تنها گواه دیوانگی خودشان می‌باشد.

مورلند برای ما داستان اندوه‌باری درباره‌ی یک زن جوان، که در ماه عسل خودش دچار آسیب مغزی شده بود، می‌گوید. در پیامد این تصادف، وی همه‌ی حافظه و بخش بزرگی از شخصیت گذشته خود را از دست داده بود. خانم گمان نمی‌کرد ازدواج کرده باشد. فیلم‌های عروسی به وی نشان داده شد تا باور کند شوهر دارد. مورلند به جای این که نتیجه بگیرد مغز درون سر هوشیاری، حافظه و شخصیت را کنترل می‌کند، یک تفسیر شگفت‌انگیز ویژه از رخداد دارد:

1. J. P. Moreland
2. folklore

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

«هرچند خانم جور دیگری رفتار می‌نمود، وی انسان دیگری نبود. خاطره‌های گذشته را فراموش کرده و حتی شخصیت پیشین خودش را هم نداشت. اثبات می‌شود که، شما همان ریخت هستید حتی اگر خاطره‌های گذشته را از یاد ببرید و خاطره‌های نو بگیرید، یا شما شخصیت ویژه پیشین خود را از دست بدهید و شخصیت ویژه نویی بدست آورید.» (برگ ۲۶۰)

خوب مورلند می‌گوید چون پس از تصادف خانم، «همان شخص» بوده اثبات می‌شود که «انسان^۱» برتر از تنها کارکرد فیزیکی مغز می‌باشد. او «همان شخص» هست سوا از خود^۲ فیزیکی خودش، پس از ایست کارکرد همه اعضای بدن در هنگام مرگ، زنده می‌ماند.

گمان نمی‌کنم که مورلند هرگز یک مغالطه منطقی به نام جسمیت بخشیدن^۳ را هرگز شنیده باشد؟ جسمیت بخشیدن یعنی «تلقین نمودن این که یک انگاره انتزاعی یا دسته‌ای از بررسی‌های به راستی هستند.» وی به سادگی با برچسب زدن به این قربانی آسیب مغزی «همان شخص»، نابخردانه به بودن «روح» جسمیت می‌بخشد. در حالی که آن خانم، به صورت‌هایی، بی‌گمان همان شخص بود - برای نمونه، وی همان را دارد، همان چهره و بدن را دارد، همان پاها و دست‌ها را دارد - آسیب مغزی وی به گستردگی بر شخصیت، حافظه و هوشیاری وی کارگر افتاده است. این پیامد از کارافتادگی وی به روشنی پیوند یک راستی میان ساختار مغز درون سر و شخصیت وی را اثبات می‌کند.

می‌گذارم خودتان تصمیم بگیرید کدام گزاره از نگر دانش درست‌تر است:

گزاره #۱: حتی با اینکه آن خانم با آسیب مغزی پس پیشامدی که برای وی رخ داده، شخصیتی و حافظه‌ای ناهمسان دارد، او همان شخص است. چنین واقعیت نشان می‌دهد که انسان بودن ما یا روح بدون وابستگی به بدن ما است. چون انسان بودن ما

-
1. "personhood"
 2. self
 3. reification

بدون وابستگی به بدن ما هست، هوشیاری یا روح ما، حتی پس از اینکه بدن ما پوسید، زندگی خواهد نمود.

گزاره #۲: در پی آسیب مغزی آن خانم، قربانی این پیشامد، از برخی نگرها همان شخص و از برخی نگرها، شخص بسیار متفاوتی است. در حالی که حقوق قانونی هم چون یک فرد و ریخت بیرونی وی همانند پیش است، آسیب مغزی وی نخست پیامد بی هوشی داشته، سپس به دگرگونی گسترده کارکرد شناختی انجامیده که در برگیرنده‌ی دگرگونی شخصیت و از دست دادن حافظه بوده است. چون بی هوشی، دگرگونی شخصیت و از دست دادن حافظه، درست در همان دمی که آسیب مغزی رخ داده است، روی داده، درست است که نتیجه بگیریم مغز آن خانم هوشیاری، شخصیت و حافظه وی را کنترل می‌کرده است. اگر مغز ما هوشیاری، شخصیت و حافظه ما را کنترل می‌کند، پس از دیدگاه دانش، بسیار دور است که هوشیاری، شخصیت و حافظه ما پس از مرگ باقی بماند.

«اندیشه من نمی‌تواند چیزی به نام روح را دریا بد، شاید

نا درست باشد، انسان شاید روح داشته باشد؛ ولی من به

ساکنی به آن باور ندارم.»

توماس ادیسون (۱۹۳۱-۱۸۴۷) در "آیا

ما دوباره زندگی خواهیم نمود؟"

کیش طراحی هوشمند، هوشیاری انسان را با یک هوشیاری الهی که انگار می‌شود از پیش هست، «شرح می‌دهد.» از این نگر، طراحی هوشمند هیچ روشنگری واقعی از هوشیاری به دست نمی‌دهد و سرانجام در مصادره به مطلوب و دلیل دوری بی پایان گرفتار می‌شود. به هر حال، دانش، ریشه هوشیاری را با گفتن

جزئیاتی که برتری کلیدی هوشیاری در مبارزه برای زنده ماندن دارد. به روشنی، یک جانور هوشیار، بسیار کارتر از یک گیاه، می‌تواند برای خوراک جستجو کند، از خودش دفاع کند، و در پی جفت باشد. از این رو، گزینش طبیعی بسیار بیشتر به سود پیشرفت و پالایش هوشیاری در گونه‌های جانوری خواهد بود. پس، باوری به نام *تامیرا* بودن هوشیاری، به جای دانش در سر بخش‌های دین دسته بندی می‌شود.

بازگویی نادرست گسترده از واقعیت

زمانی که من و دیگران کمبودهای جنبش طراحی هوشمند را نقد می‌کنیم، گرایش به تمرکز بر نادرستی‌های منطقی که کتاب‌های آن‌ها از آن پر است، داریم. ما اشاره می‌کنیم که نتیجه‌گیری آن‌ها به طور منطقی از مقدمه‌های واقعی، استدلال‌های خودشان پیروی نمی‌کند. به سخن دیگر، استدلال‌های آنان *استنتاج نامتوافق* است. به هر روی، ما می‌خواهیم با گذشت بسیار تایید کنیم «واقعیت‌هایی» که در مقدمه‌های آغازین طراحی هوشمند به کار گرفته شده‌اند، به راستی واقعیت هستند. بدبختانه، این گذشت ناشایست و گمراه‌کننده هست. دانسته یا ندانسته، نوحه سرایان و نویسندگان رهبری‌کننده طراحی هوشمند، خطبه‌ها و کتاب‌های خود را از واقعیت‌های بزرگ شده‌ی بی‌خود تحریف شده پر می‌کنند. بگذارید چند تا سند نمونه بیاورم:

- راس در نمایش جان آنکلبورگ : «اگر زمین نیم درصد به خورشید نزدیک‌تر بود، آب‌های روی زمین بخار می‌شدند. اگر زمین نیم درصد از خورشید دورتر بود، آب‌های روی زمین یخ می‌بستند.»

واقعیت چنین است، دوری راه زمین تا خورشید، در سراسر سال - و از سالی به سال دیگر- و بسیار بیشتر از «نیم درصدی» که راس ادعا می‌کند زندگی در روی سیاره ما از بین می‌رود، تفاوت می‌کند. هیچ انگاره‌ی پیچیده‌ای در اینجا نیست. استدلال راس بی‌گمان نادرست است، با وجود این، وی هم چون زبردست‌ترین ستاره‌شناس کیش طراحی هوشمند ستایش می‌شود.

- راس در نمایش جان آنکلبورگ : «تنها دو درصد از ستارگان سیاره‌هایی پیرامون خود دارند.»

جهان بی خدا

چگونه راس به چنین نتیجه‌ی قطعی رسیده است؟ ما تازه با به کار گیری تلسکوپ فضایی هابل^۱ و رصدخانه‌های روی زمین، جستجو برای سیاره‌های پیرامون ستاره‌های دوردست را آغاز کرده‌ایم. شاید ناسا باید در زمان و منابع خود را با اجازه دادن به راس برای غیب گویی از پیش صرفه جویی کند.

• راس در نمایش جان آنکلبرگ : «جایگاه، توده و مدار هر یک از سیاره‌های منظومه‌ی خورشیدی نقش بسیار بزرگی برای هستی در روی زمین دارد.»

سراسر چرند است! بیشتر سیاره‌ها می‌توانند بدون اثر زیان آوری بر روی زمین، هر چه که باشد، فردا ناپدید شوند. نقش خورشید، نقشی سرنوشت ساز بوده و ماه نقش کمتری دارد. ولی گمان می‌کنید اگر پلوتو^۲ یا تیرا^۳ از به طور کامل از منظومه خورشیدی ناپدید بشوند، که یک شخصی معمولی روی زمین حتی آگاه بشود- که بسیار کمتر از نابودی است؟ نه. افزون بر این، حتی اگر زندگی روی زمین به دلیل سیاره‌های دیگر باشد، زندگی نتیجه -نه دلیلی برای- جایگاه مداری سیاره‌ها خواهد بود.

• راس در نمایش جان آنکلبرگ : «تنها کهکشان‌های مارپیچی می‌توانند، سیاره‌هایی با مدارهای ثابت گرد خورشیدهای خودشان داشته باشند.» باز هم دوباره، راس آشکارا این «حقایق» را سر هم می‌کند تا پیش رفته و «اثبات» کند که عیسی به تنها سیاره با زندگی هوشمندانه در سراسر کیهان آمده است. خود من، نمی‌دانم که آیا زندگی هوشمند در جایی دیگری از کیهان هست یا نیست. من گمان می‌کنم که هست. ولی نمی‌توانم این باور خودم را اثبات کنم که واقعیت دارد. به هر روی، راس چون که نمی‌پذیرد باورهای وی (درباره‌ی طراحی هوشمند) اثبات

1. Hubble Space Telescope
2. Pluto
3. Mercury

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

شدنی نیست، به جای آن، همانند شعبده باز لاس‌وگاس «حقایق» را از آستین خویش بیرون می‌کشد. باز هم، هیچ شکی ندارم که ناسا بسیار دوست دارد بداند چگونه راس مدار همه‌ی سیاره‌ها را در سراسر گیتی، که برای تایید خودش مدرک نموده، سنجیده و فهرست بندی نموده است.

تنها در منظومه‌ی خورشید که کمابیش چیزهایی درباره‌ی آن می‌دانیم، تنها یک سیاره هست که زندگی در آن شدنی است و دیگری، بهرام، که یا زندگی در زیر سطح خاک در آن هست یا در گذشته، زمانی که رودها آزادانه در روی سطح آن روان بوده‌اند، از زندگی پشتیبانی می‌کرده است. منظومه‌ی خورشید ما، کمابیش نمایشگری کامل از منظومه‌های بی‌شمار در سراسر گیتی هست.

• یک سخن که پیوسته از سوی مدافعان کیش طراحی هوشمند گفته می‌شود این هست که هرگز، به گونه‌ای منظم از سنگ‌های آسمانی جلوگیری می‌کند که در غیر این صورت به زمین برخورد و آن را نابود می‌کردند - یعنی که آفریدگاری، برای سود رسانی به انسان، هرگز را در این مدار گذشته است. اگر چه هرگز مانند ماه و دیگر سیارات جلوی برخی سنگ‌های آسمانی را می‌گیرند، ولی باید بدانیم که سنگ‌های در سراسر ۳۶۰ درجه می‌توانند و با زمین برخورد می‌کنند. هرگز تنها می‌تواند، دست بالا، ۱ درجه کمان - و چه بسا بسیار کمتر - جلوگیری کند. هیچ دلیلی نیست که گمان کنیم سنگ‌هایی که هرگز جلوگیری می‌کند خطرناک‌تر از سنگ‌هایی است که از سوی دیگر منظومه خورشیدی به سوی زمین می‌آیند، هست. از این گذشته، هر کسی می‌تواند به سادگی بگوید، میدان گرانشی هرگز سنگ‌هایی را به سوی زمین می‌کشد که اگر این میدان گرانشی نبود، بیرون از مرزهای منظومه‌ی خورشیدی می‌ماندند.

1. Jupiter

شگفتا، لی استروبل در دلیل برای بودن یک آفریدگار گفته‌های هوادار طراحی هوشمند و ستاره شناس گیلرمو گونزالس^۱ را بازگو می‌کند کمربند سیارک‌ها^۲ به ناهید^۳ برخورد می‌کنند و اگر نبود به زمین می‌خوردند. (برگ ۱۷۴)

می‌خواهم گونزالس گناه کار ندانم و انگار کنم که استروبل درنیافته یا گفته‌های وی را بد بازگو کرده است. ولی مدار زمین میان ناهید و کمربند سیارک‌ها است. ناهید - نگهبانان یا غیر نگهبانان- میان زمین و کمربند سیارک‌ها گردش نمی‌کند.

این نادرستی‌ها و گزافه‌گویی‌ها که در بالا آورده شده تنها نمونه‌ی کوچکی از گفته‌های نادرستی بی شماری واقعیت شمرده شده از سوی بزرگان طراحی هوشمند می‌باشد. به روشنی، آن‌ها برای پاسداری از خدا خودشان، هر چیزی - راست یا دروغ- می‌گویند. هدف ابزار را توجیه می‌کند.

یک تحلیل همه سویه از همه‌ی نادرستی‌ها واقعی و منطقی نوشته‌های کیش طراحی هوشمند نیاز به یک پروژه‌ی چندین جلدی دانشنامه‌ای دارد. اگر من تنها از کتاب‌های استروبل، همه‌ی کژی‌های منطقی و نادرستی‌ها را بازگو می‌کردم، چنین بازگوهایی چنان گسترده بود که با شتاب از خط «بهره گیری منصفانه»^۴ گذشته و بی گمان قانون حق نویسنده و چاپ^۵ را می‌شکستم. استروبل، بزرگ آخوند کیش طراحی هوشمند، ادعا می‌کند که روزنامه نگاری بی طرفی است و می‌کوشد تا همه‌ی داده‌های درست را گردآوری نماید. ولی، در کتاب‌های خودش تنها از «کارشناسانی» که پیشاپیش می‌داند از نمازخوان‌های توبه کرده بنیادگرا هستند، گفتگو می‌کند. پس، بی خود نیست که ناشر استروبل، زوندروان^۶، هم ناشر پیشتاز کتاب‌های کیش طراحی هوشمند و هم ناشر پیشتاز جهانی کتاب آسمانی می‌باشد. با وجود این به ما گفته

1. Guillermo Gonzalez
2. asteroid belt
3. Venus
4. "fair use"
5. copyright
6. Zondervan

«طراحی هوشمند» تازه‌ترین کیش ترسایی

می‌شود، کیش طراحی هوشمند یک باور دینی نبوده بلکه یک اصل بی طرف دانش می‌باشد.

پاداش نوبل آینده؟

چرا شما باید سخن مرا سند بدانید که استدلال طراحی هوشمند در آزمایشگاه دانش راستین، شکست می‌خورد؟ مگر من چه کسی هستم؟ بخت خوبی است که شما هرگز پیش از خواندن این کتاب درباره من چیزی نشنیده باشید. چه بسا پس از خواندن این کتاب، نیز چیز دیگری از من نشنوید. من به جای اینکه برای بارگاه جهان دانش بگویم بیشتر تنها برای خودم سخن می‌گویم.

بارگاه جهان دانش، ابزارهای رسمی خودش را برای شناخت و ارج نهادن به بزرگ‌ترین دستاوردهای دانش دارد. پاداش نوبل هر ساله به کسانی که پیشگام یافته‌هایی که از سوی انجمن‌های راستین دانش پژوهش و پذیرفته شده‌اند، می‌رسد.

اگر ما سخنان پیشروان و نویسندگان طراحی هوشمند را باور کنیم که آن‌ها بودن خدا را به طور دانشیک اثبات کرده‌اند. نیازی نیست به گفتن نیست، اثبات بودن خدا، بزرگ‌ترین دستاورد دانش در همه‌ی دوران‌ها خواهد بود. کدام یک از یافته‌های دانش می‌تواند با دلیل واقعیت داشتن خدا، مقایسه شود؟ یافته‌ی ج. ج. تامسون^۱ درباره‌ی الکترون که وی را برنده‌ی پاداش نوبل ۱۹۰۶ نمود، در برابر یافتن دانشیک خدا بسیار کم رنگ خواهد بود. روشنگری کاریک و واتسون از اسیدهای نوکلئیک^۲ در مقایسه با ارزیابی دانشیک خدا هیچ خواهد بود. حتی اندازه و کارایی معادله‌های نسبیت عام اینشتین در برابر تایید دانش از بودن خدا، کوتوله است. پس اگر هواداران کیش طراحی هوشمند هر آینه در اثبات دانشیک واقعی بودن خدا، کامیاب بوده‌اند، پس من چشم داشت دارم که پاداش نوبل آینده به آن‌ها برسد.

1. J. J. Thomson's, Sir Joseph John Thomson
2. nucleic acids

جهان بی خدا

آیا آموزه‌های طراحی هوشمند نوبلی خواهد برد؟ گمان کنم، در همان آن هم اندوه آور و هم خنده دار باشد. مانند مربیان مارگیر و فرماندان^۱ کسانی که با خلسه دینی سخن می‌گویند، جنبش دینی یک دسته از دین داران متعصب هست که بیشتر در نواحی محافظه کار در ایالات متحده هستند. بیشتر جهان، هم چنین انجمن نوبل، به سخنان دین باورانه‌ی آن‌ها توجه‌ای نخواهند نمود.

همان گونه که سم هریس^۲ به طور دقیق گفته است، «در جمع^۳ سلامتی روانی هست.» اگر تنها یک نفر باور داشته باشد که یک هستی جادویی بر جهان، از یک شهر جادویی، جایی که پس از مرگ «روح‌های» ما به آنجا پرواز خواهد نمود، فرمانروایی می‌کند، بدون شک به درستی وی همچون یک دیوانه نگریسته خواهد شد. ولی چون شماری بسیاری به این داستان باور دارند، چرندی این پندار پوچ از میان رفته است.

-
1. charismatics
 2. Sam Harris
 3. In numbers

اندیشه‌ی پایانی

«من دوباره ببخدا زاده شدم»

-گوره ویدال

بگذارید گمان کنیم شما سراسر این کتاب را خوانده و هنوز دودل هستید که درباره‌ی جهان دیدگاهی سکولار یا خداپرستانه^۱ را برگزینید. اگر شما به جای یک دیدگاه سکولار دین دار شوید، آن گاه من و دیگر آزاداندیشان کمی ناراحت خواهیم شد چون شما را هم چون یک هم‌قطار از دست داده‌ایم، ولی به هر آنچه که شما برای باور داشتن برگزینید ارج خواهیم گذاشت. پرونده بسته می‌شود.

اگر شما آموزه‌های طراحی هوشمند و به طور کلی خداپرستانه را رد نمایید، آن گاه کسانی که به چنین آموزه‌هایی باور دارند، گمان می‌کنند شما برای همیشه به دلیل این تصمیم به طور وحشتناکی در جهنم خواهید سوخت. پس از مرگ شما، گوشت بدن شما کباب خواهد شد و شما دارای یک بدن ویژه غیرقابل تجزیه خردمندانة طراحی شده، خواهید بود که رنج شکنجه جاودانه را بکشید. حتی زبان شما بر طبق کتاب آسمانی (لوقا ۱۶:۲۴) در آتش خواهد بود. برای پذیرفتن دانش سکولار، شما جاودانه در جهنم خواهید بود. اگر چه این روزها از گفتن درباره‌ی عذاب دیدن همه‌ی بی‌دینان، میان عموم مردم شرمگین هستند، ولی طراحی هوشمند هنوز باور دارد سوختن شما حتمی است. اگر تنها برای همین هم باشد، ما باید طراحی هوشمند را برای غیرمنطقی بودن و غیر انسانی بودن رد نماییم.

1. Christianity

یادداشت بخش‌ها

سرآغاز

- ۱- در واقع آن‌ها این چنین نمی‌گویند: هیولای اسپاگتی پرنده مسخره نمودن شبه دانش آفرینش‌گرایی می‌باشد. بیشتر درباره‌ی خدا یدکی و پیروان "پاستافاریانی" آن در www.venganza.org یافت می‌شود.
- ۲- برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی ساعت‌های شیمیایی به www.intothecool.com بروید.

بخش ۴

- ۱- اگر تیر با شتاب ۱۷۵۰۰ مایل بر ساعت برود، گازهای هوا نزدیک سطح زمین آن را به دلیل اصطکاک می‌سوزانند.
- ۲- برای دقت بیشتر اشاره کنم در واژه نامه‌ی رسمی "شاتل فضایی" به سه عنصر مدارگرد (یعنی، فضاپیما)، انبار سوخت بیرونی و بوستر جامد راکت که بر روی سکوی پرتاب به روی هم سوار شده‌اند در آغاز پرتاب گفته می‌شود. خودرویی که در بالا سطح، با فضانوردانی درون آن گرد زمین گردش می‌کند شاتل فضایی مدارگرد نامیده می‌شود.
- ۳- برای گفتگویی درباره‌ی خدایی که در اعلامیه استقلال گفته شده، خدای ندانم‌گرایی بوده نه خدا ترسایی، بخش ۱۰ را ببینید - آیا به راستی امریکا بر پایه ترسایی، بنیاد گذاشته شد؟

۴- خاستگاه این «مواد خام» در بخش ۲، «خاستگاه جهان هستی: طبیعی یا فرا طبیعی؟»، گفته شده است.

۵- محاسبه‌ها را جان گیرین در Genesis: The Origins of Man and the Universe. New York: Delacorte Press/Eleanor Friede, 1981 انجام داده است.

۶- در ۱۹۹۷ کشتی فضایی گالیلو ناسا، اروپا یکی از چهار ماه بزرگ هرمزد، با اقیانوسی از آب پوشیده شده است، که در لایه‌های بالایی یخ زده و بی گمان کمابیش در لایه‌های پایینی به دلیل کارایی فشار گرمای‌زای گرانشی اروپا مایع می‌باشد. چون آب یخ زده برای برپایی زندگی اساسی است، شاید منطقه‌ی با قابلیت خاستگاهی برای زندگی تا هرمزد گسترش پیدا کند.

۷- Albert Einstein: The Human Side, Princeton University Press, 1981.

۸- The New York Times, April 19, 1955.

۹- مدار پلوتون خیلی کم نسبت به سطح مداری خورشید اریب است که روشن می‌سازد، پلوتون به جای اینکه از اصل سیاره باشد، بیشتر از سنگ‌های ابر اورت گرفتار افتاده است. واقعیت این که پلوتون یک غول گازی مانند هرمزد، کیوان، اورانوس، نپتون نیست هم چنین به اعتبار این تئوری بهره می‌رسانند.

بخش ۵

۱- خوانندگانی که با کتاب‌های آفرینش‌گرایی آشنا نیستند، چه بسا شگفت زده شوند که آیا کتاب‌های آنان به راستی چنین توضیح‌های خنده داری را ارائه می‌دهد. من شما را به بازدید از کتاب‌های The Genesis Flood by Henry Morris and John G. Whitcomb, Jr. (Philadelphia: Presbyterian and Reformed Publishing Co., 1961) فرامی‌خوانم. پس از کتاب آسمانی این کتاب‌ها مقدس‌ترین متن‌های جنبش آفرینش‌گرایی هستند. کتاب توفان آفرینش یکی از

کتاب‌هایی است که از سوی آفرینش‌گراها برای برنامه آموزشی دبیرستان پیشنهاد شده است.

بخش ۶

۱- جمیز آسشر (۱۶۵۶-۱۵۸۱) اسقف اعظم کلیسای ایرلند، به طور کلی معتبرترین و نخستین "اثبات" از سال آفرینش را چاپ نموده است. اگر چه تاریخ دقیق آفرینش آسشر تا سال ۱۶۵۰ چاپ نشد، ولی کلیسا همیشه باور داشته که زمین تنها چند هزار سال از عمرش می‌گذرد.

۲- برگ ۱۵۶ چاپ جلد کاغذی

۳- نگاه کنید به، Science and Creationism. New York: Oxford University Press, 1984

۴- برگ ۱۶۴، The Creation-Evolution Controversy.

۵- اریک هوفر در کتاب باورمندان راستین نوشته که مخالفان بنیادگرایان ترسایی بیخدای پذیرفته شده نیستند. در برابر بنیادگرایان ترسایی و بیخدایان پذیرفته شده کسانی هستند که به پرسش‌های الهیاتی دل‌بستگی ندارند. من با وی هم‌رای هستم.

۶- برگ ۱۱۷ از سخنرانی درباره‌ی الهیات سامانمند

۷- پس از آهنگ از پالترز

۸- برای شرح تاریخ سیاه و پر جزئیات سوزاندن جادوگران از سوی ترسایان، کتاب عالی کارل ساگان، جهان شکار شده‌ی دیو: دانش هم چون شمعی در تاریکی، را بخوانید.

بخش ۷

۱- با وجود اشاره‌های بی شمار کتاب آسمانی به "شیطان" ترسایان کنونی آن چنان خویش را بلندپایه می‌بینند که آشکارا به آن اشاره نمی‌کنند. «Satan» جایگزین «شیطان» گشته همان گونه که «Holy Spirit» جایگزین «روح‌القدس» شده است. آیا این دگرگونی معنایی روشن‌کننده‌ی این است که بنیادگرای کمی از متن کتاب آسمانی خویش شرمسار هستند؟

۲- شاید جهان ما بیشتر به سوی نظم می‌رود تا بی‌نظمی، چون هم انسان خودش نظم‌ی ساختگی را با ریخت دادن به چشم اندازه‌ای طبیعی فراهم می‌کند و هم چون گزینش طبیعی خودش یک سازوکار درونی برای نگهداری گونه‌های جانوری کارا، در حالی که گونه‌های ناکارآمد را از میان می‌برد، فراهم کرده است. به هر روی، این راند (Ayn Rand) اشاره نموده که سراسر اندیشه ما از "نظم" از ریخت گرفته شده، و با آنچه که دیده‌ایم ریخت بندی می‌شود. پس ادعای آنچه که بررسی می‌کنیم «منظم» است نادرستی افزودنی است.

بخش ۸

۱- من «کردار ضد اجتماع» را مانند هر کنشی که در کتاب مقدس محکوم شده هم چون «گناه» و هم چنین دانسته و بدون نیاز حقوق دیگران را در جامعه زیر پا بگذارد، تعریف می‌کنم. نمونه‌ی «گناه ضد اجتماعی» کشتن، تجاوز با زور، دزدی، زورگویی، کتک زدن و مانند این‌ها می‌باشد.

۲- برای پشتیبانی از گفته‌های خودشان که بیشتر انسان‌ها به جهنم خواهند رفت، رهبران کلیسا بهمتی ۱۴، ۱۳: ۲۲ و لوقا ۲۴، ۲۳: ۱۳ استناد می‌کنند که به ترتیب در پی می‌آید:

«جایی که گریه و فشار دندان باشد. زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

"که شخصی به وی گفت: ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟ او به ایشان گفت: جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست."

۳- اصطلاح "اراده آزاد" آن گونه که از سوی خداپرستان ترسایی به کار گرفته می‌شود، یک پندارهای غیر دانشیک رسوا آمیز است، چون در آن گمان می‌شود آمیزه ژنتیک، پرورش و پیامدهای محیطی، اثر مناسب یا تبرئه آمیزی برای ریخت دادن به ویژگی دینی یک شخص ندارد. در تضاد آشکار با آموزه‌ی خود آنها درباره‌ی اراده آزاد، به هر روی، الهیات‌دان‌ها به طور دینی قانون به اصطلاح علت و معلول را برای در واقع اثبات بودن خدا به کار می‌گیرند با این نتیجه‌گیری که هر پدیده‌ای (هم چنین خود جهان هستی) نیاز به علتی برای شرح علت بودن و رفتار خودش باید داشته باشد. نیاز است که بگویم، خداپرستان می‌گویند قانون علیت آشکارا شامل همه نمی‌شود؟ من خودم به طور شخصی دریافتم که همه‌ی ویژگی‌های انسانی، تصمیم‌گیری یا رفتاری، ریشه در زمینه‌ی ژنتیک، یا کارگر شدن محیط، یا در بیشتر نمونه‌ها آمیزه‌ای از هر دو است. تنها دلیل اینکه کسی ملخ نیست این هست که پدر و مادر وی ملخ نیستند. اگر آنها ملخ بودند، ریخت، رفتار، ویژگی‌ها و باورهای که اکنون آن شخص داشت بسیار بسیار ناهمسان بود.

بخش ۹

۱- اگر چه یک راست به اینترنت وابسته نیست، ولی آشفته‌گی Y2K یک تصویر کلاسیک از ترس بی‌مورد وابسته به رایانه بود که به سوی آشفته‌گی رفته بود.

۲- تصویرهای شهوت انگیز کودکان، که کودکان ناچار می‌شوند با یک دیگر یا بزرگسال کنش‌های جنسی انجام دهند تبه کاری بوده -و باید به شمار آید. چون بر پایه تعریف، تصویرهای شهوت انگیز کودکان بزه کاری است، پس کاهش یا افزایش در شمار تصاویر شهوت انگیز، می‌باید یک راست بر نرخ تبه کاری تا آن درجه کاهش یا افزایش دهد. پس در حالی که هر شخص با فرهنگی، تصاویر شهوت انگیز کودکان را محکوم می‌کند، بگذارید ما بگوییم چنین جستارهای غیرقانونی تنها یک خرده از ۱ درصد از تصاویر شهوت انگیز در چرخه هستند. هم چون دستاویزی برای سانسور اینترنت، فعالان آنتی پوم (anti-pom) همواره موارد داغ درباره‌ی تصاویر شهوت انگیز کودکان را رو می‌کنند، و بر ضد قوانین سخت و ناچار کننده‌ای که داریم، هم اکنون همه‌ی طرف‌ها محکوم شده‌اند. بنابراین، جستار تصاویر شهوت انگیز کودکان یک تاکتیک انحرافی برای منحرف نمودن از مورد اصلی- سانسور تصاویر شهوت انگیز بزرگسالان- می‌باشد.

۳- فیلم‌های شهوانی و کلوپ‌های رقص برهنه (strip clubs) در واقع بیشتر در نواحی با نرخ تبه کاری بالا جاگیر شده‌اند، ولی تنها برای اینکه به دست سیاستمداران محافظه کار، آیین نامه مناطق محدود شده قانونی شد ناچار سوداگری مسائل جنسی در این نواحی کشیده شد. بکوشید کلوپ رقص برهنه‌ای در کنار کلیسای باپیستی یا دبستان باز کنید او‌باش مقدس نما شما را ناچار به رفتن به جای دیگر می‌کنند.

بخش ۱۱

نمایش جان آنکلبرگ، نشان داده شده در شبکه‌ی وحی، خودش را "تنها برنامه‌ی تلویزیونی ملی جان سپار روضه خوان‌های ترسایی" می‌داند.

کتاب شناسی

کتاب ها و مقاله های زیر یا به آماده سازی این کتاب کمک کرده اند یا برای بررسی های آینده پیشنهاد می گردند.

- Adler, Mortimer J. *How to Think about God*. New York: Macmillan Publishing Company, 1980.
- Allen, Steve. *Meeting of Minds*. Los Angeles: Hubris House, 1978.
- Aquinas, Thomas. *Basic Writings of Saint Thomas Aquinas*. New York: Random House, 1945.
- Asimov, Isaac. *In the Beginning*. South Yarmouth, MA: J. Curley & Associates, 1982.
- . *Understanding Physics*. New York: Barnes & Noble Books, 1993.
- Baggini, Julian. *Atheism: A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press, 2003.
- Barker, Dan. *Losing Faith in Faith: From Preacher to Atheist*. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1992.
- Behe, Michael J. *Darwin's Black Box: The Biochemical Challenge to Evolution*. New York: Free Press, 1998.
- Bronowski, Jacob. *The Ascent of Man*. Boston: Little, Brown and Company, 1973.
- Carnegie, Dale. *How to Develop Self-Confidence and Influence People by Public Speaking*. New York: Pocket Books, 1956.
- . *How to Win Friends and Influence People*. New York: Pocket Books, 1940.
- Carrier, Richard. *Sense and Goodness Without God: A Defense of Metaphysical Naturalism*. Bloomington, IN: Authorhouse, 2005.
- Carter, Jimmy. *Keeping Faith*. New York: Bantam Books, 1982.
- Carter, Lee. *Lucifer's Handbook*. Van Nuys, CA: Academic Associates, 1977.
- Craig, William Lane. *Reasonable Faith: Christian Truth and Apologetics*. Wheaton, IL: Crossway Books, 1994.
- Dawkins, Richard. *The Blind Watchmaker*. New York: Norton, 1985.
- . *The God Delusion*. Boston: Houghton Mifflin, 2006.
- Dembski, William A. *The Design Revolution: Answering the Toughest Questions about Intelligent Design*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 2004.
- Eller, David. *Natural Atheism*. Parsippany, NJ: American Atheist Press, 2004.
- Ellis, Albert. *Is Objectivism a Religion?* New York: Lyle Stuart, 1968.
- Ellis, Albert, and Robert A. Harper. *A Guide to Rational Living*. North Hollywood, CA: Wilshire Book Company, 1998.
- Entzinger, Robert L. *Divine Word*. Pittsburgh, PA: Duquesne University Press, 1985.

- Fearnside, W. Ward, and William B. Holther. *Fallacy: The Counterfeit of Argument*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1959.
- Foot, G. W., and W. P. Ball. *The Bible Handbook for Atheists*. Austin, TX: American Atheist Press, 1977.
- Frye, Roland Mushat. *Is God a Creationist?* New York: Charles Scribner's Sons, 1983.
- Gaylor, Annie Laurie. *Women Without Superstition: No Gods—No Masters*. Madison, WI: Freedom From Religion Foundation, 1997.
- Gilbert, Michael A., *How to Win an Argument*. New York: McGraw-Hill, 1979.
- Godfrey, Laurie R. *Scientists Confront Creationism*. New York: W. W. Norton, 1983.
- Gribbin, John R. *Genesis: The Origins of Man and the Universe*. New York: Delacorte Press/Eleanor Friede, 1981.
- Harris, Sam. *The End of Faith: Religion, Terror, and the Future of Reason*. New York: W. W. Norton & Company, 2004.
- Haight, James A. *Holy Horrors: An Illustrated History of Religious Murder and Madness*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1999.
- . *Honest Doubt: Essays on Atheism in a Believing Society*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2007.
- . *Science in a Nanosecond: Illustrated Answers to 100 Basic Science Questions*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1991.
- . *2000 Years of Disbelief: Famous People with the Courage to Doubt*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1996.
- Hawking, Stephen W. *A Brief History of Time*. New York: Bantam Books, 1988.
- Hazen, Robert M., and James Trefil. *Science Matters*. New York: Anchor Books, 1992.
- Hoffer, Eric. *The True Believer*. New York: Harper & Row, 1951.
- Jacoby, Susan. *Freethinkers: A History of American Secularism*. New York: Metropolitan Books, 2004.
- Lewis, C. S. *Mere Christianity*. New York: HarperSanFrancisco, 2001.
- Little, Paul E. *Know Why You Believe*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1968.
- Martin, Michael, and Ricki Monnier. *The Impossibility of God*. Amherst, New York: Prometheus Books, 2003.
- McDowell, Josh. *The New Evidence that Demands a Verdict*. Nashville, TN: Nelson Reference, 1999.
- Mills, David A. *Overcoming Religion*. Secaucus, NJ: Citadel Press, 1981.
- . *Science Shams & Bible Bloopers*. Philadelphia: Xlibris, 2000.
- Montagu, Ashley. *Science and Creationism*. New York: Oxford University Press, 1984.
- Morris, Henry M., and Gary E. Parker. *What Is Creation Science?* San Francisco: Creation-Life, 1982.
- Morris, Henry M., and John G. Whitcomb, Jr. *The Genesis Flood*. Philadelphia: Presbyterian and Reformed Publishing Company, 1961.
- Narciso, Dianna. *Like Rolling Uphill: Realizing the Honesty of Atheism*. Tamarac, FL: Llumina Press, 2004.
- Nourse, Alan E. *Universe, Earth and Atom: The Story of Physics*. New York: Harper & Row, 1969.

- O'Hair, Madalyn Murray. *An Atheist Epic: Bill Murray, The Bible and the Baltimore Board of Education*. Austin, TX: American Atheist Press, 1970.
- . *What on Earth Is an Atheist?* Austin, TX: American Atheist Press, 1969.
- Perakh, Mark. *Unintelligent Design*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.
- Price, Robert M., and Jeffery Jay Lowder. *The Empty Tomb: Jesus Beyond the Grave*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2005.
- Ross, Hugh. *The Creator and the Cosmos: How the Latest Scientific Discoveries of the Century Reveal God*. Colorado Springs, CO: Navpress Publishing Group, 2001.
- . *Journey toward Creation* (DVD). Pasadena, CA: Reasons to Believe, 2003.
- . *A Matter of Days: Resolving a Creation Controversy*. Colorado Springs, CO: Navpress Publishing Group, 2004.
- Russell, Bertrand. *Why I Am Not a Christian*. New York: Simon and Schuster, 1957.
- Sagan, Carl. *Cosmos*. New York: Random House, 1980.
- . *The Demon-Haunted World*. New York: Random House, 1995.
- . *The Dragons of Eden*. New York: Ballantine Books, 1977.
- Schroeder, Gerald L. *The Science of God*. New York: Free Press, 1997.
- Smith, George H. *Atheism: The Case Against God*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1980.
- Strobel, Lee. *The Case for a Creator: A Journalist Investigates Scientific Evidence That Points Toward God*. Grand Rapids, MI: Zondervan, 2004.
- Thiessen, Henry C. *Lectures in Systematic Theology*. Grand Rapids, MI: William B. Eerdmans, 1979.
- Tucker, Wallace H., and Karen Tucker. *The Dark Matter*. New York: Morrow, 1988.
- Wells, Jonathan. *Icons of Evolution: Science or Myth? Why Much of What We Teach about Evolution Is Wrong*. Washington, D.C.: Regnery Publishing, Inc., 2002.
- Wysong, R. L. *The Creation-Evolution Controversy*. Midland, MI: Inquiry Press, 1976.
- Young, Howard S. *A Rational Counseling Primer*. New York: Institute for Rational Living, 1974.

منابع سخنان گفته شده از دیگران

- Brantlinger, Patrick. *Rule of Darkness: British Literature and Imperialism, 1830-1914*. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1990.
- Cardiff, Ira D. *What Great Men Think of Religion*. New York: Arno Press, 1972.
- "Celebrity Atheist List" at www.celebatheists.com.
- Del Rio Garcia, Eduardo. *Manual of a Perfect Atheist*. Austin, TX: American Atheist Press, 1994.
- "Famous Non-Believers" at quinnell.us/religion/famous.
- Green, Jonathon. *Cassell Dictionary of Cynical Quotations*. Sterling, 2000.
- Haight, James A. *2000 Years of Disbelief: Famous People with the Courage to Doubt*. Amherst, NY: Prometheus Books, 1996.
- Noyes, Rufus K. *Views of Religion*. Boston: LK Washburn, 1906.
- "Religious Affiliation of History's 100 Most Influential People" at www.adherents.com/adh_influ.html.

Stenger, Victor J. *Has Science Found God? The Latest Results in the Search for Purpose in the Universe*. Amherst, NY: Prometheus Books, 2003.

منابع اینترنتی

American Atheists—www.atheists.org
Freedom From Religion Foundation—www.ffrf.org
Freethought Media—www.freethoughtmedia.com
Hellhound Alleee (Francois Tremblay and Alison Randall)—
www.hellboundalleee.com
The Infidel Guy (Reginald Finley)—www.infidelguy.com
Kill the Afterlife (Aaron Kinney)—www.killtheafterlife.blogspot.com
Positive Atheism—www.positiveatheism.org
The Secular Web—www.infidels.org

درباره نویسنده

دیوید مایلز سی سال است که بیخدا می‌باشد و سه کتاب کامیاب در جنگ میان دانش و دین نوشته است. این کتاب تنها شاید یک دل‌بستگی او هست. دیوید هم چنین کتاب‌های پرفروشی روان‌شناسی و خودیاری برای بنیاد آلبرت الیس (Albert Ellis) نیویورک و مشتریان روان‌شناسی در سراسر جهان نوشته است. در

دهه ۱۹۸۰ دیوید هم چون یک خبرنگار که برنامه شانل فضایی ناسا را در مرکز فضایی کندی پوشش می‌داد کار می‌کرد.

اکنون آموزگار سرخانه هست، سرگرمی‌های دیوید رایانه، طراحی صفحات وب، خوانندگی، نواختن گیتار و پیانو، بازی بولینگ و کشمکش با خرد



متعارف در هر فرصتی می‌شود. دیوید در ۱۹۵۹ زاده شده، در هانتینگتون، ویرجینیای غربی زندگی کرده و یک دختر به نام سوفیا دارد برای اطلاعات تماس که هم اکنون دارد بروید به :

www.davidmills.net

درباره نویسنده پیشگفتار

دیورین ساگان نویسنده کتاب‌های دانش است و نویسنده یا همکار نویسنده کتاب‌های بسیاری در باره‌ی فرگشت بوده که تازه‌ترین آن‌ها به درون سرما است. وی برای Wired, Skeptical Inquirer, the New York Times, Natural History and the New York Times Book Review می‌نویسد. دیورین پسر کارل ساگان ستاره شناس است.